بازدید شد
۱۳۸۱





بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد و آله الطاهرین اما بعد چون اثبات حوادث
روزگار در دفاتر اخبار و آثار امری است مرغوب برای آنکه عبرتی از گذشته و آینده حاصل
آید و بصیرتی برای مطالعه نمایندگان فزاید لهذا این بنده درگاه الهی و دعاگوی دوام دولت
پادشاهی امیرزاده جهانگیر میرزا خلف مرحوم نایب السلطنه عباس میرزا طاب ثراه را در این
تاریخ که او در سنه هزار و دویست و شصت و هفت هجری است ۱۲۶۷ در قصبه تویسرکان من محال قلمرو
همدان که بحکم پادشاه مرحوم محمد شاه طاب ثراه از سنه ۱۲۵۱ هجری متوقف است بخاطر فاتر

رسید که وقایعی را که از سنه ۱۲۴۰ هجری الی حال تحریر از وقایعات کلیه در مملکت ایران
صانها الله عن الحدثان روی داده برشته تحریر درآورد که برخوانندگان و مطالعه نمایندگان
تجربه حاصل آید و چون تاریخ مآثر سلطانیه از ابتدای دولت علیه بهیه قاجاریه علیا بشد
و اکثر آن در احوالات و کارزارات نایب السلطنه مرحوم است که در ضمن سلطنت خاقان مغفور

برشته

برشته تحریر کشیده شده است و از محررات آقا عبدالرزاق بیک تبریزی المسکن فی الحقیقه
و نیکو نوشته شده تا سنه هزار و دویست و چهل و یک است از آن جهت این داعی دوام دولت
پادشاهی ابتدای احوالات را از هر تاریخ هزار و دویست و چهل هجری که گذشته احوال ده سال آخر
سلطنت خاقان مغفور را که محتوی است بر وقایعات کلیه ایران با تمام وقایع ایام سلطنت
پادشاه مرحوم در مدت چهارده سال و وقایع اوایل زمان دولت این پادشاه
گردون جاه ناصر الدوله والدین السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن
الخاقان ناصر الدین شاه خلد الله ملکه بتحریر برشته تحریر میکشد و نام آنرا حقایق خونکار
بهجت افزای مطالعه نمایندگان دار از حوادث زمان آگاهی حاصل آید و چون عدد لفظ
نو مصادف با سال اختتام این کتاب آمد همین تاریخ ذکر گردید

ذکر سنه هزار و دویست و چهل هجری که یک قرن از سلطنت خاقان مغفور فتحعلی شاه قاجار منقضی شده بود

چون مملکت ایران در دولت پادشاه جهان مطاع امن و امان شده همسایگان قدرت
از قوت بازوی این دولت خداداد در سرحدات کوشش کم یافته و از تطاول لشکرها

و بر بسیاری از شمایل مملکت آماده مستعد شده بود آرام کرفتند از آنجمله دولت علیه روم بود

و در سنوات سابقه در سنهٔ ارزنة الروم و بغداد و برادر چاپان اوغلی با صد هزار لشکر سواره

و پیاده و پنجاه عراده توپ بطرف سرحدات خوی روان شده تاب حملات لشکر منصور خاقان

مغفور را نیاورده شکست کلی از نایب السلطنه مرحوم یافته و بمرحله ادبار شتافت و از طرف

بغداد نیز داود پاشا و حاکم بغداد بود سلیمان پاشای کهیا را با بیست هزار سوار روانهٔ طرف

کرمانشاهان نموده از صدمات لشکر قاهره از دست شاهزاده مرحوم محمد علی میرزا حاکم کرمانشاهان

شکست فاحش خورده و سلیمان پاشا گرفتار و مقتول روانه دربار خاقان شد و همچنین فتح خان

افغان هم از طرف قندهار و کابل با پنجاه هزار سوار بهرات آمده و روانهٔ مملکت خراسان بود

برادر ذو الفقار خان سمنانی در ظل رایت شجاع السلطنه حسنعلی میرزا از طرف پادشاه

مامور شده بود در ما بین تربت و هرات بین الجانبین مصاف عظیم دست داده گلولهٔ

تفنگ بدهان فتح خان خورده روانه دیار عدم و منقعر آمد و همچنین از طرف ترکمان و اتراک

شمقر و خود را حضرت ایشان لقب داده و ادعای کرامات و معجزات میکرد با سی و چهار هزار سوار

روانه

استرآباد و از جهت مسامحه پادشاهی بعد و اهتمام شاهزاده محمد قلی میرزا ملقب بملک آرا مسکن

و مغلوب بل مقتول شد و از قصه شب آن را از لفظ مبارک غفران مآب صاحب اختیار پدرم شنیدم

و این جنگ در ساحل رود اترک روی داد و بسیار صعب بود هفتاد و ده ساعت بود صبح ملک آرا

شبانه بسی بزرگ نموده پس از کشت سواره ترکمان از صدمهٔ لشکر مازندران و استرآباد ناچار آب رود

و خلاص شوند رنگ آب از خون کشته قریب هزار ذرع رنگین بود)

و بعد از این کوششها مصالحه با دولت نایب السلطنه طالب شد راه در ارزنة الروم بر بسیاری عالیجاه

میرزا محمد علی مستوفی الممالک آشتیانی بطور وکالت شد و سلطان مملکت روم در مقام وداد و اتحاد

بر آمده پا از دایره زیاده روی بیرون کشیده بعد همچنین الکساندر پادشاه ایلچی امپراطور روس بمصالحه

و در سنه هزار و دویست و بیست و هشت شده بعد قانع و با ... و هرات و ترکستان بیفراغت

چوب زبان ساز و ستیزه را در مقام یکرنگی میساخت و خاقان مغفور مملکت ایران را منصب

هر یک از شاهزادگان در ولایتی و مملکتی مضبوط و منظم بوده مملکت آذربایجان رجوع بنایب السلطنه

طلب فرموده در دار السلطنه تبریز بعد فزونی شده بود سی هزار نفر لشکر نظام از سرباز و توپچی

در اکثریه از اهل آذربایجان مشغول خدمت بودند و همچنین سرحدات کردستان و کرمانشاهان بلکه های
و در کرمانشاهان بسعی و اهتمام شاهزاده مرحوم محمد علی میرزا ارکان نظام و بنیاد مرتب شده بود و در این
تاریخ حکومت آنجا ولد او محمد حسین میرزا ملقب بحشمت الدوله مفوض بود قدم در مقام پدر رفته بود
و همچنین دار المرز و کنار قزلیقه و مازندران ملکهای مازندران و قراچوق بحکومت شاهزاده
محمد قلی میرزا ملقب بملک آرا محفوظ آمده بود و همچنین مملکت خراسان و گیلان و فارس و در دست
حسنعلی میرزا ملقب بشجاع السلطنه و حسینعلی میرزا ملقب بفرمانفرما و علینقی میرزا و ابراهیم خان قاجار
و در کرمان بود منتسق و منتظم آمده خاقان مغفور در دار الخلافه طهران نوبت سکندر در حکومت
سنجر مشغول حکمرانی و فرمانروائی بودند و چنین بود در ایام پادشاهانه خاقان اتفاقی نموده در اواسط
جوزا از فصول ملاقات حرکت موکب سلطانیه می‌نمودند و فصل تابستان را در آن چمن نزهت آئین بسر برده
با حضار لشکرها از اطراف و شاهزادگان و حکام فرمان میدادند و چنان انجمنی در هر سال در آن چمن
از اعیان و بزرگان اطراف و حشم و رعیت دارای شرف حضور میگردید و در اکثر عصری از اعصار
چنان اجتماع حاصل میشده و خاقان مغفور بعد از لشکریان و دادخواهی رعایای مملکت ایران در هر سال

توقف

توقف لایعلم آنجا در پیرو خیمه و بعیش و سرور مشغول می‌نمودند عمده سلطنت عهد میمون بوده و در آن
چند سالی که آن قانون مستمر آمد و از بین نزول و در کمال قوام کار در امورات ملک و ملت
پیدا شده و ضعف بسیار در دل نسبت باین دولت قوی‌بنیاد در انظار ارباب هوش و خرد ظاهر و هویدا گردید

ذکر مقدماتی که سبب جنگ دولتین باز شد

مقدمهٔ اول

خوانین ذوی الاحتشام قبه و دربند و شیروان و بادکوبه و شکی و سالیان و گنجه و قراباغ و طوالش
و لنکران و ولایت گرجستان و داغستان و غیرها در معاهده سابقه با امپراطور روس
و بنای مصالحه و بر این عهد قرار یافته بود و بزبان روسی اسطاطس کو اد پرزنتم و ترجمه
آن بعبارت فارسی چنین است که آنچه در دست تو است در دست تو و آنچه در دست من است
در دست من و در دست کوه فجره روسیه مانده بود و بعضی از اعیان را طاقت مهاجرت نبود
مثل سلطان احمد خان قبه ولد شیخعلی خان و مصطفی خان شیروانی و حسینقلی خان بادکوبه و مهدی خان
و ولد ابراهیم خلیل خان قراباغی و اوغورلو خان گنجه ولد جواد خان قاجار حاکم گنجه و اسکندر
میرزا ولد ارکلی خان والی ولایت گرجستان و سرخای خان و نوح خان والی ولایت

داغستان و سلیم خان حاکم شکی و سابق بر این در ایام جنگ نزاع سنه ثمانیه بیجا طاغی دولت
ابد مدت کرده بعد از شکست دولت و اقبال در دولت نیکبت و نکال منجر هریک فوجی از لشکر روس را
ولایت خود برده سر رعایای اسلام در جان و مال خود مسلط نموده بعد از ارتکاب ناهنجار روس
و مشاهده منجر بعد از پریشان و پشیمان شده مهاجرت اختیار نموده در سنوات سابقه روی باین دولت
علیه آورده بعد از حضرت نایب السلطنه باذن و اجازه پادشاه جهان هریک از ایشان را با کسان
و توابع خود در ولایات قریبه بولایات ایشان مثل خوی و سلماس و سلدوز و غیره مرحمت نموده بودند
و لهذا عهدنامه با دولت روسیه در میان بود از توجه ولایات یکدیگر خودداری مینمودند و یکی
همیشه در فکر اسباب مفسده جوئی بودند مقدمه دیگر آنکه چون مملکت ایروان از طرف
پادشاه جهان سپرده حسین خان و از قاجاریه قزوین و از قدیم متقدمان قدیم دولت از مرتبه غلامی
برتبه سرداری رسیده و لوا مفوض شده و در سنوات جدال و فتنه‌انگیزی دولت علیه ایران و روس
برقرار بود سردار مذکور در حدود مملکت مزبور سوی مخارج لشکرکشی آن سامان در ... ارادت
علیه فقدانی نموده در این سنوات و مصالحه فیمابین و نیتی برقرار شده بود و رعایای طرفین

ودرضمن

۸

در امن و آسایش مشغول زراعت و فلاحت بودند بتوهم اینکه مبادا کارگزاران نایب السلطنه
علیه هم در زیر شغل ... دیوانی اند از رعایای مملکت ایروان و متواری ... هزار
تا آن نقداً و جنساً مباشر متصرف آمده مطالبه مخارج آن نموده بر وفق قانون دولت
بر پای در کم آن رجوع نمایند چنانکه در سنوات سابقه نیز بهمین خیال اقدام انگیز فتنه میان
دولت ایران و روم منجر کار بنزاع و جدال قوی کشیده اگرچه بنیروی دولت یزدانی بیاری
خدا اند استقلال علیه را دولت روز افزون حاصل شد و لیکن سردار مذکور در آن سنوات
بفراغت بهره تمامتر گریبان خود را از جنگ سپاهیان دیوانی و از تنخواه مطالبات خلاصی
داده بود و چون مصالحه فیمابینی دولت روم و ایران واقع شده سردار مزبور باز بخیال سابق
افتاده طالب انگیز فتنه و آشوب میبود تا باز امنای دولت علیه را کار دیگر پیش آمده وارد
رسیدن بامورات او نمانده بهانه جوئی پیش گرفته چون تعیین حدود فیمابین
دولتین بهمان کلمه سابقه مرقوم آمده محل دعاوی بازه بود سردار مزبور از طرف ایروان
و باغچه‌سان متعدد است زمینی که در تحت تصرف ایروان است و معهود است بکلی تغیر افتادن

مطرح نقاش قرار داده و چنان به دولت علیه می‌نمود که آن قطعه زمینی محل مرتع ایلات
دولت علیه ایران می‌باشد و ایلات گرجستان بخلاف حساب آنجا آمده قشلاق میشی می‌نمایند
و این زمینی در عرض نیم فرسخ و در طول دو فرسخ می‌شود مقدمهٔ دیگر آنکه چون مهدی خان
قراباغی همشیره‌اش در سلک ازدواج خاقان مغفور برقرار بود و در قضیهٔ گرگر مقصد
ولایت قراباغ است مسکن و مقر داشت و از محال قراباغ محال مقری و جنفدر جایی
و دوست و اقارب این دولت بعد مهدی خان چنان به دولت علیه می‌نمود از دولت روس
تعدی شده و اظهار آن دولت بر خلاف حساب آنجا دخل کرده‌اند مقدمهٔ دیگر آنکه
ابراهیم خان بادکوبه‌ای از زرگرهای حسینقلی خان بادکوبه و در جنگ سابق سر سیانوف سردار
روس مشهور در ایران باتش بجتره در کنار قلعهٔ بادکوبه بضرب گلوله او مقتول شده بود
و سر او را بریده بخدمت خاقان مغفور برده بود قریب به هیجده سال است در ولایت اردبیل
حاکم و حسینقلی خان بادکوبه نیز در ولایت اردبیل جا و ملکی داشت او نیز در سر حد اردبیل
و حوالیش در باب محال او جا بود و حقیقه گری در مرحمت امنای دولت علیه ایران گفتگو می‌نمود

و تصرف

و تصرف دولت روس را در آن محال و در آن قضیه بخلاف حساب دانسته می‌کردند خوانین مفصلهٔ
مهاجره در خدمت نایب‌السلطنه علیه یکدو سال بود و گفتگوی نقض عهد را با روس در میان آورده بعد
و این نحو امورات را در نظر نایب‌السلطنه علیه باعث نقض عهد از آن طرف دانسته می‌کردند و
از آنجایی که نایب‌السلطنه مرحوم از احوال دولت روس و عهد را شکست داده بنا بر رسم مشهور
با همیون و استقلال امپراطور در ولایت محروسهٔ خود مستقر و از کثرت جنود و نظام اوقات
بر نفیه اصلاً بهیچ قسم حکایات التفات نمی‌فرمودند و در مقام الحاح این نوع مطالب در رفته است
خاقان بزرگ آمده خوانین مهاجره از ولایت خود در رشته بودند و حسینقلی سردار بعلت که
متذکر شد در هر جزو این نوع امورات را در سر حد واقع میشد خبرهای دیگر در نظر خاقان
مغفور جلوه میدادند و انگیزه مشه کرده عرایض از زبان رعایای اسلام که در آن طرف آب
ارس در گذر بودند ساخته بخدمت نایب‌السلطنه و بخدمت خاقان مغفور و بخدمت علما و مجتهدین
بلاد آذربایجان و عراق عجم و عراق عرب میفرستادند مضمون عرایض آنکه بر جمیع اسلام
و اسلامیان هم از علما و مجتهدین و ارباب حکم و سلاطین خصوص بر پادشاه اسلام لازم است

و بیضه اسلام را محفوظ نموده از تسلط کفار بر عرض و مال و جان مسلمانان نباشند و خود رعایا
و خوانین آنطرف متعهد میشدند و محض حرکت پادشاه اسلام و علمای اعلام امر به ملیه دفع کفار
آن بلدرا کرده باسهل وجهی ممالک اسلام را بتصرف پادشاه اسلام در آورده و نایب السلطنه
همه را از ما کان بیشتر دولتخواهی و در یکدو سال سابق و خاتمان منقرض شدن ایشانرا از تحریر سلطانیه جنها
در خدمت بجهت دو در باب تعدیات دولت روس در سرحدات و تعهدات خوانین مهاجره عرایض بنفس رعایای
ولایات مذکوره و مشاهدات در خدمت بودند نایب السلطنه متحیر از مصلحت مقرون آن را بنماید و در باب
تعدیات سرحد خصوص در باب گنجه و ایروان و حسینخان سردار در نظام خاتمان منقرض چنان
جلوه داده بود که آن خاک از دولت روس محافظت قلعه ایروان متعذر و میسر نخواهد بود
تعهدات خدمت بودند باین جهت نایب السلطنه بیرون گرفته و سردار اعظم و صاحب اختیار از طرف
پادشاه روس در دارالتفلیس نشسته بود اظهار داشته و مهندس امینی از طرف دولت علیه
روس تعیین شود و در این طرف نیز مهندسان تعیین شده سرحدات را از تفلیس تا لنکران
حالیه شد کنار دریای خزر در حسب رجب تعیین و تشخیص نموده مابین رقم نوشته تمهید سازند

که باعث

که باعث استحکام مودت شده تعدی از طرفین ننمایند و رفع ما یقال شود از طرف دولت روس
نیارال بزرگ با مهندسین کاردان برای انجام این مهم تعیین شد و از طرف نایب السلطنه مرحوم
نیز محمد باقرخان بیگلربیگی قاجار که در آن وقت بمنصب امیر نظامی آذربایجان سرافراز بود با
مهندسین کاملی مأمور بانجام این خدمت شدند چون اکثر طلبان سرحد نشین در حسین اغالی
اظهار دولتخواهی نمودند با وثاقه مکیدند و تعیینات در این کار مینمایند و ما کمال بغض برای
و جدال ملتفت نایب السلطنه مرحوم نمود این کیفیات و عدم انزاع باعث شود از لشکرهای نظام
فوج فوج از سرحد طوالش تا سرحد ایروان بمقتضای مکان تعیین از جهت بعضی از طرف
سردار روس نیز بهانه ملاحظه و بهانه تازه لشکرهای نظام نشسته بعضی نایب السلطنه مرحوم برای
اظهار این مطلب و خواهش این تعیین در سرحدات رای بهانه گیر نشد و جدال نسبت بکلیه برای
قدم پیشتر دو داده میباشد از دار السلطنه تبریز بعزم شکار با جمعی از خواص حرکت از تبریز تا گنبد
قلعه عباس آباد و در تلاوقت آب ارس در کنار رودخانه و از زمانی جمع آگهی بوده و محمد باقرخان
امیر نظام نیز در آن اوقات با مهندسین در آنجا بوده روانه شده و نیارال روس راکه در مقابل

امیر نظام نشسته بعد چهار روز عزیمت و بهانه را فرو ریزند فرمودند از ملتزمین رکاب آن سفر
پادشاه مرحوم و شاهزاده ملک قاسم میرزا امیرزاده بهرام میرزا بودند و انیخ وقایع‌نگار دولت
پادشاهی نیز همرکاب شاهزادگان عزیز بود نایب السلطنه مرحوم بعد از ورود یکبار از آب ارس وارد
ییلاقات روس ... اظهار التفات به بزرگان فرموده رشتهان مصلحانه و حکمت‌آمیز بیان
نموده بعد از مرخصی بزرگان همه جا شکارکنان در کنار ارس تا پل خدا آفرین و در حال قراجه
داغ در یک جومانه از ارس بسته شده و بنیان آن از سنگ به قدرت آفریدگار جهان از زمان
آب ماند آمده تشریف‌فرما شده و در آنجا نیز بزرگان عمده و صرف را که حاکم قراباغ و مستحفظ
آن سرحدات بود به خواهش شان چغاره و او نیز با ده هزار صالدات روس و بالغ بر نظام
و هزار توپ سوار قراباغ و گنجه از پی عبور کرده به خدمت نایب السلطنه مرحوم رسیده سر زده او
با جمع صالدات دلیرانه نشانه داده و خلعتها و نشانها مرحمت فرمودند از وقاحت فتنه
و آشوب تحذیر و ممد خود در تقاعد مصالحه و استحکام بنیان قواعد اتحاد
و نصیحتها نمودند مرخص و دشمنه و خود از راه اهر و قراجه داغ روانه دار السلطنه تبریز شدند حضرات

غمید

سفیدین هم از سردار ایروان و هم از خوانین ... هم از طرف دولت علیه در خدمت نایب السلطنه
خاقان مغفور بودند و خلاصه نایب السلطنه مرحوم نوشته این جوره حرکات کجبانه سلوک
در رهن داری از نایب السلطنه مرحوم سر میزد و در نظر خاقان مغفور بطریق جلوه میدادند که گویا
نایب السلطنه مرحوم را با امپراطور روس صاف نیست و کینه در میان است که شیر فتنه و آتش العناد آتش
خواهد بود در تابستان این سال بعد از مراجعت نایب السلطنه از سلطانیه و تفویض از رای
رضای دولت علیه و اراده خاقان مغفور بنا به رغبه و دلیه پادشاه روس نایب السلطنه با جلیله‌ها
سرحدداری و ملاحظه و قرار عساکر و انضباط قلاع سرحدات عزم شکار روانه محال گوره دشت
قراجه داغ شده بعد از ملاحظه قلعه گوره دشت و باغهای مزروع مستحکمه در باب الدرک بهار معروف
روانه اردوباد و قلعه ... ره را که در بالای قصبه اردوباد واقع است مشرف بال قصبه
مباشر استحکام داده از آنجا روانه نخجوان و انیخ وقایع‌نگار دولت شاهی امیرزاده بهرام میرزا
و امیرزاده ... میرزا از ملتزمین رکاب نایب السلطنه مرحوم بودیم در نخجوان قلعه
عباس آباد که قرب نخجوان است تشریف برده بعد از استحکام امور توپخانه و قورخانه و ذخیره

مایحتاج و تهمات تفنگچیان و مامورین بیرون از نقل بغداد و سرکردگی عبدالرضا خان ابن شرف خان
و مامورین از طرف خاقان مغفور مستخلص آنجا بودند روانه ایروان شدند و قبل از ورود ایروان
از ارس عبور فرموده و در قریه ارتاه سابق را بنی قلعه با خشتی چند دست عمارت و در آنجا فرموده
بعد تشریف برده این قریه قریب ولایت بایزید میباشد و از ولایات روم است و در
کوههای این قریه چندان شکار هست که قوچ بهم میرسد و از شکارگاه پسندیده است و در دامنه
کوه آغری واقع است و از جبال عظیم است و در آنجا چند روزی مشغول بعیش و نشاط شکار شده
باز از این عبور فرموده بقلعه سردارآباد تشریف آورده و این سردارآباد قلعه است که
حسین خان سردار احداث نموده قریب هشت فرسخی ایروان و نهری از رودخانه ارس احداث
که بصحرای سردارآباد جاری ساخته و در ایام منازعه دولت علیه ایران و روم از آنجا بسیار
ارزاقهای بایزید و بادین و قارص و آخسقه گرجستان بمیان آن قلعه آورده سکنی
داده است و در آن زمان که نایب السلطنه مرحوم وارد انگشان شده قریب پانصد جفت
از کنگان و غیره در میان آن قلعه مشغول زراعت بودند و قلعه بسیار مستحکم ساخته شده بود

نایب السلطنه

نایب السلطنه مرحوم باستحکام آن قلعه را نه پسندیده منفور بودند و با وجود قلعه ایروان این قلعه
باین استحکام ضرور نبود مقتضی صلاح دولت نیست و مالاً فزوده صرف معمول ارباب الدول
ملحوظ ظاهر گردید چنانکه در سیاق کلام آینده معلوم خواهد شد و از آنجا کوچ فرموده بمنزل نشانی
اوچ کلیسا که در سه فرسخی قلعه و شهر ایروان است تشریف بردند و این کلیسا آن است که معتقد
ارامنه و نصاری آن است که حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام بعد از رفع نزول آن
رفتن فرموده اند و بعد از بیت المقدس معبدی عظیم تر از این معبد برای ملت نصاری در هیچ مکان
نیست و این کلیسا سیصد سال بعد از رفع عیسی ساخته شده است که حال هزار و پانصد سال
متجاوز است و چنان مجاری و دوصالی نموده اند که گویا در این مدت مدید فتوری باین بنیان
راه نیافته و علمای بزرگ نصاری از رهبانان و قسیسان در آن کلیسا مقام دارند و چندان
از نذور و نیاز و رسومات بآنجا آورده اند که از حساب بیرون است صور پیغمبران و حواریون
و صورت حضرت عیسی و مریم نوعی در آنجاها نقش کرده اند و هیچ نقاش متدرک از نقاشان تصویر
نماید و چندان اسباب و زینت از طلا و مرصع آلات بقدری خاچهای مکلل و الماس نشنوا که

که خبرها در اعتبار و انظار حاصل شد و عمل ساختن [illegible] در میان کارکنان آنجا بود معمول

میباشد بعد از سه روز اقامت و تماشای آن مکان روانه قلعه ایروان شدیم بعد از ورود

بقلعه حسین خان سردار [illegible] نایب السلطنه بعد از مرخص ورود با معتمدی و

متقاعد شد نایب السلطنه استشفاع [illegible] نظر بصلاح دولت اتمام خاطر او شد و هم

در ضمن طرف التماسات جمیع ارامنه امیرزاده مصطفی تاجر را از مصر و قلعه ایروان از

متانت و استحکام مکان محتاج بتوصیف و بیان نیست و از کثرت ذخیره و آذوقه و وفور جبه خانه

و قورخانه که تدریجاً و جبراً در آنجا موجود شده هر چه نوشته شود کم نوشته است بعد از ملاحظه و اطمینان

از قلعه ایروان و از سبب ملقا ارزروم خانه ارمن عبور از منعم محال کجک [illegible] نخجوان نزول

اجلال از مصر و محال [illegible] است بکثار بسیار و در [illegible] واقع است نایب السلطنه

عمارت و حمام در آنجا برای نزول ساخته‌اند بعد از ورود بآنجا و توقف سه روز میرزا ابوالحسن کرکر

از منعمت گذاران دولت روس و عمارات روسی قورینول در دار السلطنه تبریز اقامت داشت

وارد منزل مذکور شده تعزیت مرگ امپراطور روس الکسندر پاولیچ را داده و زبان بتهنیت

جلوس

جلوس قسطنطین و تهنیت جلوس امپراطور اعظم نکلای پاولیچ را داده و از این اخبار چنان مستفاد شد

در کار دولت روس تزلزلی بهم رسیده و کیفیت غرایب اجمال این حکایات بیان میشود که الکسندر

پاولیچ اولاد نداشت و بقاعده روس برادر کهتر او قسطنطین ولیعهد بود و این قسطنطین با یک زن

متهمه غیر نجیبه ملقبه بقانون آن دولت از اولاد آن قسم زنان برتبه سلطنت سزاوار نمی شوند

قسطنطین نظر بمیل و دوستی که داشت آن زن را بعقد خود درآورده همسر خود کرد و از الکسندر پاولیچ

هر چند بارها خود برادر را اعلام نمود که اگر این زن را بعقد خود درآوری منافی منصب ولیعهدی است

یا باید دست از این زن برداری یا معزول از ولیعهدی شوی خطاب بود قسطنطین از غایت محبت با آن

زن خط عزل خود را از ولیعهدی بدو سپرده در این وقت که الکسندر پاولیچ وفات یافت اکثر

اهالی روس و از این حکایت آگاه نشده دل بسلطنت او نهاده بعضی دیگر از خواص و محرم بودند

که بنیت نکلای پاولیچ برادر کهتر شناخته او را امپراطور دانستند جمعی از این قیل و قال

در دار السلطنه پطربورغ برپا شد و میانه هواخواهان طرفین کار از مجادله بمقاتله انجامیده در

میدان دار السلطنه پطربورغ آغاز از جنگ توپ و تفنگ که جمعی کثیر کشته شدند در این بین

مادر قسطنطین او را اجبار کرده خط او را باد اظهار کرد قسطنطین تمکین سلطنت برادر ننموده

کناره جست او شاهنشاهی و میان لشکریان هواخواه خود آمده اظهار رضامندی کرده ایشان را از این

معامله مانع آمده سلطنت روس برای این پادشاه که حال بخت صاحب اختیار ممالک روس است مقرر شد

در همین تاریخ امیرخان سردار قاجار حاکم مملکت خوی بود نایب السلطنه مرحوم ولد او نصرالله خان سعد

را به پیوند مصاهرت این دولت سرافراز و منصب لشکرنویسی سردار مزبور را انجام و اتمام آن امر را

در همین وقت مقرر داشته و قریب هر دو ماه ایام توقف خوی میکشید از آنجا باز به همت مرحوم

نایب السلطنه به تبریز قیام والا توجه مصروف بود و تا اینزمان قریب به دو سه ماه بود که میرزاده

بهرام میرزا داعی وداع دولت پادشاهی امیرزاده فرزند امیرزاده و در انجمن حضور از تبریز

رکاب برده اند و در دمشق بیگانه شده و اینکه ازین شاهزاده ... بعد شنیدم حکم مطاع

صادر شد و منصب ... الاخلاق را سردار مزبور ... بعد از عرض و قبول شغل تدریس

مدام توقف در خوی آید چون میرزا عیسی قائم مقام مشهور به میرزا بزرگ در ایام حیات خود حاجی میرزا آقاسی

را که ... بعد از فراغت از تحصیل کربلای معلی به خدمت حاجی ملا عبدالصمد همدانی رسیده و بعد از قتل

حاجی

حاجی مزبور در فتنه وهابی از کربلای معلی عیال حاجی بار برداشته بهمدان آمده و بسلسله سلوک

ملامتیه ارادت بحاجی ... پیدا کرده خود را در طریقه سیر و سلوک ... موفق وحید عصر و قطب

دهر رسیده است بعد از چندی از همدان با کسان ایشان بهیئت درویشی و در لباس سیاحان

وارد تبریز شده و در طریق لطایف میرزا بزرگ قائم مقام برخورده بعد میرزا بزرگ مردی

کامل الاخلاق بوده و با هر طایفه انس داشته او را بمنزل برده و با او طریق محبت پیش

گرفته و از لباس درویشی بلباس ملائی در آورده و تکلیف تربیت میرزا موسی خان را بخود حاجی نیز

قبول این منصب را نموده شغل تدریس بود و گاهی بخدمت نایب السلطنه بتوسط میرزا بزرگ میرسید و

فی الجمله معروف بود بعد از وفات میرزا بزرگ و وقوع نزاع در میانه برادران میرزا ابوالقاسم

و میرزا موسی خان پسران میرزا بزرگ در منصب وزارت و تسلط میرزا ابوالقاسم و اطوار شداد

با کسان میرزا موسی خان نقار ورزیده و مایه ترغیب و تحریص میرزا موسی خان در امر وزارت

حاجی میرزا را دانسته بسیار بحاجی عداوت خواهد بسبب علاقه که حاجی مزبور در قریه کرکس

و فراغاج در محال ... تبریز پیدا کرده بتوسعه آن مال دیوان بر حاجی مانع ... نمایند

و مصدر مطالبه برآید که اشتباه بود چون امیرخان قاجار از امرای بزرگ و خال نایب السلطنه مرحوم بود و
لنکران مملکت خود سرافراز و با میرزا ابوالقاسم قائم مقام در کمال باصفائی میبود حاجی مشار الیه
خود را از جنگ مصدر کنار نمیده بخود رفته بود و کمند نسبت سردار رسیده تکلیف بیان بود و در آن ولایت
میبود در این وقت نایب السلطنه مرحوم سردار را حکم بتنبیه شخص و غزو سردار حاجی مشار الیه را مورد عتاب
مبارک ساخت و کلیه حضرت سابقه قبول این معنی را نموده در آن اوقات مشغول تهیه تدارک تعلیم
امیرزادگان متفرقی رکاب کرده و بعلاوه در رجب رحمت شده و در ملک ممالک بر قرار آمد
و بعد از اتمام عروسی و انضباط امور ملک خود روانه دار السلطنه تبریز شده و در بهار این سال سنه ۱۲۴۱
هجری بود خاقان مغفور باز در سلطانیه نزول فرموده رونق فرمان نظام ممالک شده از هر طرف
عساکر بیشمار در اردوی پادشاهی جمع آمده و نایب السلطنه مرحوم را نیز از تبریز احضار فرموده نظر
بمقدمات سابقه علامه العلماء مجتهد العصر والزمانی جناب آقا سید محمد مرحوم ولد علامة العلماء
مجتهد العصر والزمانی آقا سید علی مرحوم مستغنی از تعریف و توصیف میباشند از کربلای معلی با
علما و فضلای عراق عرب بعزم رزم روس و برانگیختن خاقان مغفور باین کار بفتوی

عقیدتی شرع روانه عراق عجم شده و بجمع علمای عراق و آذربایجان نوشته حکم بوجوب
این یورش و پرورش داده و علمای عراق و آذربایجان کلاً مثل جناب آقا عبد الحسین رحمة الله علیه
و جناب مجتهد العصر والزمانی حاجی ملا احمد تبریزی و سایر علما و فضلا و سادات را کلاً در این عزم
با خود شریک ساخته و جهاد دولت شاهی نیز بمقتضای سابقه مشخصا ساده ظاهراً صلاح دولت میدید
تقویت فتوای علما را در حضرت خاقان مغفور میفرمودند و نایب السلطنه مرحوم خائف از آن نوع حکایتها که
در حضرت خاقان مغفور از جانب دولت ذکر می‌شد بجهة صلاح در این جنگ و جدال نمیدید و در حضرت
خاقان مغفور تکلیف این عمل را نمی‌نمود و جناب دولت شاهی شیخ عبدالله خان امین الدوله و سایرین در
حضرت علما و مجتهدین از طرف نایب السلطنه مرحوم بطورهای دیگر حرف میزدند و علما و مجتهدین را وا
داشته که فتوی بر این نوع صادر شود هر که بر این مصلحت و بر این جنگ انکار نماید از جمله
کفار است و علما نیز چنانچه نایب السلطنه مرحوم از این خیال آگاه شده و اجماع حرمین و علما بود در این
باب مشاهده نمود علاوه بر این خاقان مغفور نیز تحریکات در این باب میفرمود نایب السلطنه مرحوم
از آنجا ناچار جان خود را در راه دین و دولت وقف نمود بعد در حضور خاقان مغفور بود که

امید ترجیح میدادند لابدا تمکین این مسئله را کردند و جز تمکین و تسلیم چاره ندیدند و چون فرستادگان
دولت روس وارد دار السلطنه تبریز شده و مکتوبی که بوده ازین نوع سخنها بیان افتاده در این
نزدیکیها هم صدر امپراطور روس وفات یافته بود نستروف بعد دولت علیه ایران در مقام عزا
و ملال خواهند برآمد و دعا و ملایمت اهل الم را که در تقرب شان است خواهند نمود بدولت
خود این نوع حکایات را معلوم ساخته بودند موافق قانون دولتی نیز در آن وقت سفیری
از جانب این دولت علیه برای تعزیت امپراطور گذشته و تهنیت امپراطور نشسته روان شود و
بسبب اینگونه امورات بعهده تعویق افتاده بود و این تعویق نیز علاوه بر انزجار و ملال تمیمه
با وجود این تعویق امپراطور روس در آن وقت قریب بیست ساله بود خود را در مقام فرزندی
خاقان مغفور نامیده پرنس منچیکوف را که از اعاظم دولت روس بود بسفارت فرستاده و کلمه مندی
دوستانه نوشته بود و تحف و هدایا ارسال داشته بود از ورود سفیر بسرحد و اعلام سرحدداران بدربار دولت
علیه چون هنوز عزم رزم تصمیم یافته بود و مصلحت کلی منعقد نشده بود اذن آمدن او بدربار
همایون مرحمت نفرمود بعد از او نیز در بین اوقات سلطانیه وارد شده بود و هنوز تشرف بسلطان

شرف

شرف نشده بود از بیم اجتماع کلی مستغرق شده و بسیار در مقام اتحاد و دوستی برآمده و مبادرت
سخنهای چرب و شیرین و بکار برده یک [illegible] ایشان [illegible] دولت شاهی از زبان سلطان مرحوم
استماع نموده سفیر مزبور مستعد و آکنده شده مملکت طالش و مغان تا کنار رود ارس [illegible] آغاز
شده بود ازین سببها [illegible] دولت روس مایل است دولت [illegible] نمونه و بالاخره سفیر
مذکور رسوله بود [illegible] مصلحت کلی درجنگ در آن رخصت داده بدون شرفیابی حضور پادشاهی
با بار بستن تحف و هدایا روانه داشتند و در اینجا حکایت شیرین بود که شنیدم از آن نزاع انصاف
نداشت و در این بعضی از مطالعه کنندگان نیز استبصار نموده حکایت نقل نموده از
اهل قلم از ولد بیت [illegible] سفیر مزبور [illegible] از خاک
ایران خاک روس را [illegible] دولت شاهی [illegible] غلبه کرده تا بار [illegible]
[illegible] از سر دربار [illegible] اتمام [illegible] در قضیه [illegible] از
سر دربار دولت روس شنیده بود و بطور کلمه میگفتند و از زبان سفیر رفتار مهماندار مزبور [illegible]
و در منازل با او بنوعی بود بیان میکردند از آنکه بیان کرده‌اند و در منزل میانج مهماندار [illegible]

در پیشاپیش راه به سفیر بدگو میرفت که کاغذی سربسته بدست یکی از ملازمان خود داده بود و در حضور
سفیر مزبور کاغذ را بدست مهماندار داده به او حاجتی نماینده حکمی است از دولت پادشاهی رسیده
سفیر مزبور میگفته است به مهماندار رسیده که آنرا مطالعه مهماندار مزبور سر خود بسوی جنبانید و دستها را
بهم میمالید و اظهار تأسف و تحسر مینمود سفیر مزبور میگفته به چنان ازین حرکات تعجب آورده
مراد ازین حرکت و رفتار ترجمان گفتم به او که مهماندار میپرسد چه واقعه واقع شده مهماندار جواب
داده بود که در منزل معلوم میشود داشت سوار شده بطور تکشن بزرحمت حق خود
برده بود بیچاره سفیر در احوالات خود حیران مانده میگفته که دیدیم مهماندار ترجمان را
یکبار کشیده و با او گفته است که حکم رسیده و مأمورم به سفیر مزبور عرض نماید تأسف
دارم در هر منزل به صلاح دانم او را مقتول نموده نگذارم سلامت بخاک روس رفته اخبار
ایران را برساند سفیر مزبور میگوید به چنان حالت افتاده در نهایت خوف بمنزل رسیدیم
و در همین منزل بجهت صرف شام نشستیم به ناگاه قدری از شب گذشته دیدیم به چند نفر دستها
وارد شدند روپوشیده و شمشیرها را برهنه در دست بسته بعضی آمده و بعضی زغال در جلو کشیده بر صورت

خود مالیده

خود مالیده و هریک دم روباه و شغال بر کلاه خود بند کرده و زنگوله‌ها نیز آویزان نموده
با شمشیرهای کشیده بمیان منزل آمدند و مهماندار مزبور از عقب سر اینها آمده ترجمان میگوید
وانمود اینها می‌نماید قانونی است که باین هیئت منصب میرغضب پادشاه ایران مشغول میشوند
چون حکم شده به سفیر را القتل رسانند تعجیل مینمایند و در همین منزل سفیر را مقتول نمایند
اگر هزار باجقلو عوض بدهند یک دو سه منزل مهلت داده شما را مانع میشوم و آن شب
مبلغ پانصد باسم رشوه گرفته و در هر دو سه منزل ازین نوع اداهای لغو را انجام داده همچنین می
آورده است بر نشان مزبور میگفته است که شش هزار باجقلو نقد و قریب بچهار تا جبس که
برای مخارج خود و تحفه برای پادشاه همراه داشتیم مهماندار مزبور از ما بازیافت نمود در منزل
آخر معلوم شده اینها همه الکنجه خود بوده و هیچ مربوط به دولت نداشته القصه بعد از عزم و تقسیم رزم
دولت روس خاقان مغفور نایب السلطنه مرحوم بسوی قرارنامات بسیار رنجیده و فرمایش مطالعه
باسم خوانین مهاجر و میرحسن خان طالش پسر میرمصطفی خان که در طالش توقف داشت و در جرگه
عریضه نگار کرده بخواهش تبعه بودن صادر شده مضمون چنانکه هر یک از خوانین مزبور

[illegible]

خود را صاحب اختیار ولایات قدیم خود دانسته روانهٔ ممالک خود شدند و در این تقویت ایشان یک
فوج از لشکریان منصور مأمور فرمودند و همراهی خوانین مزبور روانه شده ایشان را در
ممالک متصرفی نشانیدند و از آنجمله سلیمان خان سرتیپ کیلیک را با دو فوج شقاقی از افواج
نظام سرحدداری سهراب خان گرجی مأمور فرمودند و از اردو به طالش رفته بصلاحدید میر
حسن خان طالش و لشکر آن سامان قلعه لنکران را از دست دولت روس انتزاع نموده
بعد از اتمام کار قلعه بار و شیخعلی میرزا ملقب بشیخ الملوک ملحق شوند و شاهزاده شیخ الملوک را
که از فرزندان صلبی خاقان مغفور بود و حاکم ملایر و تویسرکان با فوج نظام ملایر و دو فوج
دیگر از افواج عراق و هشت عراده توپ و چهار هزار سوار از لشکریان خاصه مأمور فرمودند
که در راه مغان روانه شده مصطفی خان شیروانی را در شیروان و حسین خان و حاجی خان [illegible]
سلیم خان حاکم شکی را که خود صاحب ولایت یافته بود در ولایت شکی و سلطان احمد خان قبه را در ولایت
قبه و دربند و حسینقلی خان بادکوبه را در قلعه بادکوبه مستقر نمود و مقرر ایشان باشند و حاجی
محمد خان قراگوزلو [illegible] نایب السلطنه مرحوم [illegible]

در صحبت

در صحبت شاهزاده تعیین فرمودند و محمد حسین خان سردار حکم مطاع صادر شده که اسکندر
میرزای والی را برداشته روانه ممالک گرجستان شود و قلعه لری را که در محال پنبک
و شوره گل که از محالات گرجستان و در سر راه تفلیس است از دست لشکر گرفته روانه
تفلیس شوند و نایب السلطنه مرحوم را مأمور فرمودند با لشکر آذربایجان بقراباغ رفته قلعه
شوشی را از تصرف گماشتگان دولت روس گرفته بمهدی خان سابق سپارند و همچنین قلعه گنجه را
گرفته باقرلو خان سپارند و جمیع شاهزادگان و سرداران سپرده شده که اردوی
نایب السلطنه را چون نقطه در وسط دایره دانسته و از فرمان و صلاح ایشان تجاوز ننمایند
و علمای بلاد که در اردوی همایون جمع شده بودند و آقا سید محمد مرحوم و صلحا و فضلا روانه
آذربایجان و در هر اردو جمعی از ایشان برای وعظ و ترغیب و تحریص غازیان مأمور شدند
و اردوی خاقان مغفور مقرر شده بعد از گذشتن جمیع عساکر مأموره از رودخانه ارس
دیگر از سلطانیه باهستگی در حرکت آمده از راه خلخال باردبیل نزول اجلال فرمایند
و بعد از این گنگاش و اصرار زیاد نایب السلطنه مرحوم از سلطانیه مرخص شده روانه

در دارالسلطنه تبریز شد و شاه مرحوم محمد شاه سه ماه در آن اوقات در مملکت همدان فرمانروا
بعد به دارالسلطنه تبریز چهار فرسخی و مقارن ورود نایب السلطنه محمد شاه مرحوم نیز وارد
دارالسلطنه تبریز شده و سرکار نایب السلطنه حکم فرموده که امیرخان سردار با چهار فوج نظام
و بنه و قنبره از ارس عبور نموده بنخجوان رفته نظام کنگرلو را برداشته از راه چچکلو قراباغ
رفته در آنجا باردوی همایون ملحق شود و از آن ور نایب السلطنه از تبریز با افواج نظام مقدم
و فوجهای تبریز و دو فوج قراجه داغ و سواران غلام تفنگچی و غلامان خاصه با چهل عراده
توپ و خمپاره از راه قراجه داغ از پل خدا آفرین عبور فرموده و از آنجا سرخای خان
و فوج خان را با دویست نفر از غلامان خاصه و چهل هزار تومان نقد و جنس و ... نامه
روانه ولایت داغستان نموده و خود بعون و قوه الهی از آب ارس عبور نموده بخاک
قراباغ تا ... نزول فرموده و در همین خاقان مغفور شاهزاده اسمعیل میرزا را
که از اولاد و صلب ایشان بود حاکم ترشیز فرمان ... فوج نظام سمنان و دامغان
و دو عراده توپ و دو هزار سوار خراسانی با همراه نایب السلطنه مرحوم فرستاده بود رسیده

و از آب

و از آب عبور نموده ملحق باردوی همایون شده و در همین شاه مرحوم و امیرزاده بهرام میرزا
و این دعاگوی دولت شاهی در رکاب نایب السلطنه مشغول خدمت بودیم و در میان فوج خاصه
تبریز امیرزاده بهرام میرزا و این دعاگوی دولت شاهی در دسته بهادران و در دسته مخبران
سر دسته و صاحب منصب بودیم و بقانون نظام چاپار در میان نظام زده حرکت می نمودیم در این
بین خبر رسید که دو بلک از فوج روس که هر بلکی هفتصد نفر میباشد با دو عراده توپ از قریه
گرس حرکت کرده اند و در قلعه شوشی میروند و مرور ایشان از طریقی است که میان
اردوی همایون و آن طریق زیاده از یک فرسنگ دور نیست و لا محاله میباید از رودخانه
برکشاد عبور کرده روانه قلعه شوشی شوند نایب السلطنه مرحوم از شنیدن این خبر مسرور
شده شاه مرحوم و اسمعیل میرزا و سیف الملوک میرزا برادرزاده خود پسر ظل السلطان را
با چهار فوج از لشکر برگزیده بخیال اینکه مبادا روسیه از شنیدن آمدن لشکر ایران
خوف کرده عود بقریه گرس نمایند و خود بتاخت مکان محکم اندازند سبقت نمایند
بتعجیل تاخت از راه ... از پشت سر روسیه باشند و مابین روسیه و گرس را قطع نمایند

شد و شاهزاده بهرام میرزا را با اینجانب دعاگوی دولت پادشاهی با محمدخان امیر نظام ولد حاجی
محمدخان زنگنه که درین روزها بمنصب امیر نظامی سرافراز بود مامور فرمودند که هم جا از
کنار رودخانه ارس کشید روانه شده جلو عبور روسیه بود که الحال از آنجا بایست بگذرند
مسدود و مضبوط نمایند و بنه و آغروق را با جا سپرده از همه طرف لشکر در حرکت
آمده نایب السلطنه با شاهزاده پادشاه مرحوم و اسمعیل میرزا با افواج قاهره بلشکر روس رسیدند
لشکر روس بخیال اینکه در راه فراغ اند و باغی شده از یاورهای قراول بجنگ
مشغول شده با انداختن توپ دست گشودند و درین بین از افواج قاهره فوج همدانی
که اکثر آن سواره بودند و از فوجهای پیاده پیشتر اقتضا بعضا با سر عراده توپ جلو
بلشکر روس رسیده بنای انداختن توپ که داشتند لشکر روس از شنیدن صدای توپ نقلی
کردند که لشکر سلطانی رسیده بفکر خود افتاده از خیال مصاف که صحرای صاف و تا
با آب قریب بدو فرسخ مسافت داشت و در میان لشکر روس زیاده از دویست نفر سوار
قزاق جنود لشکریان دیگر پیاده بایست اینقدر مسافت را طی نموده بآب رسیده

و آب هم

و آب هم منحصر بهمان معبر رودخانه ارس کشادی بود که امیر نظام و شاهزاده بهرام میرزا و اینجانب دعاگو
مامور بقطع آن شده بودیم صاحب منصبان لشکر روس بی خبر از اینکه در سر معبر آب لشکر ایرانی
ایستاده اند بتعجیل تمام روی براه نهاده و با لشکریان نایب السلطنه علیه و پیشخدمت آقا شاه
مرحوم بنای جنگ گریز که اشتهر این دو فرسخ مسافت را مشغول بوده و خورد بودند
و ما درین کنار رودخانه ارس که در میان دره [illegible] حرکت میکردند و مصافگاه
مشهود ایشان نبود از صدای توپ و تفنگ مستشعر شدند که لشکر طرفین بهم رسیده
و هنوز روسیه از آب نگذشته اند لهذا بتعجیل تمام خود را کشیده و معبر آب رسانیده طرفی
عبور بود قطع که هنوز درست نظام نبسته و جابجا نشده بودند که طلیعه لشکر روس از بالای
بلندی که مشرف بر رودخانه و فی الجمله مشتهر به بیشه و درخت بود ظاهر شده ایشان نیز
در آن بلندی لشکر ایران را در کنار آب دیده طرفین ثبات را مسدود یافته و بقدر
نیم ساعتی در آن بلندی ایستاده تا نایب السلطنه و شاه مرحوم فی الجمله ستیز و آویز که با الحجره
نشستن ایشان [illegible] نفر از زنبورک خانه و عراده ها [illegible] را در بالای بلندی گذاشته بهیئت اجتماع

مثل سیل منحدر خواستند که بنیاد ریشه لشکر اسلام را از بنیاد براندازند فوج خاصه
نیز هم شیرانه باشاره امیر نظام دست باز جنگ تفنگ کرده و در همین بین شاه مرحوم نیز
سرزنجانه ها رشیده که در آن حالت بدو رسیده و از عقب پیشان ذوالفقار سرافراز شده دست
باز جنگ بکوک کشیده لشکر روس از توپخانه جدا شده و شمشیر بر ایشان غلبه کرده و در دو طرف
حرف حکومت غازیان اسلام شده باندک کر و فری سلک جمعیت ایشان از هم گسسته
تفنگهای پادشاهی به تعاقب نظام روس زینه ریخته بامان خواهی برخاسته و باتمام سواره
و پیاده و صاحبان منصب دستگیر شده به قید اسیر در آمدند الا دو نفر سوار قزاق که از معرکه
جان بدر برده بودند برای اهل خلاصی میسر نشد قریب یک ساعت بغروب مانده در
اوایل ذی حجه الحرام این فتح میسر شده طرز فتوحات پادشاهان کرده و پس از فتح
تمام در کرمش و بستی خانقاه که اهل باسلحه و یراق در میان آن بیشه و جنگل مانده
باشند نایب السلطنه مرحوم با شاهزادگان و خواص یکبار رو بخانه رسیده محل نزول برای
اقامت تعیین نمود نصب خیام فرموده در همان ساعت نزول تا رشت از سه

گذشته مشعلها برافروخته دست عطا و بذل را انعام و احسان میشد و در همان شب محمد حسین خان
ایشیک آقاسی باشی مأمور شده با هزار نفر سوار اسرای روس را قریب هزار نفر زنده مانده
بودند با دو عراده توپ که از ایشان گرفته شده بود برداشته روانه اردوی خاقان مغفور
شده خاطر خاقان مغفور را از این فتح مبین آگاهی دهند و عریضه فرحت آمیز با تعهدات
مهمات دیگر نوشته شده و شخانه دیگر باسم شاه مرحوم که در حقیقت عمده سعی و بلادتش
از ایشان ظاهر شده بود نوشته در دربار خاقان مغفور ارسال فرمودند چون اینجا کری
دولت پادشاهی را غرض از این تحریر آنست که مطالعه نمایندگان را هر کس باندازه منصب و کار
حق تجربه از این تحریر حاصل آید بار بدولت غرض بعض حکایات را که بعض عقلا آنرا
صواب و خطا نامیده از متعرض میشود از این منزل تا قلعه شوشی قرابانی قریب چهار
فرسنگ راه است و از همین جا تا قریه کرس نیز چهار فرسنگ راه است تا قریه کرس
و حال خبر بزرگ متعلق بمحمد آقا بیک است که یکی از اعیان قراباغ بود مباشر قفقاز بیک
و مجمع یک برادران او که در آن وقت از جمله مهاجرین و در قراجه داغ متوقف و

و در این سفر از ملتزمین رکاب بودند برادر بزرگ حضرت حاجی آقا بیک در بر هم خوردن
مصالحه و گذشتن لشکر ایران را از آب ارس اظهار کرده بودند او نیز در همان روز جنگ با قری
سواره و پیادهٔ تبعهٔ خود از روی ثبات خود بیرون آمده از راه رسیدن سپاه [illegible] منتظر بود که صورت
کار از پردهٔ خفا به چه نوع ظاهر خواهد شد در این وقت فتح و صورت فتح را در آئینهٔ مراد
غازیان ایران جلوه‌گر دیده دعاگو روس را در دست سربازان جانفشان خسته و بسته
مشاهده نمود با جمعیت سیصد نفر از آن محالات جمع‌آوری کرده بعد خود به خدمت
نایب السلطنه علیه رسانیده و اظهار خدمتگذاری و جان‌نثاری نمود مراتب خلوص عقیدت
خود را در مرآت خاطر مبارک ساخت و بندگان نایب السلطنه نیز به مقتضای جلب قلوب
مردم و در زبان مرحمت و التفات گشوده او را به نوازشات و التفات مخصوص
داشت و این حاجی آقا بیک از نوکرهای مهدیخان و ابراهیم خلیل خان حاکم قراباغ
بود و در این اوقات که مهدیخان و ابوالفتح خان برادرش در دولت ایران مشغول خدمتگذاری
بودند او در قراباغ مانده بود و خود را با مأمورین دولت روس بسته و با موراتی خلاف

رس

رای مهدیخان بود اقدام می‌نمود برادرش صفقلی بیک و شجاع بیک که همراه مهدیخان
مهاجرت کرده بعد از مهدیخان فرار کرده به قراچه داغ رفته در پیش سیف الملوک میرزا
و در آن وقت حاکم قراچه داغ بود باذن نایب السلطنه مرحوم مشغول خدمتگذاری بعد در وقت
حاجی آقا بیک به این نوع وارد خدمت نایب السلطنه شد خواهش که وجه در عراج نایب
السلطنه کرده در مملکت قراباغ که یقین میدانست بعد از فتح قلعهٔ شوشی مهدی خان
صاحب اختیار آن بلد خواهد شد خود را از جرگهٔ مهدیخان فارغ کرده باشد با این اهانات
اصرار بسیار نمود و بندگان نایب السلطنه را که در آن وقت مصلحت چنان بود بلا تأمل
بر سر قلعهٔ شوشی و بعد از آنکه بزرگان لشکر روس با لشکر در قریهٔ خنافچی در فتح قلعهٔ شوشی
و راه مستحفظ شده خود را بقلعه انداخته کار قلعه بانجام رسیده باشد و عمدهٔ جهات تقریبا
از پیش گرفته فردای آن روز به مأموریت علاء الدوله محمد حسینخان بانجام رسید و با پانصد نفر از
زن‌سرهای مقتولین و غیره بیگلر و صد نفر صالدات و قزاق زنده روانه اردوی
خاقان مغفور کرده اردوی نایب السلطنه نیز از جنگگاه گرجیه روانه قریهٔ گرس شده

و شجاع خان [illegible] صفقلی [illegible]
مغفور بوده [illegible]
[illegible]

و نفر قزاق که از این جنگ خلاص شده بودند خود را بقریهٔ چناقچی رسیده و بزرگان لشکر
روس را از کیفیت آمدن لشکر ایران و کریختن لشکر روس در کرس شکسته خبر داده ایشان
بتعجیل هرچه تمامتر آغروق و سنگینی بار خود را در قریهٔ چناقچی ریخته روانه قلعهٔ شوشی شدند و نایب
السلطنه مردم یکروز در قریهٔ کرس [illegible] افواج یک شده فرود آمد روز دیگر بازکوچ فرموده
بمکانی که در آنجا جنگ واقع شده بود نزول فرمودند و از آنجا لشکریان رکاب را کوچ داده
وارد قلعهٔ شوشی شدند و بزرگان لشکر روس در پنج چهار روز که قرچه برایشان شده بود
دست و پا کرده جمیع اطفال و احمال و اثقال را کوچانیده و آذوقه بقدر دسترس
جمع کرده بقلعه برده و درون قلعه را البته آماده قتال و جدال نشسته بودند

ذکر قلعه شوشی و چگونگی [illegible] قلعه [illegible] ایران [illegible] روس [illegible] در ایام [illegible]

قلعه شوشی مکانی است که بر تیغ کاو دنبال واقع شده و سر بالا در رفته و از آنطرف که منتهای
ارتفاع قلعه است منتهی بسنگ شده چنانکه صعود از آنطرف سربالا در این سنگ محال و ممتنع است
و این سنگ یکطرف قلعه را بطور دیوار احاطه کرده و از طرف دیگر این سنگ منتهی شده

بدره

بدره که مرسوم است بخرینه و دره بسیار و این دره بغایت عمیق است و لیکن پیاده از آنطرف
دره پیاده میتواند بپایین رفته و از آنطرف بالا رفته بقلعه داخل شود اما در کمال صعوبت
و اهالی [illegible] فانه از پنج دره جاری است و چند آسیاب در این دره ساخته شده است و مردم
اهل قلعه از این آسیاها آسیا میکنند و لیکن دره مذبور چندان عرض ندارد و گلوله توپ و تفنگ
از یکطرف دره بآنطرف دره خوب میرسد و این زمین کاو دنبال از طرف دیگر منتهی است
بلند بهایها از زمینی که از آنطرف زمین در مقابل این زمین کاو دنبال باشد نسبت بکمر
تپه که آنهم مرسوم است [illegible] و [illegible] تپه بیشتر و از طرف دیگر این زمین کاو دنبال بسیار
تند سرازیر رفته و باریک و کم عرض شده و فتد تا این زمین جنگلستان و بایر بوده
و قریه [illegible] در ربع فرسخ این زمین مرسوم بقریهٔ شوشی واقع بوده است پناه خان قراباغی پدر
ابراهیم خلیل خان قراباغی [illegible] نادرشاه [illegible] قریه شوشی [illegible] آمده بود
این زمین کاو دنبال را زمینی قابل و محکم دیده رعایای قریه شوشی را کوچانیده باین زمین آورده
و حفظ این زمین را [illegible] صورت [illegible] بود [illegible] طرف این زمین را دیوار

[illegible]

کشیده و برج ساخته و در زمان ابراهیم خلیل خان در استحکام آن کوشیده قلعهٔ متین و مضبوط ساخته
آمده است و در این مرور زمان بندگان قراباغ داخل سرحد و تجار بآن بلد جمع آمده معمور و آبادان شده
و این سنگینه بوده که باین قلعه کار و دنبال آمده وسعتی دارد که بقدر چهار فرسخ جفت زرع در میان
قلعه شیشه و در این مدت مردم که در آنجا اکثر بلکه همه متمول شده اند و جهت متانت مکان
اکثر متمولین خارج اموال مرغوبه خود را آورده در آن قلعه امانت میسپارند و از این تحریر معلوم
شیشه در دو طرف این قلعه دیوار و برج دارد و دو طرف دیگر احتیاج بساختن برج و دیوار ندارد
بلکه دیوار شهبان این سنگینه کشیده است که سنگ چسبیده محتاج به دیوار نیست و یکطرف دیگر طرف
خزینه تپه و آن دره مانند خندق برای این قلعه کشیده است الغرض نایب السلطنه
مرحوم در اینجا از سنگ این قلعه زمین مسطح است و قریه اردوی همایون را نزول داده و جمعی
با جمعی از خواص یکبار قلعه رفته اطراف قلعه را بنظر احتیاط ملاحظه و تفحص معلوم شد در میان
قلعه زیاده از ده هزار نفر از لشکر روس نیست و بقدر ده هزار نفر هم از تفنگچی ارامنه و غیره
جمع شده اند چون هنوز امیرخان سردار با لشکرها همراه اردوی همایون نرسیده بود

بالکلیه

بالکلیه محاصرهٔ قلعه از همه طرف مقدور نبود و قراباغیان هم در این وقت خدمت نایب السلطنه
رسیده بودند خصوصاً جعفر آقا ریک فتح قلعه را بسیار سهل و آسان بنظر جلوه میدادند خیال مینمود
همه اهالی قراباغ که در قلعه هستند باشاره اینها لشکر روس را از قلعه گرفته و قلعه را بدون زحمت
جنگ و جدال بتصرف خواهد آمد و خزانه مال بدست اولیای دولت خواهد آمد و از حد و هم
و قیاس بیرون خواهد بود و در ایام محاصره هر وقت مصلحت در یورش دیگر میشد قلعه تعهد
و غلبه منتقض میشد و الحمله قراباغیان باین خیال مانع میآمدند و وعدهٔ انجام تسخیر قلعه را
امروز و فردا میانداختند و در این وقت امیرخان سردار با لشکرها از ایروان جمع با اردوی
همایون ملحق شده و چون اثری از این مواعید قراباغیان و جعفر آقا ریک بظهور نرسید
و هر روز در خلف وعده بتعللات بیهوده متمسک میشدند رای مبارک بمحاصرهٔ قلعه
یورش و ضبط مملکت قراباغ قرار گرفت چون مهدی خان قراباغی که پناهنده روس شده از دخل
جعفر آقا ریک در امر قراباغ دلتنگ شده بود و سایر طوایف قراباغ هم جمعیان ارادت
تمام داشته و از دلتنگی او مأیوس میشدند نایب السلطنه مرحوم ضبط و ربط امور قراباغ را

بالکلیه با دغدغه فزوده ادرا امیدوار و مستمال ساخته و مقرر شده که آقا ایبک پسر آنجناب
و صلاح محمد خان سردار بماند و محمدخان را با اهل قراباغ مقرر داشته که باطراف قلعه
که سنگ احاطه کرده رفته راههائیکه عبور میباشند و احتمال تردد میرود ضبط و محفوظ
نمایند و سیف الملوک میرزا و منصور خان فراهانی و نظام قراچه داغ و جهان خان کنگرلو را
با فوج کنگرلو و جمعی از لشکریان دیگر و دوازده عراده توپ مأمور طلب تپه های پیوسته به تپه
مزبور را گرفته سنگر البته نشسته و از این طرف فوج خاصه را با چند فوج دیگر و قاسم خان
سرتیپ و شریف خان کرجی فوجی تبریز آذربایجان با چهارده عراده توپ بطرف خزینه دریچه
فرستاده سنگر البته نشسته و از طرف پائین که اردوی مبارک افتاده و یک راه بقلعه
بیش نداشت جمعی را در سر راه قلعه گذاشته از چهار طرف محاصره قلعه اشتغال نمودند و از
طرف محمد حسنخان با عریضه و پیشکش در جلو شام اسبی و دریکی سنگ نهاد از دهبهشت
باردوی خاقان مغفور رسیده کیفیت واقعه بعرض مبارک رسانید و خاقان خاقان مغفور
مسرور شده بنواختن نقاره و کرنا و شلیک توپ و تفنگ امر فرمودند و ه مقتولین سود بالای

تپه

تپه که در کنار رود و برد و خانه پشام پیوسته اند واقع است عبرة للناظرین منار
ترتیب داده و سرهای صالدات را با امر متوقف دار السلطنه اصفهان فرمودند و چون
خاقان مغفور معلوم شده که قلعه قراباغ زودتر از همه قلاع مفتوح شده و باردوی نایب السلطنه
بعد از فتح روانه گرجستان شده اردوی خاقان مغفور از آب ارس گذشته در مملکت قراباغ
این زمستان قشلامیشی نمایند و چون در خاطر همایون مرکوز شده بود مفتوح شدن
قلعه قراباغ بسیار سهل و متوقع اینقدر توقف و تأخیر نبودند بنابراین الله یار خان
ولد میرزا محمد خان قاجار دولو که خال پادشاه مرحوم و در این اوقات که عبدالله خان امین
الدوله معزول شده بعد او را بلقب آصف الدوله سرافراز فرموده بودند با غلام حسینخان
سپهدار عراق که بشرف مصاهرت خاقان مغفور سرافراز بعد تا نظام عراق که
در آنوقت موسوم به جانباز بودند بقدر پانزده هزار لشکر ابواجمع الله یار خان آصف
الدوله فرمودند و حسب الامر خاقان فوجی باشرف را با دوازده عراده توپ در خدمت
آصف الدوله سردار و باردوی نایب السلطنه روان فرمودند و صد هزار تومان اشرفی یکشفعلی

برای یدو فوج نایب السلطنه مرحوم محمد حسین‌خان ایشیک آقاسی باشی تعیین شده و خلعت و
نوازش نامه برای شاه مرحوم مرحمت نموده و محمد حسین‌خان اخبارات مذکوره را توسط
چاپار بعرض نایب السلطنه مرحوم رسانید و در همین اوقات خبر رسید که قلعه لنکران را که
سهراب خان و سلیمان خان و میرحسن خان طالش مامور به تسخیر آن شده بعد لشکر روس که در آن
قلعه متوقف بعد از رسیدن لشکر ایران بکشتیها نشسته از راه دریا بقلعه بادکوبه
رفته و مامورین قلعه لنکران و ولایت طالش را بمیرحسن‌خان سپرده بحکم و ماموریت سابقه
در کنار رودخانه که ملحق بارس شیخ الملوک شده و قصبه سالیان را متوقف شده و اسباب
جسر بندی معبر رود مشهور است بعبور جواد حاضر کرده جسری محکم بسته و مستحفظین برای جسر
تعیین کرده لشکر را بطرف رودخانه گذرانیده اند و باز خبر رسید که لشکرهای روس
در شکی و شیروانات بهمراه ولایات را خالی کرده بطرف ولایت قبه رفته اند
و حسین‌خان و حاجی خان در ولایت شکی استقلال تام یافته اند و نیز خبر رسید که حسینقلی‌خان
بادکوبه نیز جمیع محال بادکوبه متوقف شده با عانت لشکریان که بحکم شیخ الملوک بهمراهی او

رفته بعد

رفته بعد از با عانت اهل بادکوبه محاصره بادکوبه که در لب دریای خزر واقع است بکلیه متعلقات
آن قلعه و دریا که در رایت اشتغال دارند و باز خبر رسید که سلطان احمد خان قبه جمیع
محال قبه متوقف شده و در سر قصبه قوبایل رفته بمقابله و مقاتله لشکر روس که در آن
قصبه با ینارال بزرگ متوقفند اشتغال دارند و ایضاً خبر رسید که خوانین داغستان
بداغستانات رسیده و ولایات هم جانب که ز اهالی ولایات را متصرف شده اند و
لشکریه بسیار بر سر ایشان جمع شده متعرض امورات اطراف میباشند و چون برای قطع
ماده روسیه قصبه قوبایل سلطان احمدخان مدد خواسته بود هم چنین حسینقلی‌خان
بادکوبه برای گرفتن بادکوبه خواهش مدد کرده بود و در آن صفحات از لشکر روس برای این
در مکان اثری باقی نبود حکم همایون صادر شد که شیخ الملوک حرکت بسمت قوبایل
قبه نموده بمدد سلطان احمد خان مشغول شود و ده هزار نفر از اردو نجیب خود بمدد حسینقلی‌خان
ببادکوبه روانه فرماید از اتفاقات حسنه که مقرون گشته از لشکر حاجی ترخان که قریب
پنجاه هزار تن [illegible] رنگ داشت با مخالف در دیده عنان اختیار از دست لشکریان

کشتی گرفته تلف بسیار که رسانید و در دست غازیان اسلام افتاد سرکار شیخ الملوک سعید از استماع
مهرعلیخان قاجار را که در آن وقت بمنصب وزارت ملایر و تویسرکان منصوب بود و خان
محاسبین بنامیه بضبط آن اموال روانه فرمود و خود با جمعیت اردو را کوچ داده روانه ولایت
قبه شده و خان مختار بسیار کوبه رسیده بانواع مختلفه آن اموال را از دست کی نجف قلی
خان گرفته بار سرکار شیخ الملوک رسانید و در خدمت نایب السلطنه مرحوم گردید که روسیه
گنجه قلعه گنجه را خالی [illegible] روانه تفلیس شده اند و جمع اعیان گنجه بار سرکار مبارک آمده شرف
دست بوس حاصل کرده و باز خبر رسید که ایشپختر سردار عالم ایران که با الکساندر میرزای
والی گرجستان بسمت گرجستان حرکت نموده بودند در قراکلیسا با یارال روس مقاتله
کرده و یارال [illegible] گریزان شده و بقلعه [illegible] رفته و در آن مکان نشسته و
سردار فرزند نیز با لشکریان ابوالجمع خود در مقابل آن نشسته تا چند [illegible] حملات
گرجستان اشتغال دارد و ولایات گرجستان نیز با این سبب بهم برآمده و اغتشاش کلی
روی نموده است و بعد از ورود این اخبار رای نایب السلطنه مرحوم بر آن قرار گرفت که شاه

مرحوم

مرحوم را با سردار امیرخان قاجار با هشت هزار لشکر نظام و غیر نظام روانه محال گنجه
فرمایند و نظرعلیخان مرندی را که هم سرکشیک فوج مرند و هم حاکم آنجا بود مامور فرمود
که با ده هزار نفر از ابوالجمع خود بقلعه گنجه رفته نه عراده توپ را که از لشکر روس در قلعه گنجه
باقی مانده تعمیر نموده مستقلاً متحفظ قلعه گنجه بوده خود با [illegible] قلعه محکم حکم اقامت
نمایند و از قلعه گنجه تا آخر سنه [illegible] قدم بیرون نگذارد و آقا [illegible] خان را نیز حاکم
مملکت گنجه فرمود و با اهالی گنجه در اردوی شاه مرحوم روان فرمود و شاه مرحوم با امیرخان
سردار و لشکر ابوالجمع خود از اردوی نایب السلطنه بیرون آمده با ده عراده توپ روانه
گنجه شدند و نظرعلیخان نیز با فوج مرند روانه شده داخل گنجه گردید آقا [illegible] خان ولد
جوادخان نیز در ولایت مستقر شده و اردوی پادشاه مرحوم با امیرخان سردار از
حدود گنجه گذشته در دو فرسنگی [illegible] خیام اقامت را نصب فرموده [illegible] امور آن
سامان شدند و نایب السلطنه مرحوم از مکان سابق اردو را [illegible] نموده یک فرسنگ
کوچیده روی بطرف گنجه در صحرای وسیع تر از صحرای اول فرود آمده و برای اینکه

جا و مکان تنگ نمایند و بجهت لشکریان عراق که با حشمة الدوله همراه آمده در جنب اردوی
همایون مقام مناسب تعیین فرمودند و در همان چند روز حشمة الدوله با لشکر مأمور رسیده در
محل معین رحل اقامت انداختند و چون ماه محرم ۱۲۴۲ درخشید برای تعزیه جناب
سید الشهدا تکایا بستند علمای اعلام و مجتهدین ذوی الاحترام مثل جناب آخوند ملا احمد نراقی
و جناب آخوند ملا محمد مامقانی به منبر ذکر مصیبت حضرت سید الشهدا لشکریان منصور را بجهاد
ترغیب فرمودند شور در میان لشکر منصور افتاده دسته دسته و فوج فوج لشکریان اسلام
از مجلس وعظ برخاسته بخدمت نایب السلطنه آمده اظهار شوق و تعهد یورش و بپای کار را
از کشته شدن و کشتن میکردند و چون هنوز سنگرهای لشکر منصور از اطراف داد طلب تپه
چندان نزدیک نرفته بود وقت یورش نرسیده بود و هنوز از توپهای قلعه کوب قدری
چندان در دیوار و برج قلعه حاصل نیامده بود غازیان را بصبر و سکون اشارت میفرمود
تا آنکه دو نفر از غازیان با برج آسمان رسیده و چندان میل نشسته از بس شوق و ذوق
در راه دیدار فتحها حاصل بود و لشکریان روس نیز باور داشتند که در قلعه بعد دست از جان

نشسته

نشسته همه روزه و همه شب مشغول حفظ و حراست و از جانب توپ و تفنگ بودند از غرائب
اتفاق آنکه روزی فوج گرگانی در سنگر خود مشغول پیش بردن سنگر بودند و از جانب
قلعه گیان نیز توپ و تفنگ انداخته میشد گلوله توپی میان پر میان سنگر انداخته
و مهره توپ از سرباران را که بنظام آشنایی بودند شربت شهادت چشانیدند و روز بروز
سعی و تلاش لشکر اسلام بیشتر و سنگرها پیشتر رفته و رخنها از ضربات گلوله توپ در دیوار
نسبت قلعه پدید آمده یک روز یا دو روز بعد امر یورش نمود لکن بخواه سرانجام میرسید تا آن
مقام که برای یورش بر برج و دیوار بست قلعه رخنه و راه بهم آمد که از طرف خزینه از برج
غازیان اسلام بلند شده بعضی همراه اراده مع نایب السلطنه با جای دسته پیوسته فوج
بفوج لشکریان تقسیم زنجیر بعد با میرزاده بهرام میرزا و با بیدگار شاهی از دیوار بست
قلعه قسمت معین رحمت شده بعد محمد میرزا در راه دیگر و ... اول ادلا خود مأموری
یورش خواهد کرد و علامات اعلام یورش در میان غازیان معین شده و زد و با نقاره
یافته بود اینکه عساکر دولت شاهی امیرزاده بهرام میرزا رخت نظام پوشیده و طلب احضار

سربازها را زده عازم انجام خدمت مأموره بودیم که از طرف محمدخان امیرنظام اجودانهای
انواع حکم توقف بلکه حکم موقوفی یورش را رسانیده اینها دعاگوی دولت شاهی سربازها را بوکلا سپرده
خود بمنزل آمده روانه چادر نایب السلطنه مرحوم شده و از چگونگی مخبر آمده چون وارد خیمه مبارکه
شده الله یارخان آصف الدوله را دید که سبب موقوف شدن عزم یورش را در حضور نایب
السلطنه از میرزا محمدعلی مستوفی الممالک که در آنوقت خود را وزیر مجادله و وکیل معامله مینامید
میپرسید و او در گفتن جواب تهاون در گفتار ... مزخرف و منظور او نایب السلطنه مرحوم بود
آصف الدوله بزبان آورد که چند نوشته‌های ارس‌ها که برای آذوقه بیرون رفته بودند
در دامنه عسکران که در سرحد ارس [illegible] است ... از سوارهای مأمورین ارس که کیخسرو را
پریشان دیده اند مکرر حمله برای اردوی شاه مرحوم و امیرخان سردار که در گنجه اند حاصل
شده است چون سخن آصف الدوله بآنجا رسید نایب السلطنه بمیرزا محمدعلی فرمودند که نوشتجات
شاه مرحوم را با آصف الدوله بده تا بخواند ذکر رسیدن لشکر روس از دار السلطنه پطرزبورغ برای
تفلیس و عزل ینارال یرملوف و نصب پسکویچ بمنصب ینارالی [illegible] و در گشادن ممالکت

تفلیس و از عقب آن ینارال مدتوف رسید چون نشسته ... هوائی لشکر پطرزبورغ
نیکلای و تصدیق قسطنطین پادشاهی چنانکه سابقاً مذکور شد فرونشست و لشکر پادشاه به هواخواهی
قسطنطین حرکت کرده بودند ... برای نظام دولت خان ... قرار گرفت که این لشکرها را
برای تنبیه و تعزیر سرحدات و لشکر ... نشسته و مرتبا در سرحدات مأموره خود پاینده باشند
رفع روسیای شد از جمله تقسیم سرحدات که کرده بودند هشت هزار نفر قسمت سرحد ایران شده
بود و این لشکر در راه بقدره ... برگردانیده پس از ... سفیر دولت روس و گذشتن لشکر
ایران از سرحدات بمسامع امنای دولت روس رسید سردار یرملوف را که امپراطور جدید ...
وثوق باو نداشت عزل فرموده ینارال پسکویچ را که از معتمدان خاص بود بمنصب بزرگ
سرافرازی داشت لشکرهای ... و در دست غازان و ممالک قرم و قزاق و لشکرهای این
طرف کوه قفقاز را که بعبارت ایرانی البرز کوه است باو سپرده و ... جمع لشکرهای لشکری
این ممالک را که ... صد و بیست هزار لشکر نظام با یکصد و بیست عراده توپ بود تفویض نموده
مأمور بدفع حادثه لشکر ایران و مختار بجنگ و صلح از طرف خود نموده ینارال پسکویچ قرپی ...

شده وارد دار الملک تفلیس شد و هشت هزار صالدات مأموره نیز در آن حدود وارد
تفلیس شده بودند و در این ایام نیز از مستحفظین لشکر روس که در سرحدات بودند و بحکم یرملوف
بتفلیس آمده بودند قریب سه هزار نفر سواره و پیاده حاضر شده بود و ینارال مده وف در سه
منزلی تفلیس در مقابل شاه مرحوم و امیرخان سردار جا در زده نشسته بود و در این بین ینارال
بس قویچ الغرض مجلس مشورت و مصلحت داده مصلحت گذاران اولیای دولت روسیه در تفلیس چنین
چنان مصلحت دیدند همین قدر از لشکر را که حاضر و آماده شده است و قریب به پنج هزار نفر
میباشند ینارال بس قویچ بردارد و با سرعت تمام التفات بطرف لشکرهای ایران که از طرف ایروان آمده اند
و یکی لشکرهائی که از طرف سایر ولایات متوجه اند نموده و همین مایه و استعداد را متوجه دفع اردوی
ایرانیان در گنجه است زده با تلافی محصورین قلعه شوشی بردارند ینارال بس قویچ رای ایشان را
صواب شمرده حکم بحرکت اردوی ینارال مده وف نمود که بطرف گنجه روان شوند و خود
نیز با لشکرهائی که از بلوکات روسیه رسیده بودند با بقیه لشکر تفلیس با بیست و چهار عراده توپ
از تفلیس بیرون آمده از عقب اردوی ینارال مده وف روان شد

رسیدن

رسیدن ینارال مده وف بگنجه و شکست امیرزاده و فرار لشکر و تصرف گنجه را و رسیدن ینارال بس قویچ بمدد ینارال مده وف

چون بحکم ینارال بس قویچ اردوی لشکر روس که در سه منزلی تفلیس بصیغه خیام اقامت نموده بودند
رحل اقامت را بسته حرکت نمودند سردار ینارال مده وف بطرف گنجه روان شدند و جماعات
ایلات را طایفه شمس الدین لو و قزاق که از جا و نشیمن مملکت گنجه و ولایت گرجستان میباشند
بسمع امیرخان سردار و نواب شاه مرحوم رسانیدند و چنان وانمودند که جمیع از ارمنه و گرجیان
ولایت تفلیس را اولیای دولت روسیه در تفلیس نشسته اند ملبس بلباس صالدات روانه میدان
رزم نموده اند و چون طوایف تراکمه آن بلاد و طوایف اکثر بسیار صادق و با دروغ و شیطنت
مینمایند از تمامی ایشان که بعنوان خبرگیری میرفتند در آمدند رسیدن این لشکر با امیرخان
سردار از قبیل صید را چون اجل آید بدون صیاد رمو نموده و چون سردار مزبور پیر رسیدن
اردوی قرابچ در اول مأموریت در خدمت نایب السلطنه مرحوم فی الجمله متهم بتهاون و
جبن شده بود در این مأموریت بطرف گنجه نیز مرتکب خطا گردیده بود بدون تأمل و بدون
تحقیق در حقیقت احوال خصم زبردست عزم رزم را جزم نموده بتهیه تدارک جنگ

مشغول شده و پادشاه مرحوم نیز بمقتضای شجاعت فطری و اختیار رزم از معسکر اردوی مبارک را حرکت
داده بنه و آغروق و بارهای لشکر را در اردو گذاشته و بترتیب میمنه و میسره پرداخته
پادشاه مرحوم با سردار در قلب قرار گرفته در کمال بی‌پروائی روانه شده و در رزم لشکر
روس در نظر اعیان سهل و آسان نموده شده بود که اکثر بزرگان ایرانی از جان تحمل امداد
و بمحض ملاحظه مقدمه لشکر روس سواد لشکر ایران را متفرق خواهند شد و از آن طرف نیز جنرال
مره دوف و سایر لشکریان روس از شنیدن جنگ لشکر ایران با لشکر روس در کمال کوشش
و گرفتار شدن جمع لشکر ایشان بجز جنرال مذکور شده مخوف شده بعد بهیچگونه پا از جاده
احتیاط بیرون نمی‌گذاشته و با احتیاط تمام حرکت می‌نموده چون در اول بهر دو لشکر در
صحرای زکم و شکور بهم رسیده جمعی از سوار قزاق را که بجلو آورد با لشکر روس می‌آمده بجز قراولان
لشکر پادشاه مرحوم از هم شکسته در لحظه چند سر بریده بخدمت پادشاه مرحوم و نهیر خان
سردار آورده‌اند و ینارال مره دوف سردار روس احتیاط خود را بیشتر نموده بسبب ملاحظه
و در زمینی مصافگاه نموده بود از راه آب رودخانه و سیلاب در آن زمین سابقاً جاری شده

بوده

و گود شده بود و در کناره لشکر ایران واقع شده بود و هزار نفر صالدات و چهار عراده
توپ از آن ممر روان نمود که غفلتاً بعد از رسیدن محاذات لشکر ایران از کنار لشکر بیرون
آمده لشکر ایران را با ضرب توپ و تفنگ متزلزل نمایند و ینارال مره دوف خود
با سایر لشکر با احتیاط تمام بمقابله شاه مرحوم برود چون میرزا خان سردار غافل از این معنی بود
با همان لشکر روبرو شده با ضرب توپ و تفنگ مشغول داشتند و سوارهای لشکر ایرانی
بهمان قاعده بی‌نظامی که دارند بر سر جمعی از سواران لشکر روس که از راه دامنه دراز دست
گرجستان بهمراهی لشکر روس آمده بودند و سردار روس ایشان را در عقب لشکر نظام نگاه داشته
بود و در کنار رود ایستاده بودند اسب از جسد ایشان را از پیش برداشتند و سربازان توپخانه
که در قلب لشکر در خدمت شاه مرحوم و سردار ایستاده بود آغاز ضرب توپ و توپچیان
زنبورک دست بقانون نظام اتفاقاً توپخانه را پیش می‌کشیدند و سرباز نظام از عقب
توپخانه حرکت نموده پیش می‌رفته‌اند و از آن طرف نیز لشکر روس با ضرب توپها آتش فشان
اشتغال داشته و سردار روس همه جا خودداری کرده لشکر ایران را در میان آب گیر که

ده هزار لشکر خاصه که با تقاضای گرشه مأمور و مخفی بود بکلیشیه و خان خود را مینمود که یا
احتیاط دارد یا پریشانی از صدمات لشکر ایران برای او حاصل شده تا اینکه صالدات
مأموره طرف رودخانه و آب گذشتند و یک تقلیب لشکر ایران بیرون آمده دست بانداختن
توپ و تفنگ گشادند و میرزا خان سردار بعد از ملاحظه این حال جمعی از سرباز و سواره
برداشته روانه و این غایله ملتفت و سردار روس بهبایت اجتماعی لشکر نظام را حرکت
داده روی تقلیب لشکر ایران حمله‌ور با پادشاه مرحوم بود می‌آمد و رای پادشاه مرحوم
جان قرار میگیرد و خود شخص نفیس پیاده شده با سرباز نظام و توپخانه همراه داشت
متوکلا علی الله میان لشکر روس یورش برد چون تقدیر خداوند جهان در همه حالات استقلال
و استقامت امر پادشاه مرحوم مادام الحیات قرار گرفته بود اگر چنین امری در چنین
حال اقدام میشد بی شائبه خطر میشد لهذا جمعی از دولتخواهان که در خدمت پادشاه
مرحوم بحضور بودند لشکر ایران را برابر ایلغار مشاهده کردند و در مقام عرض و استدعا
برآمده باصرار تمام پادشاه مرحوم را از این خیال مانع می‌آمدند در این بین ملاحظه شد

لشکرهای

لشکرهایی را که میرزا خان سردار برای رفع و دفع لشکر روس از آب گذرانیده بیرون آمده بعضی
برده بود هم برآمده تاب صدمات لشکر روس را نیاورده منهزم از هم پاشیده و علمها در دست
سردار علمداران برافراشته بعضی سرکرده‌ها شیر لشکریان راه گریز گرفته راه گنجه و قراباغ را پیش
گرفته در آن اثنا همه این حال نیز اراده و وقت لشکریان روس پادشاه ظلم شکن نهضت فرموده بودند
بحرکت داده روی تقلیب لشکر ایران آورده از گرد لشکر و دود توپ و تفنگ چشمها نمی‌دید
خیرگی... هر چند شاه مرحوم خواسته که جلوگیری لشکریان را نماید مقدور و ممکن نشد
و در همین بین خبر رسید که اردوی قزاق در میان مغلیه با میرزا خان سردار رسیده و میرزا خان
سردار از روی لشکریان بر فوج عار فرار را برقرار داده و در میان جنگ گاه تن بقضا داده
ایستاده بود است که قزاقان هم رسیده چنانچه بر پهلوی سردار نیزه زدند و سردار در رود
عظیم الجثه بعد از اسب در غلطیده و انجام حال او معلوم نیست بعد از تمامی این خبرها چند نفر از
معتمدین ... که محافظ حرمت و عهد پادشاه مرحوم مأمور بحضور داشته
کار را از هم گسسته دیده پادشاه مرحوم را از تلاش بیفایده مانع آمده ...

باقدری از سرباز باقی مانده معبر برداشته بطرف گنجه رو حرکت آمدند و در بین مصاف هم
عراده توپ از لشکریان در روز مکافحه مانده و قریب بهزار و پانصد نفر اسیر و مقتول شده
و معتمدین و مخصوصان امیرخان سردار زنده همراه او بعضی از نایب السلطنه مرحوم با آصف الدوله
داده اند ما کارکنان دولت شاهی ملاحظه نموده آصف الدوله را از خوانین این رشتیات
مختلف اللون و متغیر الاحوال میشمرد بعد از تمام شدن نوشته جات معروض نایب السلطنه مرحوم
نموده بنابیت یورش قلعه شوشی موقوف شد و بنابیت لشکرها و سکنه را با آن نوع
نزدیک بهم لذا بار دیگر احضار شدند تا آنکه مجلس مصلحت منعقد شده از ما ذکر و
کرجیان هر یک که مصلحت شد بر وفق آن عمل آید نایب السلطنه مرحوم از معتبرین که مشاوره
کرده و مصلحت دیگر کردن دیده ایم و بیان مصلحت ما شده بود با آصف الدوله
در میان گذاشته تقریر نمود و اینجا کارکنان دولت شاهی تماما متفق حاضر مصلحت اینجا نیست
و تحریر میشود و حرف اینجا کارکنان دولت شاهی با غرض از اغراض تحریر این تاریخ بیان نمود سیست
و خوانندگان از استماع آنها تجربه بردارند لهذا عنان قلم را از بعضی کیفیات جزئیه باز

نشد

نمی کشد فرموده بودند چون قلعه متین گنجه در تصرف کارگزاران ما میباشد و در قلعه قراباغ
از لشکر روس چندان لشکری نیست که ایلغار از لشکر ما که در رکاب همایون است مشغول باشند
اینها نمایند و واضح است که اگر اردوی همایون از کنار قلعه قراباغ رو بگنجه حرکت نماید
و متوجه رفع لشکر روس شود لشکر روس قلعه گنجه را بخود نمیتواند و اهالی محال قراباغ و گنجه و
شیروانات که تازه ایل و رعیت این دولت شده اند از اقامت ما در کنار قراباغ و گنجه
عدم استخلاص محصورین گنجه و تسلط لشکر اردوی کنیم و قتل و اسیر در استنباط سستی و تهاون
نمیم ضعف لشکر ما ظاهر میشود باین سبب بفکر مآل بینی افتاده احتمال کلی میرود که
از ترسی که اتفاق در دفع شکند دولت ایران ظاهر کرده اند پشیمان شده با امرائی که
منافی صداقت است اقدام نمایند و کار لشکریان ما که در میان این حلقه بیشه قراباغ
افتاده از جهت خلافت اهل قراباغ مختل شده آذوقه و سیورسات که از صحرا و
قرار نزدیک و ارتقاب میشود کم یاب شده و در هر گوشه بر قافله و صفار اراده که برون
میروند دست درازی نمایند و اهل ولایت بلکه مملکت خود مایوس شده واضح است که کار بلند

و نابلد در میان این جنگل بیشه چگونه خواهد بود و ظاهر است که اگر ده روز با اردوی با این
عظمت با این نوع بگذرد پریشانی و تفرقه حاصل خواهد آمد و زبده لشکر ایران همین لشکر است
که در خدمت ما می باشد و در اردوی خاقان مغفور چندان جمعیتی نیست اگر به این
لشکر راه یا به جبر اگر تواند فرمود پس اقرب به صلاح و صواب آن است که راهی نشویم که
شکست خوردگان گنجه با اردوی همایون وارد شده لشکریان اردوی همایون را ضعف
قلب و هول حاصل شود و واضح است در این تاریخ ایام که خبر یا مار حالت اردوی
رسیده است و در میان لشکریان خود خواهند نوشت و تا حال احتمال کلی دارد که به اردوی
رسیده باشد پس مصلحت چنان می نماید که اگر بعضی از چشم زخم دیگر بلکه یکباره به لشکریان روس
همراه اهل [illegible] [illegible] [illegible] است [illegible] هم [illegible] [illegible] قلعه [illegible] دار به شکست اردوی گنجه شده
و هم مستحفظین قلعه شوشی با دیگر از امداد دولت خود مایوس شده و قلعه شوشی با [illegible]
خواهد آمد و العیاذ بالله اگر لشکر روس که در سر گنجه می باشند به طور دلخواه [illegible]
از قلعه گنجه و شهر با مضبوط نموده تدارک زمستان و قشلاق این لشکر را در دو دست گنجه

[illegible] [illegible]

که قریب به ایروان و نخجوان است حاضر کرده و لشکر حسینقلی خان سردار را نیز با اردوی همایون
ملحق می نماییم و اردوی خاقان مغفور را نیز از اردوباد حرکت داده به جهت قشلاق میشی در قشلاقات
قراباغ ساکن می نماییم و واضح است که بالاتفاق رجال ایلام که ساکن ایلوارت [illegible] شنیده
و کثرت لشکر نامحدود ایران لشکر روس در هر جا که هستند یا باید رجوع به تفلیس نمایند
یا باید که از بی آذوقگی و بی آرامی متفرق شده یا مرده دستگیر و نابود شوند و در این بین
خبر رسید که خاقان مغفور از اردوباد حرکت کرده در دامنه دره در جمع مرحوم سلطانیه
شاه است نزول اجلال فرموده اند و قریب به دو اردوی رسیده اند که نایب خان آصف الدوله
از استماع این فرمایشات داشت که رای نایب السلطنه مرحوم عقابیه و شقاقیه فرار کرده
حرکت خواهند فرمود حکم برفع و حمل خیام اردوی همایون صادر شد که به ماغه عسکران
که در فرسخی اردوی همایون بود بشتابند اردوی همایون کشیده شد و ده فوج از لشکر نظام
با هزار نفر سوار و چهار عراده توپ به چیزی لشکر همایون مقرر شد و انقدر توقف
نمایند که جمیع ضعفا از لشکر از میان این بیشه جنگل بیرون آمده به صحرای عسکران برسند

و مهدیان قراباغ را مقرر شد که با ایلات قراباغ و با یک هزار نفر از سرداران خاصه رکاب
در پیش سپه کیانی باشند تقدیر مکان در تفتیش قلعهٔ گیان ترشی و ضبط مملکت قراباغ خودداری
نمودند آ روانه گنجه شده و در این کوچ جمعی از ارامنهٔ قراباغ از قلعهٔ ترشی بالکیا آمده خواستند که
دستبردی باز ماندگان اردوی منصور نمایند لشکر جنرال اول با ایشان برخورده جمعی از ایشان را
بقتل رسانیدند و نفری را اسیر نموده بخدمت نایب السلطنه آوردند و در روز سیم از کوچ دریای
ارس [illegible] واقع میشد خبر رسید که نظرعلی خان [illegible] در خانهٔ [illegible] قلعهٔ گنجه را نشسته
و حکم [illegible] نعمت خود را کان لم یکن انگاشته در زمرهٔ متفرقات اردوی گنجه با روی
شاه مرحوم ملحق شده است و رعایا [illegible] و حال گنجه را از این احوالات تا [illegible]
بالکلیه زن و مرد که جیره با افرادخان حاکم خود [illegible] اینکه می آیند از شنیدن
این اخبار نایرهٔ غضب نایب السلطنه در حرکت آمده حکم باحضار نظرعلی خان و قتل او عبرتاً
للناظرین او را بالاغ دارونه بدست شاه کلدی [illegible] که از ادا طقه مرده
و در رفع نظام سرباز لو سپرده و بهتیهای مختلف اوضاع داران بار [illegible] مجبور بقبضه

شهنشاه نایب السلطنه ... نظام و لشکر ... حرکت منصور

مرند فرستاده و مصلحت در کوچ کردن از قلعهٔ قراباغ منصوراً تا [illegible] مصلحت چنین شده بعد
و بنابر آن بنا بر تصرف قلعه و شهر گنجه بود بسیار رشت آمده بلطایف مصلحت دیگر و انعقاد مجلس
مشاوره با امرای سپه چشمه و در این کنگاش اللهیار خان آصف الدوله و غلامحسین خان
سپهدار با سرکردگان عراق و سرتیپان و سرهنگان آذربایجان و محمدخان امیر نظام و ابوالفتح خان
ولد ابراهیم خلیل خان قراباغی حاضر آمده و شاهزاده بهرام میرزا و امیدعا [illegible] دولت پادشاهی را
نیز تا آن مجلس احضار نمودند و بنای مصلحت را بر بنیاد این سه امر قرار گذاشته که هر یک راجح
و اقرب بصلاح دولت باشد معمول شود اول آنکه اگر صلاح باشد توقف در مکان [illegible]
و حقیقت واقعه را بخاقان مغفور عرض نموده هر چه مصلحت دانند معمول دارند ثانیاً اگر عجله
محاصرهٔ قراباغ و دیر پیش بردن تعجیل [illegible] قلعه مصلحت باشد در همین ایام اقدام شود ثالثاً
با وجود بودن قلعهٔ گنجه و شهر در تصرف روسیه پیشتر رفته اگر لشکر روس بعزم مقابله بیرون آید
جنگ روبرو کرده آنچه از مشیت الله در پردهٔ تقدیر است بظهور آید و اگر روسیه
پای در دامن قلعه در کشیده آنها را محصور نموده از اردوی خاقان مغفور در [illegible] اردوی

ایروان جمعیت و امداد آورده کار را بر دستهٔ گنجه تنگ نموده اهالی آنها را با تمام رسانند
و ظاهر و هویدا بود که کار هر یک از این دو لشکر روس و ایران که در گنجه جمع شده از اختلال
هزیمت اعراض و ترجیح نسبت به اعراض این جنگ و زد و خوردی واقع شده از پیش بخواهد رفت
با نتیجه اگر در لشکر روس اختلال حاصل آید و ملاحظه از اسلام گرفته اند با لشکر به مقارعه
به توقف لشکر ایران قرار گرفت دراهایی را که در سنوات سابقه متعاقباً از کوه البرز برای
تردد از دشت قبچاق به گرجستان زده شده و صاف کرده اند ملکیه و غستانات جنابعالی
و حال داره مسدود کرده باشد این ولایات از تقویت ولایت روس بیرون خواهد آمد و اگر
شکست به لشکر ایران افتد چون زمستان نزدیک است در ایران قشلاق لشکر بودن و
مشخص نشده و آذوقه جمع آوری نشده اند باید به ولایات با توقف آمده لذا گذشته
از آب ارس عبور کرده به ولایات آذربایجان عود نمایند و لیکن اهالی آن بلاد خبر گرفته
از کثرت جمعیت لشکر روس را زیاده از ده هزار سوار و پیاده و توپخانه به همه جهت می گفتند
و حقیقت الدوله فی الجمله پیش رفت امور نایب السلطنه مرحوم را با نیت سیاق که در این دو ماه حاصل

شده بعد

شده بود طالب شد و مصلحتی در آن وقت صالح بود همان بود که از اردوی خاقان مغفور
لشکری محاصره قراباغ مأمور شده لشکر نایب السلطنه مرحوم در محلی مناسب برای آب و علف
و آذوقه نیکو حاصل شود در مقابل سردار روس نشسته در جنبیدن و تقدم غلبه فی الجمله از لشکر
ایران محسوس سردار روس بود اعراض و ترجیح را به میان آورده یکدیگر صلح و جنگ بر اهم
از کم و کیف لشکر روس اطلاع کامل حاصل آید بعد از استفسار از کم و کیف اوضاع از روی
ارزوی بصیرت در جنگ و صلح هر یک که مصلحت باشد اقدام شود و لیکن چون اکثر اوقات
تقدیرات یزدانی موافق تدبیرات انسانی نیست حقیقت الدوله اظهار دلیری نمود
بغیر از حرف جنگ بحرف دیگر می پرداخت و مصلحتی دیگر رضا نمیداد و نایب السلطنه
مرحوم نیز بسبب شیخ گرگین ترک کشتن آن طایفه حریص شده بعضی در آن ایام در نهاد
جنگ روس در خدمت خاقان مغفور خوف کلی داشته ایشان تقویت این مصلحت را
نموده رضی شد که مرافقت بگنجه شده هر چند سرهنگان ربیتیان و محمدخان امیر نظام
لشکر آذربایجان عرض کردند که مصلحت توقف نمودن در محل مناسب و حرکت کردن

در روز استبصار است از نشیب طغیه سرکردگان عراق خسته خاطر شده اعتنائی بحرف
ایشان نشد آخر الامر ایشان را نیز با این مقامات متفق به حرکت گنجه و جنگ با روس
نموده پس از حصول این نوع اتفاق لشکرها را تقسیم فرموده آصف الدوله را با سپهداری
لشکرهای عراق در میمنه مقرر داشتند و سیف الملوک میرزا را با افواج قراجه داغی و مرندی
و گروسی و جمعی از لشکریان مازندران بریش سفیدی میرزا علی کرایلی و طهماسب قلیخان
لاریجانی و لد میرزا محمدخان که از معتمدین این دولت بود در میسره با دوازده عراده توپ
تعیین فرمودند و حضرت نایب السلطنه مرحوم با پادشاه مرحوم لشکر قلب را وجود مبارک مزین
داشتند و ابراهیم خان ارگینه سرتیپ را با دو هزار سوار بقراداغ روانه فرمودند و فوج
خاصه را که در لشکر قلب بود با میرزاده بهرام میرزا سپردند و فوج قاجار را با جناب مستطاب
النواب محمدحسین میرزا ولد ظل السلطان که بمصاهرت نایب السلطنه مرحوم سرافراز است
سپردند و فوج مراغه را که سرتیپ جعفرقلیخان دنبلی ولد احمدخان مقدم و سرهنگ حسین خان بی
برادرش مقرر بود با عساکر دولت سپرده در قلب قرار داده و جنگ مقرر شده ثبت نمایند

دمی قطع

دمی قطع امید عساکر دولت شاهی از افواج مراغه افواج افشاریه و محمدحسین میرزا نشد و همچنین قطعات
افواج افشاریه بفوج خاصه و میرزاده بهرام میرزا مقرر شد و نایب السلطنه مرحوم و محمد شاه و فوج
تبریز و تهران و غلامان تفنگچی و غلامان خاصه و پیشخدمتان و سواران زبده عراق و آذربایجان
در عقب این لشکر بعد با مردی تمام لشکر پرداختند و محمدخان امیر نظام با بیست و چهار عراده
توپ تبریزی باترکی و یوسف خان گرجی در قلب ایستاده شعله خصم افکن باشند بعد از ترتیب
لشکر و صدور احکام ازین منزل کوچ کرده بنه و اغروق را بمیرزا محمدخان قاجار ولد حسنعلی
خان قاجار برادرزاده خاقان مغفور سپرده رستم خان قراگوزلو را با سواره قراگوزلو
بریش سفیدی او مقرر فرمودند و ازین منزل بنه بسیار سبک با قورخانه بقدر احتیاج
برداشته روانه سمت گنجه شدند و قریب یک فرسخ و نیم گنجه رسیده منزل گزیدند و روز
دیگر بمنزل مذکور لشکریان را مامور بتوقف آن مکان فرمودند حضرت نایب السلطنه با
دویست سیصد سوار خاصه پیشتر رفته با ابراهیم خان ارگینه که با دو هزار سوار بقراداغ
مامور و قریب بسه ربع فرسخ بگنجه مانده توقف داشت رسیده تماشای لشکر روس

و استحضار لازم و کیفیت ایشان پرداخته شد کسانی که در شیر ابراهیم خان بودند معروض
داشتند که سواران قراول لشکر روس الآن قریب بگنبدی که شیخ نظامی در آنجا مدفون است
و بیش از ربع فرسخ از ایلخانی دور نیست اینجانب استماع از دو جانب مینماید که لشکر روس در همین روز
از راه جنوب که در پهلوی گنجه است فوج فوج بیرون آمده تا نزدیک گنبد شیخ رسیده
و دو ساعت توقف کرده اندک زمانی است که عبور از راه جنوب کرده انبار ابراهیم خان از آنجا
ترتیب منزل این عریضه شده عرض مینماید هرگز لشکر روس را قدرت مقابله و مقاتله
رو برو نیست و مکیفه همه خوف شان اینست که لشکر روس با میدان مقاتله
نگاه داشته خود را در کوچه باغات محفوظ نموده با کثرت کار را با دشوار کشیده و دیگر دو نفر از
سواران قراول که با ایدعاکاری دولت آشنائی داشتند و از مردمان کار دیده بودند
با ایدعاکاری دولت در خفیه گفتند امروز لشکر روس را از قراری ملاحظه کردیم قریب
به بیست هزار نفر سواره و پیاده بوده باشند و قریب بیست عراده توپ دارند و جبه‌خانه احتمالاً
تا قرب گنبد شیخ آمده جا و مکان برای جنگ تعیین نمودند فی الجمله پناه هم برای

صالدات

صالدات خود ساخته قدری صالدات و سواره و توپ در آنجا گذاشته عبور کرده نزد جمعی
همین جناب نایب السلطنه مرحوم عرض شد که جمعی از صالدات سه روز قبل از این بکمک ینارال
مددف از تفلیس رسیده اند و چنان مذکور است که ینارال یرملوف از سرداری معزول
و ینارال بسقویچ بجای او منصوب شده به تفلیس آمده است و احتمال دارد که سردار جدید
با همین صالدات که سه روز قبل آمده از باینع اردو وارد شده باشد و در همین بین قراولان
لشکر نایب السلطنه بگنبد شیخ نظامی بسیار نزدیک شده بقراولان روس خیلی قریب شده‌اند
و احتمال کلی به شتیر و نزاع داده بودند این خبر به اردوی روس رسیده فی الفور اثر
گرد و غبار حرکت لشکر در اردوی روس پیدا شد چون زیاده از یک ساعت به غروب آفتاب
نمانده بود نایب السلطنه مرحوم مقرر داشتند که قراولان جلو کشیده مراجعت و کار جنگ را
بفردا اندازند از مشاهده این اوضاع فی الجمله احتیاطی در امر جنگ برای نایب السلطنه
حاصل شد ایدعاکاری دولت شاهی نیز مقدمات را که شنیده بود معروض خدمت
نایب السلطنه مرحوم کرد ایدعا نایب السلطنه مرحوم حکم بتوقف و تیقظ سواران قراول

وابراهیم خان در همان مکان کرده مراجعت با ردوی همایون نمود و در همین شب
که شب سیزدهم ماه صفر بود بجهت احتیاطی که داشتند لشکر همایون را که جریده و سپاهی
تا باین مکان آمده بودند و بنه بسیاری همراه بود مقرر شد که بطرف سنگری که در پهلوی
لشکر همایون واقع بود لشکریان فوج فوج تا آنجا رفته تغییری در مکان لشکر حاصل آید تا لوازم
احتیاط مرعی شده باشد و مادهٔ احتیاط آنکه در جنگهای سابق که با دولت روس داشتند
سرکردگان روسیه بملاحظهٔ بی‌نظامی لشکر ایران بعضی اوقات با فوجی از لشکر نظام صف
شب بر سر اردوی ایرانیان رانده باندک جنگی توپ و تفنگ و دست کرده لشکر ایران صف
بجنگ بهم بر می‌آمدند چنانکه در مقدمهٔ شبیخون چهلان و از و سایر اوقات که در مآثر سلطانی
بتفصیل مرقوم شده است واقع شده بود در این وقت نیز بسبب بودن لشکر عراق در میان
لشکر آذربایجان و بی‌نظامی عراقیان سرکردگان آذربایجان و غیره راه احتیاط سد
پیش گرفته بتغییر دادن مکان لشکر مصلحت دیدند و در زمین که لشکر تا سنگر کش
کوهی متصل شده بود قریب بنیم فرسنگ راه بود و اگر این راه در ظلمت شلوغ

و نهر آب

و نهر آب و رودخانه و گل و لای بود لشکریان که روز راه آمده بودند و در شب در چنین
جائی که بسبب ملاحظهٔ این احتیاط مأمور باین حرکت شدند در میان لشکر و نظام عراق
به روز حرکت قیامتی برپا شده های و هوئی در میان لشکر افتاده و ابر هم در هوا پیدا شده
نای بارش گذاشت و در آن شب تاریک و زمین گل و لای باران سه دفعه ترکانه
تا آن عظمت در نظر مستحفظین سربازان نظام غایب شده محشری در میان لشکر برپا شده
و تا دمیدن صبح در میان آن گل و لای و بارش بودند احدی را مجال یک لحظه خواب نبود
و با چنین احوال رزم چنان خصمی فردای آن روز در نظر بود خلاصه آن شب در آن صحرا
تا طلیعهٔ صبح با این احوال بودند و نهایت آمال لشکریان آن بود که صبح دمیده شود
و از این تاریکی و باران و ظلمت خلاصی حاصل آید تا آنکه سفیدهٔ صبح دمیده و لشکر متوجه
امور حرب و جدال شدند ذکر مصاف لشکر نایب السلطنه مرحوم با ینارال اتپغراب در موضعی که
مرسوم بود به گنجه شکست نظام از دولت علیه و مراجعت از آنجا و گذشتن از آب ارس
چون صبح سیزدهم ماه صفر طالع شد و لشکر ایران با خلاصی از آن گل و لای و ظلمت شب

حاضر آمده و آفتاب طالع گردید آتشها روشن کرده بتجهیز کردن اسباب خود مشغول بودند
و آلات حرب را مثل تفنگها و شمشیرها و نیزه‌ها که از صدمهٔ باران شب فاسد شده بود
بالکلیه اصلاح آوردند و بترتیب و آئین مذکور شد میمنه و میسره و قلب آراسته
شده و لشکرهای نظام منظم آمده مستعد حرب ایستادند و از اطراف نیز ینارال بسقویچ
سردار روسی از اردوی خود با لشکرهای نظام از سواره و پیاده دسته دسته فوج فوج درحرکت
آمده مرئی و مشهود نایب السلطنه و سایر لشکر میشدند و محقق شده قریب به بیست هزار لشکر
مستعد در پیش سردار روسی مجتمع میباشد و لشکر ایران نیز در این روز که در میدان رزم
ایستاده بودند قریب بیست و پنج هزار از نظام و غیر نظام بودند و لشکریان روسی باهستگی
پیش آمده در پناه سنگرها و گودالها و جاهای پست و قریب گیر بوده و مهندسان ایشان
دو سه روز پیش تعیین کرده بودند ایستادند و هنوز از سوار نظام و غیر نظام آنها در مقابل
میسرهٔ لشکر ایران در صحرا ایستاده بود در مقابل میمنهٔ لشکر ایران از میسرهٔ لشکر روس
کسی نبود و چنان اتفاق افتاده بود که جمیع توپخانه لشکر روس و صالدات نظام ایشان
در مقابل

در مقابل قلب لشکر ایران ایستاده بودند و سر پنجهٔ علم بصورت شیر و خورشید که نشان
پادشاه ایران منقش است در بالای سر نایب السلطنه و شاه مرحوم افراخته شده بود
و محافظت آن اعلام محمد امین خان قاجار کشیکچی باشی ولد محمد حسن خان قاجار با اعلام
پیشخدمتان و اعلام تفنگچیان و غلامان خاصه مامور بودند بمحافظت و حضور نایب السلطنه
و شاه مرحوم مشغول میبودند و در قلب جای پیوسته لشکر روس محقق شده بود که جای
نایب السلطنه مرحوم در زیر آن علمهای معین است و باین جهت جمیع قوهٔ خود را از توپخانه
و صالدات متوجه رفع و دفع آن اعلام کرده منتظر فرصت ایستاده بود در این وقت
معلوم شد که لشکر روس از میمنه و مقابل که میمنه و مشخص کم ایستاده‌اند پا پیشتر نگذارده‌اند
که نهضت و لشکر ایران نیز که صفوف خود را آراسته و نظام خود را بسته و ایستاده‌اند
یا باید بر سر لشکر روس روند و یا باید از مقام خود حرکت نمیکنند منتظر باشند تا از لشکر
روس چه خواهد ظاهر شد و احتمال کلی میرفت که اگر ده روز هم از لشکر ایران
اقدام بمصاف نشود از لشکر روس حرکتی واقع نگردد بنا براین حکم از نایب السلطنه

بحرکت لشکرها بر لشکر روس حاضر شد و لشکرهای بی نظام بنوعی خوش طبلهای بزرگ و شیپورهای
جنگ و توپخانه مبارکه نیز بنوعی خوش شیپورها حرکت در حرکت آمده و صدای نقاره
و کرنا و دهل از لشکرهای نظام برخاسته با هم متفق رو بلشکر روس در حرکت آمدند
و از توپخانه مبارکه که در قلب بود دوازده عراده توپ که در پیش روی افواج نظام مرتب
حرکت میکرد و حفظ آن مرکز را با بندهای درگاه جرأت و فتح مرتب بود قریب بتیررس
لشکر روس رسیده و توپهای میمنه و میسره نیز نزدیک رسیده و دوازده عراده توپ
بزرگ دیگر در خدمت نایب السلطنه و شاه مرحوم با محمدخان امیرنظام ریاست افواج نظام
آسیه بود و مقرر شده بود که تا اذن از نایب السلطنه مرحوم نرسد از هیچ جا دست
باستعمال آلات حرب نگشایند در وقتی که لشکر طرفین اینقدر نزدیک بهم رسیدند
و در اطراف لشکر روس اصلا حرکتی و اضطرابی مشاهده نمیشد حکم از طرف نایب السلطنه
مرحوم صادر شد که از توپخانه مبارکه از همه جا بانداختن توپ غلغله در میدان مصاف
اندازند که یکدفعه از اطراف توپچیان آتش فشان دست بانداختن توپ گشادند

و در طرف

و در طرف میسره لشکر ایران میرزا علی گرایلی با سوارهای خود داشت هجوم بر سواران
میمنه لشکر روس نموده سوار نظام و بی نظام ایشان را بالکلیه از هم پاشیده از پیش
برداشت و در طرف لشکر روس نیز یکدفعه توپخانه خود بآتش داده همه جا اعلام
مبارکه را که بر بالای سر نایب السلطنه مرحوم افراشته شده بود هدف گلوله توپ ساخته
و بهمه همت بانداختن آن معروف داشته که لشکری را که در ظل رایت نایب السلطنه
و شاه مرحوم است از حمله خود ایمن نمایند و در بینهمین حکم نایب السلطنه بتوپخانه مبارکه
و باین دعاگوی دولت شاهی رسید که توپخانه را پیش کشیده بقدر ساچمه رس بلشکر
روس رسانند و نظام سرباز توپخانه را در ساچمه رس نگذاشته شلیک تفنگ دست
کشیده بنیزه هجوم بسنگر لشکر مقابل روس ریخته بدفع خصم کوشش و کوشش اقدام نمایند
این دعاگوی دولت با جمیع صاحبمنصبان لشکر نظام از اسبها پیاده شده بمأموریت خود اقدام
نمود همه جا توپخانه پیش کشیده و فوج قشار و فوج خاصه نیز در پشت سر هم بودند
در حرکت آمده گرد و غبار روی توپ و تفنگ و درگیری گلوله و ساچمه توپ بقدری

یکساعت چنان شد که گوشها و چشمها از کار مانده این چاکر دولت شاهی و تیره و خیره در
شد و مشاهده نمودیم که سرباز از گلوله روسی و یا جمعی توپ کشته یا زخمی تفنگ
متعدد بوده است و گریبان صالدات شده اند و گلوله های توپخانه روسی از بالای سر این
توپخانه و سرباز که در پیش این چاکر دولت است گذشته با فواج خاصه و سوارهای قلب
میرسید و چون نایب السلطنه مرحوم این نوع سختی حال را ملاحظه فرمود و دانست که
در مقابل لشکر آصف الدوله لشکری از لشکریان روسی نیست و قلب مدد لشکر میمنه
احتیاج ندارد از آصف الدوله استمداد نموده آصف الدوله تهاون در آمدن کرده خود
نایب السلطنه شخص نفیس آوردن کمک و مدد قشون میمنه میشوند و شاه مرحوم را با محمد خان
امیر نظام در جای خود در قلب میگذارند بعد از رفتن نایب السلطنه بطرف میمنه لشکر روس
افراط در انداختن توپ کرده نظام و سواری که در قلب بود بهم بر آمده و فوج خاصه
نیز از رسانیدن کمک افواج فتح را افواج مراغه بما فرا آمده و فوج قاجاریه را پشت بند
فوج مراغه بود بسبب تهاون نا... از امداد لشکر پشت بند خود ملاحظه نموده تهاون

از امداد

از امداد فوج مراغه و توپخانه مزبور پا پس کشیده و سرداران روسی که این احوال را
در لشکریان پشت بند و کمک ملاحظه کردند فوج دیگر از صالدات را با امداد فوجی که
در پیش روی فوج مراغه و توپخانه بود روانه کرده یکمرتبه به توپخانه و استیصال فوج نظام
مراغه مامور نمودند و قریب دو هزار نفر از لشکر روسی یکدفعه دست به قبضه ها زده و
بعبارت خود آرای کشیده بمیان نظام مراغه ریختند و در همین بین سردار بجنغ قلیخان
سرتیپ رسیده بازوی او را بضرب شمشیر مجروح کرد و گلوله تفنگ در زیر پستان حسین
باشی سرهنگ مراغه رسیده در غلطید و صالدات روسی هجوم بر سر علمدار فوج مراغه نموده
علم گیر را ظاهراً مقتول آنچه صاحب منصبی محافظ این چاکر دولت شاهی بود معلوم
نمود که لشکرهای پشت بند و امداد را پس کشیده بلکه بسیار پس نشسته اند و با این فوج
تفنگ این سعی و کوشش بیفایده میماند و شش عراده توپ را نیز از ارابه عراده
توپ که همراه بود زنجیال و دلم برداری کرده بعضی حلقه توپ را بالمره دیگر از جمله
بسیار پس کشیده اند و شش عراده دیگر را هم در کاری که پس بکشند و اکثر توپخانه

هر گاه این فوج بالکلیه اسیر و مقتول خواهند شد اینجاکوی دولت شاهی بعقب ملاحظه نمود
و دید که گرد لشکر روس تا نخجوان خوابیده و نصف توپخانه فرار کرده و نصف دیگر در کار فرار
و اسب خاصه اینجاکوی دولت را نیز جلودار سوار شده و فرار کرده است لابدا
حسین پاشا را برداشته بر بالای اسبی از صاحبمنصبان گذاشته که کلمهٔ العود احمد علیکم
با جماعه سربازان را نزد با بقیه فوج که زیاده از چهارصد نفر باقی نمانده بود بجنگ گریز
مشغول که عبور را بتوپخانه رسانید و صالدات و صاحبمنصبان روس بنای تعاقب دراز
کردند اگر سوار لشکر روس با سوار هیبرهٔ ایرانی منهزم نساخته بود و در این حالت
مشعر کار بغیر یک فوج سرباز پیادهٔ ایرانی از آن معرکه خلاص نمیشد باری اینجاکوی
دولت با سرباز بتوپخانه رسیده و توپخانه با اینکه در کار فرار بود چون صالدات
روس بسیار نزدیک رسیده و جرأت میکردند توپچیان را نگاه اقامت داده بطرف
لشکر روس چند توپ ساچمه انداخته شد داند که حد کثیری از صالدات مثل سرباز
از صالدات فاصله کم بهم رسانیده با یکدیگر نهادند و دو عراده توپ در میدان

جنگ

جنگ ماند و سایر توپخانه بسلامت بیرون رفته و در این حین نایب السلطنه مرحوم میرسند
و اسب سواری اینجاکوی دولت را جلودار سوار شده و مهر دست نفر غلام تفنگچی را با یک
راس اسب یدک مأمور میفرمایند و آمده اینجاکوی دولت را زنده یا مرده در هر جا یابند
بخدمت نایب السلطنه مرحوم رسانند خلاصه آنکه اسب یدک به اینجاکوی دولت رسیده
روانه شده شاه مرحوم را در بالای بلندی دید که با جمعی از سواران ایستاده اند غرض از
نقل این رسیده و مفسده کار جنگ بدنوع که گذشت گذشت دیگر از نایب السلطنه
خبری ظاهر نیست و با سرکار خبر داده ایستاده ام و از آن بلندی ملاحظه میشد که لشکر ایرانی
فرار کرده اند لشکر روس هم بلوک بنا نمود و تا سفوح تحریر بانیز رسید و در این توقف
قریب به دویست سیصد نفر از لشکر متفرقه جمع آمده بودند که جمعی از سواران لشکر روس
با چهار عراده توپ که مأمور بودند که نگذارند در هیچ جا اجتماعی حاصل آید و هر جا اجتماعی
ملاحظه نمایند متفرق سازند رسیده دست باز جنگ توپ گشودند و شاه مرحوم از بلندی
سرازیر شده دستور را به نایره دیده روانه طرف ارس و آغروق شدند و در حینی

پس نایب السلطنه و شاهزاده بهرام میرزا نیز به طرف سه دانگ آغزدق میرفتند ظاهر شده
از خبر سلامتی یکدیگر مسرور شدند و از آنجا روانه اردوی بزرگ شده و قریب دو ساعت
از روز مانده بود که باردو رسیدند اردو چه اردو ریخته و پاشیده ضعفا و اقویا همه گریخته
همه کس بهول جان افتاده میرزا محمد خان قاجار و رستم خان قراگوزلو با صد و پنجاه سوار
تکیه مانده منتظر ورود نایب السلطنه بودند نایب السلطنه مرحوم که اردو را با آن هیأت
دیده و لشکر را با این احوال مشاهده فرمودند دانستند که ماندن در اردو و اجتماع متفرقه
ممکن و مقدور نیست و در این بین آصف الدوله و غلامحسین خان سپهدار با جمعی از سوارهای
عراق پیدا شدند و واضح بود که بجز گذشتن و گذاشتن چاره نیست لهذا قورخانه
عظیم را که در اردوی پادشاهی حاضر بود آتش زده و در همین حین سواران تعاقب چی لشکر
روس با چهار عراده توپ رسیده از ذیل آن قورخانه و صدای او دانسته که کسی
در اردو اقامت نکرده نیز فرو ریخته دست باز چی ها توپ کشیده قریب باردو
رسیدند و نایب السلطنه مرحوم اردو را رها کرده و از چاپار و بجز آنکه مقدور بود آتش

زده

زده بعزم گذشتن از آب ارس روانه شدند و حادثه در بین راه حادث شد همین بود
که دو عراده توپ در میان گل ولای مانده بود نایب السلطنه مرحوم الله قلی خان را با محمد حسین خان
قراغانی و جمعی سوار که گشته بودند توپها را از گل ولای درآورده باردو رسانند شب جمعی
از ارامنه قراباغ بر سر ایشان ریخته الله قلی خان را اسیر کرده با توپهائی که مانده بود که نتوانست
سردار روس بردند و نایب السلطنه مرحوم و پادشاه مرحوم با میرزادگان رکاب و
الله یار خان آصف الدوله و غلامحسین خان سپهدار و جمعی توپخانه سوای چهار عراده توپ
از آب ارس گذشته و بیست و ششم محرم به تپه بهرام لو بود و از آنجا قراجه داغ عزیمت
منصب خیام اقامت فرمودند به جمع آوری لشکرهای متفرقه قیام و اقدام فرمودند حقیقت
احوال را بخاقان مغفور عرضه داشت نمودند و سرداران و سرکردگان و سربازان و سایر
که متفرق جمع می آمدند یکدیگر را متهم بتقصیر و نهادن تهمت زبان بطعن و تعرض
هم میگشودند و در این مصاف قریب چهار هزار نفر مقتول و چهار هزار نفر اسیر و دستگیر
شدند از غرایب اتفاق آنکه قریب به هزار و پانصد نفر از جانبازان لشکر عراق

و در روز جنگ در میمنه بیش از معتمد الدوله بوده و در بالای تپه‌ای نشسته فارغ البال
مشغول تماشای رزمگاه بودند بعد از آنکه دیدند شکست در لشکر ایران افتاده است
و از کوهی که مابین گنجه و نخجوان است صعود نموده با دو نفر غلام به نخجوان رو نهادند سردار روس
در این حال مستحضر شده ایشان را محاصره نمود بعد از جنگ و تلاش آذوقه ایشان تمام
شده تفنگها را ریخته با همه اسیر و دستگیر شدند ذلک تقدیر العزیز العلیم ذکر وقایع
و رزمهای لشکرها که در آن طرف آب کر بوده واقع شده جدال لشکر ایران و جنگ ...
چنانکه سابق مرقوم کلک بیان گردید شیخ الملک با مردی که بقیه رفته قصبه قودیال
در لشکر روس با رستاخ شیخ الملک تا نزدیک قودیال رفته و در موضعی موسوم بوده بلیله
و قریب بیک فرسخی قصبه قودیال میباشد رسیده و لشکرگاه ساخته بود و به صلاح و صوابدید
رئیس بیغدان حاکم قبه و سلطان احمد خان قبه در کار بودند که قصبه قودیال را
محاصره نمایند و جمعی اسباب محاصره و از صنایع مقاتله اشتغال داشتند و در حقیقت
قریب سه هزار لشکر از نظام و غیر نظام و توپخانه مستعد همراه ایشان بود و حسنقلیخان

بادکوبه

بادکوبه نیز با مر محاصره قلعه بادکوبه که حاکمش ... مشغول بود و قریب سه بیست هزار
نفر از لکزیه و داغستانات و خوانین با مرده آنجا جمع آوری کرده مشغول بر نوع رزیه دریغ
در اتفاق شده بعضی چون حسینقلی شیخ مصطفی خان شیروانی و شیخ شیروان نفوذ غفلت ...
تا آنکه کمیه بر جا ریاست حکومت داده مشغول حکمرانی شده بعضی نمانده آنکه از پرده غیب
چه بظهور خواهد رسید و ... از آنکه امر استقلال و استبداد ... زیادتی از شغاع دیگری
بلکه هر یک خود را در امر خود مستقل دیده خود را سبب و علت تامه مینمودند شده خبر
شکست اردوی گنجه و گذشتن آن لشکر از آب ارس با ایشان رسیده اولا شیخ الملک جلیل
رحیل گزیده بلا جهت و سبب دست از محاصره قودیال کشیده تا کنار آب کر در جسر معبر
جواد در هیچ جا قرار و آرام نگرفت و اکثر بارهای پوشش و تجره از اسباب تجمل همراه بعد
در راه و بیم راه ریخته خود را بکنار جسر جواد رسانید و بیار ال قبه نیز از عقب عمل
حرکت شده با حالداری ... همراه داشت بتعاقب اشتغال نمود مصلحت بینان اردوی
شیخ الملک که اعظم ایشان حاجی محمد خان قراگزلو و بعد از ان بسرافرازی داشت

معروض شیخ الملوک شد که بهتر آنکه کشتی از آب گذرانیده در کنار آب توقف کرده حقیقت را
بحضرت خاقان مغفور اعلام نموده تا باذن و اجازه ایشان حرکت شود فوجهای نظام آذربایجان
با سهراب خان و سلیمان خان در کنار آب کر در موضع جواد بسنگر کشیده نشسته شد
شیخ الملوک اعتنا بعمل ارامنه اورا نیز قریب باردوی خود فرود آورده و خوانین و ولایات
نیز مثل حسینقلی خان بادکوبه و حسین خان شکی با بعضی امرا و اولادشان که صداقت و خیانت
هر دولت روس کرده بعضی تاب توقف نیاورده باردوی شیخ الملوک ملحق شده و مصطفی
خان شیروانی چون مغانستان نزدیک محال شیروان است و سهل المؤنه بود شش قریب
هزار خانوار از خانهای خود را از شهر و محال شیروانات کوچانیده باینطرف آب
ارس در گذرانیده در مقام مرسوم باولتان و در لب آب کر و ارس واقع بود جای
داده و توقف نمود و جمع ملکی که بدست آمده بود از دولت روس برای مغانات
و حوالی آن از محالات متفرقه فیه روس که بتصرف ایران آمده بود ملا و دیگر باقی ماند
و در بین این [illegible] اردوی قبه بمتابعت اردوی آمده و حسن جواد نیز بریده شده بود و قرار او

از لشکر

از لشکر ایران در آنطرف آب کر بود غفلتاً در آنطرف آب با لشکر خود ظاهر شده
دارهٔ ایران را که در کنار آب افتاده بود غفلتاً هجوم نموده دست باندازی توپ
و تفنگ گشوده و گلوله بجانب سهراب خان سر ترتیب خورده و سلیمان خان با افواج نظام
بلب آب رفته بمدافعه مشغول شدند و شیخ الملوک خواست که با اردوی خود کوچ نماید هر چند
حاجی محمد خان عرض کرد که خندق مشرف بر خانه گرفته‌اند واقع است و مثل سلیمان خان
و افواج نظام در لب آب ایستاده بجنگ و جدال مشغولند باین تعجیل کوچ نمودن اردو
صلاح و لایق دولت علیه نیست میرزا علیخان وزیر که خان مختار شیخ بود میرزا و اسباب کشتیهای
حاجی محمد خان و اموال رعیت بیشتر از اندازه جمع کرده بود و میخواست این اموال را سلامت
ببلاد برساند معروض شاهزاده ساده لوح داشت که چون حاجی محمد خان نوکر نایب
السلطنه مرحوم میباشد و نایب السلطنه در گنجه شکست خورده حاجی محمد خان میخواهد که باین
فتح و فیروزی کار شیخ الملوک بخدمت خاقان مغفور رسیده تفوق بر [illegible] داوران
چون شاهزاده این کلمه را از او باور کرده تغیر بسیار بحاجی محمد خان که مرد پیر و ریش سفید بود

نموده چوب و کلک خواسته آن پیرمرد ریش سفید را چندان چوبکاری کرده که
از کار رفته و بیهوش افتاده و ریش سفیدش را نیز بمقراض قیچی بریده سرباز نظام سلیمانخانی
و سهراب خانی را همچنان در میان جنگ که شکست کلی نموده و حاجی محمدخان بیچاره نیز اسیر
شده وفات یافت چون سخن بدینجا رسید و در این نوع شکستها که در کشور اسلام پیدا شده
بود و ذکر کرده آمده رسمست که برای خوانندگان ملالتی حاصل شود حکایتی از شیخ الملک
در این موقع رفع ملالت حاصل نمائیم اگرچه خارج از سیاق تاریخ نگاشت و لکن بجهت رفع
ملال حکایتی از سالهای روز شاهزاده بی چیزی تحریر آید حکایت میرزا نعمت الله
برادر [illegible] درویش بود شیاد و ادعای کیمیا سازی میکرد و دعوای صاحب تسخیر مینمایید و در خانه
شاهزادگان و مجالس بزرگان چنانکه معهود است گاه گاهی بجهت تماشا و آوردن
پریدن و این نوع ملاعبات راه داشت و وقتی [illegible] آمده بکنید مجلس بخدمت
شیخ الملک رسیده بود و شاهزاده را بسیار [illegible] دیدار فریب شاهزاده منصوبه
بر انگیخته جهت [illegible] شکیات جمع کرده شاهزاده را بدام آورده بود از

سخن

سرکیسه و لفت [illegible] چنانکه مذکور میشود شاهزاده ساده دل را مذکور داشته و [illegible]
که اشتر بر دو بر [illegible] مجلا در اوقات توقف ملایر هر جا که یکی از خواص شاهزاده را
میدید یا بخدمت شاهزاده میرسید زبان بتوصیف حسن و ملاحت و دلبری و صباحت
شاهزاده گشوده بعبارات مختلف هر عضوی از اعضای شاهزاده را مستقیما گاهی [illegible]
و چینی چشم جاده و شکایت و گاهی دست بهم مالیده قسمها یاد میکرد که چنین ابروی
کمانی ندیده ام و در زمانه [illegible] الپ ارسلان خوشنماتر است
مجلس دیگر [illegible] که [illegible] این چه قامت رعناست و یا این چه صورت زیبا
آیا نقاش مصور بیچون چون کشیده شده است [illegible] باجمله
از این نوع سخنان در مجالس و محافل [illegible] و هر وقت که بخدمت شاهزاده میآمد
[illegible] میرسید چشم خود را بر رخساره شاهزاده دوخته و چنان شخص نظر میکرد که [illegible]
[illegible] مژه بر هم نمیزد و [illegible] شاهزاده میانداخت که در حال شاهزاده متحیر و مبهوت
و چون خواص خدم از میرزا [illegible] ذکر شاهزاده این نوع تعریفات و توصیفات را

رسانیده بعد شاهزاده در مجلسی که میرزا نعمت الله بود بمعرفت عینی و اشارات ابرو
و ایما آغاز تهاهی و تغیر در صورت و تأنی در رفتار و تأنی در گفتار ظاهر می‌نمود و حکایت
که بناز و غمزه دلبرانه دل میرزا می‌ربود و را از جا می‌برد و علم کیمیا که صاحبان کیمیا بجز در راه
محبت براه دیگر بذل نمی‌نمایند از او یاد میگیرد و دو سه ماهی باین نحو با میرزای مزبور بود باره چشمه
در قوه و اهمه یکدیگر دعوی و تصرف میکردند میرزا نعمت الله بعد از مستعد ساختن ماده
دعوی در واهمه شاهزاده کرده چنان اظهار میکرده مرا امر تازه‌ای است از جانبی که باید
او را بخدمت شاهزاده عرض نمایم دیگر از پدر و برادران شاهزاده که سلطان ایران و حکام
ممالک محروسه اند بیم و هراسی نداریم و اگر از آنها نیز مطلعی شوم سرّ او است که اظهار
آن خلوت را بر جمیع اولاد و جمیع خادمان حرم شاهزاده بپوشد این نوع سخنان
در بعضی اوقات زمانی از طرف میرزای مزبور مسموع شاهزاده میشد در حرمت میرزا نعمت الله
کوشیده و تقرب او را آناً فآناً زیاده می‌نمود تا اطلاع از این سر مخفی بهم رساند و میرزا
بعد از تصرف کامل در مزاج شاهزاده مشافهتاً اظهار نمود که سرّ سربسته و رازی

بیشنه

نا گفتهم و ما شوری‌تر از جای بزرگ ورم بیت مرا شرری است امروز دل که گر گویم
زبان سوزد وگر پنهان کنم ترسم که مغز استخوان سوزد باید که بعد از جهان تمام
از همه جهت چه از جان و چه از مال صرف شاهزاده رسانم شاهزاده بعد از عهد قدیم
کلام الله قدیم را بمیان آورده دست بکلام مجید زده او را چنانکه میخواست مطمئن نمود
میرزای مزبور بعد از این جهان زبان بدعا و ثنا گشوده گفت بیت ای قبای
پادشاهی راست بر بالای تو   تاج شاهی را فروغ از گوهر والای تو عجب القاقه
اقوله بیت ندیده‌ام بجز از شکل و صورت آدمی   مگر ز نوع بشر نیستی تو
از پری   نمیدانم کلک تقریر در این صورت زیبا چه تصویر کنم که آن گنجینه گنج
دلربایی حور و پری آمده از لطایف پریان که مسخر امید باکره است دختر ماه
پیکری هم از نسل پادشاه پریان است عاشق جمال جهان آرای شده مدتی است
از آتش عشقت بریان و از تیر درد بیدرمان گریان و نالان است مهر و دلداده با تنی
مخلصت در نزع و تا کی درد را از طبیب پنهان داری و مرا نصیب خود نسازی

و مانع در بار این مخلص مهت آنکه میخواستم این مطلب را بمجلس مبارک اظهار کنم
اگر رضای خاطر شریف باشد و رای مبارک باین مواصلت قرار گیرد والدین آن دوشیزه
آتش فراق ولد واحده خود نشسته اشتیاق نیز اظهار کنند پس از رضای طرفین قرار این امر مواصلت
که گذاشته بود و سرور مشغول خواهد گردید و واضح است که از ابتدای آدم تا حال چنین
اتفاقات بسیار شده زن و مرد عاشق همدیگر شده و گاهی پادشاه زاده نوع پری دو دامن ست
و بعد ازین مواصلت مملکت ایران سهل است بلکه سایر ممالک نیز ضمیمه این مملکت
شده و درین روزگار فرات سلیمان ثانی بر تخت سلطنت تکیه ور خواهد شد و نسل بنسل اولاد
با ولاد تا روز قیامت از اتفاق آدمیان و پریان این ملک و پادشاهی بر دوام
و برقرار خواهد ماند بیت دولت آن است که بی خون دل آید بکنار ورنه با سعی و
عمل باغ جنان اینهمه نیست بعد از ترتیب این مقدمات و تقریر این مزخرفات
شاهزاده از ساده دلی فقط جمیع این معانی را کرده تغییر در لون و رنگ شاهزاده
پدید آمده لرزه در تنش در افتاد مشخص شد از لحظات عیون و دوران خفقش

ظاهر میشد

ظاهر میشد که تیر تدبیر میرزا نعمت الله بر هدف مراد کارگر آمده و درین بین صدای غریبی ظاهر
شده میرزا نعمت الله بعرض شاهزاده رسانید که این صعقه معشوقه است که درین مجلس خلوت
ایستاده است و از استماع حکایت حال خود موافق غیرت میشد صیحه زده و بیهوش افتاده است
شیخ الملوک نیز برای تثبیت امر و جذب قلب معشوقه اظهار ضعف و بیهوشی هم صورت ظاهر
و هویدا شده و غایب گردید و چنین بیتابی و مدهوش بیهوش افتاده ام و دست بدامن میرزا
نعمت الله دراز کرده نیاز عجز را التماس گذاشته طالب مواصلت معشوق شد میرزا نعمت الله
حریف را که چنین بی اختیار دید دانست که کار تمام است رخصت طلبیده بعزم اینکه
اذن از والدین معشوقه حاصل نماید بیرون آمده بمنزل خود روان شد و شاهزاده بنای
خواندن ابیات عاشقانه گذاشته و چاپار بمیرزا نعمت الله کس فرستاده میرزا نعمت الله
در منزل خود نشسته و منزل را کشیده و ملازمان خود گفته بود اگر شاهزاده چاپار کس
فرستد بگویید که شده کاری بزرگ دارد از منزل بیرون نمیگذارد و در منزل بیرون
نمی آید تا از بیتی نگذرد از امر معهود مستحضر نشود که بنت نخواهد رسید شاهزاده

بعد از شنیدن جواب اظهار بی‌تابی و بیقراری کرده به دلالۀ علاج با زر بیبی بیگار
میرزا نعمت الله نشست و در این ایام اظهار بی‌صبری و بیقراری مینمود و اکثر اوقات این
مصرع را میخواند یک نظر دیدیم و صد تیر ملامت خوردیم هر چند پندها و خواندگی که
در مزاج شاهزاده دخل داشته بلطایف الحیل استفسار از حقیقت حال میکردند جواب
شافی نمی‌شنیدند تا ایام اربعین بسر آمد و میرزا نعمت الله از منزل بدر آمده در خلوت خاص
برسیدن خدمت شاهزاده جستجو می‌یافت ز زرقا و مان حرم شاهزاده معظم اینها صبیه
میرزا محمد خان قاجار در مصاحبت والده که بعد از وفات احوال شاهزاده دریافته بوده این
بیتابی و بیقراری از عشق و عاشقی ما شد و حیا بود که اثری از این خبر پیدا نماید و در چاره آن
ابواب اهتمام را گشاید در این وقت که خبر شد که شاهزاده را با میرزا نعمت الله خلوت
خاص و صحبت است دانست که اگر شخصی بیاید بجنبد باستحضار خبر از این مجلس بای
شتافتند عضد الملک دایی آقا میرزا محمد حسینخان را احضار کرده بوعده و وعید امید
بیم و امید داده برای استراق سمع روانه خلوت خاص شاهزاده نمود او نیز در خود گشتن

نظیف

نظیف و حکایات این قسم ظرایف و لطایف بود بسمع و طاعت گفته روانه خبرگیری شد وقتی
رسید دید که صدای شاهزاده می‌آید و تضرع کنان میداند میرزا نعمت الله چه بیره میگوید ای
بیمروت آخر بگو به بینم که دو الدینی معشوقه رضا باین کار دادند یا مرا در آتش فراق گداخته
آخر چه میشود در این چهار شب اگر در بر کشیده بخوابم میکرد بار حم نمی‌کنی بیک سخن قایم میکرد
میرزا نعمت الله مکیفت دوری شاهزاده کار با صبر بر آید و مسلمان که از این نوع حکایات
عضد الملک شنیده بخدمت بانوی حرم نواب علیه آمده سرگرم پریشان تر زده استیذان نواب
علیه مستفسر احوال شده آنچه شنیده بود از عشق و عاشقی شاهزاده بیان کرده گذشته نواب
علیه را مخبر گردانید و نواب علیه همشیره خواهر حشمت الدوله و صاحب قیم و خویش بود
و شیخ الملک در امر بلطف خویش رضا را ادام و جمعی میخواست بعد از شنیدن این اخبار
با دیده گریان و موی پریشان لبسر و سینه زنان تا در بیت خلوت حاضر و پرده و پنجهای
ناکرده میرزا نعمت الله را بیرون کشیده و شیخ الملک خطاب ستم بود و از این بیوفایی
بی حقیقت بعد از آنکه سی سال است در خانه ترکیمان ما چاره و بازوان را باز و حصه

[illegible]

دیران رشید برایت آورده ام حال هرا از نظر انداختم و با دختر شاه پریان نرد عشق
و محبت باخته با چهار مقدم نهنه دیگهم شاه زینب و شیوار و ده بزم آرا دوره ی باجی
یاسمن قسم است که اگر دولت ازین کار برنداری بهلاک شمارت سازم که هیچ عقل و شعور
در تو نماند شیخ الملک گفته بوده خیال مکنید عقل و شعورم در عرض بماند آنجا که عشق خیمه زند
عقل کوچ کند غوغا بوده پادشاه از زر دادن القصه نواب عالیه بعد از زنگ و شتر بسیار
و اصرار بیشمار رضای سلوکت خود ابتان گذاشت و بود از این مرحله میگذرید باری تعهد
داشته که دختر شاه پریان را بعقد ازدواج خود در نیاورد و مثل سایر خدمتکاران منعه باشد
شیخ الملک را هر چند اعتقاد این بوده پادشاه پریان قبول این عقد را نخواهند نمود اما برای
اسکات نواب عالیه این شرط و عهد را ظاهراً قبول نمود اما در اواخر شوال المکرم مسافرت داد
باری میرزا نعمت اله چون دانست که این کار از پرده خفا در آمده و این حرف در میان
مردم ظاهر شده ترسید که اگر امر بتاخیر افتد و مبلغ منظورش گرفته نشود بزمان
مصاحبان شاهزاده این نقش کاذب را از لوح خاطر او بزدایند بخدمت شاهزاده

رسیده عرض نمود که والده معشوقه مبلغ زر دیدن و مکالمات با اهتمام نواب عالیه دلگشا
شده رفته شوهر خود را راضی نمود و خود نیز راضی شده است که بشرط رعایت نواب عالیه
دختر خود را بعقد شما در آورد و در شب جمعه آینده زفاف واقع شود و بهمین غرض و اعداد
خواهش تدارکات شما را موقوف نموده صد مثقال عطر گل و نیم من عنبر سارا و روغن عود قماری
و سه هزار اشرفی تمغا و سه طاقه شال ترمه اعظم خانی و یک جام آینه طلا و یک جلد
کلام الله مجید بخط میرزا احمد مرحوم و یک قبضه شمشیر مرصع که شکوه است با یک
اسب سواری با زین و یراق طلا حاضر شده است و قرار چنان گذاشته که در باغ
جنت که جای پریان است اطاق مختصری مفروش کرده با فرش و شمعهای کافوری و لگنهای شمعی
لاله ها و مردنگیهای بلوری و روشن ساختن مشعلهای باغ را رنگ بهشت برین ساخته و این
اشیا را در آن اطاق چیده و رخت خواب ترمه کشمیری انداخته باید احدی از
آدمیان چه از مرد و چه از زن در آن مکان و در باغ جنت نباشد و باید که حضور
سرکار شیخ الملک روز پنجشنبه بحمام رفته و در خانه خویش استقبال نموده و بخواندن عزایم اشتغال

آیینه ربا بر دوش و کلاه کج نهاده و گردن زرین پوشیده و جاقچور سرخ بپا کشیده
و شمشیر بسته بیکدست و رقیقه نیمشیه و بیکدست دیگر شمع کافوری کرده بر دوش داماد شش
ساعت از شب گذشته با ساز و دهل و نقاره و کرنا و مطربان خوش آهنگ با جمیع امرا و
اعیان تا در باغ جنت آمده وزرا و آدمیان را مرخص کرده و تنها با شمعداران بر شاهزاده را
بخلوت خانه خاص خوابانیده رسانید شاهزاده از سواره رفت باز جمیع اینها را مرخص نموده
و دختر ماه را که خواسته بعد محمد میرزا نخست اهل کرده و باهم بر رسم نظام
با بر داده و بوسه‌های جمیع ... نمایش کرده بکار طوری پرداخت
و ... تمام این قصه را میخوانند عدد ... اگر خدا خواهد میرزا ... الله
در شب ... باغ جنت رفته اطاق ... رختخواب ... حجله
دستمال ... میان رختخواب گذاشته لحاف را از بالای متکا کشیده و در را از
میان اطاق بسته ... آمده اسباب ... را که گرفته بود برداشته
با ... سوار شده روانه ... شد و شاهزاده در ساعت ... با لباس ... اطاق

بزم

تمام با امرا و اعیان در خانه تا بدر باغ جنت آمده از مردم و آدمیان عذر خواسته و داخل باغ
شد و در حرمخانه شاهزاده ... با ... خدام حرم مشغول ... بعد و آه و افغان
با اوج آسمان میرسانید ... از طرف شاهزاده ... تمام خیابانهای باغ را ... محله خانه
بعد و همه جا ... گذشته خیالات عجیب و غریب مینمودند ... که فوج ... قصابان
... پیش رو آمده ... رسانیدند هیچ آثاری از این خیالات ظاهر نشده تا دم اسب
اطاق رفته با ادب تمام ایستاده سر فرود آوردند ... تا ایستادند هیچ اثر از هیچ طرف ظاهر نشده
راه پله را گرفته بالا رفتند در را بسته دیده ... در ... کرده رختخواب را گسترده
جسته و در زیر لحاف بنظر آورده و یقین نمودند ... که ... شاهزاده
... کرده و در را بسته و در زیر لحاف رفته ... شاهزاده ... شده ...
الحاح و التماس کرده ... حرکتی ظاهر نشد شاهزاده ... شده و در را از باشند
کنده با اشتیاق تمام خود را رختخواب رسانیده گفت ... عادت دختران ...
چنین میشود چون متکا پر ... لحاف ... بالای او کشیده شده بود با ... که شاهزاده

خود را بر روی لحاف انداخت مشکا بالکلیه برهنه چسبیده شاهزاده چنان خیال کرد که دختر
شاه پریان است و نخواند و رشتی ندارد بنابر این پا بوسی گذاشته و دست بر زیر لحاف کرده
بند مشکا را گسست شاهزاده آمده خیال کرد که بند شلوار است بشوق تمام لحاف را برداشته
ملیکه که این صورت شد را با خبر و حرف نیز نه که ناگاه چشم شاهزاده بر مشکا افتاد خیال کرد
پری از مجردات است پریده و در میان اطاق از چشم او غایب است زبان با اظهار شوق
اشتیاق گشوده چون آنه نحن ملکیک ۷ میرزا احمد حسینیان اتمام آنکه که بر در زرینی مردم از

در جلد ۷ احوال

در باغ جنت خود را باغ انداخته برای خبرگیری جهت آب عالیه از غیبت سر شاهزاده
آمده بود و هم راه ملاحظه احوالات می نمود و دید و کار شاهزاده بانجا رسیده
و هنوز از ساده لوحی مستغرق کار نیست طاقت و تاب در او نمانده و داخل اطاق شده
شاهزاده که او را دید پرسید چرا آمده معلوم است که پریان دانسته از قوت راغی
از ما گریخته از میرزا محمد حسینیان زبانی به دلخواهی گشوده از عدم بودن اسباب دلخواه
و مغاییت در اطاق موجود باشد شاهزاده سو نکرد و ترغیب میرزا لعنت الله آگاهی داده

شاهزاده

شاهزاده به میرزا اظهار تعجب و انکار بسیار نمود الجمله احتمال تصدیق گفتار میرزا احمد حسینیان
کسان به احضار میرزا لعنت الله فرستاد و معلوم شد که میرزا لعنت الله در همان اول
شب اسباب را برداشته بیرون رفته است عجب تر آنکه شاهزاده بمال میرزا [illegible] مغضوب بود
و این اخبار در جای گفته نشود و این حکایت را امید عالی دولت شاهزاده از [illegible]
وزیرگان و اولاد شاهزاده تمامی کرده بخصوص از میرزا محمد حسینیان [illegible]
القصه شاهزاده سرباز و سلیمان خان و توپخانه بود که داشته و همه [illegible] را با کضرورت
انداخته بعزم ملحق شدن باردوی خاقان مغفور روانه قراچه داغ شده بود اما حسینیان
سردار با لشکر ایروان که در مقابل لشکر روس در گرمی نشسته بود بعد از شنیدن خبر
گنجه از مقابل لشکر روس برخاسته مملکت ایروان عموما و آن سمت نیز مملکت
ایروان را بروس انداخته ها دیگر که داشته بهمراه [illegible] جلالیان رسانید
ذکر احضار نمودن خاقان مغفور نایب السلطنه را باردوی همایون و مأمور نمودن مشغول حرب [illegible]
چون واقعه گنجه و گرفتن نایب السلطنه از دور از [illegible] شد بعرض خاقان مغفور



رسید برای دلداری و رفع حزن از نایب السلطنه مرحوم اورا احضار بحضور مبارک فرمو

ه قراری در امور دولتی داده شده و جبر نقصانات که واقع شده حاصل شود نایب السلطنه مرحوم

نیز متوقفات لشکری را که فی الجمله جمع شده بود با محمدخان امیرنظام در لب رودخانه ارس

گذاشته و در همه معبرها از معبر یدی بلوک تا معبر جواد سواره قراول نقیبی از بعضی و شیخ

الملوک و بعضی سرباز نظام همراه داده بود حکم صادر شده در معبر جواد با غره مشغول حکم شاهنشا

اردوی خاقان مغفور بنشینند و علیحسن خان طالش نیز حکم شد که با لشکریان طالش و مغان

بحفظ کنار رودخانه کر از معبر جواد تا جاییکه در رودخانه کر بدریای خزر میریزد بپردازد

و حضرت نایب السلطنه شاه مرحوم و امیرزاده بهرام میرزا و این دعاگوی دولت را همراه برداشته

با آصف الدوله سپهسالار روانه اردوی خاقان مغفور شده و در جنگلی که در سر راه بود

منزل فرمودند بعضی از بایست فردا از آنجا باردوی خاقان مغفور ملحق شود چند روز

بود و پادشاه مرحوم و امیرزادگان رکاب که از گنجه تا اینجا بطورهای مختلف آمده بعضی

طعام نخورده بعضی نایب السلطنه مرحوم نیز بنان خشک که همراه بود قناعت کرده

شاه مرحوم

شاه مرحوم با این دعاگوی دولت فرمودند بایست امشب به گنجه باشیم طعامی ساخته شود مقرر

فرمودند که ایلچی حاضر و افروخته شده و اوجاق بسته شده این دعاگو را برای تحقیق یک

بر برنج روانه فرمودند این دعاگو جمعی از نوکران دیوان و ماوونی را دیده در کنار کوهی افتاده اند

فی الجمله با تابین و سرکردگان آنها آشنا شده و دست بد طریق بود و بعضی از آنها تحقیق

کرده بخدمت نایب السلطنه و شاه مرحوم رسانیدند بعضی سواری بنظر رسید که رو باین طرف می آید

چون نزدیک رسید معلوم شد که جناب حاجی میرزا آقاسی است جلو اسبش سوار زده بود

و ریسمانها را بطور چنار کرده بر سر اسب بسته است و یک حلقه رکابش پاره شده و در جای

از عوض رکاب گره بسته و تجری اسبش را نیز برده اند و کل دلالی تا بسته ها را رسیده.

از دور فریاد میزند و میگوید که از کربیان این ملاها خلاصی در صد منجواهید بار با بیچارگیهایت

رسیده و دو یکبار آه کرده و بعد رو باین دعاگوی دولت کرده فرمودند اگر حال

مرخص میدارید نایب السلطنه حاصل نکنید و دیگر ترک منکراری کرده از خانه بیرون نخواهم آمد

و سه روز است گرسنه ام تا از این پلو مرا سیر نکنید شما را لعن نخواهم کرد بعد از نایب السلطنه

مرحوم مرخص بجای او حاصل آمد و پادشاه مرحوم را فی الجمله الفتی و موافقتی در بین ایشان
پیدا شده القصه از آن منزل کوچ کرده نایب السلطنه مرحوم در چمن طویله شامی باردوی خاقان
مغفور ملحق شده و شرف پای بوس دریافته خاقان مغفور نوازش و دلداری بکمال استمالت
فرمودند و پادشاه مرحوم کمال مرحمت و عنایت مبذول داشته و در اردوی طویله شامی
مجلس مصلحت منعقد شده صلاح دولت را در آن دیدند که نایب السلطنه مرحوم یکبار دیگر
اردبیل رفته با لشکرهائی که هست در آنجا توقف نماید و شیخ الملوک و میرحسن خان
طالش نیز از معبر جواد تا کنار دریا و قزل آغاج را محافظت نماید و حسین خان سردار
نیز با لشکری که دارد سرحد ایروان را مضبوط نماید و نصیرخان قاجار را با دسته
تفنگچی مازندرانی بحفظ قلعه النجق نخجوان فرستادند و مصلحت چنان دیده آمد که
خاقان مغفور از راه تبریز و مراغه و خمسه روانه دارالخلافه شوند و پادشاه مرحوم را در
امورات تبریز استقلال دهند بعد از اتمام مصلحت اردوی خاقان مغفور از طویله شامی
کوچ کرده از راه قصبه اهر و قراجه داغ روانه تبریز شده و پادشاه مرحوم شاهزاده بهرام میرزا

و اینجا کی

و اینجا کی را نایب السلطنه مرحوم مرخص فرمودند و در رکاب خاقان مغفور روانه دارالسلطنه
تبریز شدیم و خود نایب السلطنه یکبار دیگر باردبیل رفته بحفظ سرحد مشغول شدند معلوم شد
که شیخ الملوک بحرف مهرعلیخان کسان خود را برداشته و تا رسیدن حکم توقف نکرده
عازم اردوی خاقان مغفور شده است از آنجا که نایب السلطنه مرحوم مستغنی از کمک و
امداد در هر حال بودند توکل بخدای تعالی فرموده نفس نفیس خود را وحیداً بسرحدداری
بنفسه الاعلی اشتغال فرمودند و خاقان مغفور بعد از انجام امورات ضروریه تبریز از راه
مراغه روانه دارالخلافه شده بصحت و سلامت وارد دارالخلافه گردیدند و شیخ الملوک
نیز بعد از چند روز بتبریز رسیده از همان راه بلدیه و تیرگان رفته

ذکر احوال لشکر روس که بعد از واقعه گنجه برای ایشان روی نمود

جنرال بنقوچ بعد از واقعه گنجه بسبب اینکه تازه بسرحد رسیده بود و بلدیت از همه
سرحد ایران نداشت و هنوز لشکر او مجتمع نبودند و بتفلیس نرسیده بودند جنرال
مدوف را با هشت هزار سالدات بقراباغ فرستاده که در تعاقب نایب السلطنه باشد

و مقرر شد سالدات نیز بعد از یارالقبه فرستاده و حکم شد که قصبه سالیان و شیروان [illegible] را
مضبوط نماید و مخصوصه در سالیان و سرحد طالش است و یک سالدات که در آنجا هم
متوجه سرحد شده و هم بنظر آورده و از حاجی ترخان بکشتیهای بزرگ می آورده و از آنجا
به سالیان نقل خواهند شد متعاقب شده و خود عمو نیز بتفلیس رفته که تا رسیدن لشکر
دیگر شتی زمستان در دارالملک تفلیس مانده در بهار بهر جا مصلحت دولت باشد معمول
نماید نایب السلطنه نیز دو ماه در کنار آب ارس بسفر نقش توقف فرمودند چون زمستان
رسیده و لشکریان بسیار در زحمت رفته بعد بقدر سه هزار سوار بطور قراول در معبرها گذاشته
و سیف الملوک میرزا را حاکم قراچه داغ نموده محافظ و حراست آنجا گذاشته خود عازم
دارالسلطنه تبریز شدند **ذکر ورود نایب السلطنه به دارالسلطنه تبریز و وقایعی که در این روز**
چون نایب السلطنه مرحوم وارد تبریز شد و زمستان عیان آمد بخیال اینکه البته در این
زمستان بر این طرفها خواهد بود [illegible] و در این اوقات حاجی میرزا آقاسی در خدمت
شاه مرحوم راه یافته و میرزا ابوالقاسم [illegible] را معلم پادشاه مرحوم بود به [illegible]

و بدین

و به سررشته داری امر تعلیم در نظر نایب السلطنه جلوه داده و نایب السلطنه حاجی را اذن
داده‌اند که هفته یکدو بار بخدمت پادشاه مرحوم رسیده متوجه امر تعلیم ایشان نیز بشوند
در این اوقات و [illegible] در مزاج پادشاه مرحوم بهم رسانیده در طریق عرفان و معرفت
و خداشناسی و زهد و ورع چنان بار آمد که در خدمت پادشاه مرحوم محقق شده که از اوایل ایام سلطنت
در آنجا مایه طینت مبارک پادشاه مرحوم مایل بفضایل و کمالات صوری و معنوی بود حاجی
مذکور را در این باب مصدق داشته و تخم محبت او را در خاطر شریف کاشته و
پادشاه مرحوم نیز بنای سلوک خود را بر زهد و ورع گذاشته چنان شده در اکثر
اوقات بیدار و نهار [illegible] بکم قلیل در آن ایام قناعت میفرمودند و از بعضی ماکولات
و ملبوسات که از ولایت فرنگ می آوردند مجتنب شدند و از آن تاریخ مادام الحیوة
قند روسی میل نفرمودند و ملبوس از اقمشه فرنگ را بدون شستن نپوشیدند
و رفته رفته این اخلاق از ایشان بظهور آمد و نایب السلطنه دانست که این
احوالات از آثار سلوک حاجی میباشد و بعضی امور را هم بالطبع ظاهر مناسب میدانسته

منفرد ترک سیاسات و بار اسباب ملک داری از شاه مرحوم نرسیده بود بنا بر جهت
گاهی بپادشاه مرحوم عتاب فرموده و با کمال علم و درایت پادشاه مرحوم را مضطرب می‌ساختند
و در بعضی اوقات در خلوات بعضی از احوالات حق و عداوت با جهت میرزا ابوالقاسم
قائم مقام و بزرگیهای حاجی میر علی عسکر و آقا محمد حسن برادرش را که با او کرده بودند
در خدمت پادشاه مرحوم بیان می‌نمود و غالباً مشغول با یکدیگر بودند تا که ملتجی ظاهر شد
الحاصل سیف الملک میرزا و حاکم فرامرز … تا مدتی در تفلیس … معبر … رفته
ارس دیگر بود … از خدمت مأمور خود که بتواند داخل آمده و ییلاق …
… که در قرا باغ مشغول کار نشسته بود از فرار ایشان سرحد مخبر شده بجرأت
و جلادت هر چه تمامتر با لشکرها روسی از آب ارس عبور کرده سیف الملک میرزا
دفتر خبر آمده و ییلاق … وقت بسر … قصبه اهر رسیده بود نایب السلطنه را
از کیفیت حال مخبر کرد نایب السلطنه مرحوم باحضار افواج مراغه و تبریز و مرند فرمان
داده اینها عساکر دولت را مأمور و فوج جمع خانه تبریز را هم تحویل کرده جمع

مردم

مردم آذوقه شش ماهه را جمع آوری نمایند و هر کس را قدرت نباشد یا از دیوان آذوقه
گرفته یا از شهر بیرون رود ییلاق … با لشکر روس که بدین حوالی پیش آمده بود
خبر در شهر که نایب السلطنه مرحوم بفکر حصار دوری تبریز و جمع آوری لشکر شده و استحکام
برج و بارو مشغول دارند و واضح است که با وجود شخص نایب السلطنه که در شهر تبریز نشسته
باشد چگونه ممکن است که با بیست هشت هزار … در تبریز آمده … یا
محاصره و اشتغال نماید لابد فسخ عزیمت کرده از سر فتح این … حال مسکین
منظم در سرعت قلعه متین اردوباد و حکومت آن ولایات با اسکندر خان قاجار
دولو شجاع خان … مرحوم مفوض بود و خلق معقول بجهت اینکه در کناره سرحد است
مد نظر داشت و اسکندر خان بعد از گذشتن لشکر روس از آب ارس … این مطلب را بامنای
دولت نایب السلطنه عرض کرده بود چون امنای دولت تبریز لشکر روس را متوجه دار السلطنه
تبریز دیدند در کار اردوباد غفلت کرده با امورات ضروریه و در دار السلطنه تبریز هم
در لزوم بود مشغول داشته اسکندر خان که جوان و کم تجربه بود دلتنگ شده خود را

اردبیل عازم تبریز شده بعد و بهر کجا باشد از تبریز مستحفظ برای قلعهٔ اردبیل برده باشد
مقارن اینحال که مهدیقلی از رواج داغ عمو عنقریب عسکری رفت خاطر ماندن
قلعهٔ اردبیل را بعهده مهدیقلی معلوم داشته بعضی نایب السلطنه نیز بعد از برگشتن روس از قراداغ
و خبر بیرون آمدن اسکندرخان از قلعهٔ اردبیل بیقرار شده بفکر کار اردبیل افتاده
اینعاکری دولت شاهی را احضار فرموده فوج شقاقی را که ابواجمع سلیمانخان کلیک مصطفی
باسلیمانخان ابواجمع اینعاکری دولت تمام بحفظ و حراست قلعهٔ اردبیل مأمور در عوض این
دعاگو بتعجیل هر چه تمامتر وارد قصبهٔ سراب شده سه چهار دسته سرباز که حاضر بود بجهت خود
و همراهی برداشته خود با قلعهٔ اردبیل رسید و سایر سرباز و سوار را قرار داده
بهر فعات وارد اردبیل شد از اطراف بنارال مهدیقلی از شنیدن خالی
ماندن قلعهٔ اردبیل و بیرون آمدن اسکندرخان طمع در گرفتن قلعه کرده بتعجیل تمام
روانهٔ اردبیل شده دیگر بار رودخانهٔ قراسو که دو فرسخی اردبیلست رسیده خبر محقق
باو رسید که اینعاکری دولت شاهی از تبریز وارد شده است که با سرباز نظام وارد قلعه

شده است

شده است قطع طمع از تسخیر اردبیل کرده از آنجا بطرف مغان و میان ایلات
و حشم ایران که در آن ولایت تشویش و دهشت روان شد اینعاکری دولت نیز سلیمان
خان را با برادرهٔ شاهسون و شقاقی و جماعه مرحسن خان را با جمعیت طالش مأمور تعاقب
بنارال مهدیقلی نمود و بنارال مهدیقلی بمغان رفته کاری از پیش نتوانست برد و
لشکر تعاقب بر رسیده اسب آخته و عراده مانده و سی چهل نفر از صالدات و قزاق
دستگیر کرده و نانی را بی اورا وا بنده مراجعت کرده او نیز از آب ارس گذشته
بقراباغ رفته فرار کرده و بعد از رسیدن این اخبار بدار السلطنه تبریز ایاغی بار نایب
السلطنه العلیه پیدا شده بتدارک کار بار همت مصروف میداشتند و در این ایام
محمد حسین میرزا نبوض و ستمای نایب السلطنه بجهت تهادستا که در امور سرحدداری از
او بظهور رسانیده از سرحدداری و حکومت کرمانشاهان بحکم خاقان مغفور معزول
شده امر آن ولایت بطهماسب میرزا برادر کهتر او بعد از شرف مصاهرت نایب السلطنه
مفوض شده روانهٔ آن مملکت گردید و سیف الملوک میرزا نیز بجهت سهل انگاری

که در صفحات مأموره سرحد چنانکه سابقاً مذکور شد بعمل آورده بود از خدمت محوله معزول
و احضار بدار السلطنه تبریز شد و پادشاه مرحوم با نه عرآده توپ و دو فوج نظام قراجه داغ و دو هزار
سوار شاهسون و قراجه داغ را با تفنگ علم و علدم تفنگچی مأمور بسرحدداری و حکومت قراجه داغ و
مشکین شده با وزارت میرزا نصرالله اردبیلی که سابق معلم پادشاه مرحوم بود روانه قراجه داغ
گردیدند و در قصبهٔ گلنزه مکان تخت و ملک بود قرار گرفته و در مکانهای مناسب قراولان
تعیین و غفلت و حفظ و حراست آن سرحد همت مصروف داشته و میرزا علی کرایلی نیز از جمله
مأمورین رکاب پادشاه مرحوم بود چون آن امیرخان سردار چنانکه مذکور شد بعقبت آمده
و در سرحد خوی مشغول منشی مأمور بود امیرزاده بهرام میرزا با وزارت میرزا محمد تقی آشتیانی
بحکومت آن ولایت منصوب و روانه داشته و با نیز عاکری دولت پادشاهی نیز حکم رسید
که قلعه اردوباد را سلیمانخان سرتیپ سپرده روانه دار السلطنه تبریز شود و بانیز عاکر نیز جا بموجب
حکم علی عنقریب وارد دار السلطنه تبریز شد نایب السلطنه مرحوم خبر آمدن یارال مرده دف و
معاودت اردو مشکین ورزی با سر قلعه اردوباد سرحد ... و طریق ... بود حق

بخ خاصفت

خاقان مغفور رسانید و از نتیجه حرکات مختلف که از یارال مرده دف صادر شده بود
بدرکیان نایب السلطنه این عرایض و اخبار مختلفه را که از نایب السلطنه رسید در خدمت
خاقان مغفور بطباع ضمیر جواهر در آمده خاطر خطیر خاقان مستغفور متغیر و این اخبار با صحبت
و منظور نایب السلطنه خالی از خزینه پادشاهی است و از تخلفات یارال بستقوی هیچکس کاملاً
و از یارال مرده دف خود سر ظاهر شده بود نپسندیده او را از سرحدداری و حکومت
قرا باغ معزول نمود و دار السلطنه بطرز رنج فرستاد و شاهزاده عبدالله میرزا حاکم خمسه ملقب
بدارا که از اولاد صلبی خاقان مغفور بود بحکم خاقان با لشکریان و نظام خمسه تاخیر و شتی
اردوباد آمده بود بعد از مراجعت لشکر روس او نیز در همان زمستان عود بخمسه رفت

ذکر آمدن لشکر روس بسر قلعه ایروان با دول و مرکت ... دار السلطنه از تبریز بجانب ایروان

در اوایل بهار این سال اخبار متواتره از ختنیان سرحدداری رسید که لشکر روس که در کرجی و قرا
کلیسا بوده اند عازم مملکت ایروان میباشند و در تفلیس نیز منهیان خبر رسیده اند که مصلحت
بینان دولت روس خان مصلحت دیده اند که با بر قلّة و حتماً مملکت وسیع الفضای

ایروان و نخجوان و اردوباد و قلاع متینهٔ آنها از تصرف دولت ایران بیرون آمده در عهدنامه
ارس فاصل نزاع دولتین شده بر حدیت فیمابین قرار گیرد و باین عزم توپهای بزرگ قلعه کوب
از دار السلطنه بطرز بدیع مأمور شده اند و در کار آمدن هستند و ینارال پسکیچ نیز تدارک
شایسته دیده از طرف ایروان عازم جنگ ایران میباشند و خبر رسید که لشکر پیش جنگ
روسیه حرکت از مکان خود کرده وارد محال ایروان شده اند و حسین خان سردار و حسن خان
برادر خود را با تفنگچیان مازندرانی و فوج نظام ایروان و اهالی شهر در قلعهٔ ایروان جای داده
خود با سوار ایروان که قریب چهار هزار نفر میشوند در خارج قلعه در جاهای مناسب مشغول
بنزول و ارتحال است و در این حال قلعهٔ متینهٔ عباس آباد در دست معتمدان از اهالی مازندران
و دامادزاده و تفنگچیان تبریز بکوتوالی علیمرادخان تبریزی مضبوط و محفوظ بود و یحیی خان
تبریزی در قلعهٔ نظاره اردوباد مستحفظ و حاکم اردوباد بود و در آن قرب زمان میانه
یحیی خان و احسان خان کنگرلو که سرکردهٔ نظام نخجوان بود و کلیه قرب جوار اردوباد و
نخجوان باهم مراوده داشته در مطلب از جایی بکمال نکته که فیمابین نوکر باب متداول است

کار

کار بنزاع کشیده بود و باهم بعداوت راه میرفتند و در این جاها که چنان مذکور بود که یحیی خان را
تقویتی در خدمت نایب السلطنه میباشد چنان خان از وخامت عداوت او اندیشیده بخیال
کار خود افتاده بود و با حاجی علی عسکر خواجه سرای حرم خانه نایب السلطنه طرح آشنائی چیده او را وکیل
امور خود در خدمت نایب السلطنه ساخته بود و در این هنگام که لشکر روسیه از مقام خود حرکت میکردند
احسان خان حاجی علی عسکر را وا داشت که در خدمت نایب السلطنه معروض نماید که علیمردان
خان تبریزی را که مرد کار دیده است و در محاصرهٔ سابق نیز که بسرداری ینارال گدویچ در ایروان
واقع شده بود علیمردان خان میان قلعه ایروان بود باز در اندرون ایروان شود و محمد امین
خان قاجار که در جنگ گنجه چنانکه مذکور شد بعد از رفتن نایب السلطنه برای آوردن مدد
پای ثبات نفشرده بود و باین جهت در خدمت نایب السلطنه بالکلیه بی آبرو بود
در سر حفظ رعیت قلعه عباس آباد مأمور نماید و احسان خان را با افواج کنگرلو بالکلیه
او منهم اینهم خدمت را از احسان ساخته و بر وجه خواهد بود علاقهٔ تعاون در جنگ
سابق مصدر آید و حاجی علی عسکر در بین گفتگو و در این تعهد التزام از جون خود بر ایران

سپرده بوده اگر عیب و نقصی در حفظ قلعه عباس آباد حادث آید خون او در عوض تلف
باشد و جهان خان نیز در این اوقات که در آن سرحد بود اظهار رشد و تلاش و دولتخواهی بسیار
می‌نمود و خود را محل وثوق و اعتماد دولت کرده بود بنابر این مقدمات اولیای دولت راضی شدند
و علیمردان خان با مأموریت قلعه عباس آباد به قلعه ایروان رفته و قلعه عباس آباد به محمد امین خان
قاجار سرکشیکچی باشی همشیره‌زاده نایب السلطنه را در حبالهٔ نکاح داشت با افواج فوج
گنگرلو و جهان خان سپرده شود این حکم از اولیای دولت علیه صادر شده محمد امین خان
و جهان خان با فوج گنگرلو به قلعه عباس آباد رفتند و علیمردان خان که مردی کاردیده و مخبر
از احوال اهل آن ولایت شده بود بحکم اول تکلیف سپردن قلعه عباس آباد به محمد امین خان
و جهان خان نکرده آنچه در راه دولتخواهی معلوم او شده بود معروض نایب السلطنه گردانید
جماعت عسکر و دستیاران او در خدمت نایب السلطنه عرض علیمردان خان را بی پا
و لغو کرده و او سعی بر آنکه با خان و هم ولایتی بودن با او منسوب بتهمت عرض او را از درجه
اعتبار ساقط ساختند لهذا حکم ثانی به سپردن قلعه عباس آباد به محمد امین خان و جهان خان

صادر شده

صادر شده علیمردان خان با نوکران جمعی خود به ایروان رفته و قلعه به محمد امین خان و جهان خان و افواج
گنگرلو سپرده آمد و جانب دولت روس را به سمت ایروان نایب السلطنه مرحوم منقضی که ذکر شد
معروض خاقان مغفور گردانیده خود در نیم فرسخی تبریز در کنار رودخانه مهرانرود تا حین نصب
خیام اقامت نموده تجمیع لشکر فرمان داد و اندیشه‌ای که دولت پادشاهی را مأمور فرمودند که به اردبیل
رفته افواج نظام شقاقی را با سرکرده شاهسون اردبیل و سواره مغان برداشته بطرف
مغان رفته میر حسن خان را با جمعیت طالش بار و خضر و پیر استجاع با آنچه حکم ثانی رسید
معمول دارند اینجا که چنانکه در جای خود مذکور گردید عنایات به نوابات مقرره شتافت نموده نایب السلطنه
که در بیست روز ذیقعده در سپردن سواره بابا خان و در روز دادن در سپردن سواره شاهسون در ایروان
و عراق و افواج نظام خمسه روانه خوی شدند و در خلال این احوال خبر رسید که جنارال
روس با جمعیت مرتبه به اوچ کلیسا رسیده بعد از سه روز توقف یکباره به ایروان
آمده مشغول محاصره ایروان شده‌اند نایب السلطنه چاپارات را به دار الخلافه عرض کرده
خود شخصاً روانه کنار ارس و حال گذر شده مقصد بعینه ایروان خبر آمدن خود را رسانیده

امر بصبر و ثبات و بمعز و حسین خان سردار نیز که در قلعهٔ ایروان بود حکم شده که از جا الـ
اردوی روس که در نشود و درین بین خبر رسید که سردار اعظم پاسکویچ نیز با سی هزار صالدات
و چهل عراده توپ کوچ بر کوچ از تفلیس حرکت کرده وارد مملکت ایروان شد نایب السلطنه
این اخبار را بعرض خاقان مغفور رسانیده استدعا کرده بود که خاقان مغفور سلطانیه آمده
در اوجان توقف نمایند و از آنجا نفر سواران کومک و تدارکات جنگ تقویت لشکر
آذربایجان بر ترا التفات اندازند چرا که مرکب همایون وارد آذربایجان شود با این
مثابت رعیت مشغول فلکاری اردوی همایون بعمل آورده باشد و نیز سیورسات و تدارکات
اردوی نایب السلطنه حاضر خواهند آمد و درین بین که غله اغلب تعیین و اردوبار لشکریان سرمه
کار تنگ خواهد شد قبل از وصول این عریضه اعلای دولت خاقان مغفور جمیع آنچه را که از
نایب السلطنه در خدمت خاقان مغفور بر طبق معروض داشته بعد بر سبب آنکه این
طرز استدعا در اظهار مصلحت بمیز اوراق نایب السلطنه درین مقام شده بود بصورت صدق
در اهل جلوه داده در مقام اثبات مرعیات کاذبانه خود برآمدند و اردوی خاقان مغفور را

حرکت

حرکت داده وقتی نایب السلطنه خبردار شد که مرکب همایون بزنجان و پیشتر بسمت تبریز
رسیده بود استدعای توقف در آن مکان را تجدید باز مسموع نیفتاده کوچ بر کوچ از کنار تبریز
گذشته روانه دار الصفا خوی شدند نایب السلطنه از جزو اردوی خود نیز حرکت داده عیال
حرس و حرمسرای قرا ضیاء الدین برده خود با جوقهٔ معدودی باستقبال خاقان شتافته و
از تعیینات ایشان که در حالت شاهی استدعا نمود که از خاقان مغفور رسیده بعد و بایست
تعیین از دور اطلاف تا حوزه مصلحت دولت منقضی شد و تشریف فرما شده ذمه بعد
و بقیه را کرده و عباس میرزا با دولت روس ساخته و مرکب سردار روس اردو شده با تعجیل
آمدیم که از عباس میرزا اجنبی خیال باشد بعد از ورود مرکب همایون دفع خیالات ایشان
نایب السلطنه مردم درین حین با امید هرگز از منحیلهٔ ایشان گذشته بود بصلابت و شجاعت
تمام باستقبال مرکب همایون شتافته بعد از ظهور حقیقت پادشاهی حق نمک را اختیار
حکم نیاز مندی و پوزش بجای آورده در مرکب شاهی روانه شدند و در نگارات قلعه
خوی خیمه تملکی بر اردوی همایون نزول کرده با تعقل مجلس مصلحت و فرزند و برادر کار

جنگ پرداخته و در خلال این احوال معلوم شده ینارال پسقویچ که در دو بار ایروان چند روزی
محاصرهٔ قلعهٔ ایروان پرداخته بود بعد چند روز دست از محاصره برداشته کوچ بر کوچ وارد
محال نخجوان شده و در دو فرسخی کوهی که مابین گنجه و قراباغ و نخجوان و ایروان واقع است اردو
زده و مقرر از نظام حالات شهر نخجوان فرستاده و در شهر نخجوان که در آن وقت از حلیهٔ
آبادی عاری بود نشسته است و ظاهراً جنگی می نموده دیگر آنکه ینارال پسقویچ و
دست از محاصرهٔ ایروان کشیده به جهت نزدیک رسیدن اردوی نایب السلطنه و اردوی
خاقان مغفور است که از سر ایروان برخاسته در خود ایلغار بجانب گنجه و قراباغ در پشت
اردوی او واقع است کشیده و مقرر نموده مردم است بچیچک لو که از آنجا تا شهر نخجوان
کمتر از دو فرسخ است دیگر آنکه به معلوم و واضح شد آنکه جان خان نگرلو
که در قلعهٔ عباس آباد بود در خفیه معتمدین پیش ینارال پسقویچ فرستاده و او را به فتح امید داده بعد از
خود ملحق نموده و خود نیز از او ملحق شده به کرنش محمد امین خان و سپردن قلعهٔ عباس آباد
به رفت لشکر روس را مژده و امید داده است ینارال پسقویچ با این جهت عازم ولایت نخجوان شده است

و باز خبر

و باز خبر رسید که قریب به دو هزار نفر سوارهٔ قزاق که سه روز است که عبارت کرده
نزدیک آمده از نیم فرسخی قلعهٔ عباس آباد از آب ارس که در آن فصل از آن روی بالستان
بود فی الجمله نقصان داشت معبری پیدا کرده با طرف آب ارس عبور نمایند و تا هنگام
غروب آفتاب در این طرف آب ایستاده و قریب به غروب عبور کرده با طرف آب میروند
و در این وقت با یازده هزار سوارهٔ زبده در اردوی خاقان مغفور و در اردوی نایب السلطنه
حاضر بود سوای سرباز نظام و تفنگچی مازندران که قریب بیست هزار نفر بودند خاقان
مغفور از شنیدن این خبر سوار قزاق جرأت کرده با طرف رود ارس میرود
میگذرند امر و مقرر داشته که نایب السلطنه با رکن الدوله علینقی میرزا و سیف الدوله
و سایر سرکردگان عراق و آذربایجان با ده هزار سوار و چهارده عراده توپ عجال
گذر رفته در جنگلهای مناسب سوار را پنهان کرده و قلیلی سواری به مقابلهٔ قزاق روس
که با این طرف آب میگذرند فرستاده و سوار قزاق را فریب داده قدری از آب پیش کشیده
بعد دیگر سوار کمکی رسانند و بعد از آن سواران از کمین در آمده این بی ادبان را

و همچنین نمود اقدام بنمایند بنابر اینکه چشم زخمی برای نایب السلطنه ابتدا حاصل شود
و باعث دلگرمی لشکریان و مستحفظانی شود که در اطراف آب ارس در قلاع گنجه ایروان
و عباس آباد و غیره نشسته اند و بعد از صدور این حکم و فرمان نایب السلطنه و رکن الدوله
و صف الدوله با سرکردگان مأموره از مرحمت خاقان مغفور سرخوش شده با روی
جوش و قراضیاء الدین آمده مشغول انجام امر همایون و فرمان پادشاهی شدند

ذکر وقایعی که قبل از جنگ نایب السلطنه با لشکر روس در محال گنجه واقع شد

پادشاه مرحوم که در وقتیکه کلیه مشغول محافظت سرحدات آن سرحد بودند گاه گاهی از
سرداران طایفه قراباغ و شاهسون را با دسته‌ها باطراف آب ارس بقراباغ
میفرستادند و هم روزه متواتره خدمات مأموره سرحدیه لشکر روس را هم در اطراف
آب مشغول محافظت قراباغ بودند صدمات بزرگ زده ایشان را متزلزل و مضطرب
میداشتند و در ظرف از و پس اینها عمارت دولت پادشاهی افواج نظام شقاقی سه
مرتب داشته و علاوه تفنگچیان عرب را با قریب از زنجان نظام محافظ قلعه اردبیل

گماشته

گماشته با چهار عراده توپ و ده هزار سوار شاهسون اردبیل و خلخال و مصلحت بود
و شاطرانلو را به داشته تا بادینه بازار طالش رفته و از آنجا میر حسن خان را با سواره
و پیاده طالش حصار بهم قرار داده و در منزل گوگ تپه و همچنین رومیخان باره
ملحق شود او نیز با چهار هزار سوار و پیاده طالش در منزل گوگ تپه با ایشان ملحق شد
و پس از اجتماع این لشکر محقق و معین شده روسیه زیاده از بیست هزار خروار آرد از
حاجی ترخان با کشتیها بقصبه سالیان آورده اند و از آنجا با گرجیهای بزرگ از
رودخانه کر بهم جا کشیده برودخانه ارس میاندازند و از ارس تا مرحمت و مریم
به بازار فیض الرحمت کشیده که در آنجا جمعیتی از صالدات نشسته اند و از آنجا
با عراده و چاروا کشیده بار و ... نایب السلطنه و سایر اردوهای خود میرسانند و محقق
شد که در قصبه سالیان زیاده از دو تیپ صالدات و چهار پنج عراده توپ نمی‌باشد
خوانین طالش و میر سفیهانی و در اره میر حسن خان صلاح دیدند که بقدر پنجاه
شصت قرابه نا و گرجی از قصبه لنکران ... تفنگچیان طالش از کنار دریای خزر

کشیده بقزل آغاج رسانند و در آنجا روز نهان صاحب منصب یکی عیان رودخانه
گذاشته در کنار رود که ده فرسخ از قصبه سالیان پایین تر و محل جیلان ماهی
و مال کسی در آنجا نمیباشد رسانند منتظر رسیدن اینجا از راه یکباره آب باشند
و چون از منزل کرک تپه و پیشه رود تا قصبه سالیان قریب سیزده فرسنگ راه
و همه جا صحرای مغان کشیده شده است و آب در این ده فرسنگ راه پیدا نمیشود
و روسیه زود از رسیدن این لشکر خبر نشنیده مصلحت چنان دیدند که یکدو ساعت
بغروب مانده از این منزل آب برداشته همه جا شبانه قطع مسافت نموده قریب بصبح
که جهاز و ناوهائی که از قصبه لنکران میآورند رسیده سرباز و توپخانه و سوار و
از آب گذرانیده بر سر قصبه سالیان رفته شاید روسیان را متفرق نموده
و روسیه آنجا منکوب و مخذول آیند و از دو قشون چنین از دولت لشکر روس گرفته
آید و چشم زهری بایشان رسانده شود لیکن از ترتیب این مقدمات عبور رسانیدن
سفیدان سواره و نظام رایت داشته روانه کنار آب کر شد رودخانه کر

رودخانه

رودخانه بزرگی است و رودخانه ارس هم داخل آن میریزد بسیار عظیم میشود و این رودخانه
در موضع موسوم بقلعه تایم است بهم میرسند و از آنجا همه جا صحرای مغان را قطع کرده
تا پنج فرسنگ بحر خزر میآید و از آنجا دو شقه شده از دو طرف ببحر خزر میریزد و در میان
مابین جزیره مثلث پیدا شده است که موسوم بمحال سالیان است که یک طرف
آن را بحر خزر و دو طرف آن را آب کر احاطه نموده است و قصبه سالیان در نقطه
انشقاق آب واقع است که از همه طرف سوای و رودخانه قصبه احتیاج بکشتی
کشتی میباشد القصه دعاگوی دولت شاهی امیر حسین خان و سلیمان خان و جمعی خان و
نوکر را برداشته شبانه قطع مسافت کرده یکدو ساعت بطلوع صبح مانده
بکنار آب رسیدیم و در این بین صدای توپ بسمع لشکر ما از ره رسیده دولت
و بعضی جمعی را جمع کرده منتظر شده از کجا خبر انداخته شدن این توپ تحقیق نمود
معلوم شد که هنوز کرجیها و ناوهائی که بایست بهمین مکان آمده باشند نرسیده اند
و در همین بین خبر رسید که ناوها و کرجیها از قزل اغاج بیان رودخانه کر

از جا شده و تفنگچیان طالش بکشیدن و برای آنها عقب نشستن مأمور بودند بسبب
رسیدن دو فروند کرجی از جزیره ساری نشسته و متحمل است هر یک یکصد و پنجاه نفر صالدات
و در هر کرجی دو توپ میباشد و بکمک و معاونت پیش آمده از تفنگچیان که مطلع حالی و در
انجام خدمت مأموره عاجز آمده اند و عساکر دولت شاهی این معنی را غنیمت شمرده سه
دسته سرباز و یکعراده توپ از کنار رودخانه که تفنگچیان طالش بدست آوردن
رانجهای روس روانه داشته و چهارصد سوار نیز بتعجیل روانه کرد که رفته از کرجیها
گذشته عقب سر صالدات که در جزیره نشسته اند را گرفته و از پیش روی سرباز بگیرند
در عقب سر سواران پیاده شده بضرب گلوله مانع آینده القصه بمحض رسیدن سرباز
و شلیک تفنگ ده یازده نفر از اهل کشتی بقتل آمده و شکست فاحش بصالدات
رفته با توپهای کرجی و کشتی بدست آمد و کرجیها را با دهانه از لنکران میآمد یکبار
آب صحیح و سالم بکنار رسیده معلوم شد که صالدات در جزیره نشسته و تا از فرار بجز
خبری است و در مقابل قلعه لنکران روانه قزل آغاج است اینها دو فروند کرجی بود

با تفنگ

با تفنگ کپیتان که کار بر دسته است مدافعه و ممانعت نتوانسته بودند و از این صدای توپ
و تفنگ ساکنین محال سالیان متوحش شده خبر به بوک گون که روس که در قلعه سالیان
نشسته بود رسانیده بودند و چون کپیتان روس با توپ و صالدات و سواره شیروانات
و در آن سرحد مشغول بودند متوجه دفع لشکر ایران میشود و از یکطرف عساکر دولت
شاهی میرحسن خان با سواره و پیاده طالش را با یکفوج از سرباز و دو عراده توپ با کرجیها
و ناوها از آب گذرانیده و یکفوج سرباز با دو عراده توپ و جمعی سوار در یکطرف آب
نگاه داشته بود که سوار لشکر روس پیدا شده دست بانداختن توپ کشیدند و از یکطرف
که سلیمان خان سرتیپ از آب گذشته بود فوج سرباز را با دو عراده توپ از میان نهری
بطرف لشکر روس میرفت و در آن وقت آب مذاهب بطرف کنیمی برداشته روانه
شد و از طرف دیگر میرحسن خان با سواره و پیاده طالش روی بسوار شیروانات
و سالیان همراه لشکر روس بودند آورده متوجه دفع آنها شد و از یکطرف آب
امیدعساکر دولت شاهی نیز با دو عراده توپ که داشت با سرباز و سواره خود را آشکار

کرده با ذخیرهٔ توپ و تفنگ شتافت نمود بولگوکف روسی خیال نمود که لشکر برای
گذاره از آب نگذشته و توپ و سرباز در اینطرف آب میباشند سوار خود را مأمور مقابله
سوار میرحسن خان طالش کرده و خود بخیال منع ممانعت از گذشتن آب که بطرف این
دعاگو رانده ناریهٔ توپ و تفنگ التهاب برخیزش و چنان گرم بر اینجانب دعاگو دولت
پادشاهی راند که سلیمان خان و توپخانه در اینطرف آب بودند در عقب لشکر روس
راندند سلیمان خان فرصت را از دست نداده با سرباز و توپخانه خود را ظاهر ساخته
با فیروزی آتش قتال و جدال اشتعال نمود و در همین جا گلولهٔ توپ از اینطرف بعرادهٔ
توپ روسی خورده عراده شکسته و توپ از کار مانده و شلیک تفنگ در سربازان
سلیمان خان واقع شد صالدات بسیاری مجروح و مقتول آمدند و از اینطرف میرحسن خان
نیز سوار شیروانات و سالیان را گشته و از پیش برداشته بتعاقب مشغول شد و از اینجا
دعاگو دولت شاهی رسانیده بود با نادها و کرجیهایی که دسته سرباز گذشته شلیک بسیار
نموده یک صالدات کرده بولگوکف روسی از دیدن این احوالات پریشان شده

فرار

فرار بر قرار اختیار نمود توپ شکسته خود را گذاشته و همه جا زخم خورده صالدات را
ریخته روی بقیهٔ سالیان روانه شد و از اینطرف این دعاگو دولت شاهی با بقیهٔ سرباز از
آب گذشته بتعاقب لشکر روس بر وجه دمیلا تا آن و میرحسن خان و پیشتر از این
دعاگو از آب گذشته در نزدیکی روسیه بودند همه جا بولگوکف را تعاقب کنان
بقیهٔ سالیان رسانیده و اهل سالیان نیز با وجود آنکه سالی گذشته آنها را لشکر ایران
محافظت نموده بودند و بدست روسیه گذاشته گریخته بودند باز حمیت دینی اسلام کرده
عنان رغبت بر خاسته بولگوکف روسی با اذن در قصبهٔ محال دیده از کرجیهایی که
بجز خاص هم بسته و تخته بند کرده در ریسمان و قرقره که از دو طرف آب پیچانی
زرنگ گر بیده و تعبیه کرده بودند گذشته و قصبه را با آذوقه و اثاثیه در کنار آب کر
جمع شده بود گذاشته و خود بولگوکف با بقیهٔ صالدات و سه عراده توپ بسیران
برده بود بطرف ولایت شیروان روانه شد و این دعاگو دولت پادشاهی یک فوج
سرباز با سلیمان خان سرتیپ و جمع سواره و پیاده طالش را بمحافظت قصبهٔ سالیان

گذشته و خود با یک فوج دیگر از سرباز با بسیاری سواره از آب بطرف مغان گذشته
در محاذی قلعه بالایان اردو زده نشست و قریب بصد و پنجاه نفر صاحب منصب زنده دست
سر بریده با چند فقره توپ شاهی آنجا که از لوکهای خاقان مغفور و از تحف ایند عاکر
دولت بود با عریضه اخبار واقعه بخدمت خاقان مغفور ارسال داشت و بخدمت نایب
السلطنه و بخدمت پادشاه مرحوم نیز بعرض مراتب پرداخت و اموال بسیار از صامت
و ناطق بدست لشکریان افتاد و اینها عاکف دولت قاهره و رعایا با رعیت اقامت اختیار
منتظر احکام و دستورالعمل خاقان مغفور و نایب السلطنه مرحوم بود و تو به راه در جنگ
گشته بود ساخته پادزهر بناه ذکر جنگ نایب السلطنه در محال گنجه با سردار قزاق
و رسیدن مازارال سقوبی با سردار سواره قزاق که از مشاهیر سرداران واقع شد. چون
نایب السلطنه در کنف الدوله و حفظ الدوله با ده هزار سوار و چهارده عراده توپ
جلو جلو اردو لشکر نظام از راه جوری حرکت کرده و محمدخان امیر نظام را
با لشکرهای نظام و توپهای بزرگ در راه جوری گذاشته حکم فرمود او را ایستاده با تیغ

بایستی

بایستی در واقع شود رجوع نباشد و اردو را از فرار خود بهیچ عنوان و بهیچ جهت حرکت
ندهد منتظر حکم نایب السلطنه باشد و نایب السلطنه با سوارهای معدی و با توپهای مخصوص با مأمورین
و همراهان بمحال گنجه رفته در ورود و بکیفیتها سوار را فرستاد شیشه ایستاده و محمد امین خان
و جان خان که در قلعه گنجه آمده بودند کیفیت معلوم نمود حکم فرموده بودند که سواره
قزاق از جنگ دلیران ایران ملاحظه باید نماید از طرف آب ایشان مشهد رفت
بعد صحبتها با مردانه کرده کریخته قزاق سوی گذرانده راه سلامت پیش دیده و بعد از مستقر
شدن محمد امین خان و جان خان رفت در کیفیت واقعه جان خان تنگ کرده
محض خیال دو راهه که مادّه آن عداوت که جان خان بود کیفیت واقعه سرکرده بنا را
مشغول بایستی داده و بنا را سقوی این مشکله ما که لشکر ایران بی نظام و سرباز
نابود در تجربه بخیالات دست برد آمده اند و حضرت نایب السلطنه نیز در میان
این لشکرها غنیمت شمرده سرکرده سواره قزاق را که در سوی طرف آب بعد
از این حال آگاهی داده با آن حکم نمود در مقابل لشکر ایران ایستاده راه احتیاط

در دشت منتظر رسیدن یارال بیغی باشند و خود فی الفور با سرباز و نظام
و توپخانه و سوار و جسر برای بستن بر آب ارس همراه داشت بار کرده روانه شد و در
بیست و پنج فرسخ آب ارس رسیده برای بستن جسر فوجی از لشکر نظام و سوسقه روانه
نمود و خود با یک تیپ در مسافت نیم ... در هشت ساعت ... ایستادند و لشکر نظام پیش
آمده بعد جسر را بسته یارال بیغی ... جسر با لشکرهای خود رسیده و از طرف لشکر ایران
و سه یکبار ... قراول بیش رفته خود بخود سواره قزاق روسیه ...
و از اطراف سرکردگان سواره قزاق ... از حقیقت کار ... پیش رفته
جنگ ... مشغول شده و سوار ایرانی بخیال اینکه خود بخود ... کشیده سوار قزاق را
... در کمینگاه بود میکشید سوار قزاق بخیال رسیدن یارال بیغی
و گذشتن او از آب ارس ... نزدیک ... کمینگاه رسیدند سواران
کمین ... بیخبر از این مقدمه بعد ... از کمین بیرون آمده و دست سواران قزاق
شده و آنها را از پیش برداشته بخیال اینکه این سوار را هر ... در صحرا متوقف
شدند

شدند و نایب السلطنه نیز با آصف الدوله و رکن الدوله با سواران در خدمت
ایشان بود از کمین بیرون آمده آهسته آهسته پیش میراندند ناگاه معلوم شد
سواره قزاق شکست خورده و فرار کرده بعد عقب ایشان ... بمقابله و مقاتله سوار
نمیتوانند ... خود نایب السلطنه جنگ آزموده و کهنه کار بود ... از کیفیت
حال ... سواره ... همراه بود ... متوقف شدند و از جای خود
حرکت ننمودند در همان مکان ایستادند و رکن الدوله و آصف الدوله با سواران
خود در میان معرکه جنگ متوقف شده بعد ... توپخانه روسیه با حالات
و سوار تازه ظاهر شده مشغول ... ترتیب ... سواران متوقفه
میدان ... سوار ایرانی را ... در آن صحرا ... شده
بعد چون ... نایب السلطنه را ... این حال ...
با توپخانه در جلو ... مشغول شد یارال بیغی ...
نایب السلطنه در میان ... توپخانه ... پیاده را برای

کریشی سرداران شفوق مأمور کرده و خود با نظام و توپخانه بهیأت اجتماعی نایب السلطنه
حمله‌ور شده با وجود گلوله‌های توپ میان خیل دشمنان راه را بر ایشان تنگ نموده سوار روسیه
همراه آنکه نوعی مشغول شده و همه جا پیش راندند تا نکولای رئیس تفنگچی روسیه سوار نایب السلطنه را
تاب مقاومت نیاورده راه انهزام پیش گرفتند چه واضح است که مقابله سوار با سرباز
با توپخانه و حالات از جمله محالات است بنابراین نایب السلطنه توپخانه را از راهی که
مصلحت حرکت می‌نمود راه انداخته خود با جمعی از سواران خاصه را از راه کوه
مرغ ملوک آن سرزمین لیقه بود رسانیده روانه شدند و یار ال بیقی علمها را در راه بالا
سر نایب السلطنه افراشته شده بود بدست آورده و سواران جلد تعاقب نایب السلطنه
مأمور نمود و جاهای گرم راندند تا به نایب السلطنه رسیدند و نایب السلطنه که شده توقف
نمودند بوجود رئیف مقاتله مشغول شدند و همه نوعی تفنگچیان جانکه از دست
خود متقلان نمودند چون سرداران قزاق متیقن شده بود که نایب السلطنه در میان این
سواران است آسمان آسان از تعاقب برنمی‌گشتند نایب السلطنه ناچار

با سواران

با سواران همراه از اسب پیاده شده تنگ عظیمی بود و در پیش رو بود سنگر کم بسته
بجنگ و ممانعت مشغول شدند تا شب در رسید آمده نایب السلطنه از آنجا که
ملک آن کوهها و دره‌ها بودند سواران روس از آن مهلکه بیرون تاریکه شب بدست تاره
حویج رسیدند و اکثر بلدیت نایب السلطنه خود شب در میان عاجز شده بعد جمع آن
جمعیت لشکر روس گرفتار شده بودند نایب السلطنه چون با رود رسیدند و دیدند که لشکر
نظام و توپخانه با محمد امین خان امیر نظام فتحعلی بیگ و دسته دسته بقا نوه
نظام آسیه و سواران شکسته و پاره پاره شده نایب السلطنه مباشر شده و سواره
رکن الدوله تا بجز ریش با اردوی خاقان مغفور رسیده بودند و آن اردو تا الحال
بهم نیامده نایب السلطنه با لشکر نظام بکرد فتح بیشتر رفته اردو زده و بخاقان مغفور
احوال معروض نمود همه آرامش در لشکر حاصل شد و در این جنگ نیز به زنبورک مقصود
نظر قلیچ و دستگیر شده حسن صف الدوله و رکن الدوله با اردوی خاقان مغفور رفتند

ذکر بدست آوردن یار ال بیقی قلعه عباس آباد را و گرفتار شدن محمد امین خان و مستعفی گنا

نیارال بیقوف بعد از هزیمت لشکر ایران بلافاصله عملجات را که از جانب سلطنت بدست
آورده بود برداشته و با جسر بریده از آب ارس گذشته به دو جانب گشت
لشکر ایران و اگر از جانب سلطنت و حقیقت الدوله و دیگر امرا در بود تعقیب عباس آباد فرستاد
محمد امین خان و جان خان دیگر بیگان که در بروج قلعه بیتهم و از دور تماشای
معرکه رزم را میکردند از شکست لشکر ایران مستحضر شده بعد جان خان فرصت
غنیمت شمرده هزار نفر سرباز لنگر و ابواجمعی خود بود حاضر ساخته بهانه حفظ و
حراست بروج و دروب بود از سایر مصطفی خان که در دروب قلعه داشت سرباز
نظام نگاه داشت که درین بین نیارال بیقوف با توپخانه و صالدات و عملجات
مسلح و سرهای بریده به جوب رس قلعه رسیده ایستاد و محمد امین خان اعلام نمود که
از قوه سرکشیکچی باشی آن دولت بعضی عملجات خاصه را میشناسی اینک آن عملجات
سرداران نعمت اند است و جان خان سو طلبیده جان خان محمد امین خان را که مردی سبک
کم جرأت بود در این احوال دل از دست داده خالی کرده ادو بیرون قلعه دعوا

زمان

امان رفتن نمود خود از قلعه بیرون آمده خدمت نیارال شتافته در ملازمت بیعوای
نمود و از این جهت چنانکه رسم مردم روزگار است امان و آسایش دیگر از دولت
روس گرفته جان محمد مصطفی خان قلعه بود نیز عموما رفتن امان کرده بود بعد جان محمد امین
خان را القصه جان خان نمک بحرامی حقوق ظاهر کرده بحکم نیارال بیقوف جمیع اسباب
حرب را از امیر قلعه گرفته محمد امین خان را در حجره محبوس نموده چند نفر از رعایای
دان روس را بقلعه آورده مهر از شاهزاده ایشان صرف کفاره کردند جان خان
خبر به نیارال داده نیارال با افواج و توپخانه داخل قلعه شده و اینجا قریب به سه
هزار دوریت و چهار دیه الف ق اقدا بیقوف جمیع مصطفی خان نموده بود با محمد امین خان
محبوساً روانه تفلیس ساخته بعضی از سرباز لنگرلو که آنها را از لشکر اخراج مطلق
العنان کرده جان خان را مرید نوازشات ساخته قلعه را مصطفی خان سپرده
باز روانه اردوی خود شد ذکر فرستادن نیارال بیقوف ایلچیان را بطلب
مصالحه و قبول نکردن خاقان مغفور امر مصالحه را بسبب اقبال حسین خان سردار

ژنرال پسکویچ عودت قلعهٔ عباس آباد را اعلام نمود اینا سفیر چرب زبان که خدمت
خاقان مغفور فرستاد در نزد نایب السلطنه عرض داشته بود که دایم است که از جنگ
و جدال و خون ریزی سوای خرابی مملکت و پامال رعیت چیزی دیگر در میان نخواهد
بود باعث سرپیچی آن است که پادشاه جهان این خیرخواه دولت را جا نکه از
طرف امپراطور اعظم وکیل در معامله مباشر از طرف خاقان نیز اذن در مصالحه
مرحمت شود در خدمت امپراطور اعظم واسطهٔ صلح شده این نزاع و جدال و فریقین
عداوت انگیز در میان برخاسته شود و توقع آنکه رای اشرف امپراطور مملکت
ایروان با صد هزار تومان اشرفی پیشکش از طرف خاقان مرحمت و واگذار شود و
امپراطور اعظم نیز از نزاع و جدال گذشته مملکت طالش و مغان را واگذار نماید
و قطع مایهٔ نزاع شده آسایش در جهت از این معامله حاصل شود بعد از رسیدن سفیر
ژنرال پسکویچ نایب السلطنه از زر و روی خود که خدمت خاقان مغفور آمده بود عرض مراتب
مذکوره برداشته و خاقان مغفور با امنای دولت خود در این باب از رد و قبول فرمان داشت

فرستاده

فرستاد نایب السلطنه که بنا و سابقاً مذکور شد بسبب حمیت خود و با جد الطرفین صلح و جنگ در خدمت
خاقان مغفور اظهار میکردند ولیکن سایر رجال دولت با غوای حسین خان سردار که ایشان مفسد
بودند برای حفظ متصرفی ایروان کرده بود و حال چگونه راضی میشد که ایروان با آنکه واگذار
دولت روس شود در خدمت خاقان مغفور زبان بلاف و گزاف گشوده متعهد
از کار میکشید و خاقان مغفور را از جادهٔ صلح منحرف نموده متعهدات حسین خان سردار
در مثل متعهد صاحب جمع عسکر خواهم بود در حفظ قلعهٔ عباس آباد مطلقاً خاطر جمع و حسین خان سردار
متعهد در خدمت خاقان مغفور شده از آن تاریخ که با جنوب بود تا اول سرطان
آینده مملکت ایروان را محفوظ کرده و قلعهٔ عباس آباد را مسترد نماید و در ازای این متعهد
خاقان مغفور پنجاه هزار تومان مدد خرج مرحمت فرمایند و در کار حضرت
نماید و خاقان مغفور متعهدات او قبول نموده بقلعه ناوزه پنجاه هزار تومان کرده
روانه اردوی خود شده و خاقان مغفور ایلچیان را با عدم مرام مراجعت داده و نایب السلطنه
نیز باردوی خود مراجعت نموده مترصد کار جنگ و جدال شده

ذکر مراجعت خاقان مغفور بدار الخلافه و حکایاتی که مناسبت بآن است

سابقاً مذکور شد که بعد از آنکه ایشپختر دولت قصبهٔ سالیان را متصرف شده و حسینقلی
خان شاطرانلو را با عریضه و سر و دیگر تحف بخدمت خاقان فرستاد در حین اقامت حسینقلی خان
با روس مقابل رسیده خاقان مغفور چون مراجعت داشتند روس روس را که حسینقلی خان
برده بود بمیان آورده با زاری تحقیر و نقاره و طبل شادیانه زده خلعت ذیشان برای این
و ایشپختر دولت مرحمت فرمودند پس از دو روز طهماسب ... روانه دار الخلافه طهران
شدند ایشپختر دولت با دشاهی در قصبهٔ سالیان نشسته بود که بخدمت پادشاه
مرحوم که از قراباغ داخل میرا فزودی ایشپختر از عسکر نظم بعضی خبارات شکست کند
و از دست رفتن قلعهٔ عباس آباد مستحضر شده فرمایش فرمودند که ایشپختر دولت
با این احوال در دو طرف خبر واقع شده مصلحت نیست که در ولایت مخالف بنشیند
ایشپختر دولت نیز بفرمایش پادشاه مرحوم طهماسب ... قصبهٔ سالیان را با لمره
کوچانیده بقصبهٔ لنکران فرستاده و خود عازم اردبیل شد و مصطفی خان ... با فوج

شقاقی

شقاقی روانهٔ قلعهٔ تبریز شد و خود وارد قلعهٔ اردبیل شده و معلوم شد که اردوی
خاقان مغفور قریب بقصبهٔ جمال آب رسیده عریضه فرستاده برای محافظت قلعهٔ اردبیل
لشکری معتمد خواهش کرد و خاقان مغفور نیز ششصد نفر از جانبازان نظام بهادران را
با جمعیت نفر تفنگچی جمال‌آبادی برای حفظ قلعهٔ اردبیل فرستاده مقرر فرمودند که همراه
قلعهٔ تبریز بود رکن الدوله منتظم کرده تا آصف الدوله و میرزا احمد خان لاریجانی که از
معتمدین خاقان مغفور بود سپرده شد و خود نیز به تبریز رفته قریب به شش هزار نفر
از سرباز آذربایجان و تفنگچی مازندران و عراق در قلعهٔ تبریز گذاشته و دوازده هزار نفر
از جاهای نزدیک تبریز در محالات سان دیده و جاهای پیدا کرده رکن الدوله از تبریز
روانهٔ اردوی خاقان مغفور شده و خاقان مغفور نیز با همگی طی مسافت نموده وارد
دار الخلافه شدند و در این سال در ممالک محروسه حسینعلی میرزا در شیراز و حسنعلی میرزا در
خراسان و عباسقلی میرزا ولد ابراهیم خان قاجار در کرمان و محمد ولی میرزا ولد صلبی خاقان مغفور
در خطهٔ یزد و محمدقلی میرزا ملقب بملک آرا در مازندران و شیخعلی میرزا در ملایر و تویسرکان

و عبدالله میرزا در خمسه و یحیی میرزا در رشت و طهماسب میرزا ولد محمدعلی میرزا در کرمانشاهان و

همدان و محمود میرزا در نهاوند و لرستان و محمدتقی میرزا در بروجرد و سلطان محمد میرزا در اصفهان

و حیدرقلی میرزا در گلپایگان و بهمن میرزا در سمنان و دامغان و اسمعیل میرزا در شاهرود و بسطام

و رکن الدوله علینقی میرزا در قزوین و علیشاه الملقب به ظل السلطان که برادر عینی نایب السلطنه

بود به حکومت طهران و محالات و کیکاوس میرزا در قم مشغول حکومت و فرمانروائی بودند

ذکر وقایعی که برای نایب السلطنه مرحوم بعد از رفتن خاقان مغفور به دار الخلافه روی داد

و جنگ نایب السلطنه با لشکر روس در محال مرسم آباباران و شکست دادن روس و معاودت

بجز تا رسیدن به قوریه شدن آبگنز چون نایب السلطنه بعد از عود ایلچیان ینارال پسقوچ

بار دیگر خود معاودت فرموده مراجعت خاقان مغفور به دار الخلافه محقق شد بعزم رسیدن

امورات لشکر بانه در قلعه ایروان بوده از آب ارس عبور فرموده از راه محال سرداراباد

و ولایت ایروان شدند و در بین راه خبر رسید که چهار هزار نفر سالدات با هزار نفر قزاق

و بیست عراده توپ که ده عراده آن توپ بسیار بزرگ قلعه‌کوب است و یکی است از

دار السلطنه

دار السلطنه تبریز روانه و مأمور شده که بعدین قلعه ایروان و دو سه روز دیگر به تفلیس رسیده است

با آذوقه و عراده بسیار از محال چنبکه و شوره گل گذشته عازم اردوی ینارال پسقوچ

ملحق شوند نایب السلطنه مرحوم از شنیدن این خبر مستبشر شده به دو مصلحت عزم رزم آن طایفه را

جزم فرمودند مصلحت اول آنکه ینارال پسقوچ بعد از استماع اینکه نایب السلطنه بعزم مقاتله

لشکر مدد و گرفتن توپها مسیر از نخجوان حرکت کرده برای چاره کار لشکر به دفع از عقب

نایب السلطنه روانه شود و مملکت نخجوان تخلیه شده بلکه در این زمستان باز لشکرهای روس

به تفلیس رفته آسایش برای مملکت آذربایجان حاصل گردد مصلحت دوم آنکه از

شکست این جمعیت و گرفتن توپها و آذوقه‌ها در دست لشکر روس چشم زخمی به اردوی ینارال

پسقوچ میرسد و به ملاحظه سبب این صدمه امسال محاصره قلعه ایروان نیز در دل نایب

السلطنه مرحوم بنحوی و باین مصلحت متوجه رزم لشکر روس شده در محال مرسم به

آباباران و قرب شصت فرسنگ از طرف قلعه و شهر ایروان به لشکر روس رسیده

و محاربه عظیم فرمودند نزدیک به سه هزار نفر سالدات مقتول و اسیر فرمودند و ینارال القورکی

که در آنوقت ینارال و سردار آن لشکر بود زیرا که زخم گلوله خورده بود از این احوال زمانه را
بیش از حد دلتنگ و عراده های آتش‌فشان را ریخته خود را بچهار دیوار اوچ کلیسا
رسانده متحصن شد و نایب السلطنه بجز زدن قلعه اوچ کلیسا آمده در تضییق مراد کوشیده
و ینارال نبقیچ که در نخجوان در مقابله نایب السلطنه توقف داشت شنیده که نایب السلطنه
رو بتفلیس رفته است او نیز از نخجوان کوچیده ینارال از طرف ما [illegible] هزار نفر صالدات
و هزار نفر سواره به محافظت قلعه عباس‌آباد گذاشته براه تفلیس از عقب اردوی نایب
السلطنه روانه شد و چون ینارال لبقیچ در راه بیرون رفته بعرض نایب السلطنه رسید
ینارال لبقیچ از نخجوان کوچیده بسمت تفلیس روانه شده است نایب السلطنه مصلحت
در آن دیدند دست از محاصره اوچ کلیسا برداشته و امرای ایروان را منضبط کرده
بطرف خوی و تبریز روانه شدند و اگر دست از این محاصره نکشیده و از آنسوی که ینارال
لبقیچ رسید از اخلاص محصورین لشکر مقتدر رزم نایب السلطنه خواهد شد و در این صورت
از پرده غیب معلوم نیست چه ظاهر شود لهذا باین مصلحت دست از محاصره اوچ کلیسا

برداشته

برداشته بایروان آمدند و در ایروان شش هزار نفر سرباز نظام و تفنگچی بسرداری حسن‌خان
سارو اصلان برادر حسینخان سردار که داشته از ایروان حرکت کردند و نزدیک سردارآباد
حسن‌خان سردار را بحفظ سردارآباد و دیگر که داشته و خود از ارس عبور نموده بولایت بایزید
و [illegible] روم است داخل شده در راه قارص کول و آقاجق و ملا لبدان شهر خوی تشریف
فرما شدند و چون بسیاری از سرباز خسته و از کار مانده بود بعض سرباز و تفنگچی را از قصبه خانه
فرمودند و بعضی دیگر را که تاب و توان داشتند با بعض نفر سواره قاجاریه و ترکمان از راه
برداشته روانه دارالسلطنه تبریز شدند و میرزا بهرام میرزا را با فوج نظام خوی و فوج [illegible]
فوج [illegible] میرزا تقی‌خان قوام الدوله با همه عراده توپ در روز که داشته در با [illegible]
همراه ایشان با توپخانه تقویه شدند اگرچه [illegible] تبریز رسیدند ذکر آمدن ینارال ارسقوف
با سه هزار نفر صالدات و ده عراده توپ بدارالسلطنه تبریز با عزم خراب نمودن و گرفتن [illegible]
[illegible] در دارالسلطنه تبریز و گرفتار شدن صفاء الدوله و سایر احوالات تبریز
بعد [illegible] تبریز در سنه هزار و دویست و چهل و سه مطابق با بیست هزار [illegible] و عقب [illegible] مشهور است

لشکر نظام و تفنگچی در قلعه تبریز حاضر و مستعد بودند و زیاده از پنجاه و بیست عراده توپ
مستعد در دارالسلطنه تبریز موجود بود و قورخانه و آذوقه چون بسیار بود که نایب السلطنه مرحوم
در آن شهر توقف داشته و همیشه در فکر انجام تدارک حرب بودند بیرون از اندازه جمع
شده بود در این اوقات که خاقان مغفور در ری و آذربایجان نشده بودند و نایب السلطنه در سرحد
مقابله و مقاتله اشتغال داشتند انتظام امر تبریز را چنانکه در زمان خاقان مغفور با آصف
الدوله در میان مرجعیت بود بعد از انقلاب رجوع نمودند بودند و از بزرگان نایب السلطنه در شهر تبریز
سوای حاجی علی عسکر خواجه کسی نبود و از اولاد نایب السلطنه پادشاه مرحوم در قراجه داغ تشریف
داشت و امیرزاده بهرام میرزا در خوی و امیر عالیجاه دولت شاهی بجانب ترجمه اردوی مشغول
بود و امیرزاده خسرو میرزا هم در طهران دو سه روز چهار رکاب فرمود ... لقمه
امیرزادگان برای اطمینان تقویت لشکر آنجا روانه قرامانند و امیرزاده و فریدون میرزا در شهر
تبریز تشریف داشته با وجود صغر سن مردی که نایب السلطنه دخل و تصرف نمی‌توانستند
کرد و دیگر آنکه نظام و علمای تبریز و سایر علمای آذربایجان با آصف الدوله چندان

رابطه

الفتی نداشته حاجی علی عسکر خواجه به راه دخل و تصرف امور مشغول بود معلوم است که
چه قدرها دخل و تصرف را از عهده می‌توانست برآید خزاینی هر چند به جهت قشون نظام ...
ه در ... نگذشته و اتمام شده بود معروف ... ه از دولت ... ایران ... روزها
حاجی میرزا ... مجتهد تبریز به جهت ... رفته بود و میر فتاح ... و ... معزول
بود و اهل تبریز کمال اعتقاد و ارادت به پدر او داشته ... گردیده او نیز از جوانی
و غرور ادعای بزرگ داشت ... در حفظ تبریز با حاجی علی عسکر خواجه سر راست
این بوده آقا میر فتاح را از طرف والده پادشاه مرحوم در درب حرمسرای مبارکه
تبریز حیاقت ... ایشان به عنوان امانت ... بسیار ... خیال کرده
بوده به سبب سپردن این خواهر ... امانت آقا میر فتاح امید وار شده با تبعه و لحقه
خود ... مشغول خواهند شد و آصف الدوله نیز ... آذربایجان ... از او ...
داشته و نه امیر ... احترامات ظاهره ... شده ... مشغول بود
و خوانین ... از قصبه ... تبریز ... تا قلعه ... قریب

همه زنگنه هست با ژنرال قنسول نوشته اند که گذاشته در نوبت که ژنرال
قنسول از نخجوان بطرف تفلیس که با قشون نایب السلطنه از ایروان بیایند و خبر اگر خاطر
تاکید ژنرال قنسول کرده و در تبریز چنان حقیقت و اهل تبریز هم خواهان شد
بیایند و از آنجا هزار نفر از صالدات را در قلعه عباس آباد بگذارند و با سه هزار نفر
دیگر از راه مرند متوجه تبریز شوند مختصر اینکه اهل تبریز مستحضر از آمدن آنها شوند غوغا و شورش
کرده لشکر ایران و متفقان ایران را مسئول الاختیار کرده شهر تبریز را متصرف شده است
روس ... نیز در این باب از آقا میر فتاح و معتمدان او گرفته شده که ژنرال
قنسول را ... در قرار داده ... و ژنرال قنسول از این جهت کرده
از بابت کرده ... تا ... حال ... و ... است از طرف مرند
و حالا از لشکر ایران است و ... کرده عقلت ... نایب السلطنه به تبریز رسیده و اهل شهر
تبریز ... دولت روس و ... حکایتند سر شورش و غوغا برپا کرده کار
شهر را بر دقیق و ... صورت ... چون آنچه معتقد است با ... ژنرال قنسول

نمف

خفه شده ... نکرده و از خیالات ... و غوغا ... شده با سه هزار نفر صالدات
و سه هزار نفر قزاق و ده عراده توپ از راه مرند روانه تبریز و نایب السلطنه به تبریز شد
و تا قریه صوفیان که شش فرسخی تبریز است رسیده امرا و خواهان ... بطرف ...
خبر از آمدن ... چون ... لشکر در صحرای صوفیان ظاهر شد ... و لشکر
در تبریز پیدا شده بعضی گفته اند نایب السلطنه است که از طرف خوی آمده و بعضی گفته
و تا ... لشکر روس ... امین الدوله و ... عسکر ... خبر ... گیری
و ... معلوم شد لشکر روس ... و یکبار ... رسیده اند ... در میان
... دولت در تبریز پیدا شده بعضی ... حصار ... نایب السلطنه
و ... خبر کنیم و بعضی ... شهر و قلعه ... گذاشته ... ایم
و بعضی ... گفته ... مقدور ... باید تسلیم دولت روسیه شد
الغرض امین الدوله بسمت دروازه ... لشکر ... دروازه ... شد
و ... مبادره ... توپ ... کرده ... لشکر روس ... لاکی

قریب بنیم فرسنگ شهر رسیده ایستادند و میرزا احمد خان لاریجانی تفنگچیان خود را برداشته
با تفنگچیان سوادکوهی و مازندرانی و عراقی مدرسه قورخانه همایون آمده اظهار نمود
به خاقان مغفور عرض نمودند که لشکر روس بر تبریز آیند و نخواهند شهر تبریز را
محاصره نمایند باید توکلاً علی الله نایب السلطنه را برداشته از تبریز بیرون آورده بملک
زنجان و خمسه رسانیده بجهت سلامتی ذات و جان ما مردم و نایب السلطنه در اینجا نیست کلاً
[illegible] خود عمارت خواهیم کرد و جان [illegible] و سی چهار ساله [illegible] بیرون آمده که دولت
والده پادشاه مرحوم رسیده عرض حال نمودند و در همان ساعت جمع اولاد و عیال
نایب السلطنه را تخت روانها و کجاوه‌ها و محفه‌ها بارگیری که روانه عراق شد و از این
طرف آقا میرفتاح با اهل اقوام و دوستان محرم عزم استقبال پاراول ارسطوف
نمود به دروازه گجیل رفته و در آن وقت آصف الدوله سر توپ بطرف لشکر روس
از جهت دخول لشکر روس از او خواهش شده توپ و پیرون (؟) پیاده‌ها و چهار ارابه‌ها از تبریز
بجوانب مرند به مکان شده بجبر (؟) امر منع زدن توپ از طرف شهر آقا میرفتاح

بدروازه

بدروازه گجیل رسیده و حکم بشکستن دروازه کرده از شهر بیرون رفت و آصف الدوله مستحفظین
برج و باره از بیرون رفتن عیال و اولاد نایب السلطنه با تفنگچیان عراق و حرکت آقا میرفتاح
از حفظ برج و باره دست کشیده هر یک در گوشه پنهان شدند و آصف الدوله خود را از قلعه
تبریز بیرون انداخته در خانه یکی از رعایای محله خیابان پنهان شد و در همین روز پاراول ارسطوف
خوانین مرند را گرفته و در کار رساوات بود استقبالچیان شهر و آقا میرفتاح رسیده کیفیت
شهر را معلوم نمودند پاراول ارسطوف از همانجا خوانین مرند را با هزار نفر سوار قزاق
همراه داشت با چند عراده توپ بتعاقب میرزا احمد خان لاریجانی و عیال و اولاد نایب
السلطنه روانه کرده خود وارد دار السلطنه تبریز شده بدار الاماره تبریز نزول نمود و سه هزار نفر
صالدات باری (؟) فرستاده قورخانه و انبارها را مضبوط نمود و ده عراده توپ با سیاهها
بر بالای طاق علیشاه که از بناهای قدیم تبریز و کمال ارتفاع دارد کشیده مشغول
ضبط و حراست مملکت تبریز شده و صورت حال را پاراول سفیر اعلام نمود و آصف
الدوله را که در خانه رعیتی پنهان شده بود مخبر شده صالدات فرستاده آصف الدوله را گرفته

عجیب‌تر است ذکر احوال ینارال اسقویچ و محصور شدن حسین خان سردار در قلعه سردارآباد
و گرفتن ینارال اسقویچ قلعه ایروان را و محصور شدن نصیر خان طالش در قلعه النجق و خبر دادن
سردار ینارال اسقویچ در تسخیر تبریز چون ینارال اسقویچ چنانکه مذکور شد متعاقب
اردوی نایب السلطنه را به تفلیس روان شد در بین راه معلوم شد که نایب السلطنه در
آباران با لشکر و سپاه رسیده چنانکه مذکور شد محاربه واقع شده و لشکر روس در اوچ
کلیسا متحصن آمده از ینارال اسقویچ از راه تفلیس به طرف اردوی نایب السلطنه روانه
شده و چنانکه مذکور شد در همان چند روز نایب السلطنه نیز به طرف خوی حرکت فرموده
بود و حسین خان سردار با جمعیت ایروان در اطراف آمده بود ینارال اسقویچ متحصن
رسیدن سردارآباد حسین خان سردار با آنهمه تعهدات در خدمت خاقان مغفور
کرده بود تاب توقف نکرده [illegible] سردارآباد را [illegible] خالی کرده از مقابله
ینارال اسقویچ کناره گرفت و ینارال اسقویچ به سردارآباد رسیده قلعه سردارآباد را متصرف
شده و از همین تصرف که در قلعه سردارآباد نمود خاطر او از ملک ایروان جمع

شده

لشکریان که در قلعه بودند پریشان شده هر یک به جایی رو به راه گذاردند و ینارال
اسقویچ از سردارآباد حرکت کرده به اوچ کلیسا آمده بقیه لشکر روس را که در آنجا مجروح
و خسته مانده بودند با توپهای بزرگ برداشته به عزم تسخیر قلعه ایروان روانه شد و یکبار
به قلعه رسیده محاصره را شروع نمود و قلعه با آن متانت را بسبب یأس قلعگیان از مدد
و خلاف ایشان با وجود بودن فوج خاصه تبریز و فوج مراغه و فوج ایروان و
هزار تفنگچی مازندران و قریب بصد عراده توپ در سر چهار روز در زبان در یوم
قلعه با توپهای بزرگ که بود و در میان سه روزه خبر تسخیر شهر تبریز بقلعگیان
رسیده یکباره دل از دست داده دست از قلعه‌داری کشیده بفکر جان خود افتادند
و افواج مراغه و تبریز دسته دسته به سرکردگان که [illegible] و ینارال اسقویچ نیز از حال قلعگیان
مستحضر شده قلعگیان را امان از جان امید داده وارد قلعه ایروان گردید
و جمیع رؤسا را گرفته محبوس کرده منجمله حسن خان سردار و قاسم خان سرتیپ فوج خاصه
و سلیمان خان تبریزی و سایر سرکردگان عراق را بالتمام محبوس نموده جمیع لشکریان

یراق چین کرده تفلیس فرستاد و خود با بیست هزار لشکر نظام منتخب تمام از آب ارس گذشته
از راه مرند داخل دارالسلطنه تبریز شده دنبال ارسلاف را با وجود چنین فوجی معاینت
شنیده از ایلچیان و چون بی‌مقصود رفتن شد مشغول کرده مجبوراً به دارالسلطنه بطور نوع درنشسته
و از لشکرها آماده کیفیت ملاقات قراباغ و شیروان و گنجه و نخجوان و سایر ولایات گذاشته
بود سی هزار نفر دیگر چهار فوج نیز از آب ارس گذشته بضبط ممالک ایلات آب
ارس پرداخته و محقق شده زیاده از شصت هزار نفر ساللدات روس وارد آب
از آب ارس گذشته مشغول تسخیر و ضبط آذربایجان شده و جنتان اردو را از بلوک
در اطلاعه رفت و در قرین در مطلع صلح اوله توقف نمود **ذکر احوالات نایب السلطنه**
بعد از رسیدن خبر تسخیر تبریز در قریه شندآباد و جنگی که از ارکان دولت روس در طلب صلح نمودن
از نایب السلطنه چون کیفیت تسخیر تبریز بی‌فتح معلوم شد در اردوی شندآباد بسمع
نایب السلطنه رسید بعضی از لشکریان و غلامان که در تبریز و حوالی تبریز صاحب علاقه
و عیال بودند از خدمت نایب السلطنه فرار کرده و بعضی دیگر از حقوق نمک فراموش نکرده گذشته

ورونا دارای و جان نثاری ثابت قدم ماندند و آنروز روز دیگر با جمعی از غیر ملتفت تمیز
میشد و امیرزاده خسرو میرزا در همان روز در خدمت نایب السلطنه رسیده بود با جمله اردو
بهم را آمده و نفرتک حاصل شد بوای ترکمانان نظام و سواره قاجار و ترکمان و عرب
کاظمه نفر پیاده نظام که از قرار بهای ساللدات روسیه جمع شده بودکس در رکاب
ماند و از اعیان اردو محمد خان امیر نظام و ابراهیم خان قاجار دولت علی محمد خان و ریحان
خان ترکمن باشی و بهرام سلطان و دیگر کسی در رکاب منصور کارنامه نایب السلطنه بعد از شنیدن
این مقدمه و دیدن این اوضاع زنجانه زنظام و با قاجار را بداشته از رخت
رفتن تبریز فتح عزیمت نمود و متفق بوده در ولایت خوی نیز اقامت مقرر است
بعزم رفتن مملکت ارومیه بطرف حال سلماس عنق فرمودند و امیرزاده بهرام میرزا
نیز حکم فرمودند و بعد از مقدار زنجانه خوی صدر راه وفا ثابت قدم همراه
برداشته در حال سلماس وارد و ملحق رکاب گردید امیرزاده بهرام میرزا بازده هزار
توپ ارزوی حرکت داده با نظام جمع ارزوی بیرون آمده بخدمت نایب السلطنه

رسیده و نایب السلطنه از سلماس نیز حرکت کرده وارد شهر ارومی شده و حکام بایزید یحیی خان
با نوشتهٔ ملاطفت و ملاحظت نیز نزد پاشا ارسال نموده که خبر ورود او به تبریز معلوم شده
بود فرستاده طالب صلح و صفا شده و قرار شد که در شهر ارومیه جمعی از توقف نمایند
و جواب پاشا ارسال معلوم شود و اهالی ارومیه بقدم اخلاص پیش آمده مشغول
با [illegible] متفق شده و در این ملک [illegible] و تبریز و قراجه داغ
و مشکین و سراب و گرم رود تا میانج و بعضی از محال خلخال و مراغه بهم برآمده
از اطاعت دولت علیه ایران خارج شده و ولایت ارومیه و ساوجبلاغ و [illegible]
[illegible] آذربایجان محال مراغه [illegible] تا [illegible]
و مملکت اردبیل [illegible] دولت ایران باقی مانده [illegible]
و ولایات متفرقه و محالات حکام و صاحب منصبان [illegible] ولایات
از روی جمع دفتر ایران [illegible]
[illegible] صاحب منصبان و [illegible] در [illegible]

[illegible]

رعایا و [illegible] تفرقت نمیکردند و لکن نامفرقان مملکت و قادران رعیت با اهل
نظام روس و بزرگان ایشان مراوده کرده بجهت [illegible] آگاه بقواد [illegible] شده حفظ
عصمت بسیار ممکن شد بعضی از ریش سفیدان تبریز در این باب تا آقا میرفتاح در جزو
[illegible] کرده بودند بزبان ترکی گفته بود که صاحب منصبان فرزندان منند حکم نه
با ذیت عزوبیت ایشان راضی نشدم العیاذ بالله ذکر احوال پادشاه مرحوم
و ورود به قراجه داغ تشریف [illegible] و احوال ایشان این [illegible]
[illegible] پادشاه مرحوم بعد از شنیدن تسخیر تبریز احوال اهل
قراجه داغ و شاهسونان مشکین را بطور دیگر دیده و بهم برآمدگی در میان اهالی واقع
شده اهل و عیال را که همراه داشته از راه اردبیل خلخال روانه عراق فرمودند
و خود چند روز دیگر با نه عراده توپ [illegible] قاسم خان [illegible] رسیده [illegible] غلام
از قراجه داغ با میرزا ابوالقاسم و میرزا [illegible] از راه مشکین در اردبیل عازم عراق شده
و [illegible] دولت شاهی بعد از شنیدن تسخیر تبریز [illegible]

تیجیان نظام و جان بازان نهادند و تفنگچیان نایبی بود که در دادند بقدر دویست
نفر از سربازان شقاقی را که از تبریز فرار کرده بودند جمع آورده از خلخال نیز اکراد
خلخال نیز که متصدی اردبیل شده بود صد نفر تفنگچی آورده و از طوالش اسالم و کرگان
رود طالش نیز سیصد نفر تفنگچی آورده و با عبدالله عرب و سایر غلام و نوکرهای با
خود بسته دل بقلعه داری نهاده با انجام مدارکات امر مهم مشغول شده در همین اوقات
خبر رسید که پادشاه مرحوم بکیفیت تنگ باردبیل رسیده دعاگوی دولت پادشاهی شتاب
شتافته بملازمت جانشینان رفته متکفل آن شتاب شد و سئوال از اراده پادشاه مرحوم
نمود فرمایش فرمودند که چون از نایب السلطنه خبری نیست و مملکت آذربایجان هم از
دست رفته و تبریز از دست رفته ظاهرا مصلحت آن است که تا همه رفته در اینجا توقف کنیم
و دیگر از خاقان مغفور حکم توقف نداریم تا از نایب السلطنه نیز خبری ظاهر شود دعاگوی
دولت شاهی معروض داشت که حصن قلعه اردبیل در کمال متانت است و جمعی عراده
توپ بازیچی و قورخانه بسیار در قلعه موجود و نفر هزار و با نفر عراقی و آذربایجانی

در قلعه

در قلعه هستند و مملکت اردبیل مملکت طالش در دست متصدیان است اگر مصلحت پادشاه
پادشاه مرحوم بقلعه تشریف فرما شوند انشاءالله دولت شاهی جان خود را نثار خاکپای
مبارک خواهد کرد و در این زمستان بعراق رفتن و شماتت اعدا را کشیدن چه ضرور است
پادشاه مرحوم نیز قبول عرایض این دعاگوی دولت را فرموده و میرزا نصرالله نیز تصدیق
عرایض این دعاگو را کرده رای پادشاه مرحوم باین قرار گرفته با تمامی غلام و غلام که همراه
بود وارد قلعه اردبیل شدند و در قلعه اردبیل قریب به پنجاه عراده توپ و ده هزار نفر
سواره و پیاده حاضر شده اهتمام تمام در حفظ و حراست آن قلعه گماشته و میر حسن خان
طالش نیز پنج شش هزار نفر سواره و پیاده طالش مستعد نموده که بعنوان تست و پادشاه
مرحوم کیفیت امور دولت اردبیل و طالش را بخدمت خاقان مغفور عرض نموده متعهد
حفظ این مملکت شده اما احوال میرزا احمد خان الدبیری نوا و للدود و عیال نایب السلطنه مرحوم
هم از فوج از تبریز بتعجیل تمام روانه عراق شده و بار و بنه و اسباب انبار دولت که
یکی دو روز پیش از فوج میرزا احمد خان بعزم آمدن باردبیل از تبریز بیرون آمده بودند که

شیخ براه اردبیل روانه شده بعضی سرداران مرند و سواره قراق تا کهرک شیخ تعاقب میرزا
محمد قاسم را کرده و خبر در ریشوز که در پیش میرزا محمد خان زیاده از سه چهار هزار نفر سواره و
تفنگچی پیاده شده و بیرون آمده در دنبال او رفتن بی فایده است و خبر در ریشوز مال و اسباب
ایلخانی و رعیت بطرف اردبیل رفته است خوانین مرند و سواره قراق براه اردبیل رفته
در قریه ارشتیناب به بنه ایلخانی رسیده مال و اموال ایلخانی را تاراج کرده
عموماً اینها و عیال و اولاد نایب السلطنه سعادت در روضه شده بحکم خاقان مغفور
به بلده همدان رفته در آنجا رحل اقامت انداختند **ذکر گذارشی که در دارالخلافه**
طهران بعد از شنیدن تسخیر تبریز واقع شد خاقان مغفور بعد از شنیدن
تسخیر تبریز باحضار لشکرهای مازندران و خراسان و عراق فرمان داده و شیخعلی میرزا را
با لشکر ملایر و تویسرکان بخمسه فرستاده و راه خمسه را از سوی سلطان عبدالله میرزا اظهار
شکایت کرده خاقان مغفور نیز او را فرمان داده بدربار خلافت احضار شد و حسینعلی
سردار نیز با سواره ایلیات قزوین مامور بخمسه شده با ده هزار سوار بخمسه رسید

و در خدمت

و در خدمت خاقان مغفور بزرگان نایب السلطنه زبان به بدگوئی گشوده سخنهای
زشت و عرضهای ناملایم خاطر خاقان مغفور را نسبت به جمله از نایب السلطنه آزرده
ساخته و متوهم شده خاطر خاقان مغفور را مایل به تربیت حسنعلی میرزا نموده و هم
روز به روز منتظر آمدن حسنعلی میرزا از مشهد مقدس بودند و هواخواهان نایب السلطنه در کمال
دلتنگی و پریشانی تا روزگار میگذرانیدند و روز بروز بدار الخلافه از اطراف و ولایات
جمعیت آمده و چون در جمیع ممالک سوای اولاد خاقان مغفور حاکم نبودند
بنابراین سبب در جمیع ولایت عراق و فارس و دارالمرز حرکتی بر خلاف
قانون دولت از هیچ جا روی ننمود و حکایتی که در یزد و کرمان واقع شد بسبب
غیبت شاهزاده محمد ولی میرزا از یزد و بجهت چپاول در دور عبدالرضا خان یزدی
در آن ملک واقع شده بتفصیل در رشته تحریر کشیده خواهد شد **ذکر مراجعت**
بیجن خان از نزد نیاز البقیع و قبول کردن نیاز البقیع مصالحه را بشرط عدم(؟)...
چون بیجن خان با نوشتجات نایب السلطنه نزد نیاز البقیع آمد نیاز البقیع

از کیفیت نوشته‌جات آگاهی بهم رساند بعد از تغیرات بسیار و کلمه شنیدهای بیشمار
به بیجن خان اظهار نمود دولت ما هرگز باین جنگ و غوغا راضی نبوده و همیشه
طالب صلح با دولت ایران بوده حال که ثمره جنگ و جدال اینکه معلوم امنای
دولت ایران شد و میل بصلح و صلاح نموده‌اند دولت علیه روس نیز با وجود غلبه و
استظهار باز از مصالحه و مدارا سرباز نخواهند زد مشروط بر اینکه نایب السلطنه و وکلای
دولت خود ارکان مصالحه را قبول فرمایند و کاغذ در قبول کردن ارکان مصالحه برای
من بنویسند پس از آن جائی را تعیین خواهم کرد و در آن مکان همدیگر را ملاقات
کرده بانجام امر مصالحه اشتغال نمائیم و جزئیات امر مصالحه را در مجلس ملاقات
گفتگو کرده قرار خواهیم داد و لابد باید این ارکان مصالحه از طرف دولت ایران
قبول شود رکن اول ایروان و نخجوان و اردوباد که در تحت تصرف لشکر روس است
به دولت علیه روس واگذار شود و رودخانه ارس سرحد بین الدولتین مقرر گردد
رکن دوم طالش و مغان که جانب مصالحه در تصرف دولت علیه ایران است به دولت

روس واگذار شود رکن سیم بیست کرور تنخواهی که در مخارج این جنگ دولت
روسیه متضرر شده از دولت علیه ایران تسلیم نمایند رکن چهارم خود نایب السلطنه
یا پادشاه مرحوم از طرف دولت علیه ایران بعد از انجام صلح به دار السلطنه پطرزبورغ
رفته عذرخواهی نقض عهد سابق را نمایند و نوشته‌جات باین مضمون نوشته
همراه بیجن خان بخدمت نایب السلطنه فرستاد و بسبب تقیید بمقولات رفتار دولت روس
مصالحه را آن بود که مابین دولت علیه روم با دولت روس سه چهار ماه بود که بنقار
کار کشیده بود و ماده نزاع فیمابین ایشان مستعد شده چنانکه در همان اوقات
جنگهای عظیم واقع شد و نایره البغضا بعد از مصالحه با دولت ایران متعلقین معاودت
نکرده با لشکرهائی که در آذربایجان همراه داشت بخاک دولت روم رفته بجنگ
و جدال مشغول شد باری بیجن خان با نوشته‌جات مذکوره در اردو بخدمت نایب
السلطنه رسیده و نایب السلطنه محقق دولت روس و ... قطع نظر از رکنی که
و عذرخواهی که در خدمت خاقان مغفور میکردند فرمودند بقبول مصالحه سر رضا

چنانچه در کاغذ ینارال یرملوف نوشته خواهش تعیین محل مجلس ملاقات را نموده و حکم آن را
که نواب خاقان مغفور موقوف داشته و ینارال [illegible] عرض کرده در این تمهید نمودن این مصالحه
مصلحتی برای دولت علیه ایران نیست و چون مصلحت دولتین موقوف دیدن بود مقتضی این شد که مجدداً
با ینارال یرملوف در باب انجام این مصالحه ملاقات خواهم کرد و دوام آن است که پادشاه نیز
مصلحت دولت خود فروگذار نخواهند گذاشت ذکر رفتن نایب السلطنه بقصبهٔ دهخوارقان
و آمدن ینارال یرملوف بآن قصبه و انعقاد مجلس صلح نایب السلطنه مصلحت دولت را
در صلح دیده و ینارال یرملوف را مایل بصلح [illegible] ارکان دربار را [illegible] و نوشته
برای ینارال یرملوف در [illegible] و رضا [illegible] مرزبانان فرستاده طلب
تعیین مکان ملاقات نمود و ینارال یرملوف بعد از اطلاع بر رضامندی نایب السلطنه
بصوب قریهٔ قصبهٔ دهخوارقان راه دو فرسنگ نیز زیادتر است تعیین برای مجلس ملاقات
نموده و معلوم نایب السلطنه داشته و با نفس نفیس از خواص خود بمجلس مصالحه تشریف
آورد و ینارال [illegible] از [illegible] رکاب را در هر دولت مصلحت باشد اقامت

داده

داده نایب السلطنه بعد از اطلاع از عزم ینارال یرملوف حکومت اردوبه را بحسنعلی خان
افشار واگذار فرموده و شاهزاده ملک قاسم میرزا که [illegible] ولایت بحکومت
مشغول بود برای اطلاع این حالات [illegible] فرستاده و میرزاده بهرام میرزا را با
میرزا تقی قوام الدوله و یوسف خان توپچی باشی و [illegible] که همراه بود عزم حرکت
بکنار رودخانهٔ جغاتو [illegible] قشلاق [illegible] مقرر [illegible] رفته اقامت نماید
و هزار نفر سوارهٔ کرمانشاه را که در مراجعت [illegible] اقامت [illegible] میرزاده بهرام
میرزا [illegible] فوج نظام [illegible] مقرر داشته و مستعد شده در وقت ضرورت
اگر از [illegible] متعرض شوند [illegible] نایب السلطنه میرزاده
حسن میرزا و محمد خان امیرنظام و ابراهیم خان سردار و میرزا محمد علی مستوفی و حاجی میرزا مسعود را
با محمد حسین خان ایشیک آقاسی و بعضی از [illegible] آقایان و سوارهٔ قاجاریه همراه
[illegible] با نفس نفیس [illegible] و چون [illegible] نایب السلطنه [illegible]
سواره [illegible] دهخوارقان [illegible] اینکه [illegible] دوماه

دولت ایران و عهد شریف پاتی لیو هوز ابی ما بمیان آنچنان دشمن انبوه حشمت
و از برای حفظ بیضهٔ اسلام دولت ایران از وعدهٔ مبارک خود که نشسته رنجهان بدگمان
دور دور انقلاب کفیر مضمون ذرهم و ما یعقولون عاری از فهم بیهمچیم عشانیه مفسد وارث
طرف نیز بنا را ال بقیه با سه هزار سالدات و هزار رابطه نفر سواره و ده عراده
توپ با وزرا و اعیان دولت روسیه گردید پیش از نایب السلطنه در قصبهٔ نخجوان
شده بیفدرجهان دار دستیابی برای نایب السلطنه رسیده پاتی را در کمال اعزاز و احترام
بقصبهٔ نخجوان وارد نموده **ذکر خبر شدن خاقان مغفور از رفتن نایب**
السلطنه بمیان لشکر روسیه برای انجام مصالحه چون این رشته حالات به دربار اقدس
رسیده و کیفیتها را مکرره به عرض خاقان مغفور رسانیده از یکطرف ملاحظه
سیف معتمد مثل مملکت آذربایجان و بیست هزار لشکر نظام با سی عراده توپ و در
قلعهای ایروان و عباس آباد و تبریز و سایر اماکن آذربایجان که از دست رفته و متمکن
دولت روس دشمن قوی دست تا بقای بلادی که ضبط نموده اند و باین قناعت نخواهد

کرد و البته ولایت عراق خواهد رشد و از طرف دیگر ملاحظه سیف معتمد که گر آن استعداد در عراق
و فارس و مازندران که مقابله چنین دشمن قوی توان پرداخت و با ممانعت ایشان توان برقابت
مرفهان و امیر حسین خان سردار سستی ارتکاب عقوبت است و گفتگوی شاهزادگان معاندو
امنا محض خوش آمد است و از یکطرف ملاحظه سیف معتمد که در میان پادشاهان جهان
چگونه میتوان باین نوع کار که از دشمن پیش آمده تسلیم صرف شد و از یقدر مملکت و این قدر
خزینه چگونه توان گذشت و از دشمنان مذلت کشید و از طرف دیگر ملاحظه سیف معتمد که
با وجود ظهور این غلبه از طرف دشمن ممکن اگر مصالحه نشود باقی آنچه در دست است از
دست رفته و کار بجایی کشد که تدارک آن اصلا ممکن نباشد و نیز ملاحظه سیف معتمد که
با وجود آنکه در مملکت خراسان مثل رضا قلیخان و در قوچان محمدخان در تربت سالهاست
که دم از عصیان و طغیان میزنند و بارها لشکر فرستاده شده و نایب السلطنه جمیع میرزا اکثرا
بمقام رفع و دفع آنها برآمده و کار بهیچ نوع تمام نشده مگر بدادن فرمان امان و ختم قرآن
چگونه متصور است که چنین دشمن قوی با این اوضاع و اسباب مغلوب و منکوب کنند در حالی

بین خبر رسید که عبدالرضا خان یزدی وزیر شاهزاده محمد ولی میرزا که در یزد بنیابت ایشان
مشغول بود شاهزاده را که در دار الخلافه دیده و خصم قوی دست روس را بتبریز رسیده شنیده
سودای استقلال در دماغ خود جای داده جمع عیال و اولاد شاهزاده را از یزد بیرون کشیده
و با یزدیان متفق شده سیصد هزار تومان زر مسکوک و ده لک هزار تومان قماش و امتعه از
مال شاهزاده بتصرف آورده ببذل و بخشش و گردنکشی مشغول میباشد و باز خبر رسید که
عباسقلی میرزا حاکم کرمان ولد ابراهیم خان قاجار که نواده دختری خاقان مغفور بود در
کرمان با غوایت قاسم خان نامی و بعد از چندی قریب بیست هزار نفر از طایفه بلوچ و طایفه
عطاء اللهی جمع کرده از شهر کرمان در کار حرکت کردن بسمت یزد و کاشان است
خاقان مغفور با این حالت در موز دیگر دولتی صاحبان دولت و سلطنت از آن آگاه شده
جواب نایب السلطنه را بطور خوشی نوشته و صراحتاً سه رکن مصالحه موقتی فوتیم و در باب
رکن دیگر که دادن بیست کرور است قرار شده باشد تا هر وقتی بعد تبلیغ کرور نایب السلطنه اذن
داده بعد از طی گفتگو نماید **ذکر گفتگوی ینارال پسقویچ با نایب السلطنه در منزل دهخوارقان**

ورود

ورود ایلچی از طرف ینارال پسقویچ بدار الخلافه طهران و آمدن میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه از دار الخلافه چون نایب السلطنه و ینارال پسقویچ با ایلچی
دولتین روسیه و ایران در قصبه دهخوارقان مجتمع آمدند و ملاقات هم رسیده گفتگوی
دولتین بمیان آوردند روز اول که کاغذ وکالت دولتین در دست وکلای طرفین حاضر و درست
نبود ناتمام ماند گفتگو بطریق مجملی اعتبار یافته و بقاعده نقض ینارال پسقویچ کاغذ وکالت
نایب السلطنه را از طرف دولت ایران خواسته و نوشته وکالت خود را از طرف دولت
مفوض الامپراطور نایب السلطنه چون کاغذ جعلیا در دست نداشته در جواب توقف
و مکث نمایند تا از دار الخلافه رسید و در تاریخ چند روز وکالت نامچه دولتی جدا هم رسید
تا رسیدن کاغذ وکالت نامچه سرخط و قرار دادهای دیگر با وکلای طرفین گفتگو منتهی
در دفاتر مصالحه نوشته مرتب نماید بعد از رسیدن وکالت نامه مطلع دیگر حاصل نشده
صورت قرار داد را بطرفین مهمور کرده بیکدیگر بسپارند بعد از اتفاق مصالحه چنانکه
قانون است مصالحه نامچه مهر با دستخط پادشاه هر دو دولت مزین شده ایلچیان طرفین بیکدیگر

رسانند بجهت رسیدن وکالت نامچه دو سه ماه مهلت خواستند ینارال ایسقوییچ قبول
این معنی را نمود و وکلای جدید در مجلس مجتمع گفتگو می‌نمودند و در مجلس اول ملاقات ینارال
ایسقوییچ با نایب السلطنه که در ارس بیست کرور را بعوض خسارت و هزینه گذشت تعهد
چون بر ینارال ایسقوییچ واضح شده بود که تأخیر در فرستادن وکالت نامچه از طرف
خاقان مغفور بجهت سنگینی خواه است بولکینرا که موسوم بوالحکم بود با عریضه مشتمل
بر تلطیفات و ترغیبات و تزئین مصالحه بخدمت خاقان مغفور بطهران فرستاده
و خاقان مغفور نیز زیاده مزید را نوازشات و نعم مقرر داشته بعد و میرزا ابوالحسن
خان وزیر دول خارجه از طرف بخدمت نایب السلطنه مرسته و در مجلس صلح او نیز باید مجتمع
گفتگو مجلس باشد و ینارال ایسقوییچ یکدو دفعه با انتظار میرزا ابوالحسن خان نشسته و میرزا
ابوالحسن خان نیز به رغم تا حرکت غیر متوقع ورود دهخوارقان شده و وکالت
نامه همراه آورده و لطف در دادن وکالت نامچه شرط شده بود در باب کرورات
گفتگوی تازه شد و قرار یک درمیان آید ینارال ایسقوییچ دو کرور و نیم هم در دیه دیگر

امیرزاده

امیرزاده خسرو میرزا گذشت و تعارف کرده و بانی جهت با میرزاده خسرو میرزا بایرم علیک
میلیکف (ترجمه فارسی نصف عباس) القصه گفتگوهای بسیار و ابرامهای بیشمار و بهانه‌های
مختلفه دو کرور نیم دیگر معفو شده قرار هشت کرور داده شد باین نوع که در وقت تحویل
سه کرور عقد مصالحه منعقد شود و بعد از تحویل سه کرور دیگر تبریز و قراجه داغ و مشکین و خلخال
و محال ثلاثه سراب ذکر مرقوم داشت بعد و شهر مراغه تخلیه شود و خوی و ارومیه در عوض
دو کرور مرهون باشد و برسیدن کرور هفتم اردبیل تخلیه شود و برسیدن کرور هشتم از خوی
بیرون روند و دو کرور دیگر تمسک دولتی سپرده شود و مدت مطالبه آن موقوف
باشد و پس از آن عند المطالبه بدون عذر کارسازی شود و سایر شروط و قراردادها
از جزئیات تعیین حدود سرحد و احترامات ایلچیان طرفین و قرارداد فراریان
و غیره در مصالحه نامچه دولتین ذکر است داده شده بود و مجلس دهخوارقان بسبب امری
که مذکور منعقد بهم خورد **ذکر اسبابی که باعث برهم خوردن مجلس دهخوارقان**
شد و منعقد شدن مجلس صلح در قریه ترکمان چای شاهزاده جهانشاه میرزا از مشهد مقدس

با هفتصد نفر شمخالچی و چهار پارچه با توپخانه روسیه چهار علم سیاه همراه برداشته میگفت
که علمهای حضرت رضا علیه صلوات الله علیه در خواب بمن مرحمت کرده و در خیمه است
و روس را بضرب شمشیر از مملکت ایران بیرون کنم و با این گفتگوها و این سخنها وارد دار
الخلافه طهران شده و بنای دولت خواهی و ساز مخالفت نایب السلطنه را ساز کرده
بعد در راه عراق ملاقات حسنعلی میرزا را سرمایه خیالات خود ساخته و تحریک نمود
و عوام دار الخلافه فوج فوج و دسته دسته بدیدن او رفته اظهار دوستی و ارادت نماید
وارد و صاحب السلطنه نامه چنین دانستند که اگر نه اینکه خاقان مغفور ... حسنعلی میرزا
دهند شاید ... عالم ... در ده ... خاقان مغفور نیز ... حسنعلی میرزا را
نوشته ... التفات ... نایب السلطنه و شاهزادگان را باحترام بپایان آورده
داشتی حسنعلی میرزا امر ... و مقرر شده حسنعلی میرزا با جنود دار الخلافه ... دار الخلافه
حرکت کرده تا ... خاقان مغفور ... امور جهان ... ضمیر
ایشان ... اسباب ... مقابله با لشکر روس ... نموده

لشکر کرد

سنش کردر ... بار ... منوچهر خان معتمد الدوله مأمور شد که بخدمت
نایب السلطنه رسانند و از طرف بنای دولت روسیه از طول زمان اقامت شاهزادگان
استشعار ... و حیله از طرف دولت ایران ... و بعضی از ... در راه ...
روسیه بنای اراجیف ... در دار الخلافه میگفتند و چون اثری از گفتگوهای
مجلس ... ظاهر نشد بنای ... جمله احتمال ... داده نایب السلطنه
اعلام ... امیرزاده بهرام میرزا در مرحمت آباد ... میشنوم ...
کردستان و کرمانشاهان ... لشکر با روس ... محمد شاه
و جهانگیر میرزا در قلعه ... نشسته ... در رشت ...
جمعیت جمع مینماید و در طرف ... حسین خان سردار ... این
حسنعلی میرزا ... جنگ مشغول ... پادشاه ایران
در دار الخلافه ... لشکر ایران فرمان داده حسنعلی میرزا را نیز از خراسان
حرکت داده و صاحب السلطنه نامه ... مأمور بجنگ لشکر روس ... و تمام القعبه

دهخوارقان آورده قریب دو ماه است که با مردم و فردا معطل ساخته اید و از کار باز
بازگذاشته اید و در مدت این اقامت خارج کار را به لشکر عظیم که همراه است کشیده
شده حال تو از وقت بیرون نیست یا با دولت روس در مقام مکر و حیله میباشی یا با پادشاه
ایران سخنان ترا وقعی نمیگذارند پس انعقاد این مجلس زیاده از این صلاح دولت روس
نخواهد شد تا پنج روز دیگر در امان دولت روس میباشید و هرگاه اطلاع نرسیده ما نیز به تبریز
میرویم و از دنبال هرچه مصلحت دولت روس باشد اقدام خواهیم کرد نایب السلطنه از شنیدن
این سخن پریشان شده بار دیگر خواهش نموده و نوشته بجنرال پسکویچ رفته قبول
نمود که زیاده از پنج روز نماند دیگر خواهش کرده که جنرال پسکویچ وعده دهد
هرگاه این تنخواه مقرره در اطراف قافلانکوه بیاورد لشکر روس به جنرال
پسکویچ حکم دهد که لشکر روس از عقب تنخواه رسیده قدم پیش نگذارند و در هر جای دیگر باز
مجلس صلح منعقد شود و قرار بنا به همین قرار باشد و جنرال پسکویچ در جواب
گفته بود که این عهد را قبول نموده و باز قرار میگذارم که تنخواه مصالحه تا دم دروازه دار الخلافه

طهران در هر جا و هر مکان بیاورد لشکر روس رسم صلح برقرار خواهد بود لیکن
اگر در اطراف قافلانکوه هر قدر به طهران نزدیکتر به تنخواه رسیم از تعلیقه ولایات
در باد و کم تنخواه گفتگوی دیگر خواهیم کرد و میرزا [illegible] جنرال پسکویچ نوشته بود که پنج
کرور رضا بصلح داده عیب ندارد و در عوض سه کرور که در تعلیقه آذربایجان میگیرید
ما اهل آذربایجان در عوض چهار کرور با [illegible] اعظم میرزا ابراهیم الحقه نایب السلطنه
بوعده جنرال پسکویچ خورسند شده و تدارک رفتن معتمد کردید و نجف القدر چاپار
بدار الخلافه فرستاده خاطر خاقان مغفور [illegible] از گفتگوی مجلس مستحضر ساختند و حضرت
الدوله را بخواهش نایب السلطنه جنرال پسکویچ بقصبه دهخوارقان آورده لیکن
وداع [illegible] باز [illegible] مصطفی دولت روس به تبریز برده جنرال پسکویچ نیز به تبریز
معاودت نمود و نایب السلطنه مرحوم عزیمت آباد شریف فرموده ذکر مامور شدن
جنرال لنشان کراف سرختن [illegible] قلعه اردبیل در اواخر دولت پادشاه مرحوم
در ایام توقف نایب السلطنه در دهخوارقان تا رسیدن خبر صلح که در ترکمانچای واقع شده

چنانکه سابق ذکر یافت پادشاه مرحوم در قلعهٔ اردبیل بعد از فتح قراجه داغ توقف
زمستان چون از لشکر نایب السلطنه و اتفاق مجلس صلح در ده خوارقان منقطع شد از رای پادشاه مرحوم
قرار گرفت که از قلعهٔ اردبیل بمحال و کلیه محال است اولادیت طالش تشریف برده و لشکر
طالش و شاهسون و آن قوم را مستعد فرمایند و امنای دولت پادشاهی را در قلعهٔ اردبیل
گذارند و اگر لشکر روس بمحاصرهٔ قلعهٔ اردبیل آیند پادشاه مرحوم از خارج با مردم قلعه کیان
پردازند باین عزم درست با دولت نقربور کارآمد و چهار عراده توپ بقریهٔ
و چهار بیرق داشت از محال و کلیه تشریف برده بعد از چند روز توقف تا همراهان مسکین
بخیال ... سه هزار نفر از سواره و پیاده جمع آوری نمود محال و کلیه رفته و چون بی
اذن و اجازهٔ پادشاه مرحوم آن اجتماع صورت بعضی پادشاه مرحوم نخواسته که پرده
از روی کار آنها برداشته شود از قریهٔ ... توپخانه و ... برداشته و امنای دولت
شاهی نیز از حقیقت حال مخبر نشده روانه قلعهٔ اردبیل شده و امنای دولت لزوم
استقبال پاس داشته جا بجا از مراتب و ده عراده توپ از قلعه بیرون رفته در رکاب پادشاه

مرحوم

صحیح و سالم وارد قلعه شدیم و ساخلوهای آن به جا از ده ... بقدر ده توپ ... نزدیک
می آیند تا به نیم فرسنگی شهر اردبیل با خیال سیاق آمده مراجعت کرده و در این بین نصیر خان
طالش با هزار نفر تفنگچی از قلعهٔ النجق نخجوان فرار کرده بعد بقلعهٔ اردبیل وارد شد چون همه روزه
ما بین چادرگاه برای سواران که در قلعه بعضی و بهای توپخانه لازم بود و جنگ کم میرفته و اگر
مصالحه منعقد نشود لشکر روسیه بمحاصرهٔ قلعهٔ اردبیل اقدام نمایند باین ملاحظه قرار شد ده پنجاه راس
اسب در قلعهٔ اردبیل مانده و بهر قدر مال و قاطر ... مدت نصیر خان
و بعضی از معتمدان سپرده شده روانه محال ارکان ... طالش شده هم توقیفی و نفاذ و
درانبار حاصل آید و هم دست دشمن و ده روز نزدیک ... شده برای قلعه کیان اردبیل
رانی سوار قلعه در راه و ... و قتال است پادشاه مرحوم نصیر خان را با جمیع مال و دواب
روانه ارکان رود نمیفرد و در این بین از خاقان مغفور احکام و نوازشات بپادشاه مرحوم
رسیده و هشت هزار تومان زر نقد بعد و فرج مرحمت فرموده بعضی در طرف نایب السلطنه نیز
قائم خان علام تفنگچی ... علام تفنگچی قدری از زر و هزار تومان ... نقد رسید

نوازشات بسیار پادشاه مرحوم و اظهار التفات باینجانب کرده است و تعهد نمود بحضور همه
از خود مکدر و جانشان ازین و چاکران دولت شاهنشاهی پادشاه مرحوم واقع
میشد حال رضامندی نمیشود بعد خلاصه اینکه در قلعه اردوباد یکی دیگری در هیچ باب از آنچه
قلعه داری بایسته بود درینمقام برای تجربه مطالعه کنندگان چند کلمه عرض میشود شبی از
شبها اینجانب کرداری دولت بخدمت در میان قلعه منزل یکی از خوانین عمده بود پوشیده که
وارد شده اسم آن نوروز خان صاحب منزل بود به تبریز و یک دفعه حاتم خان جبه دار خاقان
مغفور و حاتم بیک سرکرده تفنگچی نایبین بود میگوید که آقا تنگ کار حرف این دیوان
کشیده گرد و خندق و در پنج چهار دیوار باکشتی باید داد تا میانه این دیوان
اتفاق هست ما را ازین مهلکه خلاصی نیست و باشیان میگفت که شاه نوکر خاقان
مغفور و از هر پیغمبر حق ترا میدانند شاهزاده در خدمت پادشاه خلوت
کرده عرض رسانیده جهانگیر میرزا که در خلوت میگوید عرض پادشاه بود برای این
درین قلعه نگهداشتن ... قلعه ... محاصره کرده که همت گلوله خمپاره

شب

شب از هر خود و اولاد و ناپسند سخن عرض نمیشد و محمد حسن خان نام سرکرده تفنگچیان
خلجان نیز گفته که پدر سوخته آقا کی در جوار این دیوان راه میرود که کار تمام شد
فردا روس ... سوی تمام گرفته هر شهر را از کوه بیرون میاورد فرداست تفنگچیان را
پروردار قلعه بگریزند تا هر روز در دل اینها راه یافته ما نیز ازین مهلکه خلاص شویم
و این خان صاحب منزل لشکر بود و محمد شاه شهید در اوایل دولت قاجاریه یکی از
اقوام او را مقتول ساخته بود باری چون سخن باینجا رسید اینجانب که از اینجا بیرون
آمده که خدمت پادشاه مرحوم رسید فقره اول را خجالت کشیده و شوکت بتفصیل عرض
کند با جمال پرداخته و فقره ثانی را بتفصیل عرض کرده اون جواب که فردا شب
منزل چه امر قرار دهد و قلعه داران باشند تا به بیند و اینها حکایت چگونه خواهد شد
پادشاه مرحوم اون مرحمت فرمود اینجانب کرداری دولت شاهی با قاسمان غلام تفنگچی
و بعضی از معتمدان دیگر شب بیدار بماند تا قدری از شب گذشته بود که صدای های
و هوی از طرف دروازه تبریز بلند شد خبر رسید که تفنگچیان خلق کنند و هر دروازه ...

مستحفظین دروازه بوم فروب ساخته میخواستند در دروازه بو شکسته بیرون روند ایلخانی که
و قاسم خان با سایر تفنگچیان در سر صدای ایشان امر بودیم بیرون دویده تفنگچیان خلخالی را
بعضی را گرفته و یکی دو نفر از سلطانهای ایشان را در همان شب که خدمت پادشاه مرحوم
رسانیده سر چهار نفر را گوش بریده دو نفر دیگر را حکم فرموده به دهن توپ گذارند
و تفنگچیان را یراق چینی کرده تعلیقه مشکلدار سایر لشکر تقسیم و مقرر فرمودند تا عبرت
سایر نوکرها باشد القصه چون ملبس و خوارزمیان برهم خوردند یارال بیقرار صریحاً
بنایب السلطنه گفته بود تو یارال کراف سرخلق را با هشت هزار صالدات و
دو هزار قزاق و توپخانه باردبیل مأمور میکنیم و دو نفر از اولادت را در میان قلعه
بما بسپار تا ایشان نوشته بودند چون گفتگوی صلح در میان است با یارال سرخلق چه
اردبیل دارد میشود بطریق صلح در پیش حرکت نمایند بلکه با یارال سرخلق راه
آمد و رفت پیدا کرده شهر و قلعه را در حکم داشته باشند نایب السلطنه مرحوم خاطر اقدس اول
این مضمون را فرموده محمد حسین سلطان گجور را با کراف سرخلق روانه قلعه نموده و ظاهراً

حکم

حکم فرموده بودند از جنگ و جدال چه از نظر بصلح و صلاح کرده شود و محفوظ معهوده
قلعه بانی حکم شده بود اگر قوت و قدرت قلعه داری باشد است در جواب گفته شود که
تا امروز چقدر از این ممالک در این لشکر در دست نایب السلطنه بود حال که احوال ایشان
معلوم نیست چقدر جان و رعیت این مملکت با خاقان مغفور است القصه کراف
سرخلق لشکر مأمور را از راه قراجه داغ و مشکین و اردبیل روانه شده و محمد حسین سلطان
گجور را بقلعه فرستاده مشروح از شاه مرحوم شده بود در دربند قلعه بو منقبض نموده
کراف سرخلق با یک بلک صالدات در قلعه منزل نماید از این طرف در دربند
قلعه خاک ریز مسدود شده لشکریان قلعه بحفظ و ضبط بروج و بارو اشتغال مینمودند
چهار پنج روز به این حالت گذشته شبی از شبها فوجی از صالدات روس در کنار نهر
آمده از طرف دروازه شام آب شهر و دیگر شهر آمده سنگر بستند و توپ و سنگر
کشیده و قدری صالدات و قزاق با بطرف قلعه تقریبه داشتند که ربع فرسنگ
قلعه است فرستاده با پیشتاخت سنگر از اطراف مشغول شده و چون در این چهار پنج روز

جوابی از طرف قلعه بسمع کراف نوخلین رسید گرگین نام گرجی را که ترجمان بود با
علم سفیدی که علامت امان و آشتی آورده است تا در بیرون قلعه فرستاده اعلام نمود که
برسالت پیام اورا تنها از دریچه داخل کرده بقلعه آورده و در روز هم با او
بامروز و فردا گذرانیده بی نیل مقصود مرخصش داده و فردای آنروز باز کراف
نوخلین کس به بیرون قلعه فرستاده اظهار کرد و پیام نمود که مستحفظین در دروازه جواب
داده بفرمودند شاهزادگان در خوابند و او معاودت کرده فردای آن ساعتی آمده باز
همین جواب را شنیده بار سیم آمده باز همین عذر مسموع شده معاودت کرده
بود این دعاگوی دولت شاهی در باشیوق که مقابل گنبد شیخ صفی است [illegible]
و تماشا مینمود که یکدفعه از لشکر روسیه هفت هشت توپ و فشنگ بزرگ روی
بقلعه خالی شده دیگر از فشنگها بر بدن قورخانه که زیاده از صد خروار باروت داشت
رسیده قریب به بیرون تا که در این بارش که داشته نفد خود رفته نزدیک بیک [illegible] چشم
زخم بزرگ رسیده و قزلباشان اختلاف خواسته و [illegible] برآمده مترجمان

[illegible]

نمود که با علم سفید تا حد نزدیک دروازه آمده از قراولان بابان پرسیده که کراف نوخلین
عرض نماید که شاهزاده بیدارند یا در خوابند از عمل کراف نوخلین پادشاه مرحوم شکفته
شده ترجمان مزبور را احضار نموده و بزرگان و مستحفظان قلعه حکم فرمودند که بمجادله و مقاتله اقدام
نمایند تا فردای [illegible] داده شد و در [illegible] زنجیر خان تبریزی از خدمت نایب السلطنه رسیده
خبر رسیدن منوچهر خان معتمد الدوله را با خیل لشکر در [illegible] و قرار انعقاد مجلس صلح را در قریه
ترکمان چای رسانید و از این خبر انبساط [illegible] ترجمان مزبور را با این خبر روانه نزد
کراف نوخلین نموده و در دروازه قلعه را مفتوح فرمودند [illegible] امر مجدد
و فردای آنروز نیز خبر صلح از طرف یارال [illegible] بیارال کراف نوخلین رسیده او نیز
بلوازم جشن و شادمانی مشغول شدند جمیع افواج و صاحب‌منصبان با اسلحه و بی اسلحه بقلعه تردد می نمودند
و همچنین از آنطرف نیز آمد و شد مینمودند ذکر رفتن نایب السلطنه از دهخوارقان تا آبادی
کرد و رسیدن [illegible] معتمد الدوله بحوالی مزبور [illegible] و رکود
قافلان کوه [illegible] قرار انعقاد مصالحه در قریه ترکمان چای

چون نایب السلطنه از ده خوارقان روانه شده مراجعت آمد رسید ضعف و نقاهت که در مزاج
ایشان بهم رسیده و با آن ناتوانی از روی حرکت داده و حقیقت برگردیدن کار رجوع نموده
و امری در نظر سوار رسیدن خبر در طهران نداشته و با این ناساماتی تا ولایت کردن
رفته و در آنجا چاپار از دار الخلافه رسیده معلوم شد که خاقان مغفور بعد از استماع برهم
خوردن مجلس دهخوارقان و محقق شدن حرکت ینارال پسکیویچ از تبریز بعزم عراق خوش آمد
گویان مجلس ها برپا ساخته باعث انبساط در نهم و پیشکش کرده بهمراه معتمد الدوله روانه
داشته اند و در این اثنا التفات نامه ای در نایب السلطنه فرستاده اند نایب السلطنه را بعد از رسیدن
این اخبار رفع حزن و ملال شده در ولایت قابلان کوه و حال گرمرود گذاشته
و چاپار بتبریز نزد ینارال پسکیویچ فرستاده حقیقت را اعلام داشته و ینارال پسکیویچ بعد از ورود
تبریز چند روزی توقف نموده با لشکر سنگین در آن زمستان سخت از تبریز بیرون آمده
بعزم عراق روانه شده بود و در منزل اوجان دو منصور خبر رسید تا خواجه رسیده اند از آنجا
بقوریه ترکمانچای آمده و نایب السلطنه مراسله نوشته استدعای وصول ایشان را بقوریه ترکمانچای

نموده

نموده و در همه مکان لشکرها حضور از حرکت سمت عراق باز داشته متوقع وصول
نایب السلطنه گردیده و نایب السلطنه نیز با وجود زحمت ناخوشی بعد از ورود به ترکمانچای
نزول فرموده و میرزاده بهرام میرزا بالده حکم تبریز قدغن در حال گردش کرده و میرزاده خسرو
میرزا از تبریز بملازمت رکاب که رفته منوچهر خان معتمد الدوله نیز با خواجه رسیده و آصف الدوله
نیز از تبریز حاضر شده مجلس گفتگو منعقد گردیده و شروط و ارکان نامه در روز دوم آنان
تحریر شده بعد بیرون ذکر شده و مهمانی عظیم منعقد شده و سفرای دولت انگلیس حاکم
در دهخوارقان حاضر بودند در اینجا نیز حاضر شده صورتهای مصالحه نامه از طرف دولت
ایران بمهر نایب السلطنه مزین شده و از طرف دولت روس بمهر ینارال پسکیویچ رسیده
در مجلس ملا با اعزاز و احترام تمام تبدیل صورت مصالحه نامه را نمودند همچنین ینارال
پسکیویچ صورت صلحنامه ممهور بمهر نایب السلطنه را که نیز در وکلای دولت علیه ایران گرفته
و نایب السلطنه نیز صورت صلحنامه ممهور بمهر ینارال پسکیویچ سوار و وکلای آن دولت با رفت
نموده زمان بمبارکی گذشته و در سه روز دو شب بازهم توپ و آتشبازی عیش و کامرانی

نمودند از اتفاقات آنکه در آن قریه در همان روز که سفیر [illegible] را نامزد کرده
کردن و یک [illegible] داشت و مژده این فتح را از [illegible] نایب السلطنه و تقبیل آورده
دنیا [illegible] گفته بود و مطابقت در ورود احوال این فتح با احوال این قریه [illegible]
و یک جا جمع کرده است و پس از اتمام امر مصالحه در مجلس وداع [illegible] نایب
السلطنه گفته بود و تحریر آن مناسب است گفته بود که نایب السلطنه واقف و یقین است
که رنج بسیار و کدورت بیشمار هم در جنگ سابق و هم در این جنگ [illegible] از دولت ما
بشما رسیده و چون شما نایب السلطنه ایران هستید اگر بقا نموده در روزگار مقرر است
شما بر تخت سلطنت قرار گیرید همیشه با این [illegible] خواهید بود و [illegible]
اقدام نمائید و لیکن ما در عالم خیرخواهی و محبت بشما میگوییم که همیشه صلح [illegible]
برای دولت خود نافع تر از همه کار دانید و جنگ [illegible] را باضررتر از همه چیز شمارید
و توقع داریم که در این باب خود مصلحت دید این محبت [illegible] داشته [illegible]
نایب السلطنه در توقف تبریز مهلت کرده و لشکر [illegible] بقابلن [illegible] توقف داشته

احضار نمودند روانه دار السلطنه تبریز شد و چون گراف [illegible] از پادشاه مرحوم چهار عراده
توپ که در قلعه اردبیل از توپهای دولت روس بتاراج [illegible] پادشاه روس [illegible] خواهش نموده بود
و اگر [illegible] در عوض آن شاهزاده توپ از توپهای دولت ایران در تبریز بدو [illegible]
نمایند و این خواهش از طرف پادشاه مرحوم مقرون بقبول شده بود لهذا نایب السلطنه
بابت جهت شاهزاده توپ در تبریز گذاشته و سایر توپخانه و قورخانه را [illegible]
[illegible] دار السلطنه تبریز بیرون رفت و گراف [illegible] نیز در قلعه اردبیل بپادشاه مرحوم
وداع کرده [illegible] خود از راه [illegible] رفته و ولایت [illegible]
خالی شده و دولت ایران را از [illegible]

ذکر احوالاتی که در دار الخلافه طهران در [illegible] اوقات روی نمود چون خبر [illegible]
مذکوره بنایب السلطنه در دار الخلافه [illegible] خاقان مغفور [illegible] میرزا را از قزوین
احضار فرمودند و چون از [illegible] خان [illegible]
السلطنه [illegible] میرزا شده خاقان مغفور ولایت [illegible] احمد علی میرزا

که ولد صغیر خاقان بود در مرحمت و معتمد با میرزا امیر نایب روانه آنجا بود حشمة
و حسنعلی میرزا حکم شد که از دار الخلافه بکرمان رفته با بقایای امرای آنجا بپردازد و عباسقلی میرزا
در همین اوقات از کرمان حرکت کرده با بعضی هشت هزار تا نزدیک یزد رسیده
بعد از شنیدن خبر مصالحهٔ دولتین سلک جمعیت او از هم پاشیده بکرمان فرار
کرده و در آنجا نیز تاب توقف نیاورده بشیراز پیش حسنعلی میرزا خال اعیانی خود
رفته و خاقان مغفور او را از حسنعلی میرزا طلب داشته و از آنجا نیز فرار کرده به
مازندران رفت و در باطن سرای ملک زاده زوجه ملک آرا و مادر زن عباسقلی میرزا
بعد در خدمت خاقان مغفور عفو جرایم او شده مقرر شد در مازندران باشند
و خاقان مغفور شجاع السلطنه حسنعلی میرزا حکم فرمود و از راه یزد بکرمان رفته عبدالرضا
خان یزدی را که بر علاوه دم از طغیان میزد و کوچ و عیال محمد ولی میرزا را از یزد
بیرون کرده و خود شاهزاده که بیرون یزد میرفت جواب کرده در [illegible] شاهزاده [illegible]
بهتر بیرون رفع فساد او را نماید دار العباده مفتوح بمراد او شده بکرمان رفته و باستعداد دفع او

کوشیده

کوشیده در سنه آینده مترصد دفع او شجاع السلطنه از راه یزد حرکت کرده در یزد
امری بیان او متمشی نشده شبیه کرمان شده بکرمان رسیده در قلعه جلومیت خود
قرار گرفت و هم در این اوقات که ملک آرا با لشکرهای مازندران بدار الخلافه احضار
شده بعد در حضور خاقان که بمازندران رفته و نواب شیخ الملوک حسینقلی خان سردار
در رخصه بعد حکم خاقان مغفور مامور شده شیخ الملوک بملایر رفته حسینقلی خان نیز
بخراسان رفت و در همان اوقات حسینقلی خان وفات یافته بمقر اصلی شتافت و چون
عبدالرضا خان استقامت امر و لشکر او بدست اهمال شده خود و معرفت خود را که
چیزی بود بیقینی دانست که هیچ یک حکم مخالف و در صورت هزار تومان تقدیم حال شاهزاده
محمد ولی میرزا بدار الخلافه که نسبت بخاقان مغفور فرستاده و شاهزاده ملک السلطان را خواهش
نموده باسم حکومت روانه یزد نماید خاقان مغفور بخشان روی اطمینان و استوار آرزوی
مصلحت قدیم رفیعه سیف الدوله بهمراه ملک السلطان را بیزد فرستادند و نیز بیزد رفته
از همه امور بی وضعی را کوشیده بیزد قرار گرفت و در همین سال شاهزاده محمد تقی میرزا

ملقب بحسام السلطنه حاکم بروجرد بعد محمود میرزا را بنهادن در خدمتگذاری دولت
منصوب کرده و صد و بیست هزار تومان پیشکش داده حکومت لرستان و عربستان که
بحکم خاقان مغفور از او منتزع شده بلکه از حکومت نهاوند نیز معزول شده بدار الخلافه
احضار شده و هم چنین شاهزاده عبدالله میرزا بیکصد و بیست هزار تومان پیشکش در زمان
خاقان مغفور که دراینمدت دوباره منصوب بحکومت خمسه شده ذکر ورود نایب السلطنه
بدار السلطنه تبریز و وقایعی که در آن اوقات روی داد نایب السلطنه بعد از روانه
شدن یارال بتفلیس عمال هشترود تشریف بردند و از آنجا بساعت سعد روانه
دار السلطنه تبریز شدند و اهالی ولایت آذربایجان چنانکه عادت اهل زمان است
در اوقات توقف روسیه در دار السلطنه تبریز و تسلط ایشان در ولایت آذربایجان
بعضی مآل اندیشیها کرده بعضی دیگر در میانه ایشان داخل شده بودند نایب السلطنه
مرحوم قبل از ورود بدار السلطنه تبریز از راه اقتدار و مرحمت ارقام استمالت
بجمیع اهل آذربایجان نوشته و در آن احکام مرقوم فرموده بودند که باید رعیت

وخدمتها

و خوانین و لشکریان آذربایجان بعفو دولت ما امیدوار بوده و بتغیر ابدانند که در مثال
این قدرات حرکات ناهنجار از ایشان صادر شده آن جمله حرکات را در میزان عمل
وزنی نخواهد بود بنابر آن اعمال از روی اضطرار و عدم چاره بوده و در هر صورت
تکلیف برای کسی نیست پس باید بالطاف ما امیدوار بوده و در خدمت ما جمع گذشته را
معفو و مغفور شمارند بعضی از اهالی آذربایجان که مخوف شده بودند و متوحش شده که
در مملکت آذربایجان بولایت روسیه رفته متوطن و امیدوار شده حاکم و غیر حاکم
متوجه آن صوب شده و جمعیت عظیم در دار السلطنه تبریز روی داده نایب السلطنه
در ساعت معین ورود بدار السلطنه تبریز شدند و رعایا و برایا فوج فوج و دسته دسته
تا آستان دولت مشرف شده التفات خود را درباره عموم خلایق مبذول و معطوف
و خاقان مغفور بجهت اینکه مملکت ارومیه و خوی و در این کرور معاوضه بود و
منظور داشتند که این بخواهد و نایب السلطنه خود از عهده برآید از پیشان تا ارجاع
نایب السلطنه مستحضر شده کرور هشتم را نیز از راه التفات مرحمت فرمودند با شاهزاده

ملک قاسم میرزا و محمد طاهر خان قزوینی روانه داشته و بحواله تحویلداران روسیه تحویل شده
مملکت اروسیه ازین هنگام بیرون آمده در سرکار نایب السلطنه بتدارک خرابیها که از لشکر روسیه
حادث شده بود مشغول شدند و تفصیل خرابیها و نقصان لشکر روس از قرار مسطور است اولا
جمیع توپخانه و قورخانه آذربایجان را برده بودند سوای پنجاه عراده توپ که در قلعه
اردبیل مانده بود و پنجاه عراده توپ که بعضی را امیرزاده بهرام میرزا از خوی بیرون
آورده بود و بعضی دیگر در اردوی شهزاده آزاده همراه بود ثانیا آنکه جمیع تفنگهای سربازها
از دست لشکر نظام گرفته برده بودند و تحقیقا قریب به بیست و چهار هزار تفنگ شده
دار از دست لشکریان آذربایجان گرفته شده بود ثالثا آنکه جمیع رعیت ارامنه آذربایجان
و قریب بیست هزار خانوار بیشتر و کلیه آن در مملکت اروسیه و جمعی تیول کوچانیده
با بطرف آب ارس برده و قلیل خانواری که از ارامنه در شهر تبریز و خوی مانده
را رابعا آنکه مال المقاطعه دیوانی ولایت را موافق تقسیم برات تا آخر سال
از رعیت گرفته بودند و جمیع قرض مباشرین روسیه را سرکار نایب السلطنه بتخریج رعیت

آوردند

آوردند رعیت رفته و ولایت خراب و لشکریان بالکلیه پریشان و مغلوبیت
از دشمن و قدرت حاصل شده حزن و ملال بر سرکار نایب السلطنه استیلا یافته پهلو
بر بستر ناتوانی نهادند و برای بیرون آوردن مملکت عثمانی از زحمت دولت روسیه
و خاقان مغفور رفع و رجوع آنها در عهده نایب السلطنه گذاشته بعد سرکار نایب السلطنه
از جمیع اولاد و ضمن سکاکیان و لشکریان خوشتر و معززتر و معتبرتر شش ماه به دوران
سی قناعت ننموده شش ماه دیگر یا در راه استقلال مسلمانان خوش واگذار دولت
نمایند و آنکه اسباب و ادوات از جمله آلات در میان اولاد و عیال ایشان
بود با تمام جمع و به تحویلداران دولت روس قیمت کرده دادند و با وجود این
احوال دولت بهر زمان از کرور هشتم باقی مانده بقدر ایام آن افتاده
و چون در سنوات سابقه ناپلیون پادشاه فرانسه بر ولایت ... استیلا
یافته بقصد یورش هندوستان اقدام به دولت ایران ایلچیان فرستاده بود که
دولت علیه انگلیس سفیری ... حکم مرحمت خاقان مغفور فرستاده منعقد شده بعد که

هر ساله دویست هزار تومان به دولت ایران دهند و تقویت از دولت ایران با هر
دولتی که نزاع داشته باشند خصوص نزاع با دولت روس نمایند و در ضمن این خواهش
شده بود خاقان مغفور ایلچیان فرانسه را بی نیل مقصود از ایران روانه نماید خاقان
تکلم به دولت انگلیس را راجح بر مکالمه دولت فرانسه نموده ایلچیان ایشان را
جواب داده بودند و تنخواه قرار بود را چندی بود از دولت انگلیس گرفته بعنوان
مدد خرج سرحدات آذربایجان به نایب السلطنه میدادند و بعد از مدتی دولت انگلیس تعاون
در دادن تنخواه معذرت کرده گفته بودند دادن این تنخواه مشروط به [illegible]
منازعهٔ دولت ایران و روس است و [illegible] مشترک با معتمد الدوله در این فصل
مصالحه نامه دولتین نوشته بود به همین سبب تنخواه مزبور را نداده در این وقت
این فصل مصالحه دولت انگلیس نزد نایب السلطنه مرحوم آمده شروع در مطالبه
ششصد هزار تومان و تقدیم همه ساله ایام منازعه دولت ایران و روس بود از دولت
انگلیس نموده کیفیت را بعرض خاقان مغفور رسانیده خاقان مغفور بایشان جهت

و کیفیت تدارکات نایب السلطنه علیه و موافق مصالحه نامه بایست هر دو السلطنه [illegible]
بروند حکم با حضار نایب السلطنه از [illegible] در سنه ۱۲۴۱ به تبریز و در هر محله
اجتماع کرده اراده کرده که سه چهار نفر از اهل تبریز را [illegible] در ایام توقف
لشکر روس در تبریز قیادت [illegible] به قتل رسانند نوکر دولت روس در تبریز
بعد از این اراده مستحضر شده چون از شروط و عهود مصالحه آن بود که متکاران
طرفین اذیت نکنند از نایب السلطنه خواهش کردند که در مقام منع این اراده
برآید نایب السلطنه مستحضر شده تبریزیان [illegible] را [illegible] مشهور
[illegible] چوب و سنگ [illegible] مقتول ساخته بعد نوکر
دولت روس [illegible] اقدام [illegible] از [illegible] تبریز [illegible]
سرکار نایب السلطنه که [illegible] تبریز را [illegible] تبریز [illegible]
با این نحو اعمال [illegible] رضا [illegible] لشکر [illegible] شده

ذکر رفتن پادشاه مرحوم از قلعه [illegible] نایب السلطنه [illegible]

بعد از رحلت ارکلی خان بخیلی از قلعه دربند اندیشه‌ای از دولت شاهی در دل خود راه
بعد و ترتیب پیشکش و دفع متمردین پادشاه مرحوم حاجی آقا و سعی و تلاش میمون پادشاه
مرحوم نیز کمال التفات و مهربانی را از دفع متمردین اندیشه کردند حاجی قرمه بغد
حاسدان و معاندان و هیچ در فکر بد کردن جانشین و درایت را بهر قوام زندگانیهای
خود را تصور می‌نمایند این لایق در خدمت پادشاه مرحوم فرستادند و قلعه اردبیل
قلعه ایست محکم و مشحون بتوپخانه بسیار و قورخانه بیشمار است و چنانکه مشهور شد
در چنین ایام در مقابل دولت روس ایستاده و بکار آمد چه بعلاوه پادشاه مرحوم حکومت
این ولایت را از نایب السلطنه خواهش نمودند حکومت قراجه داغ و مشکین فرمایند
و اگر این تمنا نمی‌باید از حکومت مشکین و قراجه داغ گذشته حکومت
این ولایت را بر حکومت آنها راجع شمارند و اینها چند اطلاع این کیفیتها
در خدمت شاه مرحوم معلوم و هست بصیرت متعقل متمردین میوه اسباب
منع این مطلب با عرض نایب السلطنه رسانیده چنان نمود بعد و کمال خواهش

بادشاه

پادشاه مرحوم در این باب بنایب السلطنه از آنجا که اطلاع از اخلاص و مکنون این جماعت با
دولت نسبت بپادشاه مرحوم داشته و مطلع شده و بکرات عرض پادشاه مرحوم نسبت
بدین دوستان و متعلقان خود در مقام بی‌التفاتی باشند بدین ملاحظه نظر علی خان قاجار را
ظاهراً مأمور فرمودند که باردبیل آمده اهالی اردبیل را که متمردین دولت اقدام
نمودند هم بعد امیدوار بالتفات دولت ساخته اهالی را در باب مرحمت سرکار نایب السلطنه را
باشان نمایند و در سلطنت پادشاه مرحوم فرستاده بعد و چون پدر طالش بدولت روس
و اگر رفع پدر که آن فرزند محالات طالش رفته میر حسن خان را احضار داده را
در قرار داده تشفی و مستظهر ساخته بعد در دولت علیه ایران هم قدغن نماید که
محالات را که از ولایت طالش باید از دولت ایران با دولت روس متفق
با انجمن لشکر روس را که خواسته آمد در آن محالات بلامانع متصرف سازند
و از آنجا بقراجه داغ و مشکین رفته بعد از انجام امر آنجا روانه دارالسلطنه تبریز شوند و
ضمناً پیغام داده بودند که جهانگیر میرزا را در مقام نوکری و صداقت و مردانگی بگرفت

صاحب غرضان که در باب اردبیل میگویند اعتنا نکرده او را به مرحمت خود امیدوار
نماید و سخطی نیز بر او فرود آید ایلچی دولت حاضر شده بود بعد از انقضاء امرای اردبیل
و شاهسون به دار السلطنه تبریز رفته به پای بوس مشرف شد نظر بآیین معهودات پادشاه مرحوم
التفات و مرحمت بی نهایت با ایلچی کرده و فرموده متوجه انجام خدمات مرجوعه شدند
چون عمال اردبیل بازار خالی رسیده میرحسن خان از رسیدن حضرت تقاعد کرده
میرهاشم خان را که از کسان عمده او بود بجهت قرابت معتمد بعید ناخوش شد
پادشاه مرحوم از آنجا بقراجه داغ و مشکین تشریف برده بعد از انجام مهام آن ولایت
عازم دار السلطنه تبریز شدند و ایلچی دولت نیز حسب الحکم بعد از طی آن از حدود
اردبیل وارد دار السلطنه تبریز گردیده تشرف آستان بوس مشرف شد ذکر رفتن
نایب السلطنه به دار الخلافه طهران و سایر حالات آن ایام تا ورود به دار السلطنه تبریز
چون پادشاه مرحوم وارد دار السلطنه تبریز شده و حضرت نایب السلطنه مشرف گردیدند
نایب السلطنه امورات مملکت آذربایجان را با ایشان محول فرموده در باب جابجا کردن

نخجو

نخجوانی در باب گرو رشتم معین شده بود با اهتمام تمام شاهزاده بهرام میرزا را بحکومت مملکت
خوی منصوب و مقرر داشته بعد از عازم شدن مملکت خوی از لشکر روسیه روانه آنجا شدند و بولایات
دیگر آذربایجان نیز حکام جز تعیین فرموده ایلچی دولت را نیز که بتبریز آمده بود با کمال
امورات اردبیل نامزد فرموده رخصت حاصل شد و خود نایب السلطنه روانه دار الخلافه شدند و
بعد از قطع منازل به دار الخلافه رسیده تشرف پای بوس خاقان مغفور مشرف گردیدند و در باب
ششصد هزار تومان که دولت علیه انگلیس مطالبه بهیئت مجلس کنگاش منعقد شده نواب دولت
انگلیس بر عهده شده در این خواهش سوء و قتی با سبب ما به دولت علیه ایران تسلیم نمائیم دولت
علیه روس بی جهت و بلاسبب متقدم و متعدی بر نقض عهود و میثاق شده بنا ر غیر و مقاتله
پرداخته و در این منازعه فیما بین دولتین شهر معلوم ما شده است و متعدی در این منازعه
دولت علیه ایران نبود در این صورت بر دولت علیه انگلیس لازم نیست در این خواهش بود هر
چه در این جنگ دولت روس را تقصیر شده است و بعد از این سؤال و جواب خواهشمند
شدند که این فصل معاهده فیمابین را که مایه یگانگی حال و ما بعد است خاقان مغفور صاحبقران

بردن آورده و سالها از اسکاف دولت علیه انگلیس و سبب بزرگان دولت علیه ایران
تسلیم نمایند این خواهش را خاقان مغفور از ایشان قبول فرموده چند فصل مسطوره را مردود گردانیده هشتم
ساخته نایب السلطنه مرحمت فرمودند و در مدت اقامت نایب السلطنه در دارالخلافه مملکت
خوی نیز از دولت روسیه بیرون آمده و لشکر خود از رود ارس روانه آنطرف سرحد شدند و خاقان
مغفور تدارک رفتن نایب السلطنه را به دارالسلطنه تبریز دیده تخت پادشاهانه از طلای خالص
ساخته و مینا شده بود با کمر خنجر و شمشیر مرصع مرسوم کیانی که زیاده از صد هزار تومان
شمشیر قیمت داشت با نیم تاج پادشاهی و سایر تدارکات لایقه مرحمت فرمودند تا آن
فرزند دلبند به دارالسلطنه تبریز روانه نمودند و مصالحه نامه روس نیز مقرر داشته که در مدت
نایب السلطنه بعهد با امراء اطراف تسلیم نمایند و بعد از انقضای یک ماه مجلس محاکمه برای امرای القمه
یارخان آصف الدوله منعقد شده و گناهکاران تقصیر و تهاون نموده در نگهداری تبریز از او
واقع شده بود نمایان آمد و بعد از اثبات تقصیر حکم خاقان مغفور نایب السلطنه آصف الدوله را
جمیع اردو خانه پادشاهی و دربار لشکر را در ترتیب بزرگ که داشته شده بود برده و چوب

بیا

پاسبانان آصف الدوله زده تا نمی به هر گناهکاران بزرگ این چوب تهاون را در امر دولت
سست شمارند و نایب السلطنه را بعد از این مقدمات مرخص فرموده به طهران آمده علی داوللو
در طهران بعضه به دیدن نایب السلطنه مشرف شده و نایب السلطنه نیز بعد از تابستان روانه
طهران شده چون طهران رسید شاهزادگان اطراف مثل شاهزاده محمدتقی میرزا حاکم
بروجرد و شیخعلی میرزا حاکم ملایر و تویسرکان و همایون میرزا حاکم نهاوند به تبرک دستبوس
مشرف شده و طهران را قرار بگذاشت خاقان مغفور بفرخ سیر میرزا که ولد صلبی خاقان بود
سپرده یک زنجیر فیل با تخت پادشاهی که بر بالای آن منصوب بود از طرف خاقان مغفور
نایب السلطنه مرحمت شده و نایب السلطنه در کمال سرافرازی و دلخوشی از در جهان پادشاهی
از طهران از راه مراغه روانه تبریز شدند و ایلچیان دولت نیز از اردبیل احضار فرمودند
و بعد از چند روز ورود نایب السلطنه به تبریز ایلچیان دولت نیز با تبریز تشریف کمه

ذکر آمدن سفیر دولت علیه روس جنرال گریبایدوف و آوردن مصالحه نامه از طرف امپراطور نامستحکم مقتول شدن او در دارالخلافه

نظر بمقامات سابقه در تحریر شد

بابت مصالحه نامه در تفلیس به سفرای معتبر از طرفین تعیین شده و در دار الخلافه طهران

و در دار السلطنه تبریز به توقیع خدمت امپراطور اعظم و به خدمت خاقان مغفور رسانیده آمده

از طرف دولت علیه روس ژنرال کریبایدوف به منصب سفارت سرافراز شده برای

توقف در دار الخلافه طهران و رسانیدن مصالحه نامه به خاقان مغفور مأمور شده و از

دولت خود به لقب ایلچی با اعزاز و احترام تمام از سرحد دولت علیه ایران گذشته

وارد دار السلطنه تبریز شده بود از شرفیابی خدمت نایب السلطنه و چندگاه توقف فرسنگی

نایب مصلحت گذار از طرف خود در دار السلطنه تبریز گذاشته با مهمانداران دولت علیه

ایران روانه دار الخلافه طهران شده وارد و در دار الخلافه و دادن مصالحه نامه مع سفارت

دولتی چنانکه قانون سفرای دول است در دار الخلافه بر افراخته متوقف دار الخلافه طهران

گردید ژنرال کریبایدوف مردی بود بزرگ منش و متکبر و به سبب غلبه که از دولت

علیه روس نسبت به دولت علیه ایران حاصل شده بود بسیار بلند پروازی از او ظاهر شد و

دقتهای بسیار در امر کار و در اجرای شروط مصالحه نامه منظور میداشت چون یکی از شروط مصالحه نامه

آن بود

آن بود که اسرای طرفین مطلق العنان شوند و در مملکت ایران از عهد نواب کریمخان زند و

از عهد محمد شاه شهید اسرای گرجستان بخصوص از طایفه اناث بسیار به تصرف و نکاح مردم درآمده

بعضی آغا یعقوب نامی از خواجه سرایان خاقان مغفور که از گرجستان الاصل بود بسبب باقیی

که در دولت ایران داشت خود را رعیت روسیه نامیده نزد ژنرال کریبایدوف رفته بعضی

و خاقان مغفور اعتنا نماید در غیاب با مراد و نفوذ مهام دولت ایران در باب مطالبه باقی او

با بعضی دیگر و مجلس سفیر تمام گفتگو کرده بعضی و آغا یعقوب مذکور با بعضی از زنها که در

نزد ژنرال کریبایدوف راه یافته بعضی سیاهه اسرای قدیم و جدید گرجستان را به ژنرال

کریبایدوف داده اکثر آنها منکوحه مسلمانان و صاحبان اولاد بودند دیگر و نوزا نیز ا

برده بعضی که در حرم خانه خاقان مغفور در سلک متکفلان دولت منتظم بعضی و یک نفر را

نیز که در خانه الله‌یارخان آصف الدوله و منکوحه او بود در سیاهه نوشته بعضی کریبایدوف

بملاحظه رفتار و سلوکهای زیاده از حد و خارج از قانون که با امنای دولت می‌نمود بلکه از جانب

در شرف حضور خاقان مغفور میرسید بخلاف آداب حرکت میکرد چنانکه نوشته شد با تکرار

دار الخلافه به بهانه اینکه گرجستانی در خانهٔ شماست بد رفتاری نماید و بدون اذن و استحضار
اولیای دولت ایران کسان خود را از راه دوستی بخانه های مسلمانان میفرستاد و خودسرانه
خانه های مردم سنی(؟) اظهار میداشتند که باید نمایندگان ما جمیع اثاثیهٔ آن خانه را دیده
اگر زنی از اهل گرجستان باشد بخانهٔ ایلچی برده تا ایلچی بالمشافهه تحقیق رضا و عدم رضای در
ماندن و نماندن او در مملکت ایران نماید و دیگر این حرکت از گریبایدوف صادر شد
و زنهای شیعهٔ اهل اسلام را بدین گونه بخانهٔ خود برده شبها نگاه داری میکرد و این اعمال از او
در نظر اهل اسلام ناپسند آمده بعرض اولیای دولت علیه ایران میرسانیدند و اولیای دولت
قاجاریه با لطایف الحیل مختلف در ملاحظات مسلمانان سفیر روس را نصیحت دیگر بار در مقام نصیحت گریبایدوف
بر آمده اصلا مفید فایده نیفتاد و خاقان مغفور بجهت یگانگی امپراطور روس و بواسطهٔ آشتی
مملکتها و دوری از کدورتها مایل به مصالحه فرمودند بعضی مسامحه شده به هیچ وجه سبب دلتنگی
در میانه پیدا نشود و نیارال گریبایدوف نیز از این جهت که از خاقان مغفور اصلا اظهار
نارضامندی نمیدید و بخود جرأت داشت روز بروز دست تعدی را دراز تر کرده تا کار به اینجا

دست

دست درازی بخانهٔ الله یارخان آصف الدوله رسیده بوساطت آغا یعقوب خواجه یکی از زنهای
دو زن از نو بخانهٔ آصف الدوله که در میان ارگ سلطانی دار الخلافه بود فرستاده و ضعیفه بود که در خانهٔ
آصف الدوله بود جبراً و قهراً خواست بیرون آورد آصف الدوله هر چه از ایشان مهلت
خواست معقول نشد و میدانست که نظر بصلاح وقت خاقان مغفور در این باب اعتنائی نخواهد
فرمود لابد شده ضعیفه را با بعضی از معتمدان خود بخانهٔ ایلچی فرستاده در آنجا نیارال گریبایدوف
ضعیفه را دیده در رضا و عدم رضای او در ماندن و نماندن پرسیده باز روانهٔ
خانهٔ آصف الدوله نماید بعد از بردن ضعیفه ایلچی معتمدان آصف الدوله را جواب داده
و ضعیفه را نگاه داشته بود با این بهانه که حق باید بدون حضور شما از او سؤال نمایم آصف
الدوله از شنیدن این خبر آتش بجان و دل بی تاب و توان شده بفکر چاره افتاده
علمای اسلام که در دار الخلافه بودند اظهار تظلم خود نمود و سایر مسلمانان نیز که حال
دلتنگی از این اعمال داشتند بمقام عجز و تظلم در آورده در دولت سرای افضل الفضلاء
مجتهد العصر و الزمان حاجی میرزا مسیح رحمه الله آمده زبان بتظلم و دلتنگی گشوده از عدم اعتنائی

خاقان مغفور نیز در این باب اظهار رنجش نموده و جناب میرزا مسیح رحمه الله نظر بتکلیف مسلمانی
کس نزد ایلچی مزبور فرستاده طلب اناثیه اهل اسلام را کرده بود ایلچی در جواب سخنان
درشت گفته سفیران مجتهد العصر از آنجا خائباً و خاسراً معاودت کرده اهل اسلام
از دیدن این اوضاع پریشان شده محلات و محالات را خبر کرده جمع کثیری از رعایای
شهر زن و مرد اسلحه پوشیده و اکثر از کاسب و تجار نیز بجمعیت اسلام ترک آمدن
ارک مبارک را کرده بعد از آن برای مجتهد العصر از آنجا جمع آمده میرزای مجتهد را از راه
سرای خود بمسجد جامع برده درب اطاق و خانات را لیکه بمسجد جامع مجتمع گشته
و کثرت و غوغای عظیم از عام و خاص در مسجد پیدا آمده چون حالت از شنیدن این اخبار
ابواب ارک مبارک را بسته و مستحفظ گماشته از غوغای عوام محترز آمده و مجتهد العصر
و از آنجا کسان نیز نزد نیارال گریبایدوف فرستاده اراده دوباره خواهش استرداد اناثیه
اهل اسلام را نمودند و گریبایدوف نیز کسان خود را قریب دویست نفر بعد جمع
آورده بحفظ خانه خود مشغول شده کسان میرزای مجتهد را بعتابهای درشت و خطابهای سخت

مخاطب ساخته معاودت داد اهل اسلام از شنیدن این جواب بجوش و اضطراب افتاده و خاقان
مغفور کس فرستاده اهل اسلام را از این حرکت منع نمود و عوام الناس فرستادگان خاقان را
فی الحال سرزنش کرده معاودت دادند و بار دیگر میرزای مجتهد رحمه الله کسان نیز نزد ایلچی فرستاده
خواهش باقی را اگر ساخته و در این نوبت آغا یعقوب نام که با یکدو نفر از کسان
ایلچی در حضور گریبایدوف سخنان مرتدانه گفته و دست با آتش تفنگ گشوده و دو سه
نفر از اهل اسلام را که جناب میرزا فرستاده بود مقتول ساخته سایر منسوبان ایلچی نیز
از بام و دیوارهای خانه ایشان تفنگ اندازی گذاشته جمعی از اهل اسلام را مجروح و مقتول
ساخته چون عوام الناس که در مسجد جامع جمع آمده بعد کار را باین منوال دیدند دسته
دسته و فوج فوج از مسجد جامع رو بخانه ایلچی گذاشته باستقبال و جنگ نیارال گریبایدوف
و اعوان او جازم شدند و خاقان مغفور بعد از شنیدن این خبر ظل السلطان را با جمعی
از ارک بیرون فرستاده خواسته که بممانعت عوام مشغول شود عوام الناس از دیدن این
احوال کسان ظل السلطان را در کوچه ها عقب رانده سنگ گرفته هجوم بر سر خانه ایلچی آوردند

و کسان ایلچی نیز هفتاد و هشتاد نفر از مسلمانان را بضرب گلوله مقتول ساختند بالجمله مسلمانان
بخانه ایلچی ریختند و یکبار حرف را با جمع کسان او در آن یکطرف نمودند باب ایلچی و خانه مسلمانان
پناه برده و محفوظ ماندند بقیه جمیعاً مقتول شدند و اسباب و اوضاع خانه ایلچی را بباد
تاراج دادند و بعد از این اعمال شنیعه جامع رفته میرزا مسیح مجتهد را با بعد و لشکر ارک خود برده
او را بجا دست خود در صورت تعرض دولت ایران با ایشان ملتفت ساختند متفرق
شدند خاقان مغفور از ظهور این واقعه منافات تمام با یگانگی دولت علیه روس
داشت دلتنگ شده بفکر چاره کار افتادند ذکر رسیدن خبر قتل ایلچی بدار السلطنه
تبریز و مأمور شدن شاهزاده خسرو میرزا بعذرخواهی این عمل بدولت روسیه و بردن مقصرین
چون نایب السلطنه از زیارتگاه و ارزروم ببلد قدیم عود فرموده وارد دار السلطنه تبریز شده بعد
در ایام حرکات سفر در دار السلطنه بطوراتی مشغول داشتند و ایلچی نیز دولت شاهی را
از اردبیل حضار رفتم بعضی از آن بلاد و ستم ایلچی مراجعت نموده در تدارک جنگ
بعضی از ملتزمین رکاب تا ولایت تفلیس باشد و بحکم قرنیه بعضی پناه نفر سواره از جوانان
[illegible]

مع جهولات وکالتها از ارکان آن طایفه با اسپهای قیمتی و یراق و رشتهای طلا با اسباب و
اوضاع مقابل برای آنها تدارک دیده از جمله ملتزمین رکاب باشند و منظور داشته که در آن
سفر سیصد نفر سواره با رشمه و دست تفنگ و شاه قطار طلا و سایر اسباب تجمل و زینت
متعلق طلا در سر پور معروف شده باشد در رکاب باشند تلافی مقدمات ایذا گری
دولت شاهی را مرخص اردبیل فرموده این دعاگو داده اردبیل و تدارکات سفر مشغولی
داشت و در همان چند روز تا حرکت نایب السلطنه از دار السلطنه تبریز بدار السلطنه
طهران بعد خبر کشته شدن ایلچی گریبایدوف را بخوبی گذشته خاقان
مغفور نایب السلطنه رسانیدند نایب السلطنه از شنیدن این حکایت محزون شده
بفکر کار رو دراز افتادند و در چنین وقتی که دولت علیه ایران هیچگونه استعدادی
نداشت و چنین حادثه عظیم واقع شده عقل عقلا در تدارک این کار متحیر مانده
چیزی در آنها پیدا نشده هیچیک از مصلحت بینان را مصلحتی مناسب حال دولت بخاطر
نرسید سرکار نایب السلطنه را بالهام ملهمان غیبی چنان بخاطر رسید و مصلحت دولت

آگاه است در چنین وقتی که مابین دولت روم و روس منازعه قایم و برپاست اگر بنحو خوشی
عذرخواهی استعفا نشود بحکمت امپراطور عذر پذیرفته منازعه دولت ایران در مقام طرفداری
سرباز منازعه دولت روم نماید و نایب السلطنه در دارالخلافه سلامت مانده بود بجهت اعتذار مهم
دولتا امیدوار داشته بتصدیق کیفیت دارالخلافه بود در بیدخواهی دولت علیه ایران
در این امر از او گرفته با چاپار روانه تفلیس نزد ژنرال مرشال پسکویچ فرستادند و
خواهش عذر را از دولت امپراطور با این که مصلحت دیدند و میرزاده خسرو میرزا را با
اعاظم امرای دربار خانه دارالسلطنه تبریز بدارالملک تفلیس نزد ژنرال مرشال پسکویچ
فرستاده و بعد رفتار و گفتار ژنرال مزبور مصلحت دادند فرستادگان دولت علیه اقدام
نمایند و مصلحت دید دولت را بهمین مقال ختم نموده که نیابت خاقان مغفور عرضه داشت
کرده و بر روانه کردن میرزاده خسرو میرزا عازم شده و از امرا و چاکران دولت محمدخان
امیرنظام و میرزا محمد تقی خان که حال بتحریر منصب وزارت ایران و ملقب باتابک اعظم
از پادشاه جهان خلدالله ملکه سرافراز دوره و متوقب آقایان حاجی میرزا مسعود انصاری

و محمد حسینخان

و محمد حسینخان ایشیک آقاسی باشی را مقرر فرموده که بدارکی رفته مشغول شده بتجدید
تجهیز تا مدت تدارکات میرزاده خسرو میرزا دیده از راه قراباغ و گنجه روانه تفلیس داشته
و بتقیید رسیدن نوشتجات دولتی در دارالخلافه نشده رسانیدن نوشتجات دولت را و جمیعه
چاپاران که نوشته ژنرال پسکویچ نوشته جات دوستانه نوشته و تعذرات مقرون
بصواب معتذر شده و حکم فرموده از مصلحت دید ژنرال پسکویچ سر دون نباشند
و میرزاده خسرو میرزا با همراهان از آب ارس گذشته روانه تفلیس گردیدند

ذکر واقعه طالش و حرکت میر حسن خان که در میانه واقع شده و رفع آن بتقدیر ملک منان

چنانکه مسطور آمد مملکت طالش و قصبه لنکران مابین دولت روس و ایران مشهود دولت
و مدت مهلت فیمابین دولتین برای تخلیه آن ولایت منظور و گفتگو شده بود و قبل از
انقضای آن مدت معین در دفتر شده در نایب السلطنه در دارالخلافه تشریف داشته
لشکر روس بسرکردگی ژنرال مایورزال بضبط مملکت طالش مامور شده و ژنرال
مذکور آمدن خود را با میرعالی دولت پادشاهی اعلام نموده خواهش عفو نموده این

دعاگوی دولت کس فرستاده میرحسن خان را بخواهش از مجادلت باید داکرد که از شیوه مقطوع الید
ساخته متصرف دولت روس داده شود اینجا دعاگوی دولت ایران نیز بخواهش این
عمل کرده میرحسن خان را به حزن میرزا است از دولت قرابه بیرون آورده
در محال استارا در قریه موسوم بحلوه متوقف نموده بود در این وقت خبر فتنه انگیزی
از دو روزنامه شایع شد میرحسن خان مقصود اینکه مثل زعم فیما بین دولت روس و ایران
خواهد شد فرامین سابقه ولیعهد را که در ایام نزاع سابق برای او صادر شده بود ابراز
و اظهار نمود و چنان شهرت داده این احکام بتازگی رسیده اند تفنگچیان تماماً
متفرقه خود را جمع آوری کرده قریب بیست هزار تن جمعیت کرده بر قلعه
لنکران رفته لشکر روس را در آن قلعه محاصره نموده نشست و میرزا ابوالقاسم قائم مقام
در آن روزها کارگذار امورات آذربایجان بود در جریده اتفاقیه این حالات را
دعاگوی دولت درا دیده کرده به این اخبار نامه را مقصود این بیت نموده بود **بیت**
هر زمان نقش برآرد زمانه دیگر — که چنانکه در آینه تصور باشد — در هر ...

رسید

رسید چگونه حرکت میرحسن خان نیز در اردوبادی واقع شده این دعاگوی دولت
در جواب این اخبارنامه این نقش تازه را عجیب تر از حکایت درج روزنامه نمود
به تفصیل نگاشته روانه داشت اما دولت تبریز در کارنامه بسط از شنیدن
این حکایت تازه دلتنگ به اندازه نمود امید دعاگوی دولت ایران را امتحاناً حتماً
برفع این حکایت مأمور و معذور امید دعاگوی دولت یکنفر از معتمدین خود را از راه
قزل آغاج روانه نمود و مکتوب نوشته به قلعه لنکران رفته و نوشته جات بنیاد اول
لنکران نوشته به جنرال دولت علیه ایران را در این حکایت و حصول میرحسن خان را
در موافقه اعلام داده نوشت در صدق این گفتگو آن است که تا ده روز با
لشکر ایران بر سر میرحسن خان میرسید با جمعیت او بالکلیه از سر او متفرق خواهند شد
و خواهش نمود به همین نوشته جات را ابراز الملک تفلیس فرستاد حرکت میرحسن
خان را از طرف دولت نه دانند و خود امید دعاگوی دولت نیز عمال و بیگلربیگی رفته
سردمان تفنگچیان محال ... گرگان ... دستار او را ... نوشته جات

نموده نوشته حکم بتفرقه آنها از کنار میرحسن خان نمود و بمعاودت متفرقین
روسیه نیز نوشتجات بحضرت دولت ایران را از حرکات میرحسن خان اظهار
داشت و میرحسن خان را نیز اعلام نمود که بجهت خود عمارت بنیاد کند و از سر
تلقه لشکران برخاسته بخاک ایران عبور نماید و خود امیدوار کرم دولت پادشاهی
بلافاصله از کنار تلقه شندان گذشته بقصبه اشتارا وارد شد و تفرقه در میان
جمعیت میرحسن خان افتاد میرحسن خان از سر لشکران برخاسته از راه دیگر بخاک
ایران داخل شده بقریه کانرود بمقام صاحب الملک بعد رفته و اظهار حرف
ارادت نمود امیدوار کرم دولت از ینارال لشکران کیفیت نامه آن ایام را
گرفته و وضع بحضرت دولت ایران را ینارال روس بتفریق تمام بجا بریکه نوشت
نایب السلطنه فرستاده و از آنجا بتفلیس فرستاده نمود و خاطر نایب السلطنه را از این
دمدمه و تشویش خلاص داد و نایب السلطنه حکم باحضار میرحسن خان صادر نموده او را
مکان خواسته امیدوار کرم دولت پادشاهی لابد و لاعلاج شده و بخواهش او در حینی

وقتی

وقتی میرحسن خان را باجبار و اکراه همراه برده با چند نفر از خویشان از قصبه اشتارا بقریه کانرود
رفته او را اطمینان تمام داده بقلعه اردبیل آورد و ضمانت وجود او را در خدمت نایب السلطنه
نموده و در همین زمان میرکاظم خان ولد او را با بقا نیز نوید مصاهرت امیدولت
امیدوار بعد ورود از دربار صداقت سلطنت را از تبریز به اردبیل آورده و طوی بزرگ داد
میرحسن خان را استمالت نموده باز روانه محال اشتارا ساخت و در همین سرحدداران روسیه
عذر حرکت میرحسن خان بنحو حسن خواستار آمد ذکر رسیدن امیرزاده خسرو میرزا بتفلیس
و روانه شدن از آنجا بدار السلطنه پطربورغ تا مراجعت بدار السلطنه تبریز چون خبر
مأموریت امیرزاده خسرو میرزا بدار الملک تفلیس رسید ینارال ایقچ لشکرهای اردوی خود را
بجهت نزاع و جدال که با دولت روم داشتند روانه سرحدات و ولایات روم ساخته
حفظ ضبط امیرزاده خسرو میرزا در تفلیس مانده بعد از ورود نواب امیرزاده خسرو میرزا امیرزاده [illegible]
نموده دستور العمل او را داده و امیرزاده خسرو میرزا هر چند اذن صریح از دولت ایران
نداشت در تفلیس توقف نماید لکن نظر بماموریتی نوشته شده بود بابت از صلح دید

ینارال سرشکر پسقویچ تکلف نمایند لابدا عازم دارالسلطنه پطربورغ شدند و محمد خان امیر نظام
و میرزا محمد تقی خان و میرزا مسعود با چهل نفر از همراهان را در خدمت شاهزاده روانه
دارالسلطنه پطربورغ ساختند و محمد حسین خان ایشیک آقاسی باشی را با اجناس و ارمغانات و تحفه
با سایر همراهان به تبریز مراجعت دادند و ینارال پسقویچ سپهدار عظیم امپراطور را از حرکت
عوام دارالخلافه طهران بنایب السلطنه نوشته و خود ینارال بعزم رزم روم روانه شد
و شاهزاده خسرو میرزا به دارالسلطنه پطربورغ رسیده و بشرف ملاقات امپراطور مشرف شده
امپراطور اعظم پذیرای عذر از دولت علیه ایران شده و شاهزاده خسرو میرزا را با همراهان
بعد از سه ماه توقف در دارالسلطنه پطربورغ و از نوازشات و مرحمت شاهانه مراجعت کرده
یک کرور از ده کرور باقی وجه مصالحه را نیز بدولت ایران گذشت نمودند و وعده
آمدن ایلچی بزرگ برای استحکام دوستی داده شاهزاده را باعزاز و احترام تمام معاودت
دادند و چون کیفیت سفر شاهزاده خسرو میرزا را میرزا مصطفی افشار که از جمله ملتزمین
خدمت ایشان بود بطریق روزنامه مفصلی نوشته و مجلد شده بهمان جهت اینجا ذکر دولت

زبان

زبان قلم را از تحریر کیفیات و تفاصیل آن کوتاه نمود خواهشمندان مطلعین آن اخبار را
بمطالعه مفصل آن روزنامه مجلده رجوع نمایند چون امپراطور اعظم خواهش نمودند که میرزا مسیح
مجتهد باید از دارالخلافه اخراج شود بان سبب خاقان مغفور نیز در مقام عذرخواهی ایشان
از دارالخلافه برآمدند و جمع علما دارالخلافه از جماعت اناثیه شمشیر و چاق بدست گرفته
بدولتسرای میرزای مجتهد جمع آمده در مقام عدم جریان حکم خاقان مغفور بعضی و سه چهار
روز این گفتگو طول کشیده تا بالاخره میرزای مجتهد بعزم زیارت عتبات عالیات از
دارالخلافه بیرون آمده و روانه کربلای معلی گردید **ذکر حرکت نایب السلطنه از تبریز**
باوجان و اجتماع لشکر آذربایجان تا زمان معاودت به دارالسلطنه تبریز و وقایع واقعه
چون نایب السلطنه شاهزاده خسرو میرزا را بعذرخواهی روانه دارالسلطنه پطربورغ ساخت
و ایام بهار پیش آمد مصلحتهای دولتی عازم شدند که لشکر آذربایجان را آماده ساخت
تا هر یک آنها رسیده شده در چمن اوجان جمع شوند بجبر نقصان امورات آنها پرداخته
نظر باین مصلحت دیده روانه چمن اوجان شده باجتماع لشکر نظام و غیر نظام فرمان دادند

و پس از یک ماه توقف بنه و عراده توپ با توپچیان نظام و چهارده فوج لشکر نظام
در مغان اردوجات حاضر شده تعلیمات و بازی آنها را که سرانجام شده بود بایشان داده
آب رفته بجوی باز آمد و ایلچی انگلیس و مصلحتگذار دولت روس در تبریز بود باردو
احضار شده در حضور آنها سان لشکر دیده پیشه در روزنامه لشکریان را ارائه امیرزاده
خسرو میرزا در دار السلطنه بطرزبورغ میهمان بستارند و در همین اوقات بمصاحبت آخوند ملا شریف
شیروانی که در راه بیت الله مستعد بجهت زیارت خانه کعبه مشرف شود نوشته جات دوستانه
بخواندگار روم سلطان محمود نوشته فرستادند و سلطان محمود بعد از وصول آخوند ملا شریف
او را در نزد مختار دولت ایران نامیده و در اعزاز و احترام او سعی بسیار نمودند چنانچه او
تمنا کرده دولت علیه ایران لشکر خود را در حدود اوجان جمع آورده معاونت
دولت علیه روم اقدام خواهند نمود و امپراطور اعظم از امیرزاده خسرو میرزا که منزلی
فرستادن آخوند ملا شریف را باسلامبول در غیر مرقوم کرده امیرزاده خسرو میرزا حقیقت
امر آخوند را معروض امپراطور نمود رفع غبار خاطر ایشان را نمودند و هم در اوقات

توقف

توقف ارزروم در اوجان فرج الله خان شاهسون از ردیف حاجی ابراهیم قاجار را از
نوشتجات طایفه شاهسون بغرض ارزروم مدت خود متقلب ساخته اینها کاری
دولت او را گرفته محبوس نمود و حقیقت را بنایب السلطنه عرض نمود فرج الله خان قبل از
رسیدن چاپار از مجلس فرار و چاپار حکم احضار او را از طرف نایب السلطنه رسانید
اینها کار دولت تا یا حقیقت را معروض داشت و از این کیفیت میرزا نصرالله اردبیلی
که کارگزار قراجه داغ و مشکین و در خدمت پادشاه مرحوم بود مستحضر شده و از آنجا
حاجی ابراهیم قاجار را اعلام نمود که فرار فرج الله خان را از مجلس در خدمت نایب السلطنه مستند
با اینها کار نمایند نظر بعرض ایشان نایب السلطنه این دعاگوی دولت را از اردبیل
باوجان احضار فرمودند پس از آن که اینها کار را انظار ایشان عرض که فرار
فرج الله خان باستحضار اینها کار دولت است بعد آوردن در بیت خانه مبارکه سپرده
که قریب یکصد ساعت در قراول ماند شفعا شفاعت نمودند از حضور منزل
داده و بعد از سه روز حضار فرمودند کتا وحتما فرج الله خان را از اینها کار خواسته

و اینجا حاکم نیز از آنجا روانه شده غفلةً بر سر فرج الله خان ریخته او را از جنگلهای
طالش و طوالش گیر انداخته دوباره معاودت بخدمت نایب السلطنه نموده و در حال میان آقا
و مرحمت آمیز بار دیگر فرج الله خان محبوس شده و این حاکم دولتخواهی نموده از آن
اتهام بیرون آمده و از خدمت نایب السلطنه مرخص و روانه اردبیل شده و در همین اوقات
محمد حسین میرزا حشمت الدوله از طرف خاقان مغفور بار دیگر مرحمت آمیز رسید چون
خاقان مغفور حکم زمام [illegible] نایب السلطنه اردبیل با ایالت کرمانشاهان نامزد فرموده
بدین سبب نایب السلطنه طهماسب میرزا برادر او را از کرمانشاهان معزول و محمد حسین میرزا را
بایالت کرمانشاهان منصوب فرموده و او در آن ولایت تا ایام وفات خاقان
مغفور مشغول حکومت بود و هم در این اوقات میرزا محمد تقی آشتیانی را که از طرف
نایب السلطنه وزیر همدان و در خدمت شاهزاده فرخ سیر میرزا [2] معتمد بخدمت مشغول بود — [2] ملقب بنیر الدوله
بود میرزا ابوالقاسم قائم مقام بجهت عداوت سابقه باو داشت و او را از شغل
بمنصب خود معزول [illegible] چنانکه یکدو سال هم در ایام عزل میرزا ابوالقاسم کارگزار

آذربایجان

آذربایجان بود در خدمت نایب السلطنه مرحوم متهم ساخته او را به [illegible] خواهر دیگران
منسوب داشت و نایب السلطنه یحیی خان یوزباشی را با صد نفر غلام بکرمانشاهان روانه داشته
و حکم فرموده که اگر از همدان گریخته بجز در دار الخلافه بولایت رفته باشد او را تعاقب
کرده دست بسته بار دیگر به دربار رسانند و نشان میرزا محمد تقی را از کیفیت مأموریت
یحیی خان مستحضر ساخته و او یک روز قبل از ورود یحیی خان بهمدان سروجرد گریخته بود یحیی خان
سروجرد رفته از آنجا همراه محمد تقی میرزا او را دست بسته گرفته بار دیگر مرحمت آمیز رسانید
و مجدداً بالتقصیر [illegible] شد چون محمد بیک میر دوان وزیر که از احوال او بعد از این
گفته خواهد شد بسبب پریشانی اوضاع ایران و در دادن تحویلداری از بابت ولایات
کوی و حریر وارد بیرق از منازعه دولت روس از رکاب نایب السلطنه قبول نموده بود
و سالی ده هزار تومان از دیوان نایب السلطنه [illegible] در این اوقات
ارز او مطالبه نموده سه ساله شده و قدری از اقوام نظام نیز در ولایت با کمک و
[illegible] مأمور فرموده او نیز کسان بهر خواهی فرستاده خانه خود را با نان دولت

نایب السلطنه بر وجه خوش نمود و نایب السلطنه بعد از تمشیت این مهام وارد دار السلطنه تبریز
شده و بعد از دو ماه توقف شاهزاده خسرو میرزا از دار السلطنه تبریز بطهران رسیده خاقان
مغفور نایب السلطنه را با شاهزاده خسرو میرزا و وزیر مختار دولت روس و جمعی دیگر از
شاهزاده خسرو میرزا اردو شده بود بهمدان چهارم معهد ذکر حرکت خاقان مغفور
از دار الخلافه بطرف فارس و ورود بهمدان و رسیدن نایب السلطنه در رکاب همایون و بعضی
احوالات متفرقه چون حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس بخیال اینکه خاقان مغفور را
در امور دولتی چندان عنایتی نیست قریب یک کرور از مال و دیوانی فارس را در این
سه چهار سال بدیوان اعلی نرسانیده بود مخلفات دیوانی را عوض تحفه نقد لیست
ولتی و امروز و فردا گفته میداد لهذا نظر بصلاح دولت و دفع جرئت عصیان تصمیم
اعلیحضرت بعد از مقدمه رسیدن خاقان مغفور چهار یکیران فرمان داده روانه
فارس شده و در هر ولایت و در هر مملکت نظم صحیح داده تا مملکت فارس رسیده
و بنای دولت محاسبه فرمانفرما را بقانون حساب گرفته و باقی ماخوذ آنچه از راه
مستاجر

عربستان و لرستان از راه بختیاری حرکت کرده وارد مملکت بروجرد شده و از آنجا بسلامت
طلیعه بهمدان آمده نایب السلطنه و شاهزاده خسرو میرزا با وزیر مختار دولت علیه روس وارد همدان
شرف باریابی مشرف شدند و در آن اوقات که خاقان مغفور در صفحات فارس تشریف داشته
اعلیحضرت با شاهزاده عبدالله میرزا حاکم آن مملکت بنای مخالفت گذاشته چنانکه سابق
نیز فیمابین ایشان گفتگو بود باز بنای کم خدمتی گذاشته و اعلیحضرت در دار السلطنه تبریز آمده
عرض و داد و حضور را گذاشت نایب السلطنه رسانیدند و نایب السلطنه شاهزاده شاهزاده فریدون میرزا را
با مقرب الخاقان میرزا محمد علی برای تحقیق این مراتب بخمسه فرستاده و مقرر شده بود که
مابین عبدالله میرزا را با اهالی خمسه صفائی داده رفع کدورت نماید بعد از ورود شاهزاده
فریدون میرزا بخمسه شاهزاده عبدالله میرزا از فریدون میرزا متوهم شده در ارک که از بناهای
خود ایشان بود و در زنش میخواهد نشسته الاب و دادو سعد بود ساخته و بلده
با دو حصن توپ و تفنگ منزل شاهزاده فریدون میرزا انتقال نمود و شاهزاده فریدون میرزا
حقیقت امر را به نایب السلطنه اعلام کرد و نایب السلطنه چون حکم خاقان مغفور بایست بهمدان

تشریف بیاورند از راه قم تشریف آورده شاهزاده عبدالله میرزا و فرهاد میرزا را در پیش
رکاب جلو ساخته در طهران وارد اردوی خاقان مغفور شدند و در همان اوقات
ایلچی کبار دولت شاهی انگلیس از اردبیل بمحال اشام رفته و از آنجا بعزم تماشای بندر انزلی
و از جهات رشت بسمت طارم خفیه و بعد روانه آن قصبه شد و روز تماشای
آنجا پرداخت روز حمام دوخته شده از قضا استاد حمامی از اهل اردبیل ایلچی کبیر
دولت را شناخته با جراحات معزوره علی قربان و دعا کرد تا کار بجائی رسید
ملکه ... معتمد الدوله در حمام از حقیقت مستقر شده از حمام بیرون آمده
منوچهر خان معتمد الدوله که در رشت نشسته بود خبر ... معتمد الدوله بخیال اینکه
مبادا حکایت رشت نیز مثل حکایت زنجان خواهد بود ... فرستاده جواب ...
حکم ... که ... آمده
حال مستقر شود ایلچی کبیر دولت شاهی نیز از حمام بیرون آمده ...
... باز با سلام رفت و فردای آن روز نایب السلطنه ... دعا کرده آمده

سه

کمتر آمده و این اخبارات را منوچهر خان معتمد الدوله باخبار دولت نوشته و در نایب السلطنه
کله مند آمد القصه نایب السلطنه بعد از رسیدن بخدمت خاقان در طهران مورد نوازشات
بیکرانه شده و وزیر مختار دولت بهیه روس نیز بمراحم پادشاهانه سرافراز شده مقرر شد که جهت
گفتگو ... در دارالخلافه و تماشای ... رعیت در دارالخلافه ... دولت روسیه ایلچی مختار
روس در دارالسلطنه تبریز ساکن باشد و نایب السلطنه بجهت حکایت ایلچی و حکایت قم
... انتظام قم را ... اظهار ... در باب حکومت قم از خاقان
مغفور خواهش کردند و خاقان مغفور نیز حکومت قم را بشجاع السلطنه واگذار ... تا ایام
وفات خاقان در زنجان ... حکومت ... حسن خان ... الدوله را که ملقب
ب... خاقان مغفور بود در طهران بخدمت گذاری واگذار ... شاهزاده
فتح الله میرزا ... خاقان بعزم دار الخلافه طهران حرکت کرده نایب السلطنه
نیز مرخص شده با وزیر مختار روس روانه دار السلطنه تبریز شدند خاقان مغفور در دار الخلافه
نزول اجلال فرمود آن زمستان ... تا ... گذرانیدند ذکر احوال ... شاهزادگان

عراق و خصوصاً در میان ایشان واقع شد محمد حسین میرزا که از زبان خاقان
بحشمت الدوله ملقب شده و در وقت نایب السلطنه و وزیر شاه بکرمانشاهان آمد بخیال
انضمام مملکت لرستان و عربستان بکرمانشاهان افتاده و در هر وجه میسر شود در دست
داشت آن بود که این ولایات جزو حکومت گاه شاهزاده مرحوم والدش بوده و حکام
بعد از پدر بایست در تصرف این ولایات او هم حق بر برادران فرادست نماید حال که
ایشان بلطایف الحیل مملکت را از دست غیر گرفته از مقتضای الطاف خاقان
آن است که رفع این تعدی را از اولاد شاهزاده مرحوم نمایند و این نوع تظلمات پیاپی
دولت خاقان مغفور نوشته و شیخعلی میرزا و همایون میرزا را که حاکم ملایر و نهاوند بعد
بایس حرب و تظلمات و قال ناله با خود متفق ساخته از خاقان مغفور نیز اگر چه اذن
صریح نشنیده ولیکن منع صریح نیز در این نزاع و ولایات نشنیده باین جهت قوی دل شده با جماعت
لشکر کرمانشاهان متوجه گردیده و شاهزاده محمد تقی میرزا نیز که حاکم بروجرد و متصرف مملکت
لرستان و عربستان بود از شنیدن این اخبار با جماعت متجنده خود برداخته با عمال خاوه

که سرحد

که سرحد کرمانشاهان و لرستان است رفته نشست از آن طرف حشمت الدوله با سرباز و
توپخانه که قریب سه هزار نفر سواره و پیاده بفرد و ده عراده توپ و شمخال بقوم آراسته
مملکت لرستان و عربستان بیرون آمده بمحال هرسین رسیده توقف نمود بعد از انجام
امورات خود اولاد شاهزاده شیخ الملوک را که حاکم ملایر و تویسرکان و سنقر و توابع و تطمیعات
و متعلقات از راه برده سرکار شیخ الملوک بلا جهت و سبب لشکرهای ولایات متعلقه خود
در قریب بیستن هفت هزار نفر جمع آورده با سه عراده توپ از ملایر ببروجرد
در قریب بیستن و شش است غفلتاً رفته ۱۴ ببروجرد وارد و از اولاد شیخ الملوک
در همسایگی مخبر بعضی و اصلاً متسلط ادراض نموده دروب شهر را بسته و دفع مداخله
شیخ الملوک شده نظام السلطنه محمد تقی میرزا کیفیت را اخبار بعضی از اتفاقات روز
ورود شیخ الملوک بکنار بروجرد هشتم محرم بوده و مردم شهر تکیه‌ها بسته و منبرها گذاشته
مشغول تعزیه داری حضرت سید الشهدا علیه السلام بودند سرکار شیخ الملوک در چنین ایام
محترم آب و نان بر روی اهالی شهر بسته و باین نیز اکتفا نکرده توپها را بر بلندیها

کشیده باز جمعی توپ بپایان شهر و تکیهای تبریز مشغول شد و حسام السلطنه محمد تقی میرزا
از شنیدن این واقعه دلتنگ شده از پیش روی محمد حسین میرزا برخاسته بعزم رزم شیخ
الملوک روانه بروجرد گردید و با ایلغار از راه نهاوند روانه شد شیخ الملوک از شنیدن
خبر وصول او از کنار شهر بروجرد برخاسته بقریه گلیلدان که در خاک ملایر ده
فرسخی بروجرد است منزل گزید حسام السلطنه بقریه اشترینان آمده شب در آنجا اقامت
کرد و صبح آن شب صفوف خود را آراسته بجنگ تمام بر برادر شیخ الملوک راند
و شیخ الملوک همه شب را در تردید و تشویش گذرانیده و احتمال نمیداد که حسام السلطنه
بعد از آنکه تا کنار ملایر عبور کرده است در مقام مقاتله و مقابله او آید و بهمین اعتقاد
فاسد شب را بصبح رسانیده جلد اندیشه با وجود اعمال خود را که با بدخواه رسیده
نمی‌نمود و از امداد طایفه برانی و رنج حزب زمان نیز حیران و نومید و مأیوس
بود خبر رسید که طلیعه لشکر حسام السلطنه پیدا شد ناچار با اضطراب تمام سوار شده
بیت اگرچه بقفا بگریزان تف بر ناکرد ولیکن مرکب اقبال چو گرد محض رسید

بتشد

لشکر حسام السلطنه لشکر شیخ الملوک را نصفی صف آرا شده و نصفی در کار سوار شدن
بعضی پس از اندک تلاشی متفرق و متلاشی شده دسته دسته فوج فوج راه هزیمت در
پیش گرفته وارد و توپخانه و قورخانه و خزانه و قطار اگر چه بود همه بجا ماند سرکار شیخ
الملوک تا دروازه دولت آباد در هیچ مکانی زمانی توقف ننموده در روزهای
لشکر مثل احمد خان سردار و حاجی شیر علی خان وزیر و ضیاء داود خان سردار که
هر سه از طایفه زند بودند با جمعی کثیر گرفتار شدند و میرزا اسمعیل خان که از نوکرهای
معتبر شیخ الملوک بود با جمعی مقتول شده زیاده از دو سه هزار نفر را برهنه کردند
و حسام السلطنه بعد از این فتح عبور بر بروجرد نمود و در همان روز خبر رسید که
حشمت الدوله بعد از حرکت حسام السلطنه از قاوه و تکیه ولایت از هرسین
بلرستان آمده محال لرستان را تماماً متصرف شده بر سر قلعه خرم آباد رفته
نصرالله میرزا ملقب بعماد پسر شاهزاده مرحوم محمد علی میرزا و داماد حسام السلطنه
در طرف حسام السلطنه حاکم لرستان و مستحفظ قلعه بود غیرت برادری و عصبیت را

اردنیت نداده باستقبال برادر بزرگتر شتافته کلید قلعه را رسم پیشکش و ابراز سپرد
حشمت الدوله قلعه و ولایت را متصرف شده بنوا غافل نشست حسام السلطنه از
شنیدن این خبر مانند سپند بر آتش شده بعد از ده روز توقف بروجرد و سپهبد
لشکر از قورتن مجتمع شد همراه داشته از قرائت قریه بهیودان قلعه روانه
و چون حشمت الدوله را اشتر جرب شیخ الملوک بدو نشسته غافل از آنکه از معقان
لشکر آورده اما در نظام توپخانه و سربازان حشمت الدوله مهیا نشسته تهور بهرچه تمامتر
بر سر قلعه خرم آباد راندند حشمت الدوله نیز با آنچه تمام لشکر نظام و توپخانه را
بیرون کشیده در محل مناسب ایستاد لشکریان حسام السلطنه متهورانه و مهورانه
بر سر نظام و توپخانه راندند تا به شلیک نظام سرباز و توپخانه را نیاورده فرار
بر قرار اختیار کردند و همه جا سواره کرمانشاهان تعاقب لشکریان حسام
السلطنه متفرق شده تا دروازه شهر بروجرد دست از تعاقب کشیدند و حشمت
الدوله ولایت لرستان و عربستان را متصرف شده حکومت لرستان را

بنظرالله

[illegible]

بنظرالله میرزا برادر خود داده روانه کرمانشاهان گردید و شیخ الملوک بعد از این شکست
با حسام السلطنه راه موافقت پیش گرفته اسرار اموال و اسباب و توپخانه خود را به حسام
السلطنه تسلیم نمود ساز مخالفت حشمت الدوله را نواخت و حسام السلطنه باز بعد از یکسال
لشکر بروجرد و بختیاری را جمع کرده بر سر قلعه خرم آباد رفت و نظرالله میرزا قلعه داری
کشیده و حسام السلطنه محال لرستان را متصرف شده بمحال خاوه رفته و مکانهای مناسب
مرتب آورده رحل اقامت انداخت و حشمت الدوله از شنیدن این اخبار جمعیت
خود را جمع کرده با توپخانه و استعداد تمام بمحال خاوه آمده جنگ عظیم با حسام السلطنه
کرده و قریب به هزار نفر فیمابین بقتل رسیده و حسام السلطنه شکست معقول خورده به بروجرد
گریخت و حشمت الدوله بعد از ضبط لرستان بر سر شهر بروجرد رفته بمحاصره آن شهر
اقدام نمود و چون خاقان مغفور از این کیفیات مستحضر شدند و این نوع امورات را
در ابتدا از طریقه اعمال اطفال می شمردند حال واضح شد که کار رفته رفته بزرگ
شده و هیبت از ولایت برخاسته و این قسم امور را نفاذ دل خارجه بطریق دیگر جلوه گر

آمده است لهذا علاء حسین خان سپهدار را که حاکم ولایت عراق و سپهدار بود اراده نمود از
جا بجا شدن نظام عراق بود محصل فرستاده بکوچانیدن او و حشمت الدوله از بروجرد روان
ساختند و مقرر فرمودند که التزام از شاهزادگان گرفته هرگز بعد ازین نحو امور اقدام
ننمایند و در حین تخلف خود را از حکومت گاه خود معزول دانند و سپهدار به بروجرد
رسیده حشمت الدوله را کوچ داده و التزام گرفته امنیت برای ولایت حاصل آمد
در طرف آذربایجان نیز سرکار نایب السلطنه بالتیام فیمابین شاهزادگان عراق
و صلحیت گذاری ایشان سیف الملوک میرزا را با میرزا اسحق فراهانی از طرف
خود مامور فرمودند ایشان نیز بعراق آمده فیمابین شاهزادگان التیام داده معاودت
کردند و در حین ورود نایب السلطنه در شهر اردبیل بیعلتی باره شدند

ذکر وقوع وبا در دار السلطنه تبریز و حرکت نایب السلطنه و حکایات و مناسب
آن زمان است تا زمان ورود نایب السلطنه بشهر اردبیل در سنه هزار و دویست و سی و هفت هجری

در بهار این سال ناخوشی وبا در دار السلطنه تبریز شایع شده و در اکثر ولایات آذربایجان

[illegible]

آتش این بلا بالا گرفت و خلق نامحدود تلف شدند و چنان اتفاق می‌افتاد بعضی
روزها در دار السلطنه تبریز چهار صد پانصد نفر تلف میشدند و هم چنین در سایر ولایات
آذربایجان بهمین نسق وبا شیوع داشت نایب السلطنه و سایر بزرگان و اعیان
و اعاظم از دار السلطنه تبریز بیرون آمده بجبال سهند و نزدیکی سبلان متفرق
گردیدند و سرکار نایب السلطنه از شهر تبریز بباغ صفا تشریف فرما شده در این بین
وزیر مختار دولت روس خواهش و التماس نموده میرحسن خان باید در سرحد طالش نشیند
چه بودن او در آن سرحد باعث عدم امنیت طالش و قلعات و داده است
نایب السلطنه از بس دعاگوی دولت پادشاهی ضامن دولت بعهد میرحسن خان شده
بود میرحسن خان را خواسته باخود امیدها که حضار فرمودند و امیدها که در دولت
میرحسن خان را اطمینان داده بهمراه خود بدار السلطنه تبریز آورده در باغ صفا
که خدمت نایب السلطنه رسید و میرحسن خان بهبودن در منزل قایم مقام مأمور شد
و عیال و اولاد نایب السلطنه بعضی بعمارت اوجان و بعضی بکوه مشو و بعضی بکوه سهند

رفتند و نایب السلطنه نیز بکوه سهند تشریف برده اینجانب که دولت را رخص فرموده باوجان

رفته عیال و اولاد در اوجان میباشند امور آنها را نظم داده از آنجا بسهند بجهة سکندری

رفتم و پادشاه مرحوم نیز در قراجه داغ بعضی با عیال و چند نفر از خواص به ییلاقات

اتراقیت رفته قریب بیکماه در آن ییلاقات بمجلس آرامی و آسایش مشغول بودند تا آنکه ناخوشی

کشیک یافته در رکاب نایب السلطنه از قشلاق سهند نزول فرموده در قریه حاجی آقا که در کنار

چمن اوجان است ارده زده امیرزادگان و حکام ولایات را احضار فرمودند شاه

مرحوم از قراجه داغ امیرزاده بهرام میرزا از خوی نیز در اردو وارد شده که مجلس اجتماعی

دست داده سرکار نایب السلطنه مشغول بضبط امور ولایت گردیدند در همین اردو بعضی از اعاظم

خوانین امیرزاده بهرام میرزا شاکی و عارض آمدند و حاجی محمد حسین اردوبادی نیز از اینجانب که

دولت شاهی برای شکایت باردو آمده قبل از رسیدن خدمت نایب السلطنه اینجانب که

دولت شاهی او را با یکنفر آدم سرکار رفته باده بست نوازش کنان خود او را بقلعه اردبیل

روانه می‌نمودند آدم او از دست مصطفی خلاص شده در اردو بنای غوغا گذاشت

وچون

و چون اول شب بود و نایب السلطنه در جای در پرده تشریف داشتند از غوغا مستفسر شده

حقیقت را معروض داشتند نایب السلطنه مقصر بودن اینجانب که گماشته حاجی محمد حسین را حکماً

خواسته اینجانب که دولت نیز کس فرستاده حاجی را معاودت دادند و حاجی با مصطفی

بخدمت نایب السلطنه بردند مصطفی را نایب السلطنه تنبیه فرموده و یکی را هم گوش بریده

و حاجی محمد حسین را نوازش فرمودند آنچه کم کرده برای اظهار عدالت نایب السلطنه مرحوم نوشته شد

ذکر رسیدن نوشتجات ظل السلطان و نواب آقا حسنعلی میرزا بیزد و محاصره

آن بلده در ایام توقف اردو در اوجان اخبار رسید که ظل السلطان و آصف الدوله

به یزد رسیده و شجاع السلطنه حسنعلی میرزا با لشکر از ابرقوه بر سر یزد آمده و سیف الدوله میرزا و عبدالرضا

خان را محاصره نموده است نایب السلطنه از آنجا که عبدالرضا خان خیانت ... کرده

بود رضی بودند در کار او بالکلیه تباه شده بجهت او از آن خبر رسیده باشد و این اخبار مکرر

رسیده نایب السلطنه در مقام تحقیق غرض ظل السلطان و آصف الدوله برآمدند معلوم شد

و غرض ایشان این است که نایب السلطنه در منصب خاقان مغفور دفع و رفع عبدالرضا خان را

متعهد شده و راضی نشوند سیف الدوله میرزا را که اکنون از طرف ظل السلطان حاکم یزد است
محصور شاهزادهٔ نایب السلطنه بعد و دور نزد عوام چنان جلوه کنند که شاهزادهٔ نایب السلطنه یزد را از دست ظل
السلطان گرفته است و این نقصی است برای اسم نایب السلطنه القصه چندان از این حرف
نوشته جات نوشته و نایب السلطنه را رضا باین گفتگو نمودند و چون در ضمن این
حرکت به امور که در پردهٔ غیب مستور بود بایست ظاهر شود نایب السلطنه را نیز تقدیر
همراه و رضا باین عزم نمودند در خدمت خاقان مغفور مستدعی تفویض الکام خدمت یزد
بعهدهٔ کارگذاران آذربایجان شده و خاقان مغفور پذیرفته بودند و حسنعلی میرزا
و بعد عبدالرضا خان بر سر یزد آمده است اگر نایب السلطنه دفع عبدالرضا خان را
متقبل شوند بودن حسنعلی میرزا در آنجا بصورت خواهد بود خاقان مغفور جواب
باین اجمال فرمایش فرموده بودند و چون اعتنای دولت نایب السلطنه مصلحت در حرکت
این لشکر از آذربایجان بسمت یزد دیده بودند و بایست برای تدارکات سنهٔ آتیه
سر ماه در جایی توقف نمایند تا تدارک گذشته در این اوقات که از اردوباد آذربایجان

متفرق

متفرق شده از غله و آذوقه چیزی در دست نمانده بود بنای دولت بفکر تعیین مکانی
مناسب برای توقف دو سه ماه افتاده بعضی میگفتند مراغه باید رفت بعضی میگفتند
در کردستان باید نشست بعضی میگفتند تبریز باید رفت بعد از تدارک بیشوم امید جاکری دولت
شاهی میرزا ابوالقاسم قایم مقام و محمد خان امیر نظام اظهار کرده اگر نایب السلطنه
باردبیل تشریف فرما شوند دعاگوی دولت متعهد است و جمیع سیورسات لشکر را
تا چهار ماه از عهده برآید و در آنجا هم اردبیل قریب بسرحدات عراق است مصلحت
آن است ده روز برای توقف آنجا متعین شود قایم مقام و امیر نظام مصلحت دیده را
بخدمت نایب السلطنه معروض داشته و نایب السلطنه امید جاکری دولت شاهی را قدرا
کرده سراب چهار روز قیام مرخص داشته و باردبیل رفته در تدارک امورات
ملازمت شده و میرحسن خان عاملش در همین منازل از اردو جدا شده باذن و اجازه
دولتی بخانهٔ خود رفت و امید جاکری دولت نیز باردبیل رفته منتظر ورود نایب السلطنه
بوده و نایب السلطنه نیز با پادشاه مرحوم و جمیع امیرزادگان وارد اردبیل شدند

ذکر وقایعاتی که در دار اردبیل واقع شد و حرکت نایب السلطنه بطرف عراق

میرزا ابوالقاسم قایم مقام بنجاه هزار تومان برای مصارف و اخراجات لشکر ملاحظه نموده
بود دیگر بسیار چنانکه از ابتدای دولت نایب السلطنه بهمین منوال رسم شده بود
در صندوقخانه عامره میبود و نیز بدون اینکه مدخلی میبود در اردو و مملکت نایب السلطنه این
بعزل حکام حکم صادر شده و پیشکش برای حکومت هر ولایت معین شده و هرکس از
چاکران حضرت که در آن مبلغ را نقد تسلیم نماید حاکم آن ولایت باشد و عمده در بین
تقسیم پیشکش مراغه دارالملک بود که هر یک صد هزار تومان مقرر شد و پنجاه هزار تومان
ولایت خوی و پنجاه هزار تومان قراچه داغ و پنجاه هزار تومان اردبیل و پانزده هزار تومان دیگر
در پیشکش حکومت مرند سراب و ساوجبلاغ و امثال اینها ولایات فرو معین
شده بود ابراهیم خان سردار و شجاع خان قاجار دولو میرزا محمد خان حکومت ارومیه
و مراغه را از آن گرفته رفتند و نایب السلطنه مرحوم اردبیل و مشکین را بشاه مرحوم
داده و حکومت قراچه داغ امیرزاده بهرام میرزا یعنی فرزند پنجم خاقان دولت را

نفت

مقرر داشته و بنیابت پادشاه مرحوم در اردبیل و مشکین بکمرانی مشغول گردد و بامیرزاده
قهرمان میرزا با جماعتی عسکر خواجه رحیمخان سرتیپ ایروانی که ماه بود به ضبط سلیمانیه
و شهر زور مامور بعد مقرر داشته که محمدخان سرتیپ در سلیمانیه مانده و میرزاده قهرمان میرزا
با لشکر اما که ابوالحسن ادبیوی متعاقب اردوی نایب السلطنه روانه عراق شود پادشاه مرحوم را
معتمد الحضره نیز ساخته با چهار هزار نفر از لشکر نظام و توپخانه و ده هزار سوار روانه سمت عراق
فرمودند و خود سرکار نایب السلطنه با جهانسوز میرزا و میرزاده خسرو میرزا و سیف الملوک میرزا با بقیه
لشکریان آذربایجان و میرزا ابوالقاسم قائم مقام از شهر اردبیل که جمیعا از راه خلخال روانه
عراق شدند و در همین اوقات توقف اردبیل وزیر مختار دولت روس میرحسین خان را
مطالبه نمود و سرکار نایب السلطنه نوشته از وزیر مختار گرفته و اگر میرحسین خان بدولت
روس رفته او را دست بسته بدولت ایران بسپارند و چون بایر سر او بتقیین نمودند او حرکت
مذبوحی کرده بعثمانی فرار کرده و مختار دولت روس او را گرفته بدست امنای نایب السلطنه
سپردند و در منزل خلخال بخدمت نایب السلطنه رسانیدند و در یکی از قلاع خلخال محبوس شده

بعد از دو سه ماه از آنجا فرار کرده خود را بطالش انداخته مصدر آشوب شد و نایب لشکر از طرف
ایران در آن طرف رود ارس بسر او آمده او طاقت نیاورده بمازندران گریخت و خاقان
مغفور او را بدار الخلافه آورده در دار الخلافه وفات یافت ذکر رسیدن نایب السلطنه
بخدمت خاقان مغفور در دار الخلافه و روانه شدن بسر یزد و امورات واقعه

چون سرکار نایب السلطنه بخمسه رسیدند پادشاه مرحوم را با سایر لشکریان از راه قم روانه ساخته
و مقرر داشته بودند در قم توقف نموده منتظر ورود نایب السلطنه باشند و سرکار نایب السلطنه بدار الخلافه
رفته بشرف آستانبوسی خاقان مغفور مشرف شدند خاقان مغفور بنوازش نایب السلطنه
کوشیده نایب السلطنه را باستقبال عبد الرضاخان که خانی و لقب بیوتاتی ساخته و هرد
فوج نیز مرحمت نمودند و سرکار نایب السلطنه بعد از رخصت از دار الخلافه بزیارت قم مشرف
شده با لشکرهای آذربایجان از راه کاشان روانه یزد شدند و حسنعلی میرزا در یزد
نشسته بعد از شنیدن رسیدن لشکر آذربایجان و از صدور علما و قحطی در یزد دوری
او واقع شده بعد از سر یزد برخاسته بکرمان رفت و نایب السلطنه بیزد رسیده عبد الرضاخان

نیز توقف

نایب توقف نیاورده با شمشیر و قرآن و کفن باستقبال آمده چون قحط عظیم در یزد واقع
بود لشکریان آذربایجان زیاده از ده روز نایب توقف نیاوردند نایب السلطنه عبد الرضاخان را
همراه برداشته و سیف الدوله میرزا را در یزد مستقل نموده روانه کرمان شدند ذکر احوالات
آذربایجان بعد از رفتن نایب السلطنه و روانه شدن قهرمان میرزا با لشکر و توپخانه بعراق

چنانکه معلوم مطالعه کنندگان شد محمد خان امیر نظام حکمران نایب السلطنه شده بنیابت
کل آذربایجان اختصاص یافت و شاهزاده فریدون میرزا را برداشته بتبریز رفت و شاهزادگان
و حکام جدید هر یک سر بر ولایت ملکیه خود رفته مشغول نظم ملک داری و دیوان امر شدند
و شاهزاده قهرمان میرزا نیز از سلیمانیه عود نمود محمد خان امیر نظام تدارکات رفتن او
بعراق مشغول گشت چون فوج خاص و فوج مرند از جمله افواج جدید بودند امیر نظام دولت
شاهی فوج خود را با چهار عراده توپ روانه ساخت و چهار صد نفر سوار از طایفه اکراد
سرحد مستمال نموده با اینکه تا امروز از آن طایفه ده نفر سوار بهیچ خدمت از خدمات آن
دولت ایران اقدام ننموده روانه ملک نایب السلطنه ساخت و شاهزاده قهرمان میرزا

نیز با هزار سوار و دو هزار سرباز و هشت عراده توپ با جارچی عسکر خواجه سرا از راه قم و کاشان
باصفهان رفته و از آنجا به یزد رود و نایب السلطنه بکرمان روانه کرمان شدند ذکر ورود نایب السلطنه
بکرمان و گرفتار حسنعلی میرزا سرکار نایب السلطنه چنانکه مذکور شد بسبب قحط و غلا در یزد نتوانستند
اقامت فرمایند لشکریان را برداشته روانه ولایت کرمان شدند و شجاع السلطنه حسنعلی میرزا
از شنیدن این حکایت باستحکام ارک از قلعه کرمان کوشیده و چنانچه در دولت خاقان
مغفور نیز چند بار با نایب السلطنه صف آرا گشته و لوا را بباد داده او سودای مخالفت نایب السلطنه
تحریص نمودند و نایب السلطنه عمال کرمان را در روی شده از خیالات ایشان مستحضر گردیده و بایشان
مکتوبی نوشته خطاب و فرستادن احمد و اظهار نمودن اینکه بر جمیع شما واضح است که
ما بکرمان از راه خطرناک الی واقع شده چرا که در یزد توقف ممکن نبود و نیتی بجز گذران
زمستان تا عید نوروز و ایام بهار نداریم و واضح است که در این اوقات اگر ایام با
حاسدان و خائنان دولت مکتوب نمودند حال خواهند آمد و العیاذ بالله اگر طریقی
دیگر باشد بجز خنده دشمنان چه حاصل خواهد شد و با این لشکر که آذربایجان را تا نگیرند

سرین

کرمان رسانیدند و شاهزاده حسنعلی میرزا ارک را که مشهور است بباغ نظر مضبوط ساخته
و خود با فرستادگان نایب السلطنه باستقبال آمده و نایب السلطنه پادشاه مرحوم را باستقبال او
فرستاده او را با عزاز تمام وارد اردو گردانیدند و شاهزاده حسنعلی میرزا در روز دوباره
در جلو نایب السلطنه منزل کرده در همان شب یک فوج از سربازان آذربایجانی مأمور شدند
که ارک را بدون اینکه سخنی دیگر مفهوم شود روانه ارک شوند و افواج قاهره بارک
رفته ارک را گرفته بدون تسخیر برج و باره شاهزاده حسنعلی میرزا را سرکار نایب السلطنه بچاپاری
و فوراً او را با دویست سوار بدست محمدزمان خان قاجار سپرده بخدمت خاقان مغفور
فرستادند و خاقان مغفور نیز شاهزاده حسنعلی میرزا را تا ایام حیات نایب السلطنه بطور محبوس
نگهداری می‌فرمودند بعد از این مقدمات نایب السلطنه وارد کرمان شده لشکریان را جا بجا
نمود آن زمستان تا ایام بهار بخوشی و فرح بپایان رسید ذکر شمه از احوال مملکت
خراسان و کیفیت آنسامان در اواخر دولت خاقان مغفور بعد از مراجعت ولیان
قاجار که از طرف پادشاه سعید شهید بایسنقر را نفر در مشهد مقدس رضوی بطور مستقل

و ساخلو بود از پسرزادهای شاهرخ میرزا و نادر خان میرزا ولد نادرشاه که از نسب
سلطنت لشکریان او بشاه سعید شهید در بدر دیار آواره گشته بود از هرات عود نموده
مشهد مقدس را بحیطهٔ تصرف خود درآورد و تا ایشان بعد از ولایت را اهل آشوب و غوغا
نمود چنانچه در کتاب مآثر سلطانیه تفصیل ذکر است و بعد از گرفتاری او بدست
لشکریان خاقان مغفور و قتل او در دار الخلافه طهران و حضور خاقان والی مملکت
خراسان را بحسین خان سردار مرحمت فرمودند و او نیز بعد از عقد او را که خود صورت
نظم آن ولایت داده بود و بعد از یادگیری حسین خان سردار بحکومت هرات
مملکت ایران شاهزاده محمد ولی میرزا را خاقان مغفور والی مملکت خراسان فرمودند
و شاهزاده مذکور نیز بمملکت خراسان رفته خوانین آن مملکت را در اول حال با خود
رام ساخته چند سال بمجرد گذران فرمودند بعد از چندی عیسی خان ترشیزی را بقتل رسانید
خوانین سرکش خراسان اتفاق کرده شاهزاده را در مشهد مقدس بی اختیار کرده محبوس
نموده و محصور شده و تعاقب شاهزاده اقدام نمایند حرف و سلطنت خاقان مغفور مانع این

عیسی خان [illegible] خراسان [illegible] وارد ترشیز [illegible] [illegible] خراسان [illegible] [illegible] ۱۸۰

رزاده

اراده شده بود که عزم شاهزاده را از مملکت خراسان خواسته روانهٔ دار الخلافه اش
ساخته و بعد از آن متوجه درخدمت خاقان مغفور آمده خاقان مغفور شاهزاده حسنعلی میرزا را
شجاع السلطنه لقب داده بخراسانش فرستادند و ایشان نیز بخراسان رفته بتدبیر در نظام
آن مملکت فرمودند آن بوده بخانه ای خوانین باغی با دو بیت نفر بودند غفلتاً وارد مشهد
خوانین را با عقد خود مستمال فرمودند عهد بمضمون قرآن و قسم یاد کردن بیزدان و اطمینان
دادن ایشان را بجان و امان و مال خاطر جمع که معاودت ننموده کاهی از نوشته جات
و التماس محمود بر بعضی را ایشانها بود بعضی از خوانین باغی را [illegible] میرزا ده و این عمل
مشهد مقدس خوانین بخوبی [illegible] خاقان مغفور را این طرز سلوک شاهزاده را پسند
آمده خط عزل بر صفحه احوالش کشیده در دار الخلافه احضارش فرمودند شاهزاده علی نقی میرزا را
که حاکم قزوین بود حجة السلطان لقب داده والی ولایت خراسانش ساختند حجة السلطان
نیز بخراسان رفته قریب [illegible] در آن ولایت مانده چون مردی راحت طلب و کاهل [illegible]
بود در قزوین مشق بخور مشق کیمیاسازی نمودند بعد کاری از ایشان متمشی نشده [illegible]

خوانین مملکت خراسان از احوال خاقان مغفور را اطلاع داده در تاریخ از قضات آن مملکت

در عریضه خود به خاقان مغفور عرضه داشت که چون عرض نمود که فخر السلطان در مملکت

خراسان خالی از وجه آمده خاقان مغفور باز شاهزاده حسنعلی میرزا را به مملکت خراسان ثانیاً

فرستاده و فخر السلطان را از منصب معزول و از آن لقب ... شجاع السلطنه

حسنعلی میرزا به خراسان رفته باز عادت سابق را پیش گرفته در بقیه جنگ و ... ادعا

از خوانین قوچان و تربت رهبر شده و در توی طبس و قاین رسیدن خالی یا نوشتن

و ... قناعت و ... و کوشال ... خان حاکم ترشیز را ... خان شیرازی کفایت

شاهزاده ارغون میرزا ... در ولایت سبزوار مطلق العنان ساخته ... قلعه

خراسان به قلعه ... ریختن جبه‌های متعدد از یک ... سابق

شمشیر ... از این جبه‌ها مشتمل شده و مملکت نیشابور را ... رضاقلی خان

قوچانی ... ساختن قلعه ... امیرآباد ... مشهد مقدس و قوچان

نیز ... داده و ... این جور و ... را مردم ... ولایات گذشته ... سه هزار ...

بازگشتن ...

تا کنار هرات رفته و با صد سوار و ... هرات شده شاهزاده کامران که صاحب اختیار مملکت هرات

بود ... شده با ... خود تاج بخش ... مشهد مقدس ... و ... در مشهد مقدس

سکه هرات ... خاقان مغفور ساخته و این عمل ... فتح هرات نامیده ... مذکور را خدمت خاقان

مغفور فرستاد تا زمانی که در ولایت آذربایجان ... هرات ... شاهزاده شجاع السلطنه با ... اعمال

... در مملکت خراسان مشغول داشته در ایام مصالحه و ... خاقان مغفور چنانکه مسطور آمد

... چهار ... بر ... فرستاده پس از این ... شاهزاده حسنعلی میرزا را

چنانکه مذکور شد با اتفاق میرزا ... نایب الولایت خراسان مأمور ... شاهزاده مذکور مشهد

مقدس رسیده از خوانین ... رضاقلی خان زعفرانلو را که اعظم ... خوانین ... بود

خان ... مشهد مقدس راه داده و جمیع امورات حکومت ... داروغگی مشهد

مقدس و تعیین ... این ... و ... نیز ... رضاقلی خان قرار گرفت

در این شاهزاده کامران ... قوچان معاودت کرده ... ارغون میرزا که

در سبزوار ... ناپدید اقدام ... حکم خاقان مغفور از آنجا بیرون آمده در ...

خاقان مغفور در دار السلطنه اصفهان بود بار دیگر ملحق شده و مملکت خراسان بالکلیه از نظم و انتظام
افتاده به این نحو که ذکر شد بلکه از این نیز بی‌نظام‌تر آمد و در نظر هواخواهان دولت خاقان مغفور
جانفشانی نموده انتظام آن کار بغایت دشوار است و با این همه در نظر خاقان مغفور معلوم
می‌شده که خراسان سرحد ولایت سیستان و قندهار و ترکستان است و خاقان مغفور
اگر به ضبط آن ولایت گذاشته در برابر مالیات خراسان باید در خارج سرحدیه آنجا صرف شود
و در این صورت چه بهتر از آن که خاقان مغفور مملکت خراسان را به همین احوال گذاشته عنقریب به ضبط
آنجا نپردازند و خرابی آن را که تا آخر خود را در هواخواهی و صداقت زده به غش مینمایند در ترتیب
استحقاق بگذارند و ایشان نیز در میانه این خوف و رجا مانده به کیفیت خود در سرحدداری
خواهند بود و خاقان مغفور نیز چون کسی که در میان دو میدان بنشیند به همین نحو سخنان
در حفظ ناموس سلطنت مشکور شدند تا آنکه چون اوقات بسیار از نایب السلطنه بقیه امر
مملکت خراسان چنانکه بیست سطر و چنانکه ثابت متعلق آمده و تفصیل آن در قسم رشته تحریر خواهد آمد

ذکر حرکت خاقان مغفور از دار السلطنه اصفهان و رسیدن نایب السلطنه در اصفهان به شرف

بیان

تابستان و سیر خاقان جون ایام زمستان سپری شد و اوقات بهار با هزار رنگ و نگار
پیش آمد خاقان مغفور بعد از انقضای جشن نوروزی بخت فیروزی فرمان به اجتماع لشکر عراق و
مازندران داده و هواداران دولت علیه خاقانی و نصیر از صفا و وداد نایب السلطنه الیه بهر شیشه
زمزمه هواخواهی را در خدمت خاقان مغفور به نغمات منافقانه چنان راست کرده و میسرودند
که باید او را به اصفهان کشید و در حفظ مملکت فارس کوشید مبادا او نایب السلطنه و رتبه بهار
فارس رود و حسنعلی میرزا فرمانفرما را چون حسنعلی میرزا شجاع السلطنه به اختیار نماید نایب السلطنه
او وجود شریف خاقانی در رضاجویی خاقان بود و صلاح در خواهش بلوک این خیالات آلوده
ما خواهند صرف سرو جان را در رضای پدر والاگهر تقدیم نفاعت می‌پنداشت از این گفتگوها
و در مجلس بهشت نشان پادشاه جهان میشد با هواداران دولت جو مستعفر آمدند و
با هجان انگیز با جانب نایب السلطنه را حرف عقیدت و جانفشانی نامحو این نوع سخنان
طلیف و جانب مرا گفته شده از جانب هواخواهی در حقیقت علی و قدار بود سر و قدم
بیشتر و بیش نیکو گشته خاقان مغفور بعد از اجتماع لشکریان به دار السلطنه اصفهان آمده و نایب السلطنه را

از دار الملک کرمان جعفر خان مغفور خیال امارت دولت آن بوده و سر بشورش در نفوذ فرمان
ملوک آمده یاد مدینه ایمان در قلب پادشاه جهان کارگر گردیده و غافل از آنکه خاقان
خلد آشیان را عقد و انحلال پادشاهان بهدایت بود و از احوالات سلف استفسار تمام دارند
و از حکایات سلوک نادرشاه با پسر خود خبری نگذشته بود و باین طریق خویش آگاه گویا که
از بارها مکان محاسن خود شنیده و غافل از حقیقت کار مانده بر صاحب میرزاده و سید دار شد
و اولاد شن بود رسانند از آنچه رسانند و دیدار آنچه بایست دید و کشید آنچه بایست کشید و پشیمانی
سودی نبخشید و با ملال بمرض مالیخولیا گرفتار شده بحرکات ناهنجار اقدام نموده تعقیب آمد
و دولت آن عظمت و مملکت آن فسحت و وسعت و ما جبران رنج زحمت بر دست آمده
بود در مدت دو سال از دست رفته و انتقال دیگران یافت جمع احوال داد و فضا
در پیشگاه خاطر مظاهر خاقان خلد آشیان ظاهر و هویداست چگونه میشود با این
سخنان داهی در دست پیشه بر پایه دولت خود زنند و بنیاد دولت خود بدست خود از
جا بر کنند خاقان مغفور را آئینه دیگر و نظر دولت را اجرائی دیگر بیت دریا بوجود خویش

موجی دارد

موجی دارد   خس پندارد که این کشاکش از وست   با جمله پناه افغان عراق باره مبارک
در صفاهان حاضر شده و جمیع میرزای قوانلو نیز از فارس باردوی همایون آمده در رکاب نایب السلطنه
بحکم و فرمایش خاقان با شش هزار نفر از لشکر نظام دو اردو عراده توپ کومک مجوز از کرمان
بیرون آمده چندی در خارج شهر نشسته حکومت کرمان را با میرزاده خسرو میرزا مفوض و تعیین
و چهار فوج از لشکر نظام را با توپهای بزرگ با یوسف خان و یحیی خان در کرمان که اشتهر و عبدالرضا
خان یزدی را با میرزاده خسرو میرزا و یوسف خان سپرده مقرر فرموده شخص محب بیان نظر با او
سلوک نمایند و پادشاه مرحوم و طهماسب میرزا و سیف الملوک میرزا را همراه برداشته در اواسط
اصفهان باردوی خاقان مغفور ملحق شده بشرف بساط بوسی مشرف گردیدند ذکر مامور
شدن نایب السلطنه بخراسان و مرخص شدن از خدمت خاقان تا بهنگام در گذشتن آن ملک
پس از ورود نایب السلطنه باصفهان و شرف پیشگاه شاهان مبارک بکمال نوازش در صفاهان شاها
شرف اختصاص یافته و محمود خان الدوله که آنچه در هرات به خراسان شده و خاقان مغفور
با نایب السلطنه در خلوت خاص در حضور امرای بزرگ ثابت و مطلع گفتگوها فرموده

ودر خوزیان و خراسان و طول زمان طغیان ایشان اظهار عار و ملال خاطر نموده در حضور اقدس
هنگ این دولت است و این کار را بنظر [illegible] پیدا کرده با وجود این که از کار دولت
مکرر به دفعات از [illegible] از فرزندان و چاکران نامزد سرکار نایب السلطنه بودن خود را
وقف رضای خاطر خاقان مغفور نموده بود این زحمت بزرگ و خدمت سترگ را متقبل شده
با وجود زحمت لشکرهای آذربایجان که کشیده بودند پا از دایره خدمتگذاری بیرون نگذاشته
خاقان مغفور را مستعد انجام این خدمت نیز بفضل الهی تعالی از خود خرسند نموده خاقان
مغفور بعد از اطمینان از تعهدات نایب السلطنه در سلام عام و محضر شاهزادگان عظام و
خوانین و اعیان احترام اظهار ما فی الضمیر خود را فرموده از [illegible] ناهنجار خوانین خراسان
قصه شنیع بر زبان مبارک رانده و نایب السلطنه را از نزدیک طلبیده و [illegible] را که پر از
ثروت شیرین التفات بود با دست مبارک برداشته به نایب السلطنه دادند و نایب السلطنه
نیز تا داده در چنان مجلس [illegible] قیام و اقدام نموده از حضور خداوند تبارک
و تعالی در رکاب بلند پادشاه [illegible] نموده در محضر اکابر و اعاظم ایران متقبل [illegible]

حضرت

حضرت خراسان شده و خاقان مغفور بلفظ مبارک فرمودند پادشاه مرحوم را در حضرت ما
گذاشته بعد از چندی توقف ایشان را با خبر در ایالت و تدارکات سفر خراسان بار دیگر
خواهیم رسانید و نایب السلطنه از حضرت خاقان رخصت گردیده پادشاه مرحوم را گذاشته
بار دیگر حضور شریف فرمانده خود در اردوی [illegible] سیف الملوک میرزا را حاکم کرمان کرده و فوج
همراه نموده و عراده زنبورک و سپرده [illegible] و خسرو میرزا را با یوسف خان [illegible] دو توپهای
بزرگ مقرر داشته که از راه بیابان سمت خراسان حرکت نمایند و از [illegible] و طبس و قاینات
بیرون آمده از آنجا به مشهد مقدس بشتابند و خود سرکار نایب السلطنه با لشکر رکاب و توپخانه حرکت
فرموده بعد از دو سه روز توقف در صفاهان بقم شریف فرما شده بعد از زیارت حضرت معصومه
[illegible] آباء و اجداد السلام [illegible] بعزم زیارت امام ثامن ضامن [illegible] را [illegible] گرفته
از راه سیاه کوه قم روانه مقصد شده و خاقان مغفور نیز پادشاه مرحوم را با [illegible] پادشاهانه
و اصناف ملوکانه و [illegible] تدارکات سفر خراسان [illegible]
نموده [illegible] روانه داشته و پادشاه مرحوم در [illegible] طریق [illegible] رسیده و خاقان مغفور

شاهزادگان اطراف را که در اردوی مبارک بودند مرخص فرموده اردوی همایون را از اصفهان
حرکت داده روانه دار الخلافه گردیدند **ذکر کیفیاتی که در کرمان واقع شد تا هنگام ورود**
سیف الملک میرزا چون نایب السلطنه از کرمان بسمت اصفهان روانه شد عبدالرضاخان
یزدی بتوهم آنکه شاید خانان متفق الاراء از نایب السلطنه خواهند و نایب السلطنه نیز از رضای
خاقان گذر نکرده بفکر حال خواهد بود غفلةً سوار شده بعزم شکار بیرون رفت و بلوکات را
مملکت یزد شده و در یزد کار خود را با رونق دیده بقلعه بافق که جای محکم و در میان کویرات
دور افتاده با عسکری حفظ آثار انقلابی گذاشته و مضبوط ساخته بود رفته نشست با انکار انکه
چون لشکرهای آذربایجان از مضافات یزد و کرمان دور شوند باز بسر کار قدیم خود رفته
متفق شده دشمن گردد شاهزاده حمزه میرزا از سیاست نایب السلطنه هراسان شده افواج
نظام شقاقی و سلیمان خان سرتیپ و سیف خان زنجی با دو عراده توپ روانه تعاقب عبدالرضاخان
ذلیل نامزد نمود همه جا تا یزد رفته و دانسته که عبدالرضاخان بقلعه بافق رفته است
بلوکات بر سر قلعه بافق راندند و قلعه بافق را محاصره نمودند بعد از چند روز محاصره عبدالرضاخان

از راه

از راه کویر و صحرا از راه طبس بولایت سیستانات گریخت و قلعه بافق بتصرف سپاهیان
درسیف خان آمده قلعه را خراب ننمود مراجعت نمودند و شاهزاده خسرو میرزا نیز بعد از شنیدن
حکومت سیف الملک میرزا با لشکرهای او بجمعی خود از کرمان بیرون آمده و فوج نظام قراگوزلو
همدان را با توپخانه معین و حکم شد که قرار شده بود با ولایت کرمان بسیف الملک سپرده با
افواج خوی و شقاقی و سیف خان توپچی باشی و توپهای بزرگ و تدارک لایق آن راه
از راه صحرا و جبال روانه تا نایات طبس شدند **ذکر ورود نایب السلطنه بمملکت خراسان**
و کیفیت قلعه سلطان میدان از دست کسان رضاقلی خان و رسیدن بشرف آستان
بوسی امام ثامن ضامن علیه وعلی آبائه الف التحیة والسلام خوانین سرکش خراسان از مأموریت
نایب السلطنه باکمال ترسان و هراسان شده بفکر مال و جان خود افتاده نشسته
و هر چه خیال نمایند نقش بر آب یا نمونه سراب است اول تدبیری که بخاطر ایشان
رسید آن بود که شاهزاده احمد میرزا را که اکثر از والی بیشتر متوکل شده
او را در مشهد مقدس بتقویت منتظم بیان واداشته در سرکار نایب السلطنه از در مشهد

مقدس را نیز آمده درین زمستان که لشکر غریب آذربایجان با تنگنا میرسند از بیجا
و بی مکانی بی سر و سامان شده بی رغبت جنگ و جدال در موسم بهار آینده باشند تدبیر
و نیرنگ با شاهزاده احمد میرزا کم گرفته دم از اطاعت و تمکین از زود شاهزاده بعد
از جا برده در پی حکومت افتاده و میرزا موسی نایب که در مشهد مقدس از طرف قائم
مقام کارگذار بود هرچه خواستند اقدام نموده اهل مشهد مقدس را با میرزا موسی یار نموده از نفاق
و نفاق با خوانین خراسان متحد ساخت و در آن ایام شعر را که خبر رسیدن نایب السلطنه
به مشهد و ایام شاهزاده احمد میرزا داده بود شاهزاده از روز تابان بریده خود منجانیق
باندیق و نانسته زبان گشوده بعد خوانین خراسان بضبط و لایت خود اشتغال نموده سفط
مقابله و مجادله نشسته بعد و هر یک از خوانین خراسان نیز فیقانونامه نوشته عریضه جات
عالی و جز از اظهار نیکو خواهی با کمال خلوص نیت نایب السلطنه فرستاده در کار نایب
السلطنه در صورت نه تمکن دارند و فرمانبرداری ایشان را امیدواری برادر و دولت بیگانه
میدانند و اردوی همایون روانه شده چون از مملکت سبزوار گذشته میرزا ابوالقاسم قائم مقام را

تاوردن

۲۵۲

تا آوردن رضاقلی خان قوچانی بقوچان فرستادند و اردوی همایون بحرکت آمده بقلعه
سلطان میدان که در سر راه اردوی همایون و مسکون از تفنگچیان رضاقلی خان بود رسیدند
سوریات خان از ره از قلعه سوریات خود خواست بحکم عرب و بار رفت و انجمن خود و
درکشی امری و دیگر مشاهده نکرده این معنی بر طبق طبع غیور نایب السلطنه در اول در دولتک
خراسان را آن آمده با وجود اینکه فصل زمستان و همه روی صحرا از برف و یخ بود و قلعه‌های
بزرگ و تارک قلعه گیری همراه نبود حکم بمحاصره قلعه فرمودند و رضاقلی خان از شنیدن
این خبر مضطرب شده در خدمت قائم مقام اظهار ندامت نمود و خود را از حرکات تفنگچیان
قلعه سلطان میدان که تفنگچیان صراحةً نوشته که دست از قلعه داری کشیده و از
دامان خود از آمدن خدمت تقاعد ورزیده قائم مقام را مساعدت داده تا رسیدن قائم
مقام قلعه را سربازان و ترکچیان قهراً گرفته نایب السلطنه بجهت مرحمت رعایا و
لشکریان خراسان تفنگچیان قلعه را که از مقهور شده و کاری نوازش بتفصیلی فرموده بدون
اذیت و آزار با وطنان خود رخصت دادند و از آنجا لشکر را برداشته روانه مشهد مقدس شدند

و شاهزاده احمد میرزا خواهی نخواهی باستقبال آمده در بهاکان استقبال مسعود الدوله شده
بمعیت ایشان برادر خود را با ... روان داشته و سرکار نایب السلطنه روانه مشهد مقدس شده بزیارت
امام علیه السلام رنجهای کشیده و عطایا رسیده را فراموش فرمود و در آن زمستان لشکریان نظام
و غیر نظام را در مشهد مقدس و نیشابور و سبزوار جابجا کرده بعد از کار خراسان باغی افتاده
و طهماسب میرزا را با آذربایجان فرستاده با جعفر قلی فوج بهادران را بیرون ترتیب بزرگ مقرب
و بقیه سواره آذربایجان حکم داده خود در بهار متوجه مشهد مقدس شده و آن زمستان را
در خدمت امام ثامن ضامن بفراغت و فرح بسر بردند **ذکر احوال آذربایجان از هنگام**
رفتن نایب السلطنه تا روانه شدن طهماسب میرزا با قشون نظام بخراسان چون مملکت
آذربایجان از جمع لشکر نظام خالی شده سواره و قشون دفع را یک فوج بهادران رو سرکرده
اکثر ام در دولت سلیمانیه مشغول خدمت بعد لشکری در آذربایجان ماند به محمد خان امیر نظام
و این دعاگو دولت پادشاهی بقدر کفایت سرباز مهیا نمود هزار نفر از تبریز و هزار نفر
از خوی تبدیل کرده شد و محمد خان سرتیپ نیز بیست هزار تومان از میرزادان و ز کرته و ولایت

سلیمانیه

سلیمانیه را سلیمان پاشا سپرده افواج قشون را مرخص کرده به تبریز عود نمود و حالات بهادران
نیز تقریر فرمودن مراغه رسیدن که منازل ایشان بود معاودت کردند در بین این حالات
کردستان متوجه حال شنویه در مرکز و شیر گورد و دشت دیوان و برادر دست بهم برآمده تخریب
میرزادان ز ... خوانین قشون سردار اطاعت ابراهیم خان سردار که حاکم آن ولایت بود باز
زده و خانه شده سردار و الله یار راه در نیم فرسخ شهر اردمیه ماهر زده نشسته
بود شب از اطراف ملکه را گرفته او را به شهر فرار داده خود در شهر نیز کسی سردار را اطاعت
نمی نمود بلکه شب همین ازراولاط در نود ... رفته محصور سردار را شکسته با طلاق
محصوریان کوشیده و میرزادان دزبانی جهات دکجه خاطر بود آذربایجان از وجه
نایب السلطنه و لشکریان دست درازی بطوایف رونهاده شکاک منهج بلکه با اعلامی قصبه
اشنویه مذهب تسنن دارند و رجامیه دار رعن دستان جز فرستاده و اعمال سرحد
نیز نقشی روانه تعجیل قلعه را ضبط نمود و طایفه قرا پاپاق را که از جهات وحید مملکت ایران
دور حال سلدوز حکم نایب السلطنه نشسته بعد از طایفه بلیجی را تحریک کرده تاخت و تاز

اش بود چشمه از این حکایات بعرض امنای دولت رسیده ضبط و نظم مملکت ارومیه را از
امیر نظام خواسته شد و در همین اوقات طوایف اکراد جلالی و سپیکی در طرق قارنی کول
و دیادین تاخت و تاراج وقتی متردد این ولایات شدند منعشان و نیز طایفه اکراد
خان محمود عامل قطور و زمی الدات مملکت خوی است آمده ادعای آن محال و قلعه قطور را
میکردند و همچنین از طرف ولایت هکاری سلیمان بیک ... از طرف نورالله خان حاکم
آنولا آمده در قلعه باشقلا نشسته محالات آلباق و دره ... دیگر ... را اداخله مخصوص
از ادای حقوق ملتزمه خود ... ایران آذربایجان ... باز میدانستند و دوام ... که
تا استعداد ... در سر حد جمع شده دفع این ... حکایات ... و تعدیات
ممکن نبود و در آن اوقات دولت علیه روم از ... روس ... گرد
نخواه نخواه و اگذاشتن مملکت بسیار از طرف یونان و دست کشیدن از مملکت قارص
و آخسقه و آخر کلک از طرف مملکت مصر ... جنابات ملزم باشد و ...
پاشای مصری ابراهیم پاشا ... بعضی از مملکت حلب و نزدیک ارزنة الروم

تصرف مصریان درآمده بعد ابدا ممکن نبود بقاعده دولتی در ... این اکراد
... را که متعلق بآن دولت بعد از این حرکات ناهنجار مانع آید نظر باین مقدمات
امنای دولت شاهی بهرام میرزا با شش عراده توپ و ... نفر سرباز ... و
... نفر از سواره اکراد زیلان و ... و شمسکی و ... جمع آوری ... بصحرای محمودیه
رفته باستمالت تیمور پاشا ... حاکم وان و ... پاشا ... سلیمان حاکم ولایت بایزید
و خان محمود رئیس طایفه اکراد ... تدبیر موافق نیفتاد آمده تیمور پاشا بسبب
عزل خود از دولت روم متوهم شده با چهار هزار سوار و شش عراده توپ با جمیع اعیان
و ریش سفیدان مملکت وان و خان محمود بصحرای محمودیه آمده بملاقات امنای دولت
شاهی رسیده و ... پاشا و نورالله خان حاکم حکاری نیز ... محمودیه آمده
در ... سرحدات کردستان ... سرحد وان ... تیمور پاشا از امنای دولت
دولت خواهش نموده ... خود با سرباز نظام بقلعه وان رفته آن قلعه را تصرف
دولت علیه ایران ... امنای دولت دو ماه از ... رفته و ... را

معروض رای نایب السلطنه که در آن اوقات در کرمان بعزم نظم امور آن ولایت حاضر آمده بود

توقف بانجام خواهش او اقدام شود لهذا برای اطلاع نایب السلطنه از این خبر چاپار

بکرمان فرستاده شد چون سرعسکر ارزنة الروم از استماع این اجتماع پریشان شده محمد بیک دره بیگی

مأمور ساخته بعد از ورود محمودیه آمده و از محمودیه بتبریز نزد میرزا محمد نظام رفته خواهش تفرقه

شدن این جمعیت را از سرحد نماید و اسحق پاشای شیلرا که حاکم وان شده بود مملکت

موش فرستاده ابنی پاشا حاکم مملکت موش را با طوایف و عشایر آنطرف مأمور بامداد

بامداد اسحق پاشا نموده بود او را در مملکت وان مستقر نماید و بخیال اینکه مبادا لشکر

ایران بامداد تیمور پاشا اقدام نماید حکم بحرکت ابنی پاشا صادر شد تا محمد بیک قرق‌آقاسی

از تبریز رسیده در ظرف محمد خان میر نظام اطمینان یافت که لشکر ایران بامداد

تیمور پاشا مقدم نخواهد شد و میر نظام صراحتاً اینها و کارگزاران دولت را نیز از امداد تیمور پاشا

منع نمود بعد از اطمینان سرعسکر ابنی پاشا از مملکت موش با دوازده هزار سوار و پیاده

اسحق پاشا سمت مملکت وان حرکت کرد تیمور پاشا نیز با هفت هزار سوار که داشت از آن

رسیده

از عشایر اکراد ایران بود پسر خود را فرستاده از امنای دولت وداع نموده بمقابله لشکر

پرداخت امنای کارگزاران دولت نیز از روی حکم با الباق کشیده منتظر اخبار نشستند اما تیمور پاشا

از ابنی پاشا شکست خورده اهل وان بسبب آنکه اسحق پاشا سابقاً حاکم وان و از اهل

ولایت بود در اعدای ایران بعضی بر تیمور پاشا شوریده و اسحق پاشا پسر او را از وان اخراج نمودند

و پسر بقلعه خوشاب که از قلاع متینه آن سرزمین است و گرفتن آن اصلاً ممکن نیست پناه برده نشسته

و در همین اوقات چاپار از کرمان رسیده حکم رسانید که بلاتأمل باید قلعه وان را عوض ایران

گرفت و مقرر داشته بعد از آنکه قلعه وان بدست آمد نایب السلطنه اخبار شود تعهد دارد

از ایران شده در هیچ وقت دولت روم را ضعف تمام حاصل است نباید ازین فرصت نشود الطریق

در بین مملکت وان را بتوقف اولیای دولت ایران گذارد و الله اعلم بحکمت و مآل آن

مملکت را از تفرقه دولت روم انتزاع فرمایند چون رخصت از دست رفته و امر تیمور پاشا

منتفی شده بود حقیقت امر بنایب السلطنه عرض شد و تا تکلیف جواب آن رسید بواسطه این مقدمات

امنای کارگزاران دولت تحمل معاودت نمود در همه این ایام جناب حاجی میرزا آقاسی از آنکه معاودت

نیز بود با اینکه رعایای دولت همراه بود و در همین زمستان طهماسب میرزا از مشهد وارد دار السلطنه
تبریز گردید و قراول کرک فوج بهادران روس دیده شده سواران شایسته جهت عراده توپ بزرگ
سپرده بودند و هزار تفنگ سوار در اول بهار این سال روانه ولایت خراسان شد و هم در این
سال امیرزاده بهرام میرزا از حکومت قراجه داغ دلتنگ شده به تبریز آمده از تبریز روانه
مشهد مقدس گردید و ایالت قراجه داغ با میرزاده سلطان مراد میرزا قرار گرفت و هم در این
سال و خجسته فال که هزار و دویست و چهل و هشت هجری بود پادشاه جهان پشت و پناه
اسلام و شهریار السلطان بن السلطان ناصر الدین شاه قاجار از کتم عدم قدم بعرصه وجود نهاده
جهان و جهانیان را مایه امن و امان آمد ذکر بیرون آمدن میرزاده خسرو میرزا و یوسف خان
و توپخانه از صحرای طبس و گرفتن قلعه ترشیز و رسیدن در مشهد مقدس بخدمت نایب السلطنه
چنانکه مذکور شد میرزاده خسرو میرزا از راه صحرا بهزار زحمت توپخانه و سپاه را از کویر
بیرون کشیده وارد ولایت طبس و تابنات گردیده و امیر اسد الله خان و میر علینقی خان
حاکم طبس بخدمات شایسته اقدام نموده همراه لشکریان آذربایجان با تفنگچیان اکراد بعزم

رسیدن

رسیدن بخدمت نایب السلطنه روانه شدند و میرزاده خسرو میرزا و یوسف خان توپخانه را از طبس و
تابنات گذشته بمملکت ترشیز رسیدند و محمد تقی خان حاکم آنولایت پیش میرزاده آمده گرفتار
شد و برادرش جعفرقلی خان درب قلعه را چون [illegible] بروی خود بسته و چون او قدر نکرد تحصن
جستن آغاز نهاد و میرزاده خسرو میرزا با افواج قاهره بمحاصره آن قلعه اشتغال نمودند
و محمد خان قرائی حاکم ولایت تربت با دو هزار سوار بکنار ترشیز آمده منافقانه اردو زده
نشست و قریب بدو ماه محاصره طول کشید و بالاخره جعفرقلی خان بیرون آمده
قلعه ترشیز مسخر اولیای دولت قاهره گردید و قریب بده هزار خروار جنس در انبار
قلعه ترشیز موجود بود روزی سربازان آذربایجان که در آن زمستان شدید بهمه افواج و اردوی دولت
بعد از آن غله حواله شده زر زیاد و فراوان در میان لشکر آذربایجان پیدا شد و پس از
ضبط و تعیین حاکم در آن ولایت میرزاده خسرو میرزا محمد تقی خان و جعفرقلی خان را برداشته با لشکر
و توپخانه روانه مشهد مقدس و بخدمت نایب السلطنه رسید و محمد خان قرائی از کنار ترشیز بی
نیل مرام روانه تربت شد ذکر رفتن نایب السلطنه بر سر قلعه امیرآباد و توپخانه و تسخیر

ذکر در قلعه امیرآباد و خان و گرفتار رضا قلیخان و جعفرقلی خان و حکایات متفرقه مناسب آنزمان چون زمستان این سال بپایان رسید و بهار فرخنده فال رخ نمود

سرکار نایب السلطنه مصلحت ضبط مملکت خراسان را در آن دیدند که رضا قلی خان را که اعظم

و اقوی خوانین خراسان و صاحب قلعه‌جات متینه و کثرت جمعیت در اکثر محال از سایرین

ممتاز است قلع و قمع او را پیشنهاد همت والانهمت ساخته کار او را بر همه کار خراسان

مقدم دارند و باین رای صائب بخروج لشکر نظام در مشهد مقدس فرمان داده و پادشاه

مرحوم را مقرر داشته بودند در خارج شهر نشسته با نظام کار لشکریان نظام و توپخانه بپردازند

و از همه جا باستجماع لشکر فرمان صادر شد بعد از استعداد و آراستگی لشکریان سرکار نایب السلطنه

از آستانه مبارکه حضرت رضا علیه السلام استمداد همت و توجه بعد از آنکه از آنجا بسی روانه اردوی

معلی شده با تدارک تمام روانه تسخیر قلعه امیرآباد شده و در اثنای راه خبر رسید که

الله قلی خان [illegible] با سی هزار نفر سوار او در [illegible] کوه قریب بولایت [illegible] آمده

نشسته است و در باطن اظهار دارد که ملازم [illegible] حکایت خراسانیان با لشکر [illegible]

بچه بخو

بچه بخواهد گذشت سرکار نایب السلطنه پادشاه مرحوم را با جمعی از لشکریان بمقابله او فرستادند

پادشاه مرحوم بمقابله شتافته در مکان مناسب در دو روزه نشسته و الله قلی خان [illegible] پادشاه

خیره بعد از شنیدن فتح قلعه امیرآباد چنانکه مذکور خواهد شد توقف نکرده کس بخدمت پادشاه

مرحوم فرستاده عذرخواه شده بولایت خود بازگشت و پادشاه مرحوم چند روز بعد از فتح امیرآباد

باردوی نایب السلطنه ملحق شد القصه بعد از مأموریت پادشاه مرحوم بمقابله [illegible] اوزبک

سرکار نایب السلطنه و امیرزاده خسرو میرزا را با هزار نفر سوار مقدمة الجیش فوج روانه امیرآباد

ساخته و در قلعه امیرآباد نیز سوار خراسانی بیگلربیگی قراول بیرون آمده تلاقی فریقین

شده امیرزاده خسرو میرزا با سواران اکراد و غلام تفنگچیان خاصه بر سر سواره خراسانی

هجوم آورده سواره را از پیش برداشته تا در قلعه امیرآباد راندند نایب السلطنه

بعد از این فتح امیرزاده خسرو میرزا را نوازش فرموده بنیابت مشهد مقدس منصوب کرده

روانه ساخته و خود سرکار نایب السلطنه با لشکرهای نظام وارد کنار قلعه امیرآباد شده

قلعه را محاصره فرمودند امیرآباد قلعه ایست که رضا قلی خان برای حفظ مملکت قوچان

در ده فرسنگی مشهد مقدس بطرز قلاع فرنگیه ساخته و خاکریز و خندق و باستیون بطرز
قلعه‌های نظام فرنگ بالا آورده و هشت سال تمام در ساختن او زحمتها کشیده و
خرجها نموده و دیعت خان نام تاتاری را که از معتمدان و محرمان خاصش بود با ده هزار نفر تفنگچی
خراسانی و هزار نفر سوار در میان قلعه گذاشته بود و آذوقه و قورخانه از همه جهت مستعد
ساخته و در آن بلاد چنان مشهور شده بود که یک برج آن باب را از دست تفنگچی
خراسانی نمی‌توان گرفت چه جای آنکه جنبش قلعه از دولت رضاقلی خان و لشکر او گرفته
شود و خود رضاقلی خان نیز در قلعهٔ قوچان که قریب بدوازده فرسنگی قلعهٔ امیرآباد است
با دوازده هزار نفر سواره و پیاده جنگی نشسته بود سرکار نایب السلطنه از همه جهت
در دو وقت در دو نقطه امیرآباد زیاده از هشت هزار نفر نظام و پنجاه عراده توپ و
خمپاره همراه نداشته سرکار نایب السلطنه متوکلاً علی الله بر سر قلعهٔ امیرآباد رفته
و قلعه را از همه طرف محاصره فرمودند و رضاقلی خان را خیال خوف و هراسی در دل
قرار گرفته بود که با وجود دوازده هزار لشکر از دیوار بست قلعهٔ قوچان قدم بیرون نتوانست

بیرون

بیرون گذارد سرکار نایب السلطنه امیرزاده بهرام میرزا را با دو بیرق فوج جهت بیرون سنگرها
فرستاده در گرفتن قلعهٔ امیرآباد را از ایشان خواستند و سربازان از اطراف سنگرها را پیش برده
در تنگنای آتش توپ و تفنگ گلوله‌های گران ویران کردن برج و باره پرداختند و نقابان
چابک دست نیز نقبها را پیش برده پای دیوار برج رسانیدند و قلعگیان از همه طرف
بحفظ دو جهت برج و باره مشغول شده بودند و مشغول حفر زیر نقب و چند نقب را
که نزدیک به برج رسیده بود تفنگچیان قلعه از اندرون باطل ساخته و چنان بجنگ و جدال مشغول
بودند در میان سنگرها اکثر سربازان را بضرب گلوله مقتول ساختند و چند نفر از معتمدان
قلعگیان را در میان لشکر نظام بود بضرب گلولهٔ تفنگ براه عدم فرستادند سرکار نایب السلطنه را
آتش غیرت برافروخته با توپهای بزرگ حکم بهدم بنیان قلعه فرمودند و در نصف روز یکطرف
قلعه را با یک باستیون که نقب در زیر او رسانیده و باروت انباشته بودند آتش زده از هم
ریخته خندق را با سطح زمین مساوی ساختند و سربازان جان فشان سنگرها را بلب خندق
رسانیدند و در روز دوم حکم یورش صادر شده از همه طرف طبلها کوبیده و شیپورها کشیده

وعلمها برافراشته و ولوله و غلغله در گنبد گردون انداخته و از غرش توپ آتش‌فشان صدای
تفنگ اندرونیان و بیرونیان و دود و گرد و غبار قلعهٔ امیرآباد را ظلمت فرو گرفته و سربازان
جانفشان دست از جان شیرین شسته دسته دسته و فوج فوج از سنگرها بیرون دویده
خود را پای برج و بارو رسانیده بنصب علمهای فتح کوشیدند و یوسف‌خان نردبانها
درین اثنا بضرب گلولهٔ تفنگ کاری بقتل رسیده و سرکار نایب السلطنه قاسم‌خان سرتیپ فوج
خاصه را با فوج خاصه بجای یوسف‌خان بمدد امیرزاده بهرام میرزا فرستاده قلعگیان سو
رخنه‌ها هر چه این احوال دست از کار و بار و رفتار بازداشته چاره بجز امان و استیمان نیافته
و تفنگها را ریخته خود را از برج و باره بزیر انداخته صدای الامان الامان باوج آسمان
رسانیدند و سربازان جانفشان از همه طرف داخل قلعه شده قلعه را بنیروی پادشاه جهان
بتصرف درآورده و یوسف‌خان تاتار را با بقیهٔ تفنگچیان در زنده بازده نفر اسیر
و دستگیر نموده بخدمت نایب السلطنه رسانیدند و توقف اردوی همایون در کنار قلعهٔ امیرآباد
زیاده از ده نهم طول نکشیده در هفته کارهای بزرگ را از پیش برده و تقرب الماله

خراسان

خراسان ترسان و لرزان شده این واقعه در ماه صفر سنه هزار و دویست و چهل و هشت
واقع گردید و در پنجشنبه بیست و نهم ماه صفر موکب سرکار پادشاه مرحوم ملاحظه شد از قلعهٔ امیرآباد
حرکت بسمت قوچان واقع گردید و رضاقلی‌خان در قلعهٔ قوچان قریب به دوازده هزار نفر از
طوایف بجنوردی و کرد کاحفرلو و دله محمدخانی و از طایفهٔ شقاقی و بیگدلی و زعفرانلو چاپاران
و بغایر و اشرار ولوی خراسان و اهل شهر و محال قوچان و جمعی از ترکمان جمع آوری کرده نشسته
و درب قلعه را بسته بفکر کار خود افتاده جان فشانی میکرد و نایب السلطنه نیز مدتی پای ثبات را
در دوران برگشت دیوار قرنیه شده خود و مملکت خود را بسر هم بندی و جاپلوسی میتوان
نموده است با جمعیت بارهای عرایض پرداخته و تعهد کردن مالیات و دادن پیشکش
مینمود است خود از شیخ و ربط خلاصی بخشد سرکار نایب السلطنه اصرار در جواب او فرمودند وقعه
و بغیر از تسلیم شدن و سپردن قلعهٔ قوچان چاره نیست و تا آمدن حکم طی مسافت سرقعهٔ منتظر
رسیدن لشکر آذربایجان و رسیدن لشکر استرآباد و مازندران سپردند شیخ الملک میرزا
حاکم استرآباد ملقب بصاحب اختیارات بعد از طی مسافت با اتراک و اهالی آن زمره

در بیست و پنجم ربیع الاول یک فرسنگی قوچان رسیده و در همان روز جناب میرزا بابا توپخانه
و نظام و سالدات و سوار آذربایجان رسیده بفاصله دو سه یوم بیگر صاحب چهار هزار کس استراباد
با شش هزار تفنگچی با زنبوراک با دو عراده توپ وارد شده نایب السلطنه از یک فرسنگی قلعه قوچان
کوچ فرموده در نیم فرسنگی قلعه در طرف غربیه نزول اجلال فرمودند شاهزاده بهرام میرزا و طهماسب
میرزا و شاهزاده ملک قاسم میرزا از اردو مرخص شده بزیارت مشهد مقدس روانه شدند
و لشکرهای آذربایجان و مازندران سنگرها بسته بمحاصره قلعه قوچان مشغول گردیدند و از جانب
قلعه خراسانیان شبها شبیخونها با شمشیرهای برهنه ریخته بجنگ و جدال اشتغال مینمودند
در روزها از جانب توپ و تفنگ که شیشه خود را بر میکردند از طرفین سنگرها پیش
رفته روز بروز توپهای بزرگ قلعه کوب بلکه بیرون قلعه در شبها از جانب خزانه کار بود
بر قلعگیان تنگ میشد حتی شده در قرب بیگاه کار بر قوچان و قوچانیان باین منوال
در میان بود تا آنکه رضا قلی خان بپای آمده زمام امان دولت نایب السلطنه عظمی
و اذا رأوا بأسنا قالوا آمنا طلب امان نموده سرایم پسر میرزا ابو القاسم قائم مقام

سرکار نایب السلطنه

سرکار نایب السلطنه تعلیمه فرستاده بعد حفظ اینکه لشکریان اسلام و مسلمانان قوچان اگر بقهر و غلبه
قلعه قوچان را گرفته تلف خواهند شد رضا قلیخان سوء جنگ و جدال بیرون آورده
اصلح نظر آمد میرزا علی رضا قلیخان و جعفر قلیخان بجنوردی را با شمشیر و کفن از قلعه قوچان
بر داشته با مردی نایب السلطنه رسانیده سرکار نایب السلطنه خان از عفو تقصیر فرموده و در اول احترام برا
گماشته و دو فوج از لشکریان نظام را با قاسم خان سرتیپ بمیان قلعه فرستاده حکم کردند که
شمخالها و ضبط توپهای قوچانیان نموده مقرر فرمودند بجز از یراق جنگی تفنگچیان خراسان را
از قلعه قوچان بیرون کرده با وطن خود مرخص نمایند و قاسم خان بقلعه قوچان وارد شده
با مورد رسیدن اقدام نموده صبح روز جمعه بیست و پنجم ربیع الثانی هزار و دویست و چهل و هشت
سرکار نایب السلطنه با دل خوش تمام فوج سالدات روس را با دو فوج دیگر خاص فرموده
نفس نفیس با افواج منصوره وارد قلعه قوچان شده و جمیع امور به گذر بخلیله
امنای دولت خاقانی تکلیف شد از تعطیل شده و تقدیم خدمات دولت قاهره بعد از استحکام
نایب السلطنه بانجام رسیده بیک بشارت بدر بار الخلافه روانه شده عرضه داشت ایشان قوچان را

که بنت خاقان مغفور نمغفره و جناب شاه را مقام در نوشته جاتیکه برادر اعلائه نوشته بود قصیده
مناسبت آن زمان و آن اوقات گفته و فرستاده بود این دو بیت از مطلع آن قصیده است نظم
مرگ و حیات او چو خلق رنجی است   زندگی حیف است و مرگ ایمانی است   و این دو
بوقتی بود که پیک بشارت   بر در شاهنشه زمان و زنگیانست   القصه بعد از تسخیر
قلعه قوچان بهدم بنیان آن قلعه بسبب احکام نایب السلطنه خراب شده قلعه را با خاک یکسان
نمودند و در ایام توقف اردوی مبارک در کنار قوچان یار محمد خان وزیر هرات از طرف
شاهزاده کامران با تحفه و هدایا برسم رسالت و بعزم اطلاع از احوال لشکریان آذربایجان
قرب مشهد مقدس خبر داده دیگران او را اذن رخصت داده نایب السلطنه داده و
بعد از فتح قوچان و مراجعت او بمشهد مقدس امیرزاده خسرو میرزا و میرزا ابوالقاسم مصلحت
دولتی را در آن دیده او را باحترام نگه داشتند لهذا قرار دادن احترام بسر او تعیین شد
بهمان احوال تا زمان وفات نایب السلطنه و مراجعت پادشاه مرحوم بآذربایجان در خراسان
بود سرکار نایب السلطنه بعد از خراب کردن قلعه قوچان حاکم و ضابطی برای ولایت گماشته

تحریر

بجز من و خوشدلها با اردوی همایون وارد مشهد مقدس شده باستان بوس امام ثامن علیه التحیة
والثنا مشرف شده بنظم سایر امورات مملکت خراسان اشتغال ورزیدند ذکر احوالات
کرمان و حکایاتی که در آن صفحات در ایام توقف نایب السلطنه در قوچان واقع شده
تا ایام وفات نایب السلطنه مرحوم چنانکه سابقاً مذکور آمد سیف الملوک میرزا پسر ظل السلطان
داماد نایب السلطنه مرحوم بود از طرف نایب السلطنه بحکومت کرمان سرافراز شده بآن ولایت
رفت و میرزاده قهرمان میرزا نیز از طرف نایب السلطنه با قدری لشکر بیزد رفته و بایست
از آنجا بخراسان رود بسبب امورات که در کرمان واقع شد چندی در خطه یزد متوقف شده
پس از آن بخراسان رفت چون حسنعلی میرزا فرمانفرمای فارس از رفتن سرکار نایب السلطنه
بخراسان آسوده از امورات مملکت فارس بیداد نمود با ایلات فارس بسبب اغلاص
که نسبت بنایب السلطنه در مقام ایذا و اذیت بر آمده ایلات نیز با اکثر طوایف فاشقه
بکرمان پیش سیف الملوک میرزا رفت و حسنعلی میرزا ایلات را با طایفه مزبور از سیف
الملوک میرزا مطالبه نمود سیف الملوک میرزا از مراجعت دادن ادا لمذهب فرمانفرما مرقوف

باذن و اجازهٔ نایب السلطنه ساخته فرمانفرما بسبب دلتنگی که از رفتار کارگذاران
سرکار نایب السلطنه با شجاع السلطنه حسنعلی میرزا که برادر عیانی او بود داشت حکایت ایلغار را
نیز سربار آن دلتنگی ها نموده متجندهٔ مملکت فارس را از اطراف و جوانب جمع آوری کرده با اولاد
خود و اولاد شجاع السلطنه از در اهل شیراز با پانزده هزار جمعیت از سواره و پیاده و چهار
توپ عراده توپ بیرون آمده بعزم کرمان ایلغار نا و تسخیر دار الملک کرمان روانه شده چون
در قلعهٔ شهر بابک سه دسته سرباز از فوج قراگوزلو همدان از طرف نایب السلطنه مشغول
بحفظ آن قلعه بعد از قلعهٔ شهر بابک را محاصره کرده صاحب منصبان فوج قراگوزلو را بوعده
مال و منصب فریفته زیاده از چهار هزار تومان نقد با شمشیرهای یراق طلا تعلیق بسته و
قلعگیان را استمال نموده از قلعه بیرون آمده و قلعه را بتصرف فرمانفرما دادند و
فرمانفرما صاحب منصب را نواخته بفارس فرستاد و سربازان را یراق جیلی نموده
متوقف ساخت سیف الملوک میرزا که مردی جوان و از هر بابت خام و خام کار بود
در کرمان بعد از شنیدن این اخبار تدبیری برای حفظ خود و حفظ مملکت کرمان نمود

سوای

سوای استقبال نمودن و بخدمت فرمانفرما رفتن چیزی دیگر بخاطرش نرسید هر چند علینقی خان
قراگوزلو سرتیپ لشکر نظام و میرزا ابراهیم خان تبریزی او را از این خیال مانع آمده
مفید نیفتاده چه نیابت نایب السلطنه را و همشیرهٔ عیانی پادشاه مرحوم بود در ارگ کرمان بجا
گذاشته با ده بیست نفر بعزم استقبال فرمانفرما روانه شده و چون بزرند رسید او بخدمت
فرمانفرما و تملق و چاپلوسی بسیار فرمانفرما بهیچ از او دست باز نکشیده او را با همراهانش
گیراینده از قرار مسموع شبانه غل بر او کرده محبوساً بفارس فرستاد و او در آنجا زار
در ولایت ابرقوه مصطفی خان را تحصیل کرده پیشکش اسب از اصفهان همراهان بر بست
آورده فرزندم بمیر ... رفت و فرمانفرما با لشکرهای فارس بکرمان رسیده جنبه نایب السلطنه را
در قلعهٔ باغ نظر ... داشته با فوج قراگوزلو و علینقی خان و میرزا ابراهیم خان
محاصره نموده نشست و دیگر اخبارات بطهران رسیده چون سرکار نایب السلطنه بر قوچان
مشغول بود و امدادی مقدر نشد لشکرها را که در یزد پیش امیرزاده طهماسب میرزا
بود به سیف الملوک میرزا ابواب جمع کرده اذن در سر و بلند شتن نمودن و در امر کرمان داده

و از طرف فرمانفرما همراه قلعه‌گیان ارگ کرمان را محاصره نموده از اطراف توپ
و کندن نقب و پیش بردن سنگر کوتاهی میکردند و قلعه‌گیان نیز سعیها و تلاشهای مردانه
میکردند و ارغون میرزا پسر شجاع السلطنه بسیار بی‌تاب در گرفته شدن قلعه میبود و خود
مباشر اکثر امورات قلعه‌گیری بود چنانکه روزی خود میان نقب رفته بسیار نزدیک بقلعه پیش رفته بود
رفته و چون از اطراف قلعه‌گیان آن نقب را خبر ساخته و قراول در دهانه نقب
نشانده بودند قراولان می‌بینند که از میانه نقب کسی میخزد و بقلعه در آید غافل
از آنکه ارغون میرزا در میانه این جمعیت است با وجود تفنگ مشغول میشوند چون
از تقدیر الهی چاره نیست گلوله بارغون میرزا رسیده مقتول میشود و بعد از این مقدمه
فرمانفرما با سایر اولاد خود و سایر اولاد شجاع السلطنه در گرفتن قلعه مصمم‌تر شده کرمانی
قلعه که زنهار خواستان مانده بعضی مصلحت در صلح و صلاح دیده چون شجاع
السلطنه در قلعه بود از خوف آنکه مبادا اگر قلعه بقهر گرفته شود سربازان و صاحب
منصبان مقتول شوند با زعیم دولت نایب السلطنه که او اولاد شاه است بیرون بیاید

نزد

ماند بدین جهت با فرمانفرما بیرون شهر و قلعه صلح نموده بیرون سرباز و توپخانه هیچی و سپاه تا
قورکه نشسته و بعضی از اعیان قلعه‌گیان با چند نایب السلطنه و توپخانه و سربازی که بود از قلعه
بیرون آمده روانه یزد شدند و فرمانفرما امر کرمان را منتظم ساخته و تمشیت داده و
ایلخانی را استمالت کرده حکومت کرمان را با بوسعید میرزا پسر شجاع السلطنه ملقب بفروغ
الدوله داده روانه فارس شد و بعضی از یزد روانه شدن و فرمانفرما نفر پسر سیف الملوک میرزا
از یزد با جمعی زیاد با تفنگچی بود که از آن دهات بهم بسته بود برسر کرمان آمده و از
کاظم خان قراجه‌داغی که در آن وقت همراه او بود مسموع افتاد که در وقت شام برسر شهر
ابوسعید میرزا با صد و پنجاه سوار از کرمان بمقابله سیف الملوک میرزا بیرون آمده
و سیف الملوک میرزا از غایت جبن و دهشت حرکت و هراس بر خود راه داده رنگ
روشنش زعفرانی شده و دست و پایش لرزه در آمده سوار فرار بهیچ امر خاطرش قرار
نگرفت و ابوسعید میرزا بکرمان بازگشت و سیف الملوک میرزا رفت و تا هنگام وفات
نایب السلطنه بلکه تا هنگام وفات خاقان خلد آشیان کرمان در تصرف فرمانفرما ماند

دست [illegible] نایب السلطنه مرحوم و در آن نزدیکیها اتفاق افتاد فرصت تلاقی برای شان

نشد و سیف الملوک میرزا در اوایل [illegible] رفته خطه یزد در دست سیف الدوله میرزا [illegible]

نایب السلطنه و برادر سیف الملوک میرزا بود باقی ماند ذکر شمه از احوال آذربایجان تا هنگام

ورود امیرزاده خسرو میرزا برای بردن لشکر از ولایت آذربایجان بخراسان چون امر مرحوم

[illegible] از طرف اردوی روسیه [illegible] بسبب تقلبات [illegible] در

[illegible] آمده و [illegible] را با [illegible] مستقر شده و در [illegible] آقا را

با [illegible] تفنگچی [illegible] سرحدات [illegible] و در رقعه [illegible] شنیده [illegible]

و ابراهیم خان سردار از ضبط آذربایجان عاجز آمده و محمد خان امیر نظام این وقایع را بعرض

نایب السلطنه رسانیده سرکار نایب السلطنه [illegible] محمد خان

امیر نظام فرستاده و انضباط امر آن مملکت را از [illegible] دولت شاهی خواسته

و [illegible] دولت شاهی نیز [illegible] حکم [illegible] صادر شده بود لهذا محمد خان امیر نظام

[illegible] نموده ایلچیان دولت [illegible] نایب السلطنه تبریز رفته و در آنجا با محمد خان امیر نظام

گفتگو

گفتگوی [illegible] قرارداد [illegible] نایب السلطنه تبریز داده شود امورات آذربایجان

باستصواب [illegible] منظم گردد لهذا ایلچیان دولت [illegible] رفته [illegible] و گفتگو

با محمد خان امیر نظام قرار آن شد محمد خان سرتیپ [illegible] با فوج نظام [illegible] و سواره مقدم

و قراپاپاق و سواره [illegible] سرحدات [illegible] امرای [illegible] داده

شود [illegible] در دایره [illegible] ایلچیان دولت نیز با جمعیت [illegible]

[illegible] و [illegible]

داده [illegible] آذربایجان را رفع نماید [illegible] مصلحت و قرارداد محمد خان سرتیپ ایروانی

روانه [illegible] سرحدات شده ایلچیان دولت نیز با چهار عراده توپ و چهارصد نفر [illegible]

[illegible] تازه [illegible] ششصد نفر از سربازان [illegible] و هزار نفر

از سواران [illegible] از راه [illegible] اردوی روسیه رفته ابراهیم بیک قراباغی

[illegible] ولایت اردوی روسیه [illegible] ایلچیان دولت [illegible]

از راه [illegible] آمد [illegible] قرار [illegible]

میکرد و صادق خان هر چند پیش از وصول این عساکر دولت با ارومیه خوانین زرزا را بجهت
شکستی که در ضبط اشنویه بهم رسانده بودند تنبیه معقول نموده میرزا معروف نامی را از زرزای اشنویه
که خود را بمیررودان دزد همراه نامیده و در تسلط میررودان دزد و آن محالات سعی داشت
بدست آورده بحبس ادبی گرفتار آمد و چون خوانین افشار هر یک بحالی از محالات اکراد
و ریش سفیدان آن محالات را بخود مایل ساخته و خود در دیوان ارومیه وکالت آنها را
می نمودند و هر کدام باین جهت حاکم ارومیه را هم از محالات اکراد و هم از ولایات افشار
بی تسلط کرده بودند با تعیین هر وقت حاکم ولایت بر خلاف رای خوانین افشار جرئت
میرزد مطالبه تنخواه دیوان را می نمود حضرات خوانین افشار محالات را شورانیده بلکه
اکراد بهانه را تاخت و تاز شهر و محالات و بقطع طرق تحریص میکردند و باین سبب
قریب بمدتی امر ولایت مغشوش و مختل مانده بود لهذا قدغن بخوانین افشار شد که
اهالی نگهداری محالات اکراد را نمایند و سرباز نظام بر سر قلعه برادوست فرستاده
شد و قلعه کانی رش از برادوست بدست آمده و از آنجا سرباز بمحال دشت رفته قلعه

بروه

بروه سور نیز بتصرف آمده اکراد مرگور با محمد بگ دشتی بقلعه کله گاه کرگیه و ولایت
اشنویه در مقام اطاعت آمده استقامت تام در امر مملکت ارومیه پیدا شده و افواج افشار
بسر تیپی علیقلی خان افشار و عتیق خان برادرش بعده محمد خان سرتیپ روانه شده و پس از
الحاق محمد خان سرتیپ بر سر قلعه سردشت رفته قراچم آقا با تفنگچیان رواندز از قلعه
سردشت گریخته و محمد خان سرتیپ از راههای صعب توپخانه را کشیده بر سر قلعه دربند
و قمچقار که از قلاع میررودان دزد است رفته قلعه جات را بتصرف خوب گرفته ولایت
حلو میر و میان طایفه شکاک درآمده و از طرف بغداد نیز لشکر بغداد بسبب بی اطاعتیها
که از میررودان دزد نسبت بدولت روم سر میزد بر سر او آمده و از طرف عمادیه نیز
مرسل پاشا با جمعیت عمادیه و تکریت بر سر میررودان دزد رانده چون میر از چهار طرف
خود را غرقه دریای بلا دیده اولاد جهانگیر آقا بوزیر بغداد داده لشکرهای بغداد را
از سر خود مندفع نمود و پس از آن محمد خان سرتیپ وارد و عریضه اطاعت و بندگی
بارومیه و تبریز فرستاده لشکر آذربایجان را از خود منصرف ساخت پس از آن دو گانه از طرف

لشکر بهزاد و آذربایجان بر سر میرپاشا رانده با او بحرب و جدال مشغول شده و قلعه عمادیه را
از او منتزع ساخته بکوی وارهای رفت و در ایالت محمدخان سرتیپ بگربکی مالیات سلیمانیه
مأمور شده و نظام قشون را از حضور پادشاه میر نمود و انتظام تمام در امر سرحدات حاصل شده تا انقضای
زمستان در تمام مملکت آذربایجان امن و امان حاصل آمد **ذکر احوال خراسان بعد از معاودت**
نایب السلطنه بمشهد مقدس و از آنجا به ولایت قوچان و گرفتاری محمدخان قرائی چون ترکمانیه ولایت
سرخس بسبب عادت سالهای سابق تمکین و اطاعت دولتی ننموده بکار گذار مشهد مقدس نمی‌گذاشتند
بلکه در سر جا و مکان خود نیز آرام ننشسته از قطع طریق و اسیر نمودن مسلمانان دست باز
نمی‌کشیدند بملاحظه این حرکات در هنگام آمدن الله قلی توره پادشاه خیوه بخدمت او رشوه
زکوة باو داده بودند و نیز از محمدخان قرائی که در مملکت تربت بتغلب و تسلط نشسته
نگذاشته بود سرکار نایب السلطنه نظر بانتظام مهمات دربار از مشهد مقدس بعزم انتظام مملکت
خراسان و تنبیه مفسدان آن سامان با لشکریان نظام آذربایجان و ترکمانیه آتش قشون بیرون
آمده برسم ایلغار و شبیخون با پادشاه مرحوم بر سر ترکمانیه از سرخس رانده و بعد از انقضای

دو روز

دو روز و دو شب در ولایت سرخس رسیده در خسیان گرداب بلا بر خود محیط دیده یکمرد روز
در چهار دیواری دو و سه شهر خود را نگاه داری کمر بسر آن تقریب تربت و تکلف سرمایان
خوتفشان یاری خود درویشان از درهای رفته جمیع اموال و اغنام و رمه از اسب و شتر با جمیع عیال و
اطفال ایشان بتصرف سربازان آذربایجان در آمده و بسرزد قلع و قمع آنطایفه بالکلیه سرکار
نایب السلطنه با هم اینکه بر سر هرات میرویم راه هرات پیش گرفته و پادشاه مرحوم را باستمالت
محمدخان قرائی بتربت فرستادند پادشاه مرحوم محمدخان قرائی را استمالت کرده در حینی در هم
در وی نایب السلطنه نزدیک تربت محمدخان قرائی باستقبال شتافت و در کار نایب السلطنه با
لشکریان نظام و توپخانه بکنار تربت رسیده محمدخان را بعزت و احترام سپرده روانه مشهد
مقدس ساختند و چون پادشاه مرحوم او را امان داده بود تا حال تحریر نیز ده هزار دوست
دست رحمت همیشه بر سر است در دار السلطنه تبریز با فرزندان زندگانی میکند القصه سرکار نایب السلطنه
مملکت تربت را خراب و ضبط و سپرده علیمراد خان عشق آبادی را نیز در قلعه عشق آباد
محبوساً متعهد بود گرفته قلعه‌اش را خراب و مجدداً بمشهد مقدس نزد هم کارانش فرستادند

و بعد از این مقدمات و انضباط تام تمام در امر خراسان وارد مشهد مقدس شده لشکریان
آذربایجان را که سه سال بیعوض باتفاق سفر کشیده و زحمتی بالغه بعد بودن دو فوج نظام شقاقی
و فوج بهادران روسی و قدری از توپچیان نظام لکه را رخصت دولت آذربایجان داشته علیرضا
خان یزدی نیز در ولایت سیستان و اکثر قشون سرکرده ملکیت بعضی از آن حاجی القضاة
صادق الصفا بخیال آمدن مشهد مقدس رسیدن حضرت نایب السلطنه اثنا وارد مشهد مقدس گردید
و بمحبس روانه شد و تفصیل احوالات گرفتاران خراسانی با غرض جهد بالغ بود و از
طغیان میرزا با بدنیت خاقان متعهد عرض داشت شده خاطر خاقان متعهد را از وقوع اینگونه
فوقاسد قرین خوشحالی فرمودند و زمستان را در بارگاه آستانه مبارکه امام رضا علیه
التحیه و الثنا بپایان رسانیدند **ذکر مأمور شدن شاهزاده خسرو میرزا به آذربایجان و جدا بستی**
شدن لشکریان و دیگر احوالات آذربایجان چون زمستان نزدیک بپایان رسید
و لشکرهای آذربایجان چنانکه نوشته شد از مملکت خراسان رخصت شده بآذربایجان رفته بعد
و در مملکت خراسان لشکری و در بهار از عهده کار برآید تازه بود و چنانکه داشت

بسبب

بسبب قطع و قمع ترکمانیه ترخشی و بسبب حبس یار محمد خان وزیر هرات از طوایف اوزبک
و افغان حرکتی صادر شود که اگر بدفع آن اقدام نشود لاعلاج کال دولت در سر ... باشد و در مملکت
آذربایجان نیز بودن دو فوج نظام قشقار و فوج ... و نیز لشکر رکاب خراسان را
کشیده باشد بود در روانه ساختن این افواج اگر مقدور بود بایست که بعهده کارگزاران مملکت
خوی و ارومی مفوض شود نظر باین سرکار نایب السلطنه امیرزاده خسرو میرزا را قریب بعید نوروز
از خراسان روانه آذربایجان داشته مقرر فرموده بودند که اگر این سه فوج نظام قشقار و خوی
با چهارصد نفر صالدات فراری سرحد روس که تازه در سرحد خوی جمع شده بعضی با هزار و پانصد نفر سوار
از طایفه قراپاپاق و آذربایجان و قشقار و ... قراجه داغی و اکراد سرحد خوی مستعد شده در ایام
از بهار گذشته تا کنار خراسان در ... دو فوج نظام و هزار نفر سوار خمسه را نیز مقرر داشته
بودند هم در حین معاودت شاهزاده خسرو میرزا از آذربایجان شجاع السلطنه فتح الله میرزا تدارک
آنها را دیده همگی لشکر آذربایجان متفق روانه ولایت خراسان سازند و چون یکبار هم سکنه
که گوشه آن شکسته و نشر شنیده بود در قبرستان مشهد مقدس در سنوات سابقه پیدا شده

و از آن سنگ تیغ نفیس شده بود و منفرز سنگ الماس است و این سنگ بر صناقع خان قوجانی
رسیده بود و در فضای هر سنگ چنان می‌نمود که اگر تراشیده شود از سنگهای نامی و قیمتی خواهد بود
لهذا از خاقان مغفور از سرکار نایب السلطنه سنگ مذبور را که قادر رضا قلیخان خواسته بعد نظر در
سرکار نایب السلطنه همان سنگ بود با پیشکشهای دیگر با میرزاده خسرو میرزا سپرده بود و در دار الخلافه
بنظر خاقان مغفور رساند امیرزاده خسرو میرزا در دار الخلافه بخدمت خاقان مشرف شده و پیشکش را
که را بنده حافظ خاقان مغفور از امور خزانه و قرین آگاهی ساخت مرخص آذربایجان شد و
در ماه ذی قعده هزار و دویست و چهل و هشت وارد دار السلطنه تبریز شده احکام نایب السلطنه را
بمحمد خان امیر نظام و امیدهای که دولت رسانید ابلاغ و ماکی دولت برای راه از خوش خدمات
دولتی و قرار سرداران لشکریان نظام و عزیز نظام از ممالک ارومیه وارد دار السلطنه تبریز شده
بعد از قرار سردار با مقصود سپهدار با امیر نظام عمو با ارومیه عزم و از آنجا بممالکت خوی رفته
در اواسط ماه ذی حجه در چمن ختیله افواج قشون از فوج جدید خوی و چهار صد نفر صالدات روسیه
و هزار نفر سواره مفصله فوق را غیر از سواره قرا داغ با دولت نوزیر نظام سان دیده

و هزارک

و هزارک داده جمیع طبال و نی زن افواج را لباس مخمل پوشانیده و سرباز را جمیعاً کلاه‌های پوست
تازه و کلاه‌های پوست سیاه یک اندازه داده و شاهنده نحویرا امیرزاده احمد میرزا نموده
روانه دار السلطنه تبریز ساخت و روز ورود دار السلطنه تبریز محمد خان امیر نظام بعد روز دهم عاشورا با
امیرزاده فریدون میرزا بجانب ارومی رفته و سه روز در آنجا اقامت نمود امیرزاده خسرو میرزا را
با هزارک شاهان روانه عراق و خراسان نموده نزد امیدهای دولت شاهی بعد از روانه شدن
این لشکر و فاصله شده سرحدها و چون میردان در همسایه و احتراز از او در همه احوال
لازم بود چرا که او مردی وحشت طلب و دزد مانند و آشوب انگیز مصلحت دولت را
منزه که سرحدات بالکلیه خالی ماند و در همین بین لطفعلی سلطان برادر را با ولایت
نفر از سربازان و صاحبمنصبان فوج قاجار و تفنگچی شده از اروی امیرزاده خسرو
میرزا در قریه بخشیه رسیده بود از راه انگوران صاین قلعه فرار کرده خود را بولایت ارومیه
رسانیده و در آنجا کارگزاران ولایت ارومیه خود را بجبال برانده و مرگور گشیده
باطراف رفته و بهر کدام بهر ترتیب تمام شده آشوب در ممالک ارومی انداخته

دبانی دست درازی و جسارت نموده دیگر نگذاشتند امینه‌آقا که دولت پادشاهی نمیزدند
این احوالات دو هزار نفر لشکر نظام جبه‌دار مخالفت و پیشی اکراد و از حال هر یک
و در یک وصول دیر را داشت در حال دشت دمر کرد و ترکرد و اشتیه نام زمین کرده
در ماصب نظامیان ایشان را از زیر نهروی تنگا و سر دستگ بر دار حفظ آنها سلامت داده با دوان
و اجازه و مصلحت دید محمد خان میر نظام مشغول ساختن و در دهش این هم شده به هر نوعی
از سربازان گرد چهار لاق مواجب از دیوان تبریز در دست آلهی ولایت خود نیستند
با همین لشکر دیا مرفع قیام جمعی از فرنگیان تازه رسیده بود بعزم گرفتن لطفعلی سلطان
از ارد دیه بیرون آمده حال بحال دکه بکوه ابراهیم جستجو کرده در حال ترکرد در بالای
قلعه مردم به تبار و بعضی از تفنگچیان امینه‌آقا که باو رسیده و سربازان همراه او بقصد .
دهم بلای اکراد متحصن شده به تیر زدن و به جمع خلاف از دهات بیرون بطور آیلات که همراه
لطفعلی سلطان میکردید با تفنگچیان ما به تقال و جدال که داشته از شنیدن صدای
تفنگ در اردو معلوم شده که اکراد با ایشان رسیده ابراهیم خان قراپاپاق ولد نقی خان

قراپاپاق

قراپاپاق را با امام قلی خان و محمد خان لنگرلو و سواران ابواب جمعی ایشان به دستگیران فرستاده
و به هر دو رسیدن این سواران محمد خان به گلوله تفنگ افتاده و قریب به بیست نفر را نیز سربازان
باغی به قتل رسانیدند با وجود این تاب توقف نیاورده بطرف ولایت روان در بالای
در کوه نشسته تفنگچیان نظام و سواران ایشان را تعاقب کرده لطفعلی سلطان خود را از میان
بیرون کشیده به بیشه‌ای که یک میرزا در رفته سایر سربازان و جنگجویان دستگیر
شده اکثر را پاره آورده و شش نفر از صاحب منصبان ایشان را به گلوله تفنگ سیاست
نمودند از آن حال بحال دشت رفته به شبیه محمد بیک رشتی در قلعه گله کاه نشسته مقرره
جنگ میکرد متحصن شده و قلعه گله کاه را فعلاً و قهراً از او گرفته با سایر قریه‌های بزرگان آن
محال خراب و منهدم ساختند و در ازای محال بمحال از اردو حرکت کرده در راه نظم سرحد
تا صحرای محمودیه رفته بحکم عصمت و در همین اوقات حشمت فانوز در کلاه حیدر الملک
و سواران آنها از راه هیلیان رفته بود با جواد فرهاد آقا رئیس الطایفه از سرحد
خود فرار کرده بمملکت روس رفتند و امینه‌آقا که در دولت پادشاهی از بیم سطوت تاب السلطه

ولایت نقره سرار به دو قسمت دهی و ولایت اردم شده از عمال بیگری و بنادر ها و کنار دریای
و ان وقلعه از جنش گذشته و از عمال عادل جوانند و ولایت خلط عبور کرده در چهار منزلی
ارزنة الروم با بیرق طایفه و اردی رسیده آنها را استمالت نموده با خود که جایزه به ولایات
ولایت خود رسانید و از آنجا به ولایت اردبیل آمده مشغول نظم لشکر و کارگزاری دولت علیه
و حفظ سرحدات شد ذکر احضار نمودن خاقان مغفور نایب السلطنه را از مشهد
مقدس و رسیدن میرزا محمد خیر با لشکر به دار الخلافه و حکایات دیگر در سال ۱۲۴۹ سنه
هجریه واقع شد چون بهار بر بلاد این سال بساط آراز محفل عیش شده و دسته
دسته گل و گیاه خود را ملتمس بلبل عزا نموده نوای طلبیدن نوخوان بر خوان غم نشستند لاله‌ها را
باد داغ دیده از گوشه‌های چمن بیرون آورده و دیده‌های نرگس را مانند دیده داغ دیدگان
متحیر انداخته سر چوب از توده خاک بیرون کشیده و بنفشه را جامه ماتم پوشانیده چون
شرمساران سر افکنده در میان اطفال ریاحین جلوه گر نمود و بید را با سیل محنت جنازه
بی ساخت تا نظاره کیان گلشن جهان را عبرت از بیوفایی روزگار نا پایدار پدید آید و دل

سروی

سروی حاصر باد بیت زآن سرو آمد این گلها ولادیز که چون چاکر کم آورد گوید خیز
سرکار نایب السلطنه در مشهد مقدس رضوی صلوات الله و سلامه علیه پیگیر از جشن نوروزی
انجام نموده خاقان مغفور بعد از انقضای ایام عید سعید سلطانی سرکار نایب السلطنه را با خوانین
باغی خراسان و عبدالرضا خان احضار در دار الخلافه طهران فرمودند و شاهزادگان و ولایات
عراق و مازندران را نیز به دار الخلافه خواسته سرکار نایب السلطنه مملکت خراسان را با لشکر نامی
و در آن ولایت بود به نواب شاه مرحوم سپرده با دستورالعمل امور آن مملکت مستقل
نموده با میرزا ابو القاسم قائم مقام و خوانین باغی خراسان روانه دار الخلافه طهران شدند
و چون یک منزلی دار الخلافه رسیدند حکم خاقان مغفور مرتبط یحیی خان ایشیک آقاسی نایب
السلطنه رسیده با بعد خوانین خراسان و عبدالرضا خان باغی و زنجیر یحیی خان سپرده شد
و یحیی خان ایشان را به طوق مقصرین مزعجانه و معهود سلاطین است از میان چهار سوق
دار الخلافه عبور داده تمام کشیده در سلام عام بنظر پادشاه جهان رسانیدند و خاقان مغفور
شاهزاده عهد دولت میرزا حکم زحمه بوده در سلام عام عبدالرضا خان از میان محبوسان

تو سپرده خواهر شد سر زنجیر را دو سر گرفته از مجلس سلام بکارخانه جلو برده و هر یک اشاره نمود آمدم
تا القصه سرکار نایب السلطنه بر دوش ملکه جهان خواتین و آغابیگم خانم سپرده و بیگم خانم ایشان از
بخوار تمام مجلس سلام عام رسانیده وفات خاقان مغفور عبدالله خان را شاهزاده محمد ولی میرزا سپرده
و خوانین دیگر را همچنین فرستادند و سرکار نایب السلطنه را در برج نوش منزل دادند و روز بروز
در تزاید التفات و مرحمت نسبت به نایب السلطنه کوشیده هر خواهان دیه صفیان نایب السلطنه را
در کانون خاطر آتش حسد افروخته شده متصوبه عجیب انگیخته و در این بر خیال خاقان مغفور
نسبت بسرکار نایب السلطنه طرح غریب ریخته تفصیل اجمال آنکه در آن ایام همیر را که
کردند که از شربتخانه پادشاهی و مطبخ اندرونی بعنوان دزدی وقت آمده خبر دادهم
ظروف طلا و نقره در زنده بردند و در همان بین ها در حرم اندرون خشم غوغا برپا نمودند و
بطورها مختلف در خدمت خاقان معروض داشته که گاه کان سرکار نایب السلطنه باشند
و بجهالت دیگر با این جرأت و جسارت دخل کارخانه مبارکه اندرونی شده اند خاقان مغفور
برحمت رب غفور دل دریا مثال را با وجود این سخنها کلا مکدر نکرده بسمع قبول راه جد اعتنا ننمودند

باین سخنان

باین سخنان نفرموده بلکه سرکار نایب السلطنه را بیشتر از این سخنان یکدو شب در منازل خاص
پادشاهی اذن ماندن و خوابیدن داده در ملفوفات خاص مکنون خاطر مبارک را با نایب السلطنه
در میان میگذاشتند و چون مزاج شریف نایب السلطنه بیشتر تا بوده از جاده صحت و استقامت
منحرف شده اکثر اوقات اطبای حاذق مشغول معالجه بودند و در ایام دار الخلافه مرض شدت نموده
خاقان مغفور در نظر گرفته چه همیشه از تابستان به ییلاقات بهار رفته در تعقیب سفر آنجا
و معالجه مرض مشغول تا آنکه سرکار نایب السلطنه مرض را داشته حال از دو بیرون نیست یا این
مرض معالجه خواهد شد یا بفوت و موت خواهد کشید در صورت ثانیه بهتر در مشهد واقع
شود و در صورت صحت هم خوشتر در شهر مقدس دولت خاقان در خراسان مصروف آید
و در این اوقات شاهزاده خسرو میرزا و احمد میرزا با لشکرهای آذربایجان بدار الخلافه رسیده
منتظر حکم بودند آن لشکرها از رسان و نظر پادشاه جهان شده و بعد از دادن سان نایب السلطنه
شاهزاده خسرو میرزا و احمد میرزا را با اردوی آذربایجان روانه مشهد مقدس ساخته خود متکفل اردو و جان
سپار و فرمانبرداری پادشاه مرحوم حکم فرمودند شاهزاده خسرو میرزا از دار الخلافه کوچیده باره و

روانهٔ خراسان شد اما احوال عبدالرضا خان آنکه فا[ن] مغفور اشاره بشاهزاده محمود میرزا

فرموده در راه قندهار بسا شاهزاده محمود میرزا اولاد و صغار و کبار و هم متکاران اناث

و ذکور خود را الحت جابرهم مثل مقراض دهای قو و ساطور و کارد مطبخ و شمشیر برتب داده مجلس

فرستاده این جمعیت بر سر عبدالرضا خان ریخته چنانکه او صدمه زدن نکنند برای نسبت بپادشاه

و پادشاهزادگان نموده بود بعضی خود گرفتار آمده پاره پاره و ریزه ریزه اش نموده و کیفر اعمال خود

رسانیدند و رضا قلی خان و محمد خان و علیمردان خان را حسب الحکم هم از راه سلطه تبریز فرستادند

اما احوال رضا قلی خان آنکه محمد حسین خان الیکای آفاسره مانده بیرون ایشان بود مکیفه است

در منزل میانج شب در میان رختخواب بموت فجاه وفات یافت والله اعلم بحقیقة الحال

اما محمد خان قراگوزلو را که پادشاه مرحوم او را بایمان امان داده بود مجدداً ثانیاً تبریز رسانیدند

در ارک تبریز بسیاست ماند و علیمردان خان را که خواجه صاحب عرضه و قابلیت بود

روانه ولایت خود کردند که در خود ملکه میان ملکه سپرده شده زندگانی میکند ذکر رسیدن

امیرزاده خسرو میرزا بملازمت پادشاه مرحوم در کابل با قوت او و کیفیت راه هرات و وقایع

[illegible]

که در کنار هرات واقع شد تا هنگام رسیدن میرزا ابوالقاسم قایم مقام چون امیرزاده خسرو میرزا

با لشکریان آذربایجان وارد مملکت خراسان شد و حکم نایب السلطنه درین باب بود توقف نمودند بعد از بیست روز

توقف در آن حدود پادشاه مرحوم او را بجایگاه جعفر فرمودن امیرزاده خسرو میرزا در رو[ز] با امیرزاده

احمد میرزا سپرده خود روانه خدمت پادشاه مرحوم شده در آنوقت پادشاه مرحوم در کابل با قوت تا

ارموزده تشریف داشتند و میرزا موسی نایب و نجفقلی خان بخیز[ر]دن و رحم شکندن پادشاه مرحوم

بعضی امیرزاده امرا و رجوع امیرزاده خسرو میرزا پادشاه مرحوم چنان مصلحت دیدند که بعد از رسیدن لشکر

آذربایجان مخفقه بمملکت هرات را مهده کار شاهزاده کامران و هراتیان را چون کار فرمایان

بانجام رسانند و اگر فرصتا در صوب نایب السلطنه صورت فتح هرات در آینه مقصود جلوه گر نماید

واضح است که بعد از فتح لشکر هرات انجام کار آنجا بر دست همت امنای دولت لازم شده

سرکار نایب السلطنه نیز با لشکرهای مازندران و عراق بهرات خواهند آمد و گرفتن هرات که

مصلحت دولت علیه ایران است در هر حال بانجام خواهد رسید پس از گفتگو ختم مصلحت دولت را

براین نهج سپردند بولایت خراسان حواله کرده متصلین برای وصول و ایصال تنخواه امیرزاده

خسرو میرزا از کابل با توقف رخصت شده باردوی پیشاپیش آمده و میرزاده احمد میرزا را که بحکم پادشاه
مرحوم مامور بشرفیابی حضور بوده از خدمت مغفرت پادشاه مرحوم امیرزاده احمد میرزا را بنیابت
مشهد مقدس سرافراز بخشیده بر جهت ملتفت و نوازشات دیگر روانه ساخته و میرزاده خسرو
میرزا از پیشاپیش برادر را حرکت داده در بند فریادرس ملحق باردوی پادشاه مرحوم شده و باتفاق
لشکر آذربایجان و خراسان در حرکت آمده از راه قلعه کوهستان روانه هرات و خبر رسیدن
خود را بخدمت نایب السلطنه معروض داشتند و چون قلعه کوهستان را که در سر راه لشکریان و
در دست افاغنه هرات بود گذاشتن و گذشتن مصلحت نبود باین سبب پادشاه مرحوم
امیرزاده خسرو میرزا را بتسخیر آن قلعه مامور و معتمد امیرزاده چهار روز قلعه را محاصره نموده
قاسم سلطان صوبه دار قورخانه مبارکه بضرب گلوله قلعه کوب مستقیم آمده برج و باروی قلعه
بگلوله های مرتب منهدم کرده قلعه گیان امان آمده و قلعه مسخر شده اردو بسمت هرات
روانه شد چون اردو بغوریان رسید اهل قلعه غوریان که فی الجمله متوحش قرار اول لشکر شده
بعضی پادشاه مرحوم خواهش شده و تقدیم حکم مصلحت لشکرکشی قلعه غوریان را نیز مسخر کرده بر هرات

روز

روز نجفقلی خان بجنوردی مرحوم کمال دستیاری بود که در مملکت خراسان بجمله و تنزیر حق
در مملکت خود را اکتفا داشته و ام قطاران خود را برای العین دیده بود که در سلطنت لشکر آذربایجان
چگونه دچار گرد دیده باین جهات در مجلس کنگاش رای صواب را بدانید و پیشوا هر دو خلاص
کیشی برده پیش مینمود و باین علت درین سفر از هرات معوق مانده از جمله کشتی غوریان
موقوف باین بود که اگر فتح هرات تاخیر کرد و غوریان هم مخصوص مفتوح خواهد بود بلازم اینست
در لشکریان را در غوریان معطل نموده تا خیر در کار هرات واقع شود لهذا متعرض
غوریان نشده اردوی جهان پیما عازم هرات شد در عرض راه میرزا قریش مستوفی هرات
با قاجاریه شیبانی خدمت پادشاه مرحوم آمده شکفتی خیر مقدم نمودند شاهزاده کامران
از خبر وصول اردو متوهم شده از مخالفت متفرق شده خود و طوایف افغان و هزاره
در فراه و هیرات در زمین داور بعضی استعداد جمعیت در درب شهر و قلعه هرات را بسته
مترصد حفظ و دارش درروز اول در هوا ورود هرات قریب بهزار دو بیست سوار و ده هزار نفر تفنگچی
از شهر بیرون آمده با امیرزاده خسرو میرزا و میرزاده احمد میرزا و در دو روز متبع با سلطانی

با توپخانه از مشهد مقدس بار دوم رسیده در مقعد تپه کمین در روی چهار برج ایوان و مجادله و مقاتله آغاز
نهادند میرزادگان ایشان را شهر راندند و سرباز و توپخانه را بر طرف موسوم به تپه تنگ نگاه و قریب به
دروازه شهر آمده رسانیدند سنگر بسته سرباز و توپ گذاشته در روی چهار برج در مکانی که
با دل دل موسوم است اقامت نمودند توقف مختصر نمودند ده روز توقف در همگان برای گرفتن دروازه
خوش دلبستن سنگر در آن دروازه پادشاه مرحوم اراده را حرکت داده هنوز چوخاوق را با میرزاده
خسرو میرزا سپردند و در محل مناسب قرار داد گرد پادشاه مرحوم بنفس با لشکریان بسمت دروازه
خوش روانه شدند هراتیان از دروازه خوش بقدر سه چهار هزار نفر بیرون آمده بمقابله شتافتند
شاه مرحوم آن جمعیت را استیصال و متفرق ساخته شهزاده خسرو میرزا نیز از روی در نزدیک
مقبره عبدالله انصاری منزل داده بعد از جای پیشتر از ده با جمعی از لشکریان برای بستن سنگر
بسمت دروازه خوش آمدند و لیکن از در مقصد در شهر دو سنگر بسته مستحفظ گذاشته مشغول از آن
روز پادشاه مرحوم سردار نام فرهاد را که میر نظام بود با یک فوج سرباز و دیگر عراده توپ به سبق
سنگر در دروازه خوش مأمور فرمودند افاغنه نیز از قلعه بیرون آمده به مقابله مشغول شده

چون

٢٩٥

چون مأمورین از سربازان صبر نمودند و هنوز در کار جنگ بیهاره نداشته افاغنه را ایشان
غالب آمده بقدر سیصد نفر مقتول و بقیه در و دیوار بست محصور گردید و عراده توپ گذاشته در میدان
ماندند پادشاه مرحوم میرزاده خسرو میرزا را جمعیتی با مددکاری محصورین فرستاد و میرزاده افاغنه را پس
نشانیده محصورین را از آن مهلکه متخلص ساخته با توپ بار دیگر رسانیده اما سنگر در آن روز
نیز منعقد نشد بلکه تمامی شب سربازان مستحفظ سنگر توپخانه را نیز حفاظت فرمودند و صبح از آن
مکان کوچ واقع شده در مکان موسوم به تخت صفر نصب خیام اقامت نمودند روز دیگر از شهر با تفنگچیان
افاغنه از شهر بیرون آمده سربازان که برج برابر بود صعود نمودند باز جنگ تفنگ و شمخال
مشغول گردیدند پادشاه مرحوم امیرزاده احمد میرزا را به دفع افاغنه مأمور فرموده ایشان را از سر کوه
راندند و کیفیت ناسا مکان از آن جا نیز حرکت فرموده بسمت شرقی هرات در محلی که موسوم به سنگر
شیر دل خان بود از دروازه متوقف شدند و در آن ایام توقف روزی از قلعه قریب به دوازده
هزار جمعیت از افاغنه داماشهر و تا میزده عراده توپ با شاهزاده جهانگیر ولد کامران
و شیر دل خان هزاره که بکر یک شاهزاده کامران آمده بود سرباز و آمدند آن روز جنگ عظیم واقع

شده جمعی از طرفین مقتول و مجروح گردیدند و تا شب جنگ قایم بود بعد از سه روز ملا بهرام
نام فرستاده کامران میرزا خدمت شاه مرحوم آمده استدعای صلح نمود در بین گفتگوی صلح
گرد سپاه افاغنه ظاهر شده پادشاه مرحوم را از کید افاغنه آگاه گردیده بیگانه جانبی که
تشریف برده مهدی خان قراپاپاق را با برادرها که سرکردگی آقا بیک بود بدافعه مامور
نمودند لیکن تعاقب مامورین افاغنه ایشان را احاطه کرده زیاده از هفتاد نفر مقتول و دستگیر گردید
و آقا بیک مذکور تعاقب رسیده با بقیه خود را بلوده کشیده استمداد از پادشاه مرحوم نمودند پادشاه
مرحوم جمعی را به مدد فرستاده آنها را مستخلص و بار دیگر رسانیدند بعد از آنکه ملا بهرام مدرس در میان
در آمد و آن عظمت خود را پای بست رسانیده و سلامت بیرون رفت پس از این وقایع تعاقب
لهذا اردو از آنجا کوچ کرده بروضه کاه آمده نزول کردند در روز دیگر بیگان نیز افاغنه
بسر راه آمده با قراولان بجنگ مشغول شدند و شکست خورده تا پای بالان ایشان را دوانیدند
روضه کاه مزار پادشاهان افاغنه است و قلعه مختصری دارد مصطفی افاغنه که در آن قلعه
بودند بجادله مشغول شده صمصام خان سرتیپ فوج بهادران مامور تسخیر آن قلعه شده با یک

سعی

سعی قلعه را بحیطه ضبط در آورد و در ایام توقف در روضه کاه عبدالله خان قاینی با هزار نفر
تفنگچی قاینی از راه دیگر آمده افاغنه خبردار شده سر راه بر او گرفته آغاز جنگ کردند عبدالله خان
متحصن در قلعه شده به الله مشغول و خبر به او فرستاده از کیفیت آگاهی داد پادشاه مرحوم
از اردو نظام و توپ فرستاده افاغنه را گریزانیده عبدالله خان با همراهان بسلامت وارد
اردو شده در آن مکان خبر ورود نایب السلطنه از دارالخلافه بمشهد و مامور فرمودن
میرزا ابوالقاسم قایم مقام با هشت هزار تفنگچی بکمک اردوی هرات رسید پس از آن معسکر
اردو بهزار جریب که قریب به پای بالان است حرکت نموده نزول اجلال در هزار جریب
واقع شد **ذکر حرکت نایب السلطنه از دارالخلافه طهران بدار مشهد مقدس و مامور شدن
میرزا ابوالقاسم قایم مقام با لشکر عراق و مازندران بخدمت پادشاه مرحوم و رسیدن میرزاده
طهران میرزا** چون حرکت پادشاه مرحوم از مملکت خراسان بسمت هرات در دارالخلافه
مسموع سرکار نایب السلطنه گردید و گفتند خاقان مغفور معروض آمد رای پادشاهانه بر آن قرار یافت
و سرکار نایب السلطنه را بمشهد مقدس مامور فرمایند لهذا جمعی از لشکریان عراق و استرآباد و مازندران را

و قریب ده هزار نفر معتبر دیوان جمع سرکار نایب السلطنه و معهم از دور و نزدیک مرض در روانه مشهد مقدس
ساحت نایب السلطنه از راه فیروزکوه و کالپوش عازم مملکت خراسان شده بعد از طی منازل وارد
مشهد مقدس و آستان رضوی امام هشتم علیه و علی آبائه السلام مشرف شدند و نیز از دور و نزدیک حکم
و مقیم بودند که نواب امیرزاده احمد میرزا از طرف پادشاه مرحوم به نیابت مشهد مقدس سرافراز
بود ملقب و فرمان الملتفت را از خاقان مغفور کعبت پادشاه مرحوم مرحمت شده با توپهای بزرگ
قلعه ارگ و خزانه را در مشهد مقدس موجود بود با قورخانه حضرت پادشاه مرحوم رسانیده امیرزاده
احمد میرزا حسب الفرمان خبر از ورود نایب السلطنه با موکب خود عرض نمود در بین راه و در آستانه
باردوی مبارک رسیده و با میرزاده قهرمان میرزا نیز ملحق شده و از خطر یزد براه طبس حرکت کرده میر
حسنقلی خان را با تفنگچیان طبس برداشته باردوی هرات ملحق گردید و قائم هرات چنانکه مسطور
شد بعرض سرکار نایب السلطنه رسیده دانسته و کار هراتیان قوت دارد و با نفرات در سوراخ
موجب است تسخیر هرات سهولت لکن نیست با وجود شدت ناخوشی مزاج مبارک استیلا
داشت خواسته بنفس نفیس الا الطاف هرات حرکت فرمایند میرزا ابوالقاسم قائم مقام

با وجود

با وجود استیلای ضعف و ناخوشی بهیچگونه مصلحت ندیده که سرکار نایب السلطنه مشقت حرکت شود اقدام
نمایند و خود نیز و عددی از خدمت سرکار نایب السلطنه را مصلحت کار نموده بسرکار نایب السلطنه مکرراً
و حتماً بر تیغ آن زمان سرکار عازم و جازم شده و باخبر رجوع شریف رنج سوار مستحق شدند با قائم
مقام لشکر را برداشته روانه شود تخت روان حاضر نمودند بسبب اهمال قائم مقام در روش
هرات سوار شده تا بیرون شهر که مقرر اردوی همایون بود تشریف بردند قائم مقام بیقین
دانست که چاره جز حرکت بسمت هرات نیست خدمت نایب السلطنه رسیده متقبل و متعهد
بردن اردو شده نایب السلطنه بشهر معاودت فرمودند قائم مقام با هشت هزار نفر و هشت
عراده توپ روانه هرات شد و در منزل تربت جام امیرزاده قهرمان میرزا با تفنگچیان طبس
باردوی میرزا ابوالقاسم قائم مقام رسیده یکجا بر کوچ حرکت کرده در روز فتح وارد اردوی پادشاه مرحوم
در هرات جز بیست توقف داشت وارد اردو که بدید میرزا ابوالقاسم قائم مقام بتکفل کار هرات
افتاده امیرزاده خسرو میرزا را با سه هزار نظام و ده عراده توپ و پانصد سواره بهمراهی
فرستاده که شیر محمد خان هزاره را که در بیرون شهر بقلعه داده اردو زده است

از متقوم خود آبادی ساخته که شاهزاده و هم شاهزاده احمد میرزا را با محمد رضا خان قراباغی با هزار

جمعیت خراسانی و عراقی رشتش همراه کرده ترتیب محاصره و تسخیر غوریان که در اول به هواخواهی

شمشیر خان متوحش آنجا شده بعذر روانه داشت و صمصام خان سرتیپ را با جمعی بطرف میمنه

در ره کیفیت حصول اطمینان از دستبرد جماعت افغان مأمور نمود در چهار فرسخی اردو مشغول

حفظ و حراست بوده و محمد خان سرتیپ ماکوئی را نیز با جمعی بهمین علت به بیره واره و قشلاق

در جاهای عمارات اطمینان و استمالت داده بردن حساب و قانون با تعارف بزرگ قریش متفرقه

هرات سیورسات عمارات حواله داده و مشیت در رفاه درآره پیدا شده بفکر تسخیر قلعه افتاده

بیت خوش گرفته چو لعبان سر زلف ساقی که فلکشان بگذارد دم قراری گیرند قریب

سه ماه بوده در دولت ایران در هرات توقف نشده خبر ناگزیر وفات مرحوم

نایب السلطنه با روز رسیده مراجعت واقع شد ذکر وفات نایب السلطنه در مشهد مقدس رضوی ع

قریب هر دوازده سال بود مزاج نایب السلطنه علیل و ناخوش شده از صحت اعتدال افتاده بود

ده سال قبل از این تاریخ خان ربیعی ناخوش شده در قرب بموت رسیده بشستشاه نام دستور

ناتوانی

ناتوانی خوابیده و بطبابت مستر کارمک انگلیسی و طبیب حاذق بود بلند شفا یافته

بعد از اکثر اوقات طبیب مسطور در خدمت نایب السلطنه بود و ناخوش از تنبیه ناخوشی

سل و کبدی بیشتر در آخر اوقات که از زرندی روانه مشهد مقدس شده طبیب نزد برای

آوردن ادویه جات و تدارکات معالجه مرخص شده در دار السلطنه تبریز رفته بود و مقرر شده بود که

کارهای عمده عمل در مشهد مقدس بخدمت نایب السلطنه رسیده باشد طبیب مسطور از تبریز عمده عمل

در منزل مزینان وفات یافت و خبر فوت او بنایب السلطنه رسیده و میرزا بابای حکیم باشی تبریزی

نیز در هرات در دولت و نیک درس طبابت خوانده و طبیب حاذق بود که در خدمت نایب السلطنه

بنیابت طبیب مزبور متصدی معالجه شده و چند ایام از رکاب مرخص شده در تبریز بود و حکیم بابای

خاصه ترکش نیز در وقت معالجه طبیبان اکثر اوقات حاضر و از سر رشته در معالجات

بهره یافته بود او نیز مرخص گشته در دارالسلطنه تبریز رفته بود و مستر کارمک در اوقات

معالجه نایب السلطنه گفته بود و دلداری داده بود که مرض مهلک نیست وقتی این مرض مهلک

خواهد بود که در پاها ورم ظاهر شده اثر ورم به شکم رسد و در وقت خبر وفات

حکیم نایب السلطنه رسیده و همگی از اطبای صاحب وقوف در مدت قلیل [illegible] نمودند اندک وا اهمه
خاطر از تعلق رسانیده آثار ورم در پا و زانو و پهلو آمده بود و نفس [illegible] منقطع بود که زمان
حالت بحران باقی نماند و عنقریب بهبودی دمات خواهد کشید با همین جهت زیارت
آستان مبارک بسیار تشرف میفرمودند و اکثر شبها را در آستانه مبارکه تا نصف شب مشرف بوده
مکرر به زاری و توبه و استغفار اشتغال مینمودند و همیشه اوقات با اولاد و خود وصیت مینمودند که
مرا بعد از مردن در هر شهر و در هر بقعه که فوت شود نقل کنید مدفون ساخته نقش [illegible]
نمایید و تا در شب نهم جمادی الاول هزار و دویست و [illegible] هشت مرحله از مراحل زندگانی طی نموده — که چهل و
بودند از زیارت آستان مبارک رضوی به منزل مراجعت نموده به خواب رفته بودند در حین اتفاق افتاده
بود که احدی از اولاد اناث و ذکور سوای یک نفر صبیه صغیره در خدمت ایشان نبود بالجمله بعد از
اندک خوابی بیدار شده لگن را آورده قی میطلبند و بعد یک لگن خون قی نموده بیحال میشوند
و جام [illegible] حضرت خواجه را احضار میفرمایند تا آمدن او متیقن مرگ شده زبان به کلمه توحید گشوده
روح از بدن مطهر روی به جانب قبله خوابیده به رحمت ایزدی پیوسته و چمن و گلگشت جهان بپایان شد و همین فقره

که گلگشت

که گلگشت جهان بپایان شد تاریخ وفات کرده جام [illegible] حضرت رسید که کار گذشته بود بیرون
رفته خواص حرم را خبر نمودند مصلحت چنان دیدند که خفیة به تغسیل و تکفین اقدام نموده در زیر زمین آن
اطاق به امانت سپرده به کسی را بسپارند تا پادشاه مرحوم آمده بهر جا که مصلحت دانند حرکت سازند
بعد از تغسیل و تکفین و نماز خبر این واقعه جانگزا به ارض اقدس و هرات فرستادند انا لله و انا الیه راجعون

ذکر آثاری که از نایب السلطنه مرحوم یادگار مانده و بعضی از نظم و نثر و قواعد مملکت داری ایشان
که سرمشق سلاطین جهان تواند بود

چونکه گل رفت و گلستان شد خراب بوی گل را از که
جوییم از گلاب هم یادگار و هم آثاری که از وجود آن سر سلاطین جهان فخر توران باقی از وجود
مسعود سلطان جهان و خاقان زمان مالک ممالک ایران ناصر الدنیا و الدین السلطان بن السلطان
و الخاقان بن الخاقان ناصر الدین شاه قاجار خلد الله الی یوم القیامة [illegible] تواند بود که از سایه دولتش راحت
در راحت در ثمره نهال سعادتش آسایش در آسایش و نعمت در نعمت است **بیت** برومند باد
آن همایون درخت   که در سایه او توان برد رخت   که از سایه آسایش جان دهد
که از شاخه آرامش جان دهد   القصه خلاق جهان وجود مبارک پادشاه زمان را برای سر رشتی

بعون الله تم [illegible] الحکم

عاجزان ضعیفان بیکس از دیگران مستدام و برقرار دارند و از اولاد امجاد حضرت تا ظهور قائم
آل محمد در مملکت ایران سلطان و فرمانفرما باشند بمحمد و آله و هم چنین مانند پادشاه مرحوم یادگاری
از ایشان مانده اکثر بزرگان جهان و گردنکشان زمان در ایام سلطنتش گردن بربقهٔ اطاعت
در آورده و در حقیقت مملکت ایران را که قریب بآن شده بود مثل ایام سلف ملوک طوایف
گردد کلمه واحده و جمع در چهارده سال ایام سلطنت جمیع رعایا و برایای ایران را در مهد امن و امان
خوابیده رحمة الله علیه و علی اسلافه در ذریات و بنات برای پادشاه مرحوم شصت و پنج نفر اولاد
ذکور و شصت و یک نفر اولاد اناث از ایشان باقی مانده و سوای چهار پنج نفر همگی در سن رشد و تمیز
بوده‌اند و اسامی اولاد ذکور باین تفصیل است امیرزاده بهرام میرزا جهانگیر میرزا بهمن میرزا فریدون
میرزا اسکندر میرزا خسرو میرزا قهرمان میرزا اردشیر میرزا احمد میرزا سلطان مراد میرزا فیروز میرزا
جعفرقلی میرزا منوچهر میرزا لطف الله میرزا حمزه میرزا مصطفی قلی میرزا عبدالله میرزا کاظم میرزا
مهدی قلی میرزا الله‌ویردی میرزا محمد رحیم میرزا محمد کریم میرزا بهادر میرزا جعفرخان فرهاد میرزا
و از ابنیه و عمارات و بعض قلعهٔ تفلیس عباس آباد است که در کنار آب ارس در خاک نخجوان

ساخته

ساخته قلعه ایست که اگر نظیری برای او باشد در ممالک فرنگستان بندرت شهرادمایت
شود و خیابان تعمیر شده که بر رودخانهٔ ارس جسر بسته دروازه در لب جسر واقع شده گویا
رودخانهٔ ارس خندق است و جسر تخته پا است که برداشته‌اند قریب بیک کرور خرج
قلعه و سایر ارکانات آن برای حفظ بیضهٔ اسلام و تحصیل امن و امان برای رعیت ایران نموده‌اند
و بنای ثانی بنای قلعهٔ اردوبیل است اگرچه چهار دیوار را امیر دنیا و سوقد ساخته بود ولیکن
قلعهٔ منیع که متذکر است تواند شد سرکار نایب السلطنه قلعهٔ قدیم را تا نصف خراب کرده و
قلعهٔ دیگر بر گرد او کشیده و خندق و خاکریز بطرز فرنگ ساخته چونکه محکمتر از قلعهٔ عباس آباد است
بغیر از وسعت بزرگی آن خارج شده و لیکن در متانت و استحکام از قلعهٔ عباس آباد محکمتر و متین‌تر است
و ثالثا کشیدن قلعهٔ ثانی دور قلعهٔ دارالسلطنهٔ تبریز و کندن خندق و ریختن خاکریز است که
تا بیست سال زحمتان کار را کشیده‌اند و مبالغهای کلی خرج کرده‌اند تا آن بنا بانجام رسید
رابعا کندن دارالسلطنهٔ تبریز را که بنا بر حوادث ایام در بعض زمان آمده رابعاً قلعهٔ تفلیس بنا
خوبی است که قلعهٔ ایروان و سردار حسن خان قاجار حسب الفرمان مغفور بطور قلعه‌های ایران

کشیده بود در کارخانهٔ دار السلطنه بر در و دیوار و خزینه و فاکرین دیگر کشیده و خان معظم
مطلق ساخته شده قلعه و شهر خوی را عروس شهرهای آذربایجان بلکه ولایت ایران خوانند
در باره و در شیمه هزار [illegible] خارج آن قلعه شده است و ماهوت خانه بطرز فرنگ در میان شهر
خوی ساخته اند و در سنوات سابقه اهتمام تام در نظم قبادار و جبه وار که هر کس تا امروز پوشید
از کارخانه بیرون می‌آمد و در ایام جنگ روس و غیره از تشریف بردن نجیبان استادان آن
عمل متفرق شده ماهوت سولدات ماهوت برو نه حال در کارخانه ماهوت [illegible] دیگر
احداث قلعه کرده است در کنار ارس و در ولایت قراجه داغ برای مصلحت سرحدیه
ساخته اند دیگر کارد انبرانی است بنا بعض ولایات اردبیل و حال سراب در گردنه [illegible]
نصابین قلعه ساخته اند بسیار بکار مترددین در وقت زمستان می‌آید و عمارات بسیار
در دار السلطنه تبریز ساخته اند که حال اکثر آنها دار الاماره است و دو باغ در دار السلطنه تبریز
طرح انداخته اند یکی موسوم بباغ شمال و دیگری موسوم بباغ صفا خارج از امتیاز نیستند
و موقوفات در دار السلطنه تبریز احداث ترمیم جاری ساخته اند و همه جا [illegible] نیز [illegible] حال

درایران

در ایران متداول است خرجهای کار و نظم در دار السلطنه تبریز منطبع ساخته و به دار الخلافه طهران
و اصفهان نیز سرایت نظم در ایران متداول کردید و دیگر در آداب مملکت داری قانونی در نظم
لشکر و حفظ کشور قرار نهاده اند و بسبب حفظ آن قانون و حکمت آن کار یک مشت مملکت
آذربایجان چندین سال با پادشاه روس مقابله کرده گاهی فتح و گاهی شکست از جانبین واقع شده
و گاهی با قیصر روم بنا بر نظم همه وقت جانب غالب آمده سرکار نایب السلطنه دولت
خاقان مغفور در ولایت آذربایجان آمدند حال رعیت آذربایجان را چنان دیده بودند که در هر
ده و محال و در هر قریه مالک و ضابط و حاکم بجز سر برای خود پیدا کرده اند و [illegible] است که همه مملکت
تا در قلم نگنجد نشود چگونه استقامت پیدا خواهد شد با این جهت در ولایت را از بعض دیده تفکر
ملاحظه آن افتاده و جمع رعیت آذربایجان را از بزرگ و کوچک برجیه مبارک خود مهر دار
دفعه دستمال رحمه مبارک خود ساخته و هر که بجز سر برآورده بود ریشه را کنده رخنه‌های
دیوار مملکت را آن مسدود و محفوظ ساخته شده و در جمیع آذربایجان احدی جز برای حق
روی سرکار نایب السلطنه عهده است جمیع مالیات هر ولایت را با ندرته [illegible] آن مملکت

جزء بجزء و اسم باسم نوشته به دفترخانه مبارکه آورده و عمال و مباشرین را چه زَهره آن بود که
دیناری از وجه مقرره از رعیت زیاده توانند گرفت و با چنین اعمال را سهل توانند شمرد
روزنامه زیان سنجیده در ولایات نشسته بوده احوال و اعمال عاملین و مظلومین را
بدون زیاد و کم با منابر دولت مینوشته و خاطر امنای دولت را از این آگاهی مطمئن ساخته
و ذکر العیاذ بالله ظلمی واقع میشد ظالم را باندازه ظلم بجزا و سزا میرسانیده مثلاً جزء عمل
هر مملکت با جزء و عرض مینمود نوشته بدست حکام و ضابطها داده رجوع امنا و وکلای
رعیت را در دو دراسطه تزئید با عمال و ضابطها مواجه در دو بر و منتهی کیفیت فرایش و حقوق
ظلم را به نهند و کسیره حاکم دولت ضعیف را در حقوق مال دیوانی مساوی نزده
بقدر اهمال از دهندگان باعث تقصیر و زیاد تا از گیرندگان موجب هزار گونه سیاست
میاید نتیجه این نظم و نظام در رعیت داری آن شده بود در وقع وفات نایب السلطنه
و وفات خاقان مغفور خلد آشیان با وجود آنکه پادشاه مرحوم زیاده از چهار ماه بعد که
با آذربایجان تشریف آورده بود رعیت آذربایجان در دادن مقرر خود دریغ نکرده دیگران

خصوصاً

خود را بهمان نظام و قانون که مقرر بود بدون ملاحظه این همه اختلالات دولتی روانه مملکت
عراق ساخته و لشکر و طوایف را در رکاب شاه مرحوم کشیده در هر جا بی موال مضایقه ننموده
و دیگر نظم نظام جدید است که در میان قزچیان و سربازان آذربایجان قرار داده بودند اگرچه ظاهر
نظام از دسته دسته ساختن لشکر و فوج فوج نمودن ایشان و حرکات تعلیم مشق تفنگ و مشق
پا را از ولایات فرنگ آورده بودند ولیکن باطن نظام را که مغز و حقیقت نظام آن است برای
متین و عقل درست اندیش خود منتظم و مقرر داشته بودند افراد و آحاد نظام را با بلیته و رعیت منسوب
نفرنفر و یکی را سرجوقه و سردسته و یاور و سرهنگ را تا هر چه بالاتر بود باذن و اجازه
خود یا با اجازه امیر نظام تعیین میشد و عزل و نصب را در این مناصب غریبه امیری
دادگر در تغییر و نه اصری را از صاحبمنصبان و سرهنگان قدرت نبود که تعیین سرجوقه کند و سر
توانند بر داشت یا با فراغ سرهنگ اقدام توانند نمود و یا لشکریان نظام را چه قدرت یارای
آن که در هر مملکت و در هر ولایت که باشند دست تعدی بمال کسی یا بجیه کسی توانند
دراز نمود سرباز و جوخه را از برای حفظ رعیت و مملکت میدانستند رعیت خود را در خدمت

صاحب جیشان سابق از نوکر باب نظام و غیر نظام می‌نوشت این بود که با این لشکر نظام
مثل کارهای بزرگ از پیش می‌بردند تا بعد از آنکه لشکری و کشوری چون اعضاء و اجزای یک بدن
شوند و بعضی سلطان روح و وزیر عقل مدبری دستور باشد و در آن تا به تجربه صحت و صلاح مملکت
ضرورت حاصل شود و دیگر ساختن توپخانه و قورخانه و تنظیم و تنسیق آن کارخانه است که
تا آن زمان پادشاهان ایران را این نوع اوضاع معتاد نشده بود و اگر فرضاً پادشاهان سلف
ده عراده توپ بجائی میخواستند ببرند رعیت ولایت‌نشینهای سر راه بایست که گاوها و خرها
و طنابها و زنجیرها را برداشته بر سر راه توپخانه آمده با تنه و دوش و کمر و پشت هزار زحمت
و مشقت روزی یک فرسنگ یا دو فرسنگ توپخانه را بکشند حال چنانکه مشهود است اگر فرضاً
دویست عراده توپ از قریه بگذرد احدی از رعایا و برایا خبر نخواهد بود خدا تعالی او را
قرین رحمت خود گرداند و در روز قیامت شفاعت پیغمبر را نصیب او سازد اللهم اغفره
دار رحمه محمد و اهل بیته الطاهرین ذکر رسیدن خبر وفات نایب السلطنه بار دوم هرات در حضرت
پادشاه مرحوم و چگونگی آن کیفیات تا انتظام در مشهد مقدس و دفن نایب السلطنه در آستانه

مبارکه

مبارکه حضرت رضا صلوات الله علیه و علی آبائه چون اردوی پادشاه مرحوم در هرات بیرون
محاصره شهر و تسخیر هرات بود و جبه تمت ساخته و باطراف و جوانب چنانکه مذکور آمد
لشکرها فرستاده و تا بسیاری لشکر و سبب آنکه شهر مشهد نهایتاً همراهان از مشهد مقدس خبر وفات
نایب السلطنه را بهمراهان رسانیده در شهر اثر شادمانی دشمنان ظاهر شده بار اراجیف این
خبر در اردوی پادشاه مرحوم منتشر شده بفاصله یک روز چاپار چنان دولت از مشهد
مقدس بخدمت پادشاه مرحوم رسیده این خبر وحشت اثر را رسانید پادشاه مرحوم بعد از
شنیدن این واقعه عظمی جان هزار گریه تأسف و تحسر بود بقوت عقل پادشاهانه خود داری
در فهم برای حفظ لشکر در مملکت و لمس اصلاح بار بجانب دار مقر قرار بقیه تشویش بیوتات خانواده
و بجز میرزا ابوالقاسم قائم مقام صاحب این راز سر رشته را نگشوده و چون در خارج اردو
چنانکه مذکور شد یکبار طرف لشکر تعیین شده بود با میرزاده احمد میرزا که بر سر غوریان
می‌رفت حکم توقف و مکان مخصوص نوشته و میرزاده خسرو میرزا را از بیمار ماندن و چمعان خان
و مجمع خان سرتیپ بود از همین دلیده بار ه طلبیده و حمای رنج الباعث میرزا آنانفر که بر تبریزها

بهرات پیش شاهزاده کامران فرستاده و با دست ایشان قرار متارکه و مصالحه داده ایلچی
و زرکشیران برده بعد بازپس گردید شهرت انکه در دار الخلافه واقعه واقع شده
و نایب السلطنه از مشهد مقدس اراده را احضار فرموده اند طلب رحمت کرده براه مشهد مقدس
افتاده و یک منزل از هرات حرکت کرده بعده سعادتقلی میرزا با شاهزاده کامران
با بعضی از امرای افغان از طرف شاهزاده بخدمت پادشاه مرحوم آمده عریضه و پیشکش
آورده گذرانید و کاغذ متارکه و وداد طرفین بهم داده رخصت هرات شد و از آنجا اردو
کوچ کرده پادشاه مرحوم نظر بلطف نیت پاک عفو و صدق فیما گذرانیده امیرزادگان رکاب
خواسته و امیرزاده خسرو میرزا را با عریضه بدار الخلافه بخدمت خاقان مغفور فرستاده
و در امور آذربایجان و تفویض منصب ولیعهدی بپادشاه مرحوم گفتگو با میرزا ابوالقاسم
قایم مقام بجائی که بعد از این بتفصیل ذکر خواهد شد نمایان گشت تا در خدمت پادشاه
مرحوم اراده گذاشته فرستادن امیرزاده خسرو میرزا را موقوف ساخت و امیرزاده خسرو میرزا
سمعاً و طاعةً گفته از همین جا میرزا ابوالقاسم قایم مقام بنای خرابی اینه عالی دولت و بعضی

علیه

سلسله علیه را گذاشت چنانکه بخط مبارک پادشاه مرحوم در سنه هزار و دویست و شصت و سه
با امیرزاده خسرو میرزا مرقوم فرموده بعینه باین عبارت که خدا لعنت کند جناب قایم مقام را
که او باعث شد سلسله مستقیمه و دختر پاک پادشاه مرحوم که وجودشان خیر محض محض
خیر بود از این جوره اعمال و شرعاً منهی عنه و باعث قطع صله ارحام است پاک و مبرا بهم
و نیز از مرحمتهای پادشاه مرحوم که بعد از دفع و رفع میرزا ابوالقاسم از صفحه روزگار بیست و یکم
روز مراجع پادشاهی را احتیاط دیده ان شاء الله تعالی خواهیم دید معلوم شده بعد هم پادشاه مع
در بین مراد و دفع بنفسه چنانکه در مقام خود بوفات گفته خواهد شد القصه پادشاه مرحوم
با لباس عزاداری وارد مشهد مقدس شده و جمیع نظام تفنگها را سیاه کرده و در سر توپها
چادرهای سیاه کشیده و طبالان طبلها را وارونه زده در غایت حزن و ملال وارد مشهد
مقدس در پانزدهم ماه رجب المرجب سنه هزار و دویست و چهل و نه شده و بعد از لوازم
تعزیت داری در آستانه مبارکه امام ثامن ضامن علیه و بعد از جشن عید بتعیین منجم
نعش مطهر نایب السلطنه را امیرزادگان بدوش نقل کرده بعجان قبر رسانیده و پس از

حوالت بر ضریح مبارک امام الجن والانس در آن آستانه مبارکه بامید شفاعت آن حضرت
خاک سپردند و پادشاه مرحوم چند روز پس از آن نیز بلوازم تعزیت کوشیدند ذکر احوالات
دار الخلافه بعد از رسیدن خبر وفات نایب السلطنه و گفتگو در امر شاهزادگان چون خبر
این واقعه جانسوز مسموع خاقان مغفور گردید حزن و ملال بر خاطر شریف ایشان مستولی گشته
حکم ببستن دکاکین و اشتغال مردم دار الخلافه بلوازم عزاداری فرمودند و دروب اسواق و دکاکین را
بسته در هر گوشه مجلس عزا برپا شده خاقان خلد آشیان سه روز و سه شب خود در اندرون نشسته
و شمع در پیش عبرات غم بر جنازه مبارک دل نیز دیگر از اشتغال دست شسته دائم الحزن بار آن
داشت و فکر اینکه چهل ساله پادشاهی را در ضمن حوادث زمان تباهکاری از پای درآید
خاقان مغفور پس از یأس و نومیدی و قطع بعموم ناپدید حزن و ملال دلداری جمهور
دیگر وجود پادشاه مرحوم در کار از اولاد خان فرزندی باکه از دست رفته توان نمود تعمیر
دو دیده رمد رسیده را بکحل الجواهر دیدار شریف پادشاه مرحوم به علاج بخشیدند و نیز
و عزم ملوکانه قرار مصمم و استقلال و استبداد ایشان توجه فرمایند و در این مقام با میرزاها

و رست

و امرا و خوانین آذربایجان از بهر مرحمت قسم ازین قرار داد و غم را البته در وجود مبارک
خود از وجود مسعود پادشاه مرحوم راه نداده و در رد این قید و نقض عهد جمیع اختیارات را که در دست
خود نایب السلطنه داده بود بعهد تفویض و لهذا از محمد میرزا وجهت تنظیم و بخراسان نیز همین
را فرموده التفات آیین از بهر شهر مقرر داشته و در اوایل پادشاه مرحوم
در دار الخلافه آمده خاقان مغفور را از دیدار شریف ایشان که تأثیر بر ایشان شده عظیم رسیده بود
ملاقات ایشان از خاطر محو شد و در زمان دیگر شاهزاده حسنعلی میرزا فرمانفرمای
فارس بحضور آمده خاقان مغفور مصمم آن گشت تمام منصب ولیعهدی اقتضا به ایشان نمایند
اما دولت خاقانی تمام گفتگو شده بشفاعت حسنعلی میرزا تا آن زمان محبوس نظر
بود تقصیر خاقان مغفور حسنعلی میرزا را بخشیده روانه شیراز ساختند و فرمانفرمای نیز ازدیاد
بایالت کرمان روانه و بعد از کرمان رفته استقلال یافت و افغانه را که سال سابق بهوا خواهی
نایب السلطنه بکرمان رفته بود که از خانه بعد هار ساخته و از طرف دیگر بکار نظام السلطنه
بابی آقا که برادر ... نایب السلطنه باشد و ولیعهد دولت علیه بسبب آنکه نایب السلطنه را

اولادی کاری از این عمل باشد و هر چه هست عاید فرزندان شوند در بستر ایشان رفع لازم آمد
نکبت‌گونه در آمده خود مستحق این منصب ندانست و بخیال این افتاد که باسم سرپرستی
اولاد نایب السلطنه روانه آذربایجان شده آذربایجان را ضمیمه اقتدار دولت نایب
السلطنه مرحوم نمود متوقف شده از پادشاه مرحوم نوشتجاتی مقرر شد میرزا علی اکبر نام
معتمد خود را با تسلیم نامه‌ها به آذربایجان بشیر اولاد نایب السلطنه فرستاد بعد از وصول نامه و
پیام و اطلاع بر مکنون خاطر ایشان از این دعا کردن دولت شاه از آن آهنگ بخوبی
وارد و مهیا شد و وزرا و امرا و ارکان تبریز محمد خان امیر نظام جواب [illegible] گرفته بی
هنگام روانه دار الخلافه طهران شد و تا آن مغفور این [illegible] تعیینات را که ذکر آن
خود بواسطه یا بی‌واسطه می‌شنید و سخنان حکمت آمیز در جواب ایشان فرموده شرح اوقات
امرا میگذرانید و تا از ارکان عراق بعضی با ظل السلطان و بعضی با فرمانفرما راه
و داد و اتحاد گشوده و محمد حسین میرزا حشمت الدوله حاکم کرمانشاهان به دار الخلافه رفته
ظل السلطان بسبب شنیدن جواب خلاف مقصود از اولاد نایب السلطنه با در سیده بود

برای انقطاع [illegible] خود داد اولاد نایب السلطنه جبه خود بوده در همین سنه آخر نایب السلطنه
برای امیرزاده خسرو میرزا نامزد نموده بود بجهت [illegible] داده و در همین سنه عز ابا [illegible]
عروسی اقدام نموده خیال فرمودند و از این راه شب و روز حضور خود قبل با حضرت محمد حسین
میرزا بعد از رحمت برادران که بجهت [illegible] و ارکان نظر السلطان سلیمان خان
گرداننده و درز مخصوص نایب السلطنه بود که آیینه چشم جهان بین او را انتشار قدر کند این
حرکت شوم را مایه قوام دولت خود دانست و چون در سال گذشته چنانکه مذکور شد بیع
از خان نیز از حاکم استرآباد به سر ملک آرا بود در محاصره قوچان که نایب السلطنه رسید
بعد محمد تقی خان مازندرانی و از بزرگان لشکر مازندران و ارکان همراه بود مورد
نوازش نایب السلطنه آمده بود بعد از وفات نایب السلطنه ملک آرا نیز او را از دیوان عاجز
ساخت خاقان مغفور این حالات از اولاد حق شناسی نموده نعمت‌های حرره
حکایات می‌فرمودند و در همین سال که واقعه وفات نایب السلطنه اتفاق افتاد سه بار
کسوف و خسوف واقع شده یک بار آفتاب و دو بار ماه گرفته شد و در چهارم ماه جمادی الاخر

متحقق نوشته بعد از اوضاع کلی دال است بر وفات شفیق بزرگ در خراسان و بر هم

خوردگی آذربایجان ذکر احوالات آذربایجان بعد از رسیدن خبر این قضیهٔ جانسوز ناگهانی

خاقان مغفور با آقا علی اکبر برادر آقا محمد حسن پیشخدمت خاصهٔ شریفه بود مأمور بود که

خبر این واقعهٔ ناگزیر بود در دارالسلطنه تبریز با میرزاده بهرام میرزا و میرزاده فریدون میرزا

رسانیده و بحضور آمده انچه کیفیت حالات بود نیز از این خبر مستحضر سازد آقا علی اکبر به تبریز

رسیده چه نویسم که چه حالت بر آذربایجان گذشت و چگونه اضطرار و اضطراب

در میان اولاد نایب السلطنه و رعیت و لشکر پدید آمد مدت شبانه روز همگی سوگوار

احتیاط و شعور منوط بر گذشتن حالات و لوازم این حادثه و فاجعه است تقویرا

بر جهة پادشاه مرحوم تسلی داده و جمعی بزرگ ایشان را رافع این نقصان و جبران این

شکست دانسته به تسلی یکدیگر پرداختند و در اردو نیز در امید حالات بود بعد از

رسیدن این خبر جانسوز بلوازم تعزیت کوشیده در همان روز اسکندر بیک

پیشخدمت جمعی را با عریضه مشتمل بر عرض تسلیت و جانسپاری بحضور خاقان بحضرت پادشاه مرحوم

روانه

روانه داشت و عریضه بسفیده بهره هشتم محمد خان امیر نظام فرستاده بسبب حکایات ملک السلطان

و مسموع شده بود خواهش نموده عریضه بمضمون اصلاح حالت پادشاه مرحوم شاهزادگان

مغفور عرض داشت کرده همراه آقا علی اکبر پیشخدمت روانه نماید و جواب نوشته جات

ملک السلطان را نیز بطرز مشهور که صحیح باشد کرده از تشریف آوردن ایلچی آذربایجان

بعد نوشته ارسال شد و میرزاده بهرام میرزا و فریدون میرزا نیز با نایب اولاد نایب السلطنه

و اهالی آذربایجان عریضه داشت نوشته تشکر مراحم پادشاهانه را و نسبت بپادشاه مرحوم

و تعزیه بجا آورده همراه آقا علی اکبر پیشخدمت روانه ساختند و بعد از وصول خبر

این واقعه اکراد سرحد سرافرازی بیان معمول بیرون آورده لشکریان امیر دوران در دست

نیاورده حالات سرحد گشوده از حال دره و طایفه روند را جا بجا و بخانه کریم خان

روند و سه فرسخی ارومیه ریخته ادعوی دست بسته برده و اکراد جلالی در سرحد خوی

و ماکو تقطع طرق و قتل مترددین و گرفتن اموال نیز با اقدام نمود نه و کلیه ولایت سرحد

بهم برآمده و طوایف اکراد در آن اوقات مطیع و محکوم دولت روم نیز به

محالها را از سرقه مصروف شده با غتشاش ولایت همسایه در هنگام فرصت میکوشیدند

کفیل میرزادان وزیر اعظم دقوق شده بود و در همین اوقات محمدخان امیرنظام از این

دعاگوی دولت شش هزار تومان تنخواه برای تدارکات فوج ۲ خواسته اینجانب دعاگوی دولت

در راه خدمتگذاری و جانسپاری چون با ولایت بهم برآمده و تا این تعجیل تنخواه معذور بود که

از زرعشب گرفته بود دو هزار تومان نقد قرض نمود و یازده پارچه جواهر از جواهرات دولت

مرحومه نزد محمدخان امیرنظام فرستاده در دفعات مرجوعه پادشاه مرحوم معروض

ساخته خدمات را مهمل نگذارد و در همین چند روزه محمدخان امیرنظام از اینجانب دعاگوی دولت

پادشاهی حاشیه مملکت خوی و ارومی را خواسته خود زر در اسلحه تبریز بقبضه خانه از

محال کنی آمده اینجانب دعاگوی دولت نیز بجواهرات با قبضه خانه رفته حاشیه ولایتی

خود را بدست مستوفیان عظام بده چند مفاصا گرفته و چهار هزار تومان که باقی کشیده

شده بود حواله برات داران تعجیل جمع برات داران تا شب عید تنخواه داده شد از آنجمله

سامانی ملک قاسم میرزا بود و زیاده از هزار تومان برات داران بود القصه اینجانب دعاگوی

دولت

دولت مشغول خدمتگذاری دولت شده روانه ولایت خوی شده غافل از همه مکاید اهل زمان تنخواهها

مرحمتی دیوان مشغول ادا داشت و تا شب عید نوروز بسبب کثرت برف اکراد سرحد نتوانستند که

به حیا یا سیاه وحشت نمایند لهذا ولایت آذربایجان با وجود این نوع صدمه در آن زمستان با نظم و امان

گذرانیدند ذکر حال قایم مقام و حالتی که بر آن حالات می‌جستند میرزا ابوالقاسم قایم مقام

بعد از شنیدن خبر وفات نایب السلطنه بخاک پاک به دو روزه دار الخلافه چون در السنه و افواه مذکور

و سالها بود که اعتقاد خواص و عوام اهل ایران بر این شده بود که محمد شاه بعد از خاقان مغفور

بر تخت سلطنت خواهد نشست و میرزا ابوالقاسم را نیز پسری بود میرزا محمد نام لهذا بگمان این

افتاد که شاید این امر بزرگ به میرزا محمد متعلق شود و بنا بر این خیال محال لغو باطل القدر جمیع

حواس ظاهر و باطن خود را بر آن مصروف نمود که بالتباس و اشتباه پادشاه مرحوم را بر آن

وادارد که آقا و سلسله علیه خود را منقطع و مختص ساخته منحصر در وجه مبارک پادشاه مرحوم

شود پس از آن بر این اعتقاد راسخ بود که در آن صورت اظهار خبث طینت و نمک بحرامی

خود را بسهولت و آسانی میتواند نمود و کار بندگان را بخواهش انجام دهد پس از رسیدن ایلچیان

و تقصیر انجام این افکار در خدمت پادشاه مرحوم که همه اهالی ایران تقدیر خدمتش را
کرده دیگر جاهای کرشیر را برمیان بسته بعد نیاز خیانت در باب خیرخواهی گذاشته دیده گی
افراد این سلسله اقدام نمود در ابتدای حال قریب تر از همه بر وضع این خیال ایدعاگوی
دولت را پیشنهاد مرض الهام نمود اظهار دولتخواهی خود با در خدمت پادشاه مرحوم با صراز
و جناب ارایش دعاگوی دولت و متعلقان ایدعاگو گذاشته از منزل تربت جام اهتمام
در متعرف ساختن التفات پادشاه مرحوم نسبت با ایدعاگوی دولت و متعلقان ایدعاگو
نمود هر خدمت و صداقت که از ایدعاگو ظاهر میشد آنرا نوع دیگر جلوه میداد و چون
ابتدای استقلال پادشاه مرحوم بود و هنوز در امر لشکریان و رعایا چندان استقرار و استقلال
نداشتند و میرزا ابو القاسم را مردی مزور و بدخیال میدانستند ناچار بجهت استقامت
دولت خود بعضی عرایض او را که ابرام و اصرار در آن می نمود بتکلیفهای دولت داری میرزا
میشدند تا در موقع خود دفع او را جاکنند کار در حاجز خواه بشر و تعمیم جهانیان از مکاید او
خلاص یافته ذکر احوال خراسان و کیفیت توهم میرزاده خسرو میرزا بی اذن و اجازه پادشاه

خسرو

مرحوم بدار الخلافه رفتن چون در منزل تربت جام مأموریت امیرزاده خسرو میرزا بدار الخلافه
بسبب هرگونه میرزا ابو القاسم بر خورد و میرزا ابو القاسم با میرزاده خسرو میرزا بسبب بر هم
خوردن این مأموریت راه خفیه از راه فتنه‌هایی کیفیت بیان نمود که علت فسخ
این عزیمت عدم اعتنای پادشاه برخی مکدرش و دولتخواهی شماست و نیز چون قبل از
ورود مشهد مقدس میرزا ابو القاسم لشکر آذربایجان بود در ایام حیات نایب السلطنه
الواجب میرزاده خسرو میرزا را بواسطه تفرق خاطر و ولایات متعلقه روانه ساخته بود میرزاده
خسرو میرزا را هرگز در مخیله نگذشته بود که با وجود ظهور دولتخواهی از طرف ایدعاگوی دولت
و سایر برادران پادشاه مرحوم در خاطر مکدر او باعث ناشده و همچنین بتفریق میرزا ابو القاسم
در غیاب عمل نمود در مقام همان تفرقه ساختن لشکریان او برآمدند و در ادلیه بر صدق ادعای
خود ساخته علاوه بر این سیر که مکرر نیز بر انگیخت و میرزاده خسرو میرزا را بسبب آنکه
چنین از ترکمانان بچاپاول با سر فوج نظام از مشهد مقدس بابم عبور کرده آنها شکست
داده بود و کلم متوقف شدن او را در آن زمستان در همان مکان بیدار رفتن او

روانه کرد و بخوبی سر از طرف امیرزاده احمد میرزا نیز تهمتها در خصوص آذربایجان از خدمت
پادشاه مرحوم مغفور اورا هم از مشهد مقدس روانه آذربایجان ساخت امیرزاده خسرو میرزا از این
حرکات که از میرزا ابوالقاسم بر خلاف سر میزد دلتنگ شده از پادشاه مرحوم اذن مراجعت
خود را بمشهد مقدس خواست پادشاه مرحوم اذن مراجعت داده در مشهد مقدس بخدمت
مشرف شده فی الجمله جلوگیری خیالات قایم مقام را مینمود تا در همین بینها اسکندر بیک
دستخط امیدهای دولت با عرضه داشت امیدهای که بخدمت پادشاه مرحوم رسید اخبارات
اطاعت و فرمانبرداری امیرزادگان و عموم لشکریان و رعایای آذربایجان را قبل از وصول
چاپار محمد خان امیر نظام هم روز رسانیده قلب پادشاه مرحوم را که میرزا ابوالقاسم از طرف
امورات آذربایجان خصوصا در طرف امیدهای که مشوش ساخته بود قرین اطمینان نمود
پس از این مقدمات میرزا ابوالقاسم در تخریب امیدهای که طرح تازه ریخته نوشته بخط
رمز از طرف پادشاه مرحوم بالله یارخان آصف الدوله نوشته پس از تکالیف بسیار
در امیرزاده خسرو میرزا نوشته بود میخواهیم اورا گرفته در قلعه دررود محبوس نمائیم و بادام خود

عم مهر

عم مهربانم خونی و معتمد او بود گفته بود که در لباس خیرخواهی این مطلب را با میرزاده خسرو
میرزا حالا نمیتوانم و نشان چاپار این نوشته را بگو برد چاپار نیز سفارش کرده بود که
در وقت روانه شدن پیش امیرزاده خسرو میرزا رفته اورا هم نوشته بر اراده خلاف بخواهد
تا امیرزاده مستحضر از رفتن این چاپار شده و نیز سفارش بچاپار کرده بود که اگر امیرزاده خسرو
میرزا نوشته جات را بخواهد بمیفا نقه تسلیم نماید که بخواهد بنا بر علیه نوشته جات دال الخلاف
در بیت امیرزاده آمده کاغذ رمزی آصف الدوله نوشته شده با الف با تا که از مبانی
رمز در پیش امیرزاده مرحوم بود خوانده متیقن از کلمات میرزا ابوالقاسم در باب القای
پادشاه شده دلسیب صغر سن و کم تجربگی و غفلت از مکاید مردم روزگار کمال آزرده
و روحیه و استیلا یافته بی اذن و اجازه پادشاه فوراً بر قرار چنگ اقدام نمود و از غایت
قدم در یکشبانه روز از مشهد مقدس خود را به نیشابور رسانیده از آنجا راه دار الخلافه را
پیش گرفت میرزا ابوالقاسم قایم مقام که منتظر ظهور این نوع حکایات بود در خدمت
پادشاه مرحوم زبان بصدق مقالات خود که بر خلاف عرض کرده بود گشوده انجزکت را

مصدق جمیع مدعیات خود شد و نهان ساعت جابجا به سبزوار نزد شاهزاده قهرمان میرزا
فرستاده ملتمس شد که شاهزاده را از رفتن به دار الخلافه مانع شده نگذارند که بجائی فرار کنند
چون شاهزاده خسرو میرزا تقویه مزینان رسیده منزل گود شاهزاده قهرمان میرزا با جمعی سوار
در آن منزل باو رسیده آن شب در آن منزل با هم جمع اتفاق بطرف مشهد مقدس
روانه شدند شاهزاده خسرو میرزا را میرزا ابوالقاسم خان متوهم کرده بود که بعضی مطلب
خاطر نشینه باز دم خیال برادر غلبه کرده از میان سواران همراه بیرون آمده راه
فرار پیش گرفت سواران تا منزل میامی او را تعاقب کرده و باو نرسیده عنقریب
دو فرسخ به منزل شاهزاده بهمن میرزا حاکم شاهرود و بسطام رسانیده از آنجا روانه دار الخلافه
شد پس از ورود به دار الخلافه خاقان مغفور از این حرکت او را ناپسندیده معاذیر او را
وقعی نگذاشته مقرر داشتند که در خانه ملک سلطان بیگم تا ورود پادشاه مرحوم به دار الخلافه
باشد و در مملکت فلان بعهده محمد خان امیر نظام و دلیر افراز ایشان کار دولت مشیر بدهد
اعتنا با نیکی حسرت خسرو میرزا که در روز قدوم واقع شده بود صادر شده ترغیب و تحریص

بسیار

بسیار در رفتن مشکل از این و جان سپاری پادشاه مرحوم قرعه تحقیق **ذکر احوالات آذربایجان**
از شب عید نوروز الی ورود پادشاه مرحوم به تقیه میانج چون ایام زمستان در آذربایجان
باقی و ایام گذشت خاقان مغفور بر ترقی التفات شاهانه کامل بازماندگان نایب السلطنه
امر فرموده حاجیه مریم خانم را که صبیه خاقان مغفور و کوچ الله یار خان آصف الدوله بود برای
تعزیت والده پادشاه مرحوم داد لهذا ثانیه نایب السلطنه مأمور به آذربایجان و جعفر قلی میرزا
برادر آصف الدوله را با خلاع فاخره و فرامین مرحمت آیتی برای امیرزادگان آذربایجان
از نزد یک دیگر یک نوشته ارسال داشته و محمد خان امیر نظام پس از شنیدن ورود مأمورین
مجسمه وفا علیه که با عز و احترام ایشان در لوازم استقبال کوشیده با نیه عاکری
دولت پادشاهی نیز اعلام نمود و قبل از عید در دار السلطنه تبریز حاضر شده و در هنگام
ورود مأمورین در استقبال حضرت پادشاهی با امیرزادگان همراه باشند امیر عاکری
دولت نیز وارد تبریز شده در منزل محمد خان امیر نظام منزل نمود تقاریر بندگان
حضرت مشکل از این کیفیت والده پادشاه مرحوم رسیده و از آنجا شرف گستان پادشاه

جهان و مایهٔ افتخار و امان السلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان ناصر الدین پادشاه خلد الله
ملکه که در حضور سن بلوغ مشرف شده و پس از شتافتن ... حضور نواب امیرزاده بهرام میرزا
و امیرزاده فرهاد میرزا شده با مکانها و مرسوم تعظیمات و شان است و عمارت محقر ... از بناهای
نایب السلطنه مرحوم در آنجا منزل ... باستقبال مامورین رفته بلوازم و آداب بندگی کوشیدند
در دار السلطنه تبریز در منزل امیرزاده بهرام میرزا همه امیرزادگان جمع شده و شاهزاده ملک قاسم میرزا
نیز تشریف فرما شده میرزا محمدخان ... خلع پادشاهانه را در آنجا بهر یک جدا
جدا رسانیده و همگی زبان شکرگزاری ... و وجود خاقان گشوده مجلس با آداب مناسب
بانجام رسید و شب عید نوروز در دار السلطنه تبریز ... و پس از انجام عید سعید نوروزی
ه روز در دیوانخانه ... که نایب السلطنه در حضور امیرزاده فرهاد میرزا محمدخان امیر نظام
دستور العمل مالیات ... و سایر ... استحقاق مستوفیان تبریز
نوشته ... همه ساله ... اینجانب کارگزاران دولت داده ... ابد
خود ... میرزا محمدخان و والده ... حاجیه مریم خانم نیز با عرایض اخلاص و عبودیت از طرف

جمیع

جمیع امیرزادگان و خوانین آذربایجان روانه دار الخلافه شده و میرزا محمدخان بشرف مصاهرت
پادشاه مرحوم سرافراز شده همشیرهٔ اعیانی پادشاه مرحوم را برده داشته به دار الخلافه ... و چون زمستان
سر آمده و کوهها و راهها از برف خالی شد اکراد سرحد نشین بدست درازی و هرزه گردی مشغول شدند
از جمله اکراد جلالی قریب بهزار و پانصد خانوار در ... سایر طوایف اکراد که هر ساله
و تفنگ ... روانه ... از محال ... تبریز ... دست درازی کرده و چند نفر از اهل
... ایران را مقتول ساختند و اکراد محالات دیگر نیز ... و دیگر اقدام مینمودند محمدخان
امیر نظام اینجانب کارگزاران دولت را بدفع اکراد جلالی و تنبیه سایر اشرار سرحد نشین مامور نموده
... حکایات را که در سرحد واقع میشد بعد از وفات نایب السلطنه ... این دولت
علیه ... ملک نظام ... خان ... ترتیب افواج ...
و ... خان سرهنگ نظام ... ملک نظام ... اول جمیع
... ولایت ... چون اینجانب کارگزاران دولت ... ناظر ... سپرد
... میرزا محمدخان امیر نظام که ... دولت ...

مکونه مطیع و منقادان مرحمات دولتی خدمتگذاران را و بادن و استغفار بدولت مینمایند
در ایام خیانت بابا و شاه مرحوم جلوه قوا نیز داد لهذا نمانتی و دواهی از همه جهات بجز راه
خدمتگذاری و جان سپاری راهی دیگر نسپرد و مشغول جمع آوردن انواع نظام و سواره آن سرحد شده
بقدر چهار هزار نفر نظام و سواره در قریه مارکان حاضر آمدند و در جمیع راههای تردد اکراد سوار
گذاشت و مطلع از حقیقت حال نشوند و چون طایفه جلالی در قشلاق و ییلاق املاک بسیار صعب
درست آورده اند چنانکه سوار را محال است که بمیان چادرهای آنها درآید و نظام پیاده نیز
در آن سنگلاخ عظیم و بعبارت اکثر گره میگویند مشکل است پایها تا تردد کند و در میانه
قشلاق و ییلاق ایشان سه منزل راه فاصله است اگر کسی بخواهد با طایفه پاپای تسلط
پیدا کند باید در هنگام حرکت از قشلاق به ییلاق مینمایند و چند روزی در آن ما بین توقف
دارند و در آن منازل با ایشان برخورده به تنبیه ایشان اقدام نماید اتفاقا کارگزاران دولت پادشاهی
بعزم آنکه ایشان را در آن منازل ملاقات نمایند گور روانه شده بودند در قریه مارکان خبر رسید
که طایفه جلالی از قشلاق حرکت کرده عازم ییلاق شدند لهذا تجمیع پیاده و سوار را برداشته و علیخان

ماکوئی

ماکوئی را نیز خبر نمودند با جمعیت خود باین جمعیت ملحق شوند عالیجاه کرنل دولت و قرچه بنیم و ...
ماکو رسید خانبابا خان پسر محمدخان بر حسب اراده اولیای دولت از ماکو دختری را برای پسر
احمدخان ایروانی میبرد او را نیز خواهش نمودند در این چند روز در میان این جمعیت باشد
و محمدخان امیرنظام نیز از دولت روس خواهش نموده بود طایفه جلالی را دولت علیه ایران
در مقام تنبیه ایشان است تا که خود راه نداده سرحدداران آن دولت نیز برحسب فرمایش
خود حکم نموده بودند مانع از ورود طایفه جلالی بخاک دولت روس باشند القصه امیرنظام که
دولت بقدر سه فرسنگ از قصبه ماکو گذشته در نصف شب بسبب باریدن باران در قریه
معطل شده و بعد از نصف شب لشکریان سوار و داشته همه جا در دامنه کوه آقری حرکت
کرده وقت طلوع صبح بطایفه جلالی رسیده طوایف مزبوره بیخبر از حوادث روزگار
و گردش لیل و نهار نشسته بودند ناگاه لشکر ایران را چون دریای بلا محیط خود دیده
بغیر از آنکه دست عیال را گرفته و از راه فرار نمایند چاره ندیدند و بعضی دست بازوی جنگ
نگشودند خانبابا خان با جمعیت ماکو و جوادخان پسر آقری خان بجانب ایران

در همین خود شان را بضرب گلوله‌های تفنگ معذوب و معقید ساخته اینها کارگزاری دولت
قاهره در جای خاسب با پانصد نفر سرباز و پانصد نفر سوار استیلا یار لشکریان دسته
دسته و جوق جوق مشغول غارت و تاراج آمده در لشکریان اعلام شده از رفتن جبال
و اسیر نسوان خود داری نماید قریب هشتصد هزار گوسفند و هزار گاو و گوساله و ششصد
ششصد اسب اختیار داده‌ایم دست لشکریان افتاده در جه اثاث البیت که داشتند
بتاراج رفت و سه شبانه روز اینها کارگزاری دولت در آنجا اقامت نموده جبال زرا آنجا
تا شهر بایزید بزیاده از دو فرسنگ است راه منحوف و جبرئیل بود که بر خلاف شروط
معاهده دولتین ایران و روم سرحدداران دولت روم بعضی از طوایف و عشایر ایران را
در ولایت خود جای داده بعد دو زاری مکاتیب با پاشایان سرحد و سر عسکر ارزنة الروم
فایده مترتب نمی‌شد از جمله اینها کارگزاری دولت مکرر با پاشای مزبور نوشته جات در این
باب نوشته و کسان فرستاده بود و پاشای ولایت مزبور بعذرهای دور از کار تا حین حال
در رد و طوایف فراری مسامحه کرده لهذا در این وقت هم از طوایف فراری در آن ولایت بقدر جمعیت
مستقمه

مستقمه نیز در سرحد حاضر بود اینها کارگزاری دولت غنایم طایفه جلالی را بمعتمدان سپرده از راه
محال ماکو و قراقیون بولایت خوی روانه کرد و خانبابا خان پسر محمد خان ایروانی را نیز
مرخص ایروان نموده خود اینها کارگزاری دولت پادشاهی با هزار نفر سرباز نظام و هزار نفر سوار
بعزم کوچانیدن طایفه محمد دویش حیدرانلو روانه شده و چون راه منحصر بود باینکه از زیر
شهر بایزید گذشته تا قریب بنصف شب در میان قلعه زنگ زنده و از محلات
شهر بایزید است رسیدیم جانب یاران عظیم لشکریان را گرفته جلو و گلت مقدور
نشد لابد و ناچار از پیاده و سوار منظم که مزبور شده استیلا نموده در رهنمای لشکریان پاشا
در میان قلعه بایزید خبر دار شده استیلا با فوجی کاسهای و نایب و تناعس در برج
و بدنه قلعه و در بالای شهر بایزید است اقدام نمود و در قلعه را چون روز روشن ساخت
و دو نفر از کسان اینها کارگزاری دولت را که جنگجو از جانب پاشا زخم یافته بود بعد
از آن مجبور نمود و درین بین یاران فی الجمله انقطاع هر نیستند اینها کارگزاری دولت از کنار شهر
گذشته بر سر طایفه محمد دویش رسانده و محمد دویش با جمعی مخالف سواره و همین شب بایزید پیش

باغ میانه آمده است و خوف از قرب وصول لشکر ایران داشته است در بین راه بقوادلو
لشکر ایران برخورده فرار بر قرار اختیار نمودند لشکریان او را تعاقب کرده او خود را بادیه
خود رسانیده و همان قدر فرصت نموده و تفوز عیال خود را سوار کرده دگرگیت و سوار
و سرباز وقت طلوع آفتاب بمیان اردوی او رسیده اینها عساکر دولت پادشاهی نصف سرباز
و سوار را در پیش خود نگاه داشته و نصف دیگر دست بغارت و تاراج برآورده و در این
بین بقدر چهارصد نفر سوار و پیاده از طرف بایزید نمایان شده بیگ محمد ویس ماکوئی
و این ملکان ماکوئی است و در بالای گردنه قارنا کول معاینه شده اینها عساکر دولت پادشاهی
سرباز و سوار را حاضر نموده داشته بمقابله سواره و پیاده که می‌آمد شتافت و اعلام
نموده سایر لشکریان اموال غنیمت را برداشته از گردنه قارنا کول بالا رفته وارد محل
اداجق شده در قریه قراکلیسا منزل نمایند اینها عساکر دولت خبر از مقابله سواره
و پیاده که آمده بودند ایستاد تا جمع لشکریان از گردنه عبور نمودند پس از آن اینها عساکر دولت
نیز با سرباز و سوار بقریه قراکلیسا رفته از آنجا وارد خوی شده و اموال غنایم را جمع نموده

در میان لشکر نظام و سواران مواجب خوار دولت تقسیم نمودند و ضبع انعام و چهار
نه هزار تومان از بابت مواجب فوج دوم تبریز و هفده هزار تومان از بابت مواجب نظام
خوی قسمت لشکر گرفته با اخبار واقعه بدار السلطنه تبریز نزد محمد خان امیر نظام فرستاده وجه
دعاگوی دولت کیفیت حفظ سرحد را در زیر تعقیب و تسلط میرزاده ... با ردیه رفته
با جمعی از افواج نظام گرد اعلام نامه کمالات فرستاده متعرض سرحد دار آن سامان شده
طایفه جلالی را از اموال و غنایم عاری و خالی آمده به ولایت قارص رفته در بین
کاروان عظیمی را از مال تجار ایران و از جمله سوال می‌آمدند در ولایت بایزید جلوگیری
کرده بسر آن کاروان ریخته و زیاده از شصت هزار تومان مال تجار را بغارت بردند
بعد از رسیدن این خبر به دارالسلطنه تبریز محمد خان امیر نظام بسرعسکر ارزنة الروم نوشتجات
اکیده نوشته مطالبه اموال تجار را نمود و اینها عساکر دولت نیز اعلام نموده ترک
لشکریان آن حدود را دیده بقارنا کول رفته با جماعه لشکریان بر ورود و مطالبه اموال تجار
از سرعسکر ارزنة الروم اقدام نماید اینها عساکر دولت در فکر انجام این مهم بود که خبر

رسیدن امیرزاده خسرو میرزا چنانکه مذکور شد هم در دارالخلافه رسیده اند عالیجاه کری دولت ابراهیم خلیل خان را
با پیشکش لایق و عریضه جات بمشهد مقدس روانه نموده و نوشته جات امیرزاده خسرو میرزا
نوشت که از دارالخلافه بمشهد مقدس رفته بعد از مافات قیام نماید ابراهیم خلیل خان هم در
دارالخلافه رسیده بود که پادشاه مرحوم نیز وارد دارالخلافه شده بعد محمد خان امیر نظام نیز که به
استقبال پادشاه مرحوم با امیرزاده فریدون میرزا با وجاق رفته افواج ولایت آذربایجان را
باستقبال طلبیده محمد خان امیر نظام هم آمده پادشاه مرحوم را با نواب عالی دولت
علیه اندیعاکری نیز امورات سرحدیه را که پیش آمده بود بهمان نحو که گذاشته از راه مراغه
و میاندوآب عازم استقبال موکب همایون و در قصبه میانج شرفیاب حضور پادشاه مرحوم
مشرف گردید ذکر حرکت پادشاه مرحوم از مشهد مقدس و رسیدن خبر فوت خاقان
مغفور و برقرار شدن بمنصب ولیعهدی دولت علیه ایران و بعضی از حکایات مناسب
آن زمان چون پادشاه مرحوم از لوازم عزاداری فراغت یافتند و توهم امیرزاده
خسرو میرزا بما یاد [illegible] مذکور شد منجر بفرار گردید خاقان مغفور محمد باقر خان برادر آصف الدوله

و بعضی

و بعضی دیگر را که در دارالخلافه را با خلاع فاخره بخراسان روانه فرمودند مقرر داشتند که بعد از انضباط
امور خراسان عازم دارالخلافه شود پادشاه مرحوم بعد از لوازم جشن نوروزی پوشیدن
خلعت پادشاهی بانتظام امور خراسان اشتغال فرموده اولا یار محمد خان وزیر هرات را
که محبوس و مقید بود بر جهت و التفات حضرت امیدوار فرموده از حبس مرخص داده و بابت او
اطمینان از طرف هرات پیدا کرده او را با خلعت و رقم التفات روانه هرات
داشتند و ثانیاً لشکریان آذربایجان را که در خراسان بعد از کشف میر نظام خوی و تبریز را که
بسبب فرار امیرزاده خسرو میرزا اغلب مضطرب و پریشان بعضی هم عرضه جات بپادشاهی امیدوار
ساخته و عرض [illegible] دولت [illegible] امیرزاده خسرو میرزا و تبرا از آن
کار عرضه شده بود [illegible] ایشان [illegible] ایشان را دل گرم خدمت
ساخته و منصب ایلک خراسان را با امیرزاده قهرمان میرزا عنایت فرموده محمد رضا خان
قراگوزلو را که مردی کاردان بود [illegible] تعیین فرمودند و نقش همایون بعد از رحمی
از آستانه امام ثامن ضامن با نظام بهادران روس و دوازده عراده توپ در ماه حوت از

از مشهد مقدس بیرون آمده بعزم شرفیابی حضور خاقان مغفور کوچ بر کوچ روانهٔ دار
الخلافه شده و همه جا در بین راه میرزا ابوالقاسم قائم مقام در تقبیح مآثر مبارک پادشاه
مرحوم نسبت باینده گان نیکو شیده و هر چه از شنعات مسطورهٔ فوق که در آذربایجان
از امنای دولت صادر شده بود بلباسهای بد در نظر پادشاه مرحوم جلوه میداد و سه نفر
از کسان مجهول الحال خود را مثل محمد خان برادر احمد خان ارا اغوا کرده بود که از
آذربایجان عرضها بمحضر افترا و بهتان نسبت باینده گان دولت نوشته جات باو
نوشته که در ایام وحشت سقوط متعلقان خود در خدمت پادشاه مرحوم تا یه
القصه را این دعاگوی دولت سازند بعض را چنان ذهن میختند که بجز افنا و اعدام
دعوا این بیچاره اقدام هیچ امری را در دولت آن مصلحت نمیدیدند بعد از قرب ورود بدار الخلافه
خاقان مغفور جمیع اعیان درب خانه همایون را با زبانه استقبال فرستاد با اعزاز
و احترام تمام وارد دار الخلافه شده و در باغ موسوم بنگارستان منزل مرحمت شد بر کار فلک الاستقلال
ابعضی از شاهزادگان و بعض از قاجاریه و امین الدوله متفق شده خاقان مغفور بعد

از تفویض منصب جلیل ولیعهدی پادشاه مرحوم مانع آیند خاقان مغفور که عقل سلاطین اسلام
و اکمل عقلای زمان خود بود بهیچگونه مصلحت دولت را در ترجیح اولاد خود بر پادشاه مرحوم نمیدیدند
و چنانکه امیر کبیر امیر تیمور گورکان بعد از وفات پسر خود جهانگیر که ولیعهد دولت او بود با کثرت
اولاد صلبی منصب ولیعهدی به پیر محمد پسر جهانگیر داده و نیز شاه عباس ماضی که عقل و اکمل پادشاهان
صفویه بود بعد از محمد باقر میرزا که ولیعهد بود منصب ولیعهدی را به پسر او شاه صفی موسوم به سام میرزا
تفویض نمود خاقان مغفور نیز طریق این دو پادشاه عظیم الشأن را مسلوک فرموده پادشاه
مرحوم را از میان همه اولاد صلبی خود قریب به پنجاه نفر بعد بر جان و ترجیح اختصاص داده برتبهٔ
علیه ولیعهدی ایران سربلند و سرافراز فرمودند و قبای کیانی و خنجر و شمشیر دیگر مرصع و بازوبند
مکلل بالماس برسم خلعت التفات و مرحمت شد و در سلام عام که بمحضر جمیع شاهزادگان
و رؤسای ایران بود با خلعت و فرمان پادشاه مرحوم را احضار فرموده بمزاز شانه فوق آن
منصور عقول سنیه مفتخر ساختند و جمیع اعیان و امرای درخانه را با علما و فضلا و مجتهدین و سادات
و اهالی عراق و محلات دار الخلافه را حکم فرمودند دسته دسته و جوق جوق بخدمت پادشاه

مرحوم رفته زبان مبارک بیاد این منصب عظمت و بیند و ایلچیان دول خارجه نیز اعلام انعقاد جشن
مبارکباد داشته شد سه روز در دار الخلافه طهران وضیع و شریف در دار الخلافه بعیش و سرور پرداختند
روزی بر زبان الهام بیان خاقان مغفور در حین مخاطبه با میرزا ابوالقاسم گذشته فرمودند
میرزا ابوالقاسم در تقدیر خداوندی گذشته است که نو داماد تو در ایران پادشاه شود
باید بهیچ خرسند نشوی دولت قائم و پایدار شده پا از اندازه خود بیرون نگذاری القصه
خاقان مغفور پادشاه را شبی در خلوت خاص طلب فرمود و قریب به شش ساعت با ایشان
مکنونات خاطر شریف را در میان گذاشته آنچه در امور و رموز جهانداری بایستی پادشاه را
فرمایش و نصیحت فرمود پس از مرخصی گویا که امیرزاده خسرو میرزا را احضار حضور مبارک فرموده
جقهٔ پادشاهانه مفتخرش ساخته و نشانی منقش بصورت خاقان مغفور بود بدست
امیرزاده خسرو میرزا داده که آن حضرت همایون را وسیله عفو جرائم خود ساخته بخدمت پادشاه
مرحوم رسانیده و آقا بهرام خواجه را که از مقربان خاقان مغفور بود مقرر داشته که باتفاق
امیرزاده خسرو میرزا خدمت پادشاه مرحوم رفته از طرف خاقان طلب عفو زلات او

نماید امیرزاده خسرو میرزا با این وسایل خدمت پادشاه مرحوم مشرف شده در مقام اعتذار از
توهمات خود برآمده مورد التفات و نوازش پادشاه مرحوم گردید خاقان مغفور زیاده
از یکهفته پادشاه مرحوم را در دار الخلافه توقیف نفرموده مرخص آذربایجان ساختند پادشاه
مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام را بجهت اتمام و انجام بعضی امورات در دار الخلافه گذاشته
خود با امیرزاده خسرو میرزا و سایر ملتزمین رکاب از دار الخلافه بیرون آمده عازم آذربایجان
شدند و در قزوین رکن الدوله علینقی میرزا بلوازم خدمتگذاری کوشیده و در ولایت خمسه شعاع
السلطنه فتح الله میرزا از راه خلوص و خدمتگذاری خود را در بوته امتحان گذاشته صاف و خالص
بیرون آمده مورد التفات پادشاه مرحوم شد و از آنجا پادشاه مرحوم کوچ فرموده از رودخانه
قزل اوزن گذشته نزدیک قصبه میانج مضرب خیام پادشاهی گردید ذکر ورود اردوی
پادشاه مرحوم بقصبه میانج و از آنجا ورود بدار السلطنه تبریز و ذکر شادی این دعاگوی نسبت بامیرزادگان
چون اردوی پادشاه مرحوم بقصبه میانج رسید اهالی آذربایجان با خلوص و ارادت تمام
بدین اردوی همایون آورده دلبرفت آستان دولت مشرف میشدند و پیشکشانه دعوی پادشاه

مرحوم غمهای گذشته را از خاطر میزدودند و ادعیه داعیگان دولت پادشاهی قبل از آنکه امیرزادگان
آذربایجان در منزل میانج بشرف آستان بوسی مشرف شده و بلوازم خدمت از طرف پادشاه
مرحوم سرافراز شد و چون از منزل تربت جام تا این منزل میرزا ابو القاسم قائم مقام که کارگزار
بعد در خدمت پادشاه مرحوم بسبب اغراض فاسده خود مرضی و دلخواه خود را بدرگاه تا این
دعاگوی دولت متهم بود و چنان در خاطر پادشاه مرحوم قرار داده و تحقیق ساخته بود که
ادعیه داعیگان دولت در آذربایجان البته بشرف آستان بوسی مشرف نخواهد شد بلکه باموراتی که
باعث تخریب دولت باشد قیام و اقدام خواهد کرد و جمع خدمات سرحد [illegible] تکلیفاتی را که
از محمد خان امیر نظام متهم بود بلباس تزویر و حیله گری در خدمت پادشاه مرحوم جلوه گر ساخته
بعد ظهور صدق و کذب عرایض خود را با دفات دروغ آذربایجان و تخلف ادعیه داعیگان
دولت از شرف آستان بوسی منوط و مربوط داشته بود در وقتی که ادعیه داعیگان دولت
بصدق و ارادت تمام مقدم از همه امیرزادگان با وجود آنکه از عرض راه و دوری تا منزل میانج
ده مرحله راه است و از همه ولایات آذربایجان با کمال بعد تربت بشرف آستان بوسی رسید

مفاد

مفاد عرایض میرزا ابو القاسم قائم مقام در خدمت پادشاه مرحوم [illegible] ظاهر شده پادشاه
مرحوم بمقتضای طینت بلوازم مرحمت و التفات اقدام فرموده میرزا محمد پسر قائم مقام
خبر ورود ادعیه داعیگان دولت را در منزل میانج بپدر خود نوشته روانه نمود و میرزا ابو القاسم بعد از
شنیدن این خبر دانست که اگر یکماه ادعیه داعیگان دولت در خدمت پادشاه مرحوم بلوازم
خدمتگذاری قیام و اقدام نماید و محمد خان امیر نظام نیز بشرف آستان بوسی مشرف شود ادعیه داعیگوی
دولت حسن خدمتگذاری و جان سپاری و تعصب و لیاقت محمد خان امیر نظام که از اهم جهات و مهم
باب این دعا و معتمد دولت است رفع شبهات او را از خاطر پادشاه مرحوم بالکلیه خواهند
نمود از منزل ابهر و قزوین یکباره چهار منزل را یک منزل نموده در منزل صومعه بارودی اجازت
رسید خواهشت طرحی را که در مشهد مقدس برای فرار امیرزاده خسرو میرزا ریخته بود برای این
دعاگو نیز ریخته باشد در همان منزل صومعه یکباره ادعیه داعیگان آمده در خلوت با ادعیه داعیگو
اظهار نموده که شاید که طغیان باین اراده آمده اید اگر باطغیان حاضر است عرض شما نوشته بود
از عوارض خود حرکت نمائید و سخن مرام صاحب کار نمی شوند و کدام زمان بعهد جایی حاصل کاه

نیز کمال التفات بنده در سن دوازده سالگی که حاجی محمد خان قراگوزلو وزیر و در مرتبه خدمت
این صاحب کار بنده دشمنی قدیم باطنی داشت و همیشه زبان به تحقیر من در خدمت این صاحب کار
میگشود و بعد از آنکه به همدان رفته میرزا محمد علی مستوفی و میرزا حسن برادرش در همه دشمن جانی
من بوده در درب خانه این صاحب کار وزیر و صاحب اختیار بنده آنها از بندگان من خائف شده اند
و بعد از آنکه بقوام الدوله تشریف برده میرزا فضل الله اردبیلی هم باطن عداوت قدیمی داشت صاحب
اختیار در درب خانه این صاحب کار بود بجز دشمنی و بدخواهی از من تحمل در دل این صاحب کار نگذاشته
حاجی میرزا آقاسی و حاجی زین العابدین شیروانی هم همیشه در مجلس این صاحب کار همه تحقیر نسبت بمن
فقیر من در خدمت این صاحب کار مینمودند الحال بدون اینکه یار و جانی جز حضرت الهی سبب منصب که
من دارم باطن همه وقت در مقام عداوت است و این بیت را در آخر گفتگو خواند بیت
نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار   چکنم حرف دگر یاد نداد استادم این دعاگوی دولت
در جواب گفت که مرا بجز خدمتگزاری و جان سپاری مطلب دیگری نیست و در این وقت که
ایام در ولایت عراق هر یک سی سال است در ولایات متفرقه خوشنشسته بودم از

استقلال

استقلال نیز مدتی الی الان در باب انگلیسی و غیره در مملکت آذربایجان پیدا شده حاصل آن است
در دولت علیه نایب السلطنه این امر بزرگ بر قرار نماید و بالکلیه این اولاد مستاصل آمده و بیچاره و
محتاج شده بدرب خانه مردم رفته و مستغنی از نایب السلطنه مرحوم همراه داشتم هم پادشاه مرحوم و این
دعاگوی دولت در ایام فتنه روسیه در هنگامیکه در اردبیل در خدمت پادشاه مرحوم بودم مرقوم فرموده بعضی
دستخط به بنده غیب این دعاگوی دولت مرحمت نکرده و جانسپاری نسبت بپادشاه مرحوم و تحریص
ایشان در التفات و مرحمت نسبت باین دعاگو و در ضمن آن دستخط مرقوم فرموده بعضی دستخطها اسم
پسرهای من مثل طهماسب میرزا و محمد حسین میرزا پسران محمد علی میرزا بشنیده و در دربار یک لقمه نان
بدرب خانه این دولت روند آن دستخط را بمیرزا ابوالقاسم قائم مقام دادم و گفتم و این مثل
وصیت است از نایب السلطنه مرا امیدواری که بدر زمین ضما بوارث این درب خانه نیست میرزا
ابوالقاسم قائم مقام پس از شنیدن این سخنان و دیگر سخن اظهار نموده رفت و در منزل دیگر میرزاده
بهرام میرزا و امیرزاده فریدون میرزا و میرزاده بهمن میرزا حاکم اردبیل و محمد خان امیر نظام وزیر
مختار دولت روس تشریف استقبال در رکاب شریف شده و فردای آن روز به حضور اوجان

که مقرب خاقان لشکر نظام به استقبال آمده بعد بموکب همایون نزول اجلال فرمود میرزا
محمد میرزا ابوالقاسم قایم مقام که جوانی فاضل از شعرا بود با محمد خان امیر نظام فی الجمله پرخاش کرده
و در منزل اوجان رفت در خود این دعاگوی دولت که خدمت پادشاه مرحوم برای صرف نهار آقا محمد حسن
صندوقدار که از نوکرهای قدیم نایب السلطنه و معتمد ایشان بود در میان درب باندرون عمارت سبزرنگ
این دعاگوی دولت آمده سیاهه در ترتیب ایستادن امیرزادگان در خدمت پادشاه مرحوم بجهت
دعاگوی دولت نمود این دعاگو بعد از ملاحظه دید که در صف اینجانب که کسی مقدم‌تر کسی تا این
زمان در آن صف مقدم نداشته کسی مقدم‌تر از این دعاگوی می‌ایستید شاهزاده ملک قاسم میرزا
و الهماسب میرزا و امیرزاده بهرام میرزا اسم این دعاگو را در مرتبه چهارم نوشته است این دعاگوی
دولت خواست که سیاهه را از دست آقا محمد حسن گرفته درست ملاحظه نماید که خط کیست
آقا محمد حسن سیاهه را داده بجای خود رفت این دعاگوی دولت وارد حضور پادشاه مرحوم شده
در آن صف امیرزادگان ایستاده و بعد از صرف نهار عریضه که خدمت پادشاه مرحوم در این باب
عرضه کرده در جواب مرقوم فرمودند که محمد خان امیر نظام شما را دیده از مرتبه‌ها استفسار نم

خواهی

خواهی رسانید از انقرار در سلام عام باید رفتار نمایید و در آن روز سلام عام منعقد بود
و فرمان ولیعهدی خوانده شد این دعاگوی دولت بجای خود رفته منتظر آمدن امیر نظام نشست
وقتی مستحضر شده سلام عام بانجام رسیده و محمد خان امیر نظام نیامده پادشاه مرحوم از سراپرده
بجای در عمارت تشریف برده است این دعاگوی دولت در عمارت خدمت پادشاه مرحوم رسیده
التفات و نوازش بطور عادت و معمول فرمودند و از منزل اوجان بعد دو کوچ بدار السلطنه تبریز
رسیده پادشاه مرحوم بسبب تعیین ساعت ورود که دوازده روز تاخیر داشت در محله
باغمیشه در منازل حاجی حاق که فضا شرف نزول ارزانی داشته در روی سایبک در صحرا
و در پشت باغ شمال است افتاده هر کس از اعیان مناسبتی منزل گرفته این دعاگوی دولت
نیز در عمارات باغ صفا که ملک دعاگو بود منزل گرفت چون میرزا ابوالقاسم از منزل
صومعه بعد از تفکر نگاه با این دعاگو نمود و مایوس شد تا در همان منزل باغمیشه طرح دیگر
ریخته و فسادی عجیب‌تر انگیخته بود و از قراری که بعد معلوم این دعاگو شد خدمت پادشاه
مرحوم عرض کرده بود که سبب آمدن جهانگیر میرزا برای آن است که خود را عیان جمعیت

آذربایجان از جهت بلیات جنگ و منکدری در آمده و فرصت تنگ شده آخر العیاذ بالله رجوع بایک
رسانده و الله از سر حکومت و مملکت بر خاستی و بابیت سر بوار بدربخانه پادشاه آمدن بدون حیله
و تزویر نیست و عهد کرده بود که اگر شاه در مقام قید و حبس او بر آید بدون تعلیف جواب میدانم که
حکومت آذربایجان قیام نمایم پادشاه مرحوم نیز در آن اوقات استقامت دولت خود را در حفظ رضای
میرزا ابوالقاسم میدید و او در مقام حفظ کما هیچ اختیار در امورات خود داریم و تفویض صلاح و فساد امور را
برای و رویت او بمعنی آن نمک بحرام نیز بعقل نقصان جان دیت خواهند و اعدام امینجاکی دولت را
اول مراتب اعتبار و اقتدار خود دانسته در همه امر الآن [illegible] و [illegible] را از علام و کلمه
فریب بفرمایا که امینجاکی دولت در دولت [illegible] بر دیگر [illegible] در آن منزل می‌نشست
گذاشته و فوج سرباز فراهم [illegible] منصور خان سرهنگ آن فوج بود در درب خانه حاضر و در این
دعای دولت وقت درب [illegible] از اتفاق امروز باین منزل آمده بنکیر سلام پادشاه مرحوم
رفت و از خدمت پادشاه مرحوم عودت بحرم خانه بدین همشیره که [illegible] روز از قزوین آمده بود
رفت و از آنجا بیرون آمده بدین [illegible] در منزل میرزا ابوالقاسم قائم مقام بوده آمد

میرزا ابوالقاسم

میرزا ابوالقاسم در آنجا با امینجاکی ملاقات کرده پریشانی که [illegible] دشمنان به ربط که اکثر
اوقات در ظرافه زدن ارکان عادت او بود آغاز نهاد و این بیت را مکرر رو بجاکی
میخواند سخت دلتنگ شدم خانه صیاد خراب کاش در قفسم جانب صحرا کند امینجاکی
دولت از منزل او برخاسته بار دیگر ملاقات میرزا رفت از قفا ملاقات میرزا در منزل بود یک
ساعت بیشتر بغروب نمانده بود خواسته که وارد درب خانه بود رسیده بمنزل عود نماید همینکه
چشمش [illegible] از طرف پادشاه مرحوم آمده امینجاکی را احضار نموده امینجاکی دولت
بحضور پادشاه مرحوم رسیده چون بعض امورات سرحدیه خوب جمع آوری [illegible] شده
و بعض امورات از قبیل تنظیم [illegible] قراباغ و وزیر طایفه [illegible] و چلینغ در میان
بود و امینجاکی بعرض پادشاه رسانده بود و فرمایش فرموده که با نظر میرزا [illegible] این امورات
و این مطالب را امشب با میرزا ابوالقاسم و محمد خان امیر نظام نشسته گفتگو نموده تمام نمایید
و فردا ارقام آن بمهر رسیده [illegible] فردا شما [illegible] برای طلب [illegible] حاضر نمایید و
[illegible] مشغول [illegible] از [illegible] و محمد خان امیر نظام

در حضور مبارک ایستاده بود اینجانب عرض کرد که فرمایش پادشاه مطاع است شب
اینجانب که منزل میرفت و با قایم مقام و امیرنظام نشسته امورات را بانجام رسانده فردا چگونگی را
خدمت عرض مینمایم و از حضور مرخص شده با محمدخان امیرنظام روانه بالاخانه شده و منزل معین
اینجانب که بعد از وقت آمدن در سرخانه در ایوان نشست و میرزا ابوالقاسم را در بین راه دیده که
خدمت پادشاه مرحوم رسید و فرمایش پادشاه مرحوم را با او رسانده در جواب گفته که شما با
امیرنظام در بالاخانه تشریف داشته باشید من نیز حالا خدمت میرسم اینجانب با محمدخان
امیرنظام به بالاخانه رفته در همین بین میرزاده خسرو میرزا نیز به بالاخانه آمده نشست این دعاگو
دیده که امیرنظام آهسته آهسته مشغول گریه است خیال نموده که از دلتنگی است که از میرزا احمد
پسر قایم مقام دارد و دو روز پیشتر با اینجانب دولت از دست میرزا احمد شکایت کرده بود
در این بین ضفضع خان یوزباشی قراباغی و جمعی قزلباش آمده ایستاد اینجانب دولت
باد اظهار کرده که سخنی دارید اعلام کنید و آنکه در این منزل فرمایش از طرف پادشاه شده بود
و جمعی ایستاده و سخن با ما دارند آن امور ضفضع خان سخن گفته باز ایستاد باز اینجانب دولت

تکرار سخن

تکرار سخن را نمود ضفضع خان اظهار کرد که از طرف پادشاه مأموریم که از شما و از میرزاده خسرو
میرزا اسلحه را که در کمر دارید بگیریم و شما در اینجا بی اسلحه بنشینید سخن که بدینجا رسید محمدخان امیرنظام
برخاسته از آن منزل بیرون رفت و جمعی کثیر با تفنگ و اسلحه وارد منزل شده اینجانب را با
میرزاده خسرو میرزا احاطه نمودند و محمدحسین خان ایشیک آقاسی باشی در همین حال از طرف
پادشاه مرحوم آمده اظهار نمود که ما بی جهت بحبس شما اقدام نکردیم با عرض کرده‌اند که شما
یک جفت طپانچه کوچک در بغل خود دارید و میخواسته‌اید و اراده داشته‌اید قایم مقام را که رکن دولت
من است تلف برسانید و اگر از شما العیاذ بالله بخود ما چشم زخم برسانید اینجانب دولت
در جواب گفته که این دعاگو از این بالاخانه جایی نرفته است و بی خبر از این مقدمات
این بالاخانه آمده است اگر این کلمات را عرض کرده‌اند تو با او از صدق داشته باشد
حال باید طپانچه را در نزد اینجانب پیدا کنند ضفضع خان نزدیک آمده ملاحظه نموده غیر از کارد
دسته و قلمدان و قانون بود هیچکس بغیر میرزا و کیسه مهر هیچ در نزد این دعاگو و میرزاده خسرو
میرزا نیست پس از آنکه شنید این گفتگو را و ظهور کذب این عرایض چون چنین واقع بود چاره

و مصطفی قلی در دولت داری پنج تکلم داری این دعاگویان شوند و شب در آن بالاخانه بپایان رسید

و صبح آن شب دو نفر عاکر را با شاهزاده حمزه میرزا و بهمن میرزا و میرزا نصرالله و چهارصد نفر سوار

و چهارصد نفر سرباز دو عراده توپ سپرده و در باب تخت روان حاضر کرده اینجانب را روانه

قلعه اردبیل داشتند و در همان شب اینجانب عریضه در باب سفارش عیال و اولاد خود بپادشاه

مرحوم معروض داشت و چهار نفر از شاهزادگان احمد میرزا که در خوی مشغول نیابت و دیوانی بود و میرزا و

مصطفی قلی میرزا که در اردبیل مشغول نیابت ایالت بود که در تبریز آورده و ایشان در آن وقت

در سن پانزده سالگی و شانزده سالگی بودند و آنها را نیز روانه اردبیل ساختند و پادشاه مرحوم

در ساعت معینی داخل دار السلطنه تبریز شده در عمارات سرکار نایب السلطنه رفته نزول اجلال فرمودند

ذکر احوال دار الخلافه طهران تا هنگام وفات خاقان مغفور شاهنشاه و وقوع آن

در دار الایمان قم چون خاقان مغفور پادشاه مرحوم با ولیعهد فخیم روانه آذربایجان و مراجعت

اولاد خاقان مغفور که در دولت بعضی از ولایات بحکومت داشتند و دیوان که نشسته

خاقان مغفور لشکرهای عراق و مازندران را احضار و دار الخلافه را با وجود معتمدان مخصوص فخیم

ظل السلطان

و ظل السلطان را حاکم و نایب دار الخلافه بود و در دار الخلافه که نشستند با لشکرها بتوقف نظم

اصفهان و فارس روانه شده و رکن الدوله علینقی میرزا و امام وردی میرزا را که کشیکچی باشی بود

با بعضی از شاهزادگان و دیگر از مقربین رکاب ساخته و در وقت حرکت از حضر که شاید این

دعاگویان که خاقان مغفور رسیده ظل السلطان گفته بود که بکشند جهانگیر میرزا را چشم آنروز که آدم خود

از آذربایجان خفیف کرده و بفرستد بابت این روزها را برای خود ملاحظه باید و نایب مقام

با این ایام باصف الدوله نوشته بود که چون اردبیل دخل مملکت وسیع بود جهانگیر میرزا را

باردبیل که ملک مملکت سابقش بود با مرحوم القصه خاقان مغفور رجوع این امر را به سلطنت

ملک آرا که از اولاد خاقان مغفور بود و فخیم اسکندر میرزا پسر بزرگ ملک آرا که

در دار الخلافه طهران بودند فخیم بعد و لشکر مازندران را و شکسته اصفهان را بتوقف در دار السلطنه

اصفهان ارزانی آصف خان جهت الدوله جهانگیر میرزا را با عیال کرده با مازندران منفی ساختیم

القصه خاقان مغفور از دار الخلافه حرکت فرموده بدار الایمان قم رسیدند چون در

دار الایمان قم که مدفن بضعه موسی بن جعفر صلوات الله و سلامه علیهما و علی آبائهما است

خاقان مغفور خرجها کرده و مدرسه و دار الشفا در کمال تنقیح ساخته و گنبد مقدس را در کمال
خوبی بخشتهای طلا و درهای طلا و نقره آراسته اند و آنچه از اسباب زینت مثل قندیلهای طلا و نقره
و زیارت نامه‌های مکلل بجواهر بقدر امکان در آنجا گذاشته اند و در ایام سابق نذر فرموده بودند
ده صد هزار تومان در آستان مقدس خرج نمایند در زینت و آبادی آن مکان مقدس رسیده
لهذا بزیارت دهستان در حاشیه وجه نذریه را تسلیم نموده هزار تومان با تتمه وجه نذر با خود به
هرات را نقد تحویل و قبضه و خشت طلا ساخته شده در رواق مبارک معروف نمود و هر ساله
مقرر فرموده از اصفهان روانه فرمایند تا تمام محوله نذر بدرجه اید و در آن جوف منقبضی در ایام
حیات در صحن مقدس معینی فرمود و سنگ مزار در حال زندگانی نقر بهمین اوان از سنگ مر
مر تراشیده شده و صورت مبارک را در بالای آن سنگ با تاج و بازو بند جواهر کنده بقبر
خاقان مغفور بصحن شریف رسانیده گمرد ساعت در آنجا توقف و بعضی فرمایشات عبرت
انگیز نمودند و بعد از آن بمقامات رزدار (؟) اولیان کوچیده منزل بمنزل بدار السلطنه اصفهان تشریف
بردند و جشن میرزای فرمانفرما که از شیراز خواسته بودند در اصفهان بشرف ... رسیده

و ...

ده ماهه دار الملک فارس کشیده آمد و چهار صد هزار تومان با تتمه در دو شهر بتحصیل دار السلطنه
محمد تقی میرزا مفوض و موکول شده فرمانفرما بابت ادا سپردند و در اصفهان نقارسی برده حکام
سخواه با تتمه را آزاد و بازیافت داشته فرمانفرما و حاکم السلطنه محمد تقی میرزا هم تنزل از اصفهان
بیرون رفته بعد از خاقان مغفور بسبب استیلای مرض در آن اوقات بر وجه همایون
طاری شده بعد از شب نوزدهم جمادی الآخر هزار و دویست و پنجاه در دار السلطنه اصفهان تاج
و تارک پادشاهی را گذاشته و جان پاک را بجان آفرین تسلیم نمود و کلمه پادشاه ایران در
اصفهان مرد تاریخ وفات آمد انا لله و انا الیه راجعون لهذا در وقت این واقعه عظمی جمیع
شاهزادگان و امرا و ارکان دولت گریبان دریده و خاک غم و اندوه بر سر کرده و لباس ماتم
پوشیده لشکریان آذربایجان را که در همان روز با اسکندر میرزا و ... وارد شده بودند
با لشکریان عراق و در اردوی همایون جمع بودند مشغول ساخته نعش مطهر خاقان مغفور را
در محفه که گذاشته بقاعده و در ایام حیات از بیرون اردوی لشکر کوچ و ... همه جمیع شاهزادگان
و امرا و رعایا همان قانون محفه مبارکه محفوف رحمت رب غفور را پیش انداخته و ملتهای

مبارکه را سیاه کرده بدون توقف تا لشکر تا دارب و آنچه هرچه تمامتر روانه دارالایمان قم
شدند و عبدالله خان امین الدوله در اصفهان ماند به دولتخانه مجتهد العصر والزمان ملاذ الاسلام
والمسلمین حاجی سید محمد باقر رحمه الله رفته نشست و شاهزاده محمدرضا میرزا ولد خاقان مغفور نیز
از دارالسلطنه اصفهان بجانب بروانه دارالسلطنه تبریز برای رسانیدن خبر واقعه که نسبت به پادشاه
مرحوم شده بود و شاهزاده رکن الدوله علینقی میرزا رئیس سفیه ارو گشته اردوی بزرگ را اتفاقی
و اردوایه که نوشته شده به دارالایمان قم رسانیدند الحال در دارالایمان قم بدان تعزیت داری
و دفن مکلداری گرفته نعش مطهر خاقان مغفور را بعد از طواف آستانه متبرکه حضرت معصومه
صلوات الله و سلامه علیها و علی آبائها در صحن مقدس در حجره که ایام حیات خاقان مغفور چند
معین و مقرر فرموده بودند به بزرگ امیدداری شفاعت صاحب آن آستانه مبارکه بخاک پاک
تربت حسینیه صلوات الله و سلامه علیه که در ایام حیات خاقان مغفور بقدر بیست من از کربلای
معلی آورده بود سپرده شد بعد از اتمام این امر الله یارخان … الله در صحن مقدس
نشسته در دارالخلافه زنده … فوج فوج و جوق جوق رو بدارالخلافه طهران نهادند

در ذکر

در ذکر آثاری که از خاقان مغفور در صفحه روزگار مانده اولاد و احفاد ایشان است
در بیان جمیع سلاطین از عهد کیومرث تا این زمان اتفاق نیفتاده است در حین وفات بجا و
سه نفر اولاد ذکور صلبی داشتند و قریب به شصت نفر اولاد اناث که قبل از وفات خاقان باقی
بودند بغیر از دختر … تا طلا کشیدن قبه مبارکه نجف اشرف است که بعد از ظهور … و تا … الفقعه را
در آنجا کشیده بودند و ماهیهای که در راه زوار ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین در جهت عموم
مسلمین در اکثر … جمع و حفظ و دیگر تعمیر قلعه کربلای معلی است که او را نیز به سبب ظهور … با
دولت دوران ایشان ساخته و دیگر تعمیر آستانه مبارکه قم است که قریب به صد هزار تومان
در آنجا خرج فرموده به تعمیر و تنقیح آنجا قربة الی الله سعیها نموده و دیگر تعمیر مسجد جامع است
در دارالخلافه که مشهور است به مسجد شاه و گنبد آن مسجد را با خشتهای طلا مزین ساخته اند دیگر بنای
مسجد و مدرسه سمنان است که در حقیقت مسجدی است دلنشین و مدرسه ایست خوش وضع و بنای
آن از … دین صفت آن مسجد و آن مدرسه شنیده … دیگر ساختن در طلای مرجع استانه
فیض روضه رضویه و دیگر تعمیر عمارات ارک دارالخلافه و طرح باغات مفصله است که مشحون بعمارات

عالیه و از حد وصف و تعریف خارجند مثل عمارت موسوم به قصر قجر و باغ نگارستان و باغ
لاله زار و بنای عمارت علا در سلیمانیه و حرم سلطانیه و حرم اوجان که هر یک از این عمارت کمال
امتیاز را دارند ذکر وقایع دار الخلافه و ادعای ظل السلطان و حکایاتی که واقع شد
چون خبر وفات خاقان مغفور به سامع اولیای دولت قاهره رسید و در ممالک ایران منتشر گردید
در هر سری سودائی پدید آمده و در هر خاطری خیالی پیدا شده از آنجمله ظل السلطان که حاکم دار الخلافه
طهران بود با شاهزادگان اطراف که در عراق حاکم و مسلط بودند عقد اتفاق و اتحاد بسته بعد از
خودسری را اندیشید و خود را صاحب تاج و تخت دانسته در دار الخلافه جلوس نمود و دست به بذل و
بخشش گشاده زر و نقود داد و از شهر دار الخلافه لشکری ترتیب داده نقابادی و قصابان و دیگران
نام نویس نمود و لشکریان اردوی خاقان را با رکن الدوله علینقی میرزا احضار کرد رکن الدوله نیز
اردوی مزبور را با اسباب و اثاثه سلطنت همراه برداشته به دار الخلافه رسانید و مخلصانه به خدمتگاری
ظل السلطان قیام و اقدام نمود و بازوبند خاقان مغفور را که یکپارچه سنگ الماس و هشت
مثقال وزن آن و دریای نور است و مقومان از قیمت آن عاجزند به ظل السلطان تسلیم نمود

اساس سلطنت را در دار الخلافه چیده و به اطراف و ولایات فرامین و نوشته‌جات خبر جلوس خود را داد
و بعضی ولایات نیز حکام و نواب فرستاد و محمد جعفر خان کاشی را که از عهد صبی تا ایام التحی
تربیت شده و دست پرورده ظل السلطان و از همه رموز و غموض آگاهی داشت به منصب
وزارت دیوان اعلی برداشته و رکن الدوله علینقی میرزا را با نوشته‌جات به دار السلطنه تبریز
روانه نمود مضمون نوشته‌جات اخبار جلوس و خواهش اینکه پادشاه مرحوم مصدق این جلوس را
نموده و در این ضمن ظل السلطان نیز ممالک آذربایجان را به پادشاه مرحوم واگذارد و ولایت
عهدی دولت علیه ایران را که خاقان مغفور به آن مرحمت فرموده اند ظل السلطان نیز امضا
نماید و ایلچیان دول خارجه را به این عهود و شروط شاهد گرفته مملکت ایران را آرامشی و
آسایشی پدید آید چون ظل السلطان برادر اعیانی نایب السلطنه بود و مکنون خاطره اعیان
نیز داشته و در این اوقات در آذربایجان در حالت تکفل میرزا ابوالقاسم قائم مقام بود
از قراری که مسموع شد سرکار ظل السلطان مثل خود پادشاه مرحوم در ترجیحات قبول نمودن
این خواهشها که شده بود نوشته بعد از مشاهده به خوبی از غصه خجالت سر کشیده و اردو را کاپان

دانادن که نوشته بر سر من لشکر میخواهید بیاورید القصه بعد از روانه شدن رکن الدوله
محمد تقی میرزا بسمت آذربایجان سرکار ظل السلطان سکه زده و خطبه خوانده و شاهزاده امام وردی
میرزا را با یازده هزار سوار و پیاده و توپخانه از دار الخلافه بیرون فرستاده بسمت آذربایجان
روانه نمود و بیست هزار تومان زر نقد به اسکندر میرزا پسر ملک آرا حاکم مازندران داده که جارچی
بیشتر ملک آرا سپرده بتدارک لشکریان مازندران قیام و اقدام نمایند و سه هزار تومان برای
استمالت الله یار خان آصف الدوله بقم فرستاده قریب بهفتصد هزار تومان از خزانه عامره
زر نقد بیرون آورده بانجام این مورد خیالات منوط و مصروف ساخته خود را پادشاهی
مستقل و سلطانی قاهر پنداشته تکیه بر جای بزرگان بلاف و گزاف زد ذکر احوالات
فرمانفرمای فارس و امرای آن دیار که در آنجا واقع شد چنین مرقوم شد که فرمانفرما چنانکه مذکور
شد بمجرد آنکه حسام السلطنه محمد تقی میرزا از اصفهان بفارس میرفت در منزل از اصفهان رفته خبر
و خبر واقعه خاقان مغفور بسمع ایشان رسیده حسام السلطنه محمد تقی میرزا اراده وداع کرده
راه بروجرد را پیش گرفت و فرمانفرما نیز راه ولایت فارس را بتعجیل بفارس رسیده

و در

و در ممالک فارس بنام خود سکه زده و خطبه خوانده جلوس نموده خود را پادشاه مستقل و مقتدر دانسته
کس بطلب حسنعلی میرزای شجاع السلطنه حاکم کرمان فرستاده شجاع السلطنه کرمان را بعهده پسران سپرده بنظم یزد نایب
فرستاده و بولایت عراق که حوالی آن خود میدانست اعلام نامه جات نوشته خود روانه دار العلم شیراز شد
و بعضی از شاهزادگان که قریب بفارس ملک سکاه داشتند رجوع خود بفارس رفته و بعضی دیگر بعضی از ایلات
نفر دیگر از در سرکاری و اطاعت زدند و فرمانفرما بعد از ورود شجاع السلطنه بفارس شش هزار سوار و پیاده
ترتیب داده بهمراهی شجاع السلطنه روانه عراق نمود و محمد تقی میرزا با هشت هزار تومان از طایفه
بختیاری در بروجرد لشکریان را بروجرد و در اصفهان در اردوی خاقان مغفور بعضی سرداران جمع شده تا
بروجرد برآمده و بعد از ورود بروجرد لشکریان را [illegible] نقد و جنس
جمع آوری لشکر شد را به بهانه آنکه [illegible] کاشان کاهی [illegible]
[illegible] که از [illegible] است و [illegible] واقع و کاهی عزم فرار [illegible]
جمع [illegible] شده و کاهی اتفاق حسام السلطنه را لازم شمرده و کاهی بخیال آنکه [illegible]
[illegible] تا آنکه [illegible] میرزا [illegible] پادشاه مرحوم و در این سال بعزم زیارت مکه [illegible]

روانه شده و درین اوقات بآذربایجان رسیده بود بسبب فوت خاقان مغفور از دار السلطنه تبریز

عبور کرده بطهران رسید شیخ الملوک بود در روز شنبه ولایت ترشیز کاشان و ملایر را با محمد میرزا پسر خود

که از خانه پادشاه دهشت داده داشت و این همه را مایه استقامت حکومت خود پنداشته اکنون حال و

فارغ البال نشست **ذکر وقایع اتفاقیه قبل از رسیدن خبر فوت خاقان مغفور در آذربایجان**

واقع شد چنانکه سابقا سمت گزارش یافت پادشاه مرحوم بعد از ورود بدار السلطنه تبریز و فرستادن

امیر نظام بمتعلقان نقشه ارس بجهت نمودن ... صاحب ... را بسرحد ولایت

روم لازم و واجب شمرده که در باب تفتیش سرحد و مال تجار ایران با پاشایان سرحد

و سر عسکر ارزنة الروم گفتگو نموده قرار مستحکمی دهد و بسرحد و رد اموال تجار که از قطاع الطریق طایفه

جلالی تاراج شده لهذا محمد خان امیر نظام را با لشکری آماده ... برای بعضی خدمات مستعد دانسته ساخته

بود مأمور بنظم امورات آن سرحد نمود محمد خان امیر نظام با جمعیت و لوازم بود بسرحد رفته در قارناکل

نصب خیام اقامت نمود و قرار داد که با سر عسکر ارزنة الروم نیز بسرحد آمده با محمد خان امیر نظام

ملاقات نموده وکلای دولت علیه روم ... هزار تومان خسارت تجار ایران را قطع نموده متقبل دادن شده

شدند

شدند و متعهد شدند که طایفه جلالی و سایر طوایف ایران را موافق مصالحه نامه در ولایت خود

نگذارند و راه ندهند در بین این گفتگوها بودند و شاهزاده محمد رضا میرزا از دار السلطنه اصفهان تا سرحد

خبر واقعه وفات خاقان مغفور را بعرض پادشاه مرحوم رسانیده و محمد خان امیر نظام با لشکریان

مراجعت نموده بتبریز آمدند و شهریار دولت پادشاهی متبارک تسخیر ممالک ایران و روانه شدن بدار الخلافه

طهران افتادند **ذکر جلوس پادشاه مرحوم در دار السلطنه تبریز و دستگیر گشتن و بعراق روانه شدن**

میرزا ابو القاسم قائم مقام بجزای اعمال چون شاهزاده محمد رضا میرزا وارد دار السلطنه تبریز شد

و از کیفیت وفات خاقان خلد آشیان پادشاه مرحوم را آگاهی داد میرزا ابو القاسم قائم مقام اظهار

خباثت طینت خود را کرده در اول مجلس مصلحت عرض کرده بود که این بنده و تمام متعلقین و منسوبان این

امورات بزرگ چنین ... که جمع عرایض این بنده در بعضی که مسموع آید و باید که پادشاه قطع نظر

از جمیع ارحام و عشایر خود نموده با هم این بنده بمقتضای مصلحت دولت داند حکم و اشاره فرمایند

و اعدای این بنده صلاح خود را نمی دانند در باب امورات سر داده و در خانه خود نشسته بدعاگویی مشغول

خواهد بود پادشاه مرحوم تفصیل این احوال را سؤال نمودند هر چه واقع شده و هر چه باید گفت او در جواب

عرض نمایند او آنکه بابی جهانگیر میرزا و خسرو میرزا را که خاطر من از ایشان مشوش است و ایشان
مرا باعث این هرج و مرج سبب شده نخود در خدمت شاه نیز اند با ملک و اعدام ایشان حکم صادر فرمایند
ما مرا آنکه کار از طرف ایشان به جد رسیده که مذبذبات را در ترک اقدام نمایم و الله رحمت الله [?] پادشاه مغفور
مرحمت جنیا بعد از تسلط در مملکت ایران ایشان را خلعت بخشیده و ایشان باز در مقام عداوت
گذاشته و والده پادشاه مرحوم را نیز با جمعی متفق ساخته با اصرار تمام ساعی در انجام این کار شده
و پادشاه مرحوم [?] تمکین این نوع سخنان را از ایشان منفور بود تا آنکه چون امیرزا ابوالقاسم پا برین
از مه گذشته السعید خان فراهانی را امیرزا ابوالقاسم قائم مقام به منزل خود طلبیده حکم مبرم پادشاه
مرحوم در باب ایشان داده و ارباب عاقل فرساخته ابنیه عاکر دولت پادشاهی و امیرزاده خسرو میرزا
روانه اردبیل نمود و بعد از ساختن در بروجها [?] این بعد ها غافل از ملقم حقیقی شده مکارم ساری
امورات سفر اقدام نمود و پادشاه مرحوم در ساعت سعد در دار السلطنه تبریز بر مارک [?] و استقلال
جلوس فرموده سکه و خطبه بنام مبارک خوانده شد العبد الملتجی تاریخ جلوس آمده و فاتح پادشاهی را این
بیت منقش از سعد بیت سکه ملک و ملت رونق آفاق و دین شاه محمد شاه غازی صاحب تاج و نگین آمده

و با حضار لشکرهای آذربایجان فرمان صادر فرمودند هشتهزار لشکر نظام و ده سه هزار سواره و بیست و
چهار عراده توپ از آذربایجان حرکت فرمودند و قهرمان امیر نظام را با ایشان معتمد خود منصوب با امیرزاده
فریدون میرزا در دار السلطنه تبریز گذاشته و امیرزاده بهرام میرزا را با افواج نظام و سواره کرمانی
در مرحمت آمده سال بعد با چند عراده توپ بحکومت کرمانشاهان و ضبط آن سامان
روانه داشتند و صاحب میرزا آقاسی را نیز از مقربین رکاب خود فرمودند هر چند میرزا ابوالقاسم در
مازن [?] صاحب میرزا آقاسی در تبریز سعی نمود مفید نیفتاد پادشاه مرحوم از دار السلطنه تبریز با وزرای
دولت روس و انگلیس بیرون آمده روانه عراق شدند و امیرزاده بهمن میرزا نیز از اردبیل حضار
شده در میانج باردوی همایون رسیده موکب همایون با کمال استقلال از خاک آذربایجان
بیرون آمده وارد خاک عراق گردیدند قصه احوال ابنیه عاکر دولت قاهره که از هم جدای
میرزا ابوالقاسم هم کشته و در تبریز از منزل باغ میشه با امیرزاده بهمن میرزا انجو گیله [?] گرد
کرده روانه اردبیل شده در منزل با سعد آباد چهار فرسنگی تبریز است منزل گرفته بودیم که
گرد سوار پیدا شده قهرمان خان با صد سوار از عقب رسیده ابنیه عاکر از رسیدن این سواران

زعقب بسیار مرخص شده خود را بالکلیه باخته مترصد هلاک نشست مفتنمان نزدیک آمده

جواب عریضه دعاگو را بخط پادشاه مرحوم با بندگان دولت رسانیده مشعر بود بدلداری و نوازش اطفال

از طرف اهل و عیال و صورت رقعه این است برادر جان عزیز نامه که نوشته بودی رسید

از وضع آذربایجان آن برادر خیلی خوشحال گشتم مادامی که اقتدار آن برادر را چگونه از

دل دوست دارم هرگز به نسبت آن برادر ازدیاد ملک نخواهم گذشت و الله الحمد کسی که عیال

آن برادر رعیتی دارد هر بنفقه و مرسوم همه را با کمال اعزاز و احترام روانه میکند امیدوارم بهر جهت

از جهت آن برادر و عیال و اطفال خوشحال گردد و دوبار و دیدار مع جمیع الوجوه میسر گردد ان شاء الله دیگر

دعاگوی دولت با کمال آمده از آنجا منزل بمنزل روانه اردبیل شده و در میان قلعه ارک

منزل داده و قراول سرباز ملازم در میان اطاق و حیاط و پشت بام ایستاده پس از بیست

روز فتحعلی خان مانع با میرزاده احمد میرزا و مصطفی قلی میرزا بقلعه اردبیل رسیده از طرف

میرزا ابوالقاسم رقعه با بندگان دولت رسانیده و بمضمون نوشت روز با مزید ساخته بود قبل

خان عبدالله و رضا و سوار اطفال را که در پیراهن جا داده اند سخت دلتنگیها را از دست

جواب

جواب نزدیک مدت ندیده بطریقه کنارهای لحاف را برنداز آنها گذاشته تا صبح بدین طریق

مرتب نشسته با کمال اهتمام در خدمت مرجوعه خود بعمل آورده حکایت و بعضی اخبار و طرائق

و نشان خدمت تحصیل کرده جواب سید ورسانیدن حضرت بندگان دولت مأمور شده بود روزی ایلچی دعاگوی

دولت از حمام بیرون آمده در سر حمام نشسته بود و بعد با بندگان دعاگو کرده گفته سرای مرا بان

آمده که در خدمت والا التفات نیست با بندگان دولت مادر شاهزاده رسیده راه این سخن و جهت

دیگر با بر کرده تا رضای خاطر شما دست آید در جواب گفته روزی که آن ارباب پادشاه مرحوم با قرآن

سلام و دعا به شاه مرحوم سپرده است من از شما توقع میکنم و روزها با روزه گرفته و شبها به شب قناعت تا آنکه

با ایران میخ راه مداخل پیدا شده ملکه از التفات و محبت شما صاحب یک لقمه نان شده ام ایلچی دعاگوی

دولت در جواب گفته مرا در وجه خود خیلی چیزها هست در راه رضای شما نه در راه رضای خدا

روزه میگیرم و برادران دیگر توقع شما را ما نیز ایام بمنزل رفته چهار روز روزه گرفتم میرزاده

احمد میرزا در سن شانزده سالگی بود طاقت این صدمه را نیاورده با بندگان دعاگوی دولت اظهار

نموده با چاره این کار را بکن با من خود چاره خود را خواهم نمود ایلچی دعاگو از ترس و بعضی اخبار

ساکت شده جواب نگفت چون قرار بود که هفته یکبار امیرزاده بهمن میرزا سرکشی اینجاها کرده
بیاید و رفتنی باز امیرزاده احمد میرزا باینها وقت ملاقات تظلم کرده سخنان خود را کرده اینجاها کمال
از ترس وزیر نتوانستیم حقیقت را حالی نمائیم امیرزاده بهمن میرزا قدغن نموده هر وقت
امیرزاده ها بخواهند قراولان کشیکچیان از توپخانه برای اوها بیاورند بسبب این عرض
ولیعهد با محمد مهدی خان وزیر پسر فتحعلی خان که در ماخوذی ما رویه ترک نموده شب بر جا بسته
به جهت مال ما چه اذیت شده و صبح با امیرزاده بهمن میرزا عرض کرده دیگر نوشته که شب
امیرزادگان هیچ نشده و از کنج دیوار بالا رفته و از خانه ما خبردار شده که نگذاشتیم و چون فتحعلی
وزیر مرد بی نفس دیگر از اقوام قریش را که شاه سعید محمد معیوب ساخته بود و نهی محمد مهدی
نام پسرش با ملک آرا در مازندران منقصیر منسوب ساخته و پسرش را حقیر کرده بروغن داغ
کرده مغزش ریخته بود و فتحعلی خان پدرش نیز کم‌کم مال وزیر اینجاها را بسبب بد نفسی و بدرفتاری
دعاگو در ما معزول کرده بود و در زمان حبس اینجاها وزیر و کارگذار اردبیل بعد اسباب عداوت
درست بهم داده و حرکت بکار آمده که با میرزا ابوالقاسم قایم مقام نیز علاوه این اسباب شده

بعد از

بعد از خبر وفات خاقان مغفور فتحعلی نیز بجهت بیک میرزا ابوالقاسم عریضه نوشته بوده تا امر جهانگیر
میرزا را با تمام رسانید مصلحت نیست که از آذربایجان بیرون رود باری تقدیرات ده ماه بیرون شهر
در عالم قضا و قدر است اسباب داد خواهی ما جز این نبود چاره را چیده اسمعیل خان فراشباشی اردبیل
رسیده بعد از ابلاغ حکم با امیرزاده بهمن میرزا خود با گستاخانه تشنیع صحبت رفته نشست امیرزاده بهمن میرزا
از او پرسیده بود که فرمایش بابا نمی‌دهد من چه جرأت داشتم چرا خود اقدام نمینمائی گفته بود که از لفظ پادشاه
مرحوم چنین حکمی بمن نرسیده قایم مقام این قدر را بمن داده و مرا بی اجزا فرستاده است من
خود را خونی از اردبیل نمی‌توانم بسط مملکت ما دیر شد پانزدهم رجب هزار و دویست و پنجاه محمد مهدی
پسر فتحعلی خان آمده امیرزاده احمد میرزا و امیرزاده مصطفی قلی میرزا را از منزل اینجاها کشان بمنزل
دیگر بردند و بعد از آن هم جور و فحش و بی‌غضب با شتر ادقه های برهنه بمنزل اینجاها پیاده رفته
اینجاها که امیرزاده خسرو میرزا را از دیدن عاجز ساخته رفته و روز و شب این دعاگویان
بیکس و با پرستار ماندیم آخر روز هم نقود از فرشهای در دیدن از دیدن امیرزاده بهمن میرزا
و در قلعه اردبیل آمده قریب بکمال مردن بودیم و متوری از اینجا رسانیده پرستاری

قائم و اهتمام مخصوص کارهای غریب و احوال عجیب که از آدم و فرزندان در غضب منزل را
رفت و روب کرده فرش و جواب را کشیده برده مانند یک تخته سیاه انبار کالکان را
که نشسته بعضی بعد از چند روز دیگر عیال خانه امیرزاده بهمن میرزا مستحضر شده بعضی از رخت
خوابهای انبار کالکان را از فرشها که فرستاده و بیت نقره بجهت وی حیاط انبار کالکان
مستحفظ که گشته شد و امیرزاده احمد میرزا و امیرزاده مصطفی قلی میرزا با ... منزل انبار کالکان
آورده و مشغول احوال انبار کالکان باشند ذکر ورود پادشاه مرحوم بمملکت عراق و ذکر قتل
رکن الدوله و فخر السلطان و ورود شاهزادگان عراق به دار الخلافه چون لشکر آذربایجان
در رکاب پادشاه جهان اردوی همت آذربایجان [illegible] عزم عراق رسیدند رکن الدوله
علی نقی میرزا با [illegible] فخر السلطان و خواهرش [illegible] در منزل [illegible] رکاب بوسی
مشرف رسیده حاشیه نشینان بزم حضور را [illegible] آمده هر جا که گفتگو آغاز کرد
[illegible] اشاره [illegible] جواب [illegible] مستحفظان و قراولان [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] استقبال

اهتمام ایشان در خدمت و جانفشانی تا کارهای عظیم مورد نوازشات پادشاهانه آمده و بار ملکوت
همه کارها اسباب سرافرازی یافت و در همان روز منازل کاشان [illegible] خان معتمد الدوله
از دار المرز رشت با عریضه و پیشکش لایق رسیده مورد التفات و مراحم ملوکانه پادشاهانه
شده و خبر خروج امام وردی میرزا با لشکر از دار الخلافه و رسیدن به قزوین بسمع پادشاه مرحوم
رسیده آمدن ایشان را از قبیل [illegible] نموده تعجب در کمال
و نهم روانه به قزوین شده چون خبر ورود لشکر آذربایجان به اجتماع لشکریان عراق رسیده
یک منزل [illegible] جمع لشکریان و سرکردگان عراق علما را [illegible] و
طلب [illegible] در کمال ادب و [illegible] شرف رکاب
[illegible] شرف شده [illegible] پادشاهی [illegible] صدق [illegible]
[illegible] آمده و [illegible] آصف الدوله از قم به قزوین رسیده بشرف رکاب بوسی
مشرف شده امام وردی میرزا که رکن الدوله را در بند کرده و لشکریان را بر گشته
[illegible] ملحق شده قراولان احترام [illegible] حال و روز [illegible]

شده و محمد باقرخان بیگلربیگی دار الخلافه و میرزا محمدخان قاجار در حال پادشاه مرحوم بود
بعد از ظهور این مقدمات جمعی از جوانان دار الخلافه را بخود متفق ساخته بدیوانخانه پادشاهی
رفته اسدالله محمد جعفرخان را بی‌اختیار نموده و از آنجا بدیوانخانه رفته ظل السلطان را که در ساباطی
تخت سلطنت نشسته بود اخبار آمدن پادشاه از آذربایجان تفهیم نموده نشستن بجای ایشان را
بدون استحقاق در حلقهٔ استدعای خاقان مغفور در چنین جا نشسته بعد خواسته بحرمخانه اش
فرستاده قرار داده مستحفظان تعیین کرده ارک را متصرف شده این اخبار را باردوی همایون
اعلام نمود سرکار ظل السلطان از ادعای سلطنت چند روزه پشیمان شده و بسوی [illegible] و کلمهٔ
سلطنت مع شاه نوروزی بود تاریخ سلطنتش آمد و پادشاه مرحوم در کمال استیلا و استقلال
وارد نگارستان و در ساعت سعد وارد دار الخلافه شده و در چهاردهم رمضان المبارک همان
سال همباره در دار الخلافه سلام عام نموده جلوس بر اورنگ سلطنت نموده جای آبا و اجداد
خود قرار گرفته نظم خوش بکار خویشتن بود این نشست خسروی تا نشیند هر کس اکنون بکار خویشتن
الحمد لله رب العالمین که تخت سلطنت بوجود پادشاه جهان و عیش افزا داماد سایهٔ یزدان

مشرف

مشرف و مزین آمد از عجایب احکام نجومی آنکه میرزا جعفر منجم نادر تربت در قوله ایسی
حکم کرده بود که محمد نامی با این اسب سوار شده برسم سلطانی و خاقانی از دروازهٔ دار الخلافه وارد
طهران خواهد شد محمدخان ترکمن را خیال آنکه این محمد نام او خواهد بود بنا بر این اسم آن اسب
اسب دولت که گذاشته همیشه آنرا سوار میشد از قضا در وقت گرفتاری محمدخان این اسب
بتصرف پادشاه مرحوم درآمد و در روز ورود دار الخلافه سوار آن اسب بوده و داخل دار الخلافه
شده بلیقضی الله امرا کان مغفور له میرزا ابوالقاسم قائم مقام را گمان آنکه اینهمه امورات
که در پس پردهٔ غیب مستور بود در زمان طالع و خجسته مطالع پادشاه جهان بظهور آمده همه از
تدبیرات و تصرفات ایشان بوده منتهای نعمت خود برخلاف میکرد و میرزا محمد دیوانه‌وار
و بی‌ادبانه در انجمن حضور مبارک حرکات و سکنات نالایق اقدام در مخالفت اکثر امور رخلاف
رای پادشاهی مانع و حامی تا رسید بانچه رسید بعد از ظهور این مقدمات اخبارنامه‌ها
بسرحدداران و حکام فارس نوشته فرستادند و از تهنیت جلوس همایون مجدد مستحضر ساختند
و احوال شاهزادگان مملکت ایران آنکه پادشاه جهان بعد از ورود بدار الخلافه طهران

امیرزاده فیروز میرزا را با منوچهر خان معتمد الدوله و مستر لنزی انگلیس با جمعی از لشکر نظام
و توپخانه بضبط مملکت فارس و کرمان و استیصال فرمانفرما و شجاع السلطنه چنانکه مذکور خواهد شد
رواندری
در حال شاهزاده محمد تقی میرزا آنگه میرزا ابوالقاسم قائم مقام با وی نوشت که چون شاهنشاه اسلام
خاقان مغفور مبالغه ... اجازه شاهنشاه و شاه تنها عابدی تمکنت نمیگذارد شما باید تشریف فرما
شده جلوه خاقان مغفور را مراقب رعیت ظاهر برده بشنسد داوران و اجازه جلوس را داده ده هزار
روزی در دار الخلافه مانده بازهزار تشریف فرما شوید ملک آرا مردی صادق و پاک
طینت بود وارد دار الخلافه شده و جمع این کلمات را حقیقت انگاشته منتظر کشتی جلوه
و اجازه معاودت بازهزار نشسته تا خبر از جنبش مامور متوقف طهران گردیدند
تا آل حال ایشان آنکه در سنه هزار و دویست و پنجاه و نه در طهران رحلت ملک شاه
دهر و نعش او را به بلده ... نقل نمودند آقا محمد حسین میرزا حاکم کرمانشاهان خبر را شنیده
مأموریت لشکر آذربایجان بکرمانشاهان و وصول امیرزاده بهرام میرزا بکردستانات اهالی
مملکت کرمانشاهان تمرد آورده خواستند استقبال امیرزاده بهرام میرزا شتافتند او نیز
بکرمانشاهان

گذشته به دار الخلافه رفت و آقا محمد تقی میرزا و شیخعلی میرزا در بروجرد و ملایر بجهت تردد احوال
نه پای رفتن و نه جای ماندن منتظر حرکت همدیگر نشسته و قائم مقام به رنگ زشت
و هر کدام مقدم تر به دار الخلافه رسید و ولایت و حکومت عقب مانده را به بیگانه سپرده
محمد تقی میرزا الحال خود شیخعلی میرزا را غافل نموده روانه دار الخلافه شد شیخعلی میرزا بعد از شنیدن
حرکت ایشان تاب توقف نیاورده بتعجیل تمام روانه دار الخلافه گردید وقتی وارد دار الخلافه
شد که محمد تقی میرزا یک روز بیشتر وارد شده بود افسوس و حسرت بجا باز رسید حکایت
در سنه هزار و دویست و پنجاه و سه هجری میان دولت روس و ایران جنگ قائم بود نایب
السلطنه از دار السلطنه تبریز عزم جهاد تشریف فرمای سفر شد بجهت در حرمخانه مبارکه دیواری
سنگ ... مشغول تعمیر آن بجهت ... برد و چون دزدی طرار و مردی عیار
بود عزم دستبرد با دو سه نفر از دستیاران خود در آن روزها در دار السلطنه تبریز میرسند
و بعنوان عمله چند روزی در آن دیوار کار میکردند و در ضمن فی الجمله تدبیر بیوتات
حرمخانه ... از شبها فرصت کرده خود را ... خود را

باز میخواهند که خنجر مرصع و بازوبند و قباری که نایب السلطنه در آن صندوق بود آن

همه آن اسباب را با بعضی از وجوهات دیگر برده بشنیده بودند صبح آن شب علی عسکر خواجه را نظر به اینکه

در دست بنده اهم جواهرات بودند تعظیم مسموع شده نان [illegible] جواهرات را یک یک لکه کرده

فرو[illegible] با اهل حرم تکلیف میشود که یک دفعه آن لقمه را بلع نمایند و هر که از بلع آن عاجز

باشد او را دزد نامیده با اذیت او اقدام میکرد القصه علی اکبر دزد با همراهان بیرون رفته

در دوره بابا حاجی خانه را شکافته اسباب مسروقه را در آنجا پنهان نمودند بعد از مدتی در باب قسمت اموال

در میان رفقا نزاع واقع شده علی اکبر خبر آمده بخدمت نایب السلطنه رسیده وطنیان کرده مراتب را

عرض نمود نایب السلطنه کسان بسیرو حرو فرستاده بحسام السلطنه محمد تقی میرزا ابن [illegible] اظهار [illegible] مطالبه

اموال را نمود حسام السلطنه اموال را از آنجا بیرون آورده بیرون برده طمع در الماسهای

جواهر بازوبند کرده الماسهای او را برداشته باقی را بخدمت نایب السلطنه ارسال نمود که [illegible]

نایب السلطنه در مقام مطالبه جواهرها برآمده جواب درستی نشنیده تا آنکه مدتهای مدید گذشت

و پادشاه مرحوم باورنگ سلطنت قرار گرفتند و محمد تقی میرزا در دارالخلافه آمد پادشاه مرحوم فرمودند

درباره طمع

که ما را طمع در مال دولت [illegible] نیست ایشان نیز ما را طمع در مال نایب نیست و در زمان مبارک [illegible] ابوالقاسم

میرزا ابن حسام السلطنه صادر شده محصلین برده و [illegible] الماسهای مغصوبه را بعینها [illegible] ابوالقاسم میرزا نایب

السلطنه [illegible] نموده و این حکایت بجهت غرابت و عبرت نوشته آمد ذکر رفتن میرزاده فیروز میرزا

با تولانه و لشکر بر سر مملکت فارس و جنگ حسنعلی میرزای شجاع السلطنه و مآل احوال ایشان

چنانکه مذکور شد معتمد الدوله منوچهر خان با سترنزر انگلیس بخدمت بهمن میرزا و فیروز میرزا بعزم

تسخیر مملکت فارس روانه شده امر مملکتهای سر راه را انتظام داده [illegible] وارد

مملکت اصفهان شدند و در مملکت اصفهان [illegible] نواب [illegible] که استماع روانه فارس گردید شجاع السلطنه

حسنعلی میرزا از طرف فرمانفرما با لشکریان خود نزد [illegible] رسیده عازم مملکت اصفهان بود که در آن

موضع یکشنبه [illegible] با هم برخورده مستعد قتال و جدال آمدند روز دیگر صفوف طرفین آراسته شده

و در میدان مقابله و مقاتله گذاشته جنگ صعب واقع شده لشکریان فارس از لشکر [illegible] شکست

خورده آمده شجاع السلطنه در [illegible] بشیراز رفتند و بعضی از پسران فرمانفرما با مادر رضاقلی میرزا

و جمیع [illegible] خان آقاسی [illegible] فرمانفرما [illegible] معدود [illegible] شیراز از اموال [illegible] برداشته

راه بادر فارس دولت انگلیس را پیش گرفته ریشه و فرمانفرما و شجاع السلطنه در فارس توقف نمودند
امنای دولت بسبب توقف ایشان در تلگراف اردو بیرون شجاع السلطنه رسید در جواب گفت که معتمد
الدوله منوچهر خان با دروغ گفت و ما را فریب داد گفتم چه دروغ گفت در جواب گفتند که قرار
جنگ برخواسته است با وی نوشت که من لشکریان آذربایجان را فریب داده همراه خود بفارس میآورم
و با شما همان قرآن و قسم است که سابقاً بیان گذاشته ایم هیچ خیانت نخواهیم کرد شما بخاطر جمعی
تمام در دروازه شیراز باشید که بعد از رسیدن ما کار رعیت های شاه خواهد شد ما هم این کلمه را از معتمد الدوله
اطمینان نموده نشستیم القصه بعد از جنگ برخواست لشکریان آذربایجان بتعجیل تمام راه وارد دارالعلم
شیراز شدند فرمانفرما در باغ دیوانخانه بطرز عامی میرزا نشسته و شجاع السلطنه شمشیر بکمر بسته در ایوان
دیوانخانه بطرز سلام ایستاده و در خیال هر دو آنکه فریدون میرزا و معتمد الدوله مشتری شدند با لشکریان
آذربایجان آمده بطرز هنرمندکاران و فرمانبران مشغول خدمت خواهند شد بلکه در همین مجلس
تفرقه و تکلیف سلطنت فرمانفرما را خواهند نمود و از همین مجلس ابتدای فتنه نمایند و از دیوانخانه تاراج را
خواهند که بهشت شان با این خیال و با همین احوال بعد فریدون میرزا با ملازمین وارد
دیوانخانه

دیوانخانه فارس شده سلام گرفتن نمودند یک فوج سرباز نیز وارد دیوانخانه شده شمشیر از کمر شجاع السلطنه
کشودند و همه را از فرمانفرما خواسته و در آن وقت دانستند که معتمد الدوله ایشان را فریب داده است
این دو نفر را با پانصد سپاه هر دو را با مصطفی روانه دارالخلافه داشتند قائم مقام بنا را اظهار [illegible] المنتهی
منوچهر با قرخان تکلیف کار را بکناره [illegible] فرستاده حسنعلی میرزا شجاع السلطنه را از چشم نابینا ساختند
و بسبب نوشتن فرستادند و فرمانفرما را [illegible] تا بدارالخلافه رسیدند بعد از ده ماه [illegible]
و با هر دو در دارالخلافه اقدام بر مزاج ایشان نیز و با استقلال باقی برحمت ایزدی واصل شدند **بیت**
چنین است رسم سرای سپنج   گهی شاد دارد دهی گاه رنج   اما [illegible] چون فرمانفرما
بگذشت سال و فرصت حال از این برادران در میان اولاد خاقان منفرد و ممتاز بود
ولیکن مردی بود راحت دوست و عیش طلب هرگز زحمت در ایام حیات نکشیده بود رحمة الله علیه

ذکر احوال میرزا ابوالقاسم قائم مقام و رسیدن او بسزای خیانت کاری بتقدیر ملک علام

میرزا ابوالقاسم قائم مقام چون مملکت ایران را از همه گردنکشان خالی دید و جمیع اولاد خاقان را
در قبضه اقتدار [illegible] با آن خیال محال در دست [illegible] از آن شده گفته

بیت لطف حق با تو مداراها کند چونکه از حد بگذرد رسوا کند باری پادشاه رحم که درای
روز دو ما لعنت کش پادشاه ایران دربر کشیده خداوند جهان نبود خانهٔ اظهار خیانت را که آگاشته
جانفشانیهای خود را در پنهان کرد و بجای آن هیچکاره‌ای خود را جلوه میکرد در ساحت خاطر پادشاهی
عرصهٔ ظهور در بروز آورد و از آنکه خواست که نقش خیانت او را که بر صفحهٔ خاطر مهر تابان تصویر
می‌نمود از کمین و خفا بیرون و بظهور رساند و بیخ چنین درخت خدا داد را که بفیض اله تعالی
در جهد پادشاه جهان محکم و مستحکم آمده بتیشهٔ مکر و تزویر از پای در آورد غافل از آنکه بیت
دو چراغی را که ایزد برفروزد هر آنکس پف کند ریشش بسوزد و آن از آنکه لا یحیق المکر السیئ
الا باهله آن خیانت که خود بر صفحهٔ خاطر کشیده بود در سکینهٔ دل و بهجران استار
میداد ضرایب اظهار آن خیانت مفتریه از او از ساعد معلوم پادشاه جهان کرد و اینکه همه
این خیانت در صفحهٔ خاطر خواهر بر خیال و دفائن کشیده شده و عیش منغص هر کس از
شهر خود خبر میدهد و دست بخبث خرابی خود را بدامنهای پاک این دوان مرا آلوده القصه
چون فوج خاصه شریفه که به ترتیب قاسم خان عالم برآغوش از نوکران قدیم نایب السلطنه مرحوم

و از معتمدان

و از معتمدان پادشاه جهان بود نیک شینیک در زمانه مادر کم نظیر شده بعد از این روزها طغیان و عصیان
میرزا ابوالقاسم بالمره خواست که به تغییر قرارداد صریحه اقدام نموده در بیت خانهٔ اجدادی را
بر بندد که از دست پروردگان و برکشیدگان او بسیار دانند چاکری دولت پادشاهی زیاد شاهزاده
شاه قلیج میرزا ولد خاقان منقضی استماع نمود که چند روز قبل از ظهور خیانت قائم مقام از دولتخواهی
که بخلوت کرمان رفته میرفت بیکدیگر شنفتم میرزا ابوالقاسم قائم مقام بسکوی از آن دالان نشسته
بود مرا پیش طلبیده نزدیک خود نشانده و احوال نایب السلطنه را از من پرسید گفتم خبری ندارم
از من میرزا ابوالقاسم مخ گفته و مرا خبر ندارم از او پرسیدم که با این همه پادشاهی در دولت شاه
میرزا گفت هم تماشا کرده هم و هم آب رنج غلبه کرده میرزا ابوالقاسم قائم مقام داشت
در هم خوف کرده مرا استمالت داده گفت ترس نفس السلطان نکو که همه باره پادشاه
شدن ندانسته‌اند ما در دو شراب خوردن ایشان است شاهزاده گفت غم ترسان در زمان
از کلمات او شده رفتم چند روز دیگر شنیدم که او را گرفته‌اند معلوم شد که این کلمات را
از روی خیانت خود گفته است و این سزاوار هست بار در قائم مقام فان رقیب که مردمان

و تجربه کار بود تقریر این نوع تغییر را به میرزا ابوالقاسم در قرار دادن کشیکچیان در بخانه مبارکه
به اذن و اجازه شاه مرحوم محول است به جهه بودن پسر شاه در اوقات که پادشاه مرحوم در باغ
نگارستان تشریف داشته و میرزا ابوالقاسم در باغ مشهور بلالهزار است منزل داشت پادشاه
مرحوم مراوده جات احوال میرزا ابوالقاسم قائم مقام خط خیانت را تنها بود که خوانده بعد
و همیشه منتظر طور و بروز آثار احوالات از او بعد از اتمام اخبارات این عرض از قائم مقام
رقیب متفکر شده متیقن شده‌اند که خیانت او رسیده است و اگر العیاذ بالله غفلتی
یا اهمالی ازین باب در همین تغییر دادن مستحفظین در بخانه همایون که بی اذن و اجازه و تدبیر
ملیک امری واقع خواهد شد و خیانتها برخواهد آورد و تدارک آن ممکن و مقدور نخواهد
بود و با چند نفر از معتمدین خاص این راز را در میان نهاد و ایشان نیز آنچه از خارج و داخل
معلوم کرده بودند معروض خاکپای مبارک ساختند و چنان مصلحت و مشورت دیدند که میرزا
ابوالقاسم را بگیرند قبل از آنکه تغییر و تبدیل مستحفظین در بخانه همایون را بدهد و برپا کند
چند روز بعد به جهتی که نمایند و از فرمان و فرمانفرما ... که ... مبارک را

آسوده

آسوده فرمایند پس از این مشورت و مصلحت کس به طلب میرزا ابوالقاسم به باغ لالهزار فرستادند و
معلوم است که آن روز هم کار مبارک مشرف نشده بود از تغییر و تبدیل کشیکچیان در بخانه همایون
با اطمینان خاطر و دل فارغ بی اختیار خود در بخانه همایون تردد نماید غافل از بخت بلند پادشاه
جهان که همیشه تائید حق تعالی او را یار و مددکار است میرزا ابوالقاسم را از تدبیر و ماکی اندیشی
غافل بود از باغ لالهزار به عزم باریابی سوار شده روانه باغ نگارستان شد و ارباب رجوع
و از اطراف و جوانب مملکت ایران جمع آمده بودند با انجام امور مهمه خود هر روز جماعت از اطراف
و جوانب او را گرفته با سه چهار هزار نفر روانه شد و هر کس را عرضی و مطلبی بود عرض می‌نمایند
تا اینکه در اطراف میرزا ابوالقاسم بجوش آمده بودند و خلق جویا مشغول بعضی مردم را با این کلمه
ساکت میکردند و با شما تا قائم مقام از باغ درآید و میرزا ابوالقاسم همچنان مشغول بجا آوردن حقوق
میرفت تا بنگارستان رسید جمعیت و ازدحام در در باغ ماندند و میرزا ابوالقاسم
روانه خدمت پادشاه مرحوم شد و پادشاه مرحوم در منظری از عمارات باغ نگارستان نشسته
بعضی چون دیدند که میرزا ابوالقاسم داخل باغ شد و از احوال و رفتار خود را ... از منظر

بابی آمده بحرمخانه تشریف بردند و میرزا ابوالقاسم منتظر بابد آمده احوال پادشاه را پرسید
اسمعیل خان فراشباشی بار اعلام نمود شاهنشاه حال در قبلهٔ عالم تشریف فرما میشوند میرزا
ابوالقاسم بقدر یک ساعت نشست خبر از آمدن پادشاه نشد سؤال را مکرر کرده همان
جواب را شنید ساعتی دیگر مبرهم بیشتر از سؤال پرده جست اسمعیل خان فراشباشی داخل ایوانی یک
هشت بهشت و پاره نفر مشکلان از قائم مقام بطریق مضحکه خواهش کردند که نفر از مطالبات
ایشان را در خدمت پادشاه صورت دهد و اسمعیل خان فراشباشی نزدیک آمده نشست دیگران
نیز همین نوع حرکت کردند میرزا ابوالقاسم دانست که حال چیست و جمع خیالاتی که
ه مدتها بود بیافته دید که تار عنکبوت شده بهت متحیر گردان او خوابانده اسمعیل خان
و سایر مستحفظین او را از بالاخانه پایین آورده اعمال بد او را پیچ او شده در سردابهٔ از
سردابهای باغ نگارستان محبوس ساختند و تمام خانه بترتیب شهرها گردیده میرزا محمد
برادرش با پسر دیگر و بعضی از منسوبانش گرفته و حکم پادشاهی در بسلطنت تبریز صادر شد و میرزا
اسحق برادرزاده اش را هم در تبریز مطلق العنان و کاری که از او کرد تا آن مبهم بود اختیار سازند

او را نیز

او را نیز در تبریز پس از وصول حکم مبارک به اختیار ساختند و یک تکیه درون باغی باسکار بیرون
آمدن میرزا ابوالقاسم بعد متوقف شدند و در میان مردم در باب او میرزا فکر بخواهد شد شهرت زده شد
که باشد تا قائم مقام از پایانی در آید القصه بعد از سه روز که دولت باذن او مصلحت تیر دیده
بخفه هلاکش کردند و نعشش را نقل نموده در شاهزاده عبدالعظیم مدفون ساختند چه بد کردن پاداش
ایمن ز آفات که موجب شد طبیعت را مکافات بعد از این حکایت اهل مملکت ایران
امیدوار گشتند بوجود شریف پادشاه جوان جهان چنانچه خود را از مکر و کید میرزا ابوالقاسم خلاص یافته
و بعیش و شادی کوشیده مطلق در آن چند روز که با هم ملاقات میکنند بیکدیگر مبارکباد میگفتند
و دعا بعمر و دولت پادشاه میکنند **ذکر بعضی از احوالات متفرقه که ربطی بکلام سابق دارد**
میرزا ابوالقاسم قائم مقام اله یار خان آصف الدوله را پس از ورود بدار الخلافه بتولیت خراسان
فرستاده بود و در زرد بیت خانه انجام یابد اسم و رسمی ساخته و میرزاده قهرمان میرزا از تولیت
خراسان بدار الخلافه آورده بود در وقتیکه آصف الدوله گرفتاری و کشته شدن میرزا ابوالقاسم را
شنیده از مشهد مقدس بدون اذن و اجازه پادشاه یکباره خود را بدار الخلافه از جهت و ... خان

امیر نظام را نیز بادشاه مرحوم محمد شاه ملازم گشته شدن قایم مقام با تدبیر شیر نظام از اذربایجان
احضار فرموده و چون میرزا نصرالله اردبیلی در آن چند روزه هم بنیز نقیبی کار شده بود ناکام بعضی
از امورات دولتی میرزا حسین اهالی و اعیان در بخانه بادشاهی خان کلان فرموده منصب وزارت
کلی مفتخر و سرافراز خواهد شد در آن ایام اثنا خوش و با در طرفات دار الخلافه ظاهر شده بلکه بشهر
نیز فی الجمله سرایت کرده بود بادشاه مرحوم مصلحت دولت فوراً از ملازمت خانه دولت خود دیده و منصب
معتمدی در امور دولتی تدبیر و لشکر داشته نامی جهان آقای بادشاهی قرار بران گرفت که جناب
حاجی میرزا آقاسی ما کوئی را با منصب عظمی و این عطیه کبری مفتخر فرمایند چنان این رای بر خاطر
مبارک بادشاهی صواب نمود در اوایل لکیه بالله یارخان بیغام فرموده که باذن آمدن شاه
از ملک خراسان و کشته شدن با محمد سرکه شتی بمیمنت و با صورت بعد از شنیدن با دیگر معتمد دیگر
غیر ملاحظه مصدر احرکت نا پسندیده نباید از دولت دو مسموع شده ظاهرا او را اذن شرفیابی داده باره
روانه طهران ساختند و در همان اوقات حکایت غریب در شهر دار الخلافه واقع شده تفصیل
این اجمال آنکه شبی از شبها که اردوی بادشاهی در باغ نگارستان تشریف داشت دو نفر

دار الخلافه قرب چهار ساعت تخمیناً از شب گذشته در یکی از محلات صدای تفنگ از اطراف شهر
دو صدا از تفنگ بر بیده نشده ده بیست تفنگ دیگر می اندازند باز دنباله این صدا نشده
بیجاه شصت تفنگ دیگر انداخته میشد هم چنانچه صدای تفنگ متزاید شده تا در جمیع شهر و خانها
دار الخلافه سوای ارک مبارکه خانه نماند که تفنگ انداخته نشود تحقیقاً زیاده از شصت هزار
تفنگ در آن شب انداخته شده قریب بر پنج ساعت این شورش و غوغا طول کشیده اولیای
دولت بادشاهی در نگارستان بعد از شنیدن این غوغا و آشوب خیال مینمایند که در شهر فتنه
حادث شده سربازها و توپخانه مبارکه را که در نگارستان بود حاضر نموده احتیاط خود نگاه میدارند و چه
در باغ نگارستان ... مبارکه فرستاده خبر چگونگی را میپرسند و مستحفظین ارک مبارکه نیز مشغول احتیاط
خود در بعد خبر از چگونگی ... بسبب غوغای شهر نداشته و هر کس را که بخبر گیری بشهر
میفرستادند دیگر نمی آمد در جواب میگفته که غوغا از غاله مرده است از شنیدن این سخن
به احتیاط بر احتیاط می افزود و خبری سوای اینکه از شهر معلوم نشده و خبر گیران از اردوی
مبارک نیز از ارک مبارکه همین خبر فرستاده بود و از این خبر اولیا را اندوه کامل حاصل بود تا طلوع صبح

نگردید نگارستان و مستحفظین ارک مبارکه شعف کشیک بفهد رجیع تحقیق و تفتیش شده غسالها

مرده و دو دیگر در طهران را عتق آنکه از غسالها در ایام طهور و با همراهانش و با منسوخ خواهد شد

باین جهت شب در کوشه و به برپا کردن این رسم اقدام نمودند ذکر گرفتاری شاهزادگان و حرکت

اردوی مبارکه بطرف عمارت دوشان تپه و فرستادن شاهزادگان باردبیل چون شاهزادگان

در دار الخلافه مجتمع آمدند هر یک تکفل دادن پیشکش و حکومت و بعضی اشاره میرزا ابوالقاسم قائم

مقام نیز ... را با او ... هر یک ... شده که ... پیشتر افتاده که نشستی امراد و ایران حرف

سر رشته تمام کار خود را از انقراض یکدیگر انداخته نزد شیخ الملک که از هم سابقه بود این تقدم دست

مایه هزار که به خدمت داشته متقبل دادن ده هزار تومان شده حکومت ملایر و تویسرکان را بار

خواهش نمود پادشاه مرحوم در غیاب سکوت نموده شیخ الملک هم جواب را قرینه انجاح مطلب

دانسته مبارک سرانجام بخواهد افتاده ده هزار تومان زر نقد حاضر ساخته و در مجموعه ای ریخته صبح

آن شب که حکایت فوت غسال واقع شد و دو روز بعد که میرزا ابوالقاسم کشته شده بود

بحضور مبارک پادشاه میوزستان شعفر از ثقات نقل نموده در منزل شیخ الملوک در عمارت سعود شده

نشسته

نشسته بودم در کار شیخ الملک مجموعه ای نقره حاضر نمود با پنجاه اشرفی زرینی خواه ... را در کیسه که داشته

پیش خود نگاه داشته بود که خود با عریضه به خدمت پادشاه مرحوم رسانیده و نه هزار و پنجاه تومان دیگر را ریال

سفید مجموعه ای ریخته در اطاق حجره بود دیده بود است که در حضور مبارک پادشاه پیشکش خود انگارانه سید

نقیری در بین این مجلس آمده یک ریال از زر کار شیخ الملک خواهش نمود در کار شیخ الملک حضرتهای متلفظ یا نقد

و یک دینار موجود نداریم و این خواهش را که مرحمت ... پیشکش ملایر و تویسرکان میبریم و عنایتی که ما

با بکر ... اند مبادا که آمدن یک تومان عوض یک ریال خواهد داد القصه در همان روز شیخ الملک

با خواهش پیشکش روانه نگارستان شده پیشکش را بخدمت پادشاه فرستاد شاهزادگان یکی محمد تقی میرزا

و ملیقو میرزا و امام ویردی میرزا و الله حسینی میرزا و پسر محمد علی میرزا و محمود میرزا پیش از شیخ الملک آمده

در درب خانه مبارکه نشسته بعضی میرزا ده بهمن میرزا در درب خانه ها این بود شیخ الملک میگوید که

شاهزادگان رفته ساعتی دیگر فرصت شرفیابی یافته به خدمت پادشاه خواهند شرفیاب شده

و واضح است که با وجود گرانیدن پیشکش امر حکومت ملایر و تویسرکان که نشسته است شیخ الملک

نیز با لافانه ... شاهزادگان یکی آمده می نشیند که در بین بنی نوروز خان سرکرده سوار جار داشت

حکم منشور را کرده و نعل و یراق بسته وارد منزل شاهزادگان شده اعلام نماید که چون تا حال

و پادشاه جهان است پادشاه عزم حرکت بییلاقات دارند شما را نیز حکم و منشور رفتن همراه اند و بولت

اردوی ییلاق خوب است برده از آفت و با مصون و محفوظ باشید شیخ الملوک میگوید که نوروز خان

معلوم است که تو از کار من خبر داری و این حکم و شاعر هزار من سنگینتر هست تو پیرکان را کرده اید

حاکم اردبیل شده ام نوروز خان در جواب عرض میکند که شما هم از جمله مأمورین اردوی در سیاهه

نوشته اند در بین امیرزاده بهمن میرزا وارد منزل شاهزادگان میشود شیخ الملوک امیرزاده بهمن میرزا را

تا به هر معنی خود میخواهد امیرزاده بهمن میرزا سکوت مینمود شیخ الملوک گفته راه بافضل کرده داشت

و در روز خود نگاه داشته بود و فرمان پادشاه مرحوم را از جیب بیرون آورده با میرزاده بهمن

میرزا میدهد و میگوید که این فرمان در هزار آن است ما هرگز دروغ نگفته ایم و عکس عرض نکرده ایم مبادا

گمراه از شما بخواهند و بشما عرض رسید القصه شاهزادگان را نوروز خان از بالاخانه پائین آورده

با استران را سوار کرده همراه سواران خود برداشته روانه اردبیل شده تقریبا اردوی همایون رسانید

و در حین منازل ایشان عالیان منزل گرفته و پادشاه مرحوم از گلزارستان کوچ فرموده بطرف عالیه

تشریف

تشریف برده و تابستان را در آن سمت گذرانیدند تا وبا در دار السلطنه سالک شده تشریف

بدار السلطنه آوردند و در همین اوقات شجاع السلطنه حسنعلی میرزا را نیز با بدیع الزمان میرزا پسر ملک آرا روانه

اردبیل حکم توقف فرمودند و بودند ظل السلطان و سیف الملوک میرزای پسرش محبوس بعد در کار

ملک آرا که مطلق العنان و هنوز مأمور توقف بهمان نشده بود از شاهزادگان که در اوقات

حیات خاقان مغفور حاکم بعضی در دار السلطنه کیست تا امام وردی میرزا حاکم شاهرود و بسطام را نیز روانه

اردبیل داشتند ذکر فرار ایشان عالیجاهان از حبس اردبیل از فضل خداوند منان در حمایت

پادشاه جهان چون میرزا ابوالقاسم بسبب ظهور خیانت بسیاست پادشاه جهان گرفتار آمده و در خاطر

پادشاهی همیشه مرکوز بود که بسبب هواخواهی قائم مقام رفتاری را که بعد از فوت و التفات پادشاه

عدالت گستر بود نسبت بایشان عالیگان و متعلقان ما حیران میرزا ابوالقاسم واقع شده بود رفع فرمایند

باشند و بعد چشمان شاه ممکن است تدارک نقصان امورات که گذشته است بپردازند در وقت

در خیانت و حبس میرزا ابوالقاسم هیچ زمانه یک آنکه پادشاه مرحوم را از چشمها و التفات سابق

بجا کرده اند و ایراد ایشان عالیجاهان بیچاره را که تا آن احوال مانده بودند بعد از مرحمت و التفات حظی

در مرحمت جمیع فرمان مرحمت آیین بالخلاص انگلیسیان صادر شده و محمدخان امیرنظام حکم فرمود
و ملازمان دولت روان داشت بر اینکه برای شاهزادگان احمد میرزا و مصطفی قلی میرزا در تبریز تدارکات
لازمه انگلیسیان را دیده و در هر حال دوالدوله را وقتی از گرفتاری انگلیسیان شهر مرغه برده
و از کسی دیده بقیه قوچی‌کان از دولت عراق روانه نماینده عمارات را که شیخ الملوک در ایام حکومت
خود ساخته بود با انگلیسیان مرحمت و مصرف مواجب بقدر اندازه هر یک مرحمت و قیمت فرمودند مطاعم
در غیاب صادر شد و محمدخان امیرنظام بشارت این اعلامات را در قلعه اردبیل با انگلیسیان
رسانیده خاطر پریشان انگلیسیان را مورد هزار گونه مسرت و شادمانی ساخت و فرمودند دولت
پیدا شد انگلیسها که دو شاهزاده خسرو میرزا با شاهزاده احمد میرزا و مصطفی قلی میرزا از قلعه اردبیل بیرون
آمده در کنار قلعه عمارات و حوض انگلیسها که در دولت ساخته بود منزل نموده منتظر آمدن تخت روان
و رسایل و تدارکات نشستیم حکایت انگلیسیان را اطلاع نبود از زندگانی در تبریز و از اول گرفتاری
این دعاگویان تا هنگام مرخصی از قلعه اردبیل در قریب به هجده ماه بود از پادشاه مرحوم اذن دعا
امر اطلاع انگلیسیان حاصل کرده مشغول خدمت بود در ایام حبس بودن سرداران حاجی شاه و دیگر از پادشاه

برای انگلیسها که در میرزادگان دیگر مرحمت میشد و از دیوان اعلی مقرر شده بود وقتیکه این طایفه را
کارگزاران دولتی مستعد خود ساخته بخرج دیوان اعلی آورند و این طایفه با محمد مهدی نام پسر شیخ خان قوری
که کارگزار اردبیل بود در ساخته واضح است که انگلیسها را هر احوال با هم اوقات آن بوده که تکلیم دارند
این جور امورات پرداخته روز بروز در اتمام خرابی با محمد مهدی نام نوری یا نماند که میرود تا دیگران
دیگر را معروف شام و نهار این دعاگویان میباشد این طایفه در ایام حبس انگلیسیان از کثرت
اظهار حقوق دانی و تنگ شناسی و سرزنش ترجیح سایر خدمتکاران بر این طایفه در ایام حکومت و اقتدار
جنرال پیغام میداد و یا مشافهه گفتگو مینمود که انگلیسیان را زحمت تحمل این محنت از اوصاف دل
با جمیع اوقات تلخیهای دیگر شده بود در نوبت که حکم خلاصی انگلیسیان برات رسید اوقات
طایفه تلخ شده قید از رسیدن حکام صریح که گفتگوی مرخصی انگلیسیان در میان مردم بود طایفه
بالمره انکار این خلاصی را در خارج میکرده و اظهار تماشا از گفتگوی انگلیسیه کلمات مایوس [illegible] آنکه
محقق شد که بالتفات پادشاهی مرخصی حاصل شده است و طایفه دانست که دیگر روز بیکار است
هر فنی برای از گرفتار بهانه برانگیخته در فاش و نزاع نمود از همراهی انگلیسیان تقاعد ورزیده

از رشته‌های خود را برداشته‌اند امنای دولت علیه را از شنیدن کلمات نامعقولانه خود ملول کرده برگشت

حکایت وقت ورود امنای دولت علیه به قلعهٔ اردبیل آنچه دولتیان همراه داشته از قبیل جواب

و ابریق و قلیان طلا و غیره را دیوانیان سپاه به تصرف بست محمد مهدی بیک شفیع خان نوری سپرده در بین آقات

در حفظ حاضر شد و میرزا ابراهیم خان تبریزی از طرف دیوان اعلا مأمور به اردبیل شده حکم آورده

و موافق سیاهه آنچه از اوضاع امنای دولت علیه باقی باشد رد نماید محمد مهدی و شفیع خان نوری

عین آن طلاآلات را از این دولتیان گرفته داشته نداد پس از مطالبه گفته بود که جهانگیر میرزا خودش

در نزد خود نگاه داشته است پس از شنیدن این جواب و بدان شکل صحبت سکوت را امنای دولت علیه شده

محمد مهدی به کار خود رفت القصه بیست روز در باغ اردبیل توقف نموده رفت روان و آب

با حسین بیک نام معتمد محمد خان امیر نظام رسیده روانه ولایت تبریز شدیم و از مراغه نیز

و اله و اولاد و عیال را مرخص حاضر شده مال بارگیر و ملازمان از دیوان اعلا به ایشان داده

ایشان نیز از راه صاین قلعه و کردستان روانه ولایت تبریز شدند چون و با در تبریز

در آن تابستان واقع شده بود الحال آن قصه نیز مشهور است متوقف شده نتوانسته بودند که در راه

آذربایجان

آذربایجان واقع است بعد از آنها از سرکار رفته بعد از قضا میرزا رضاقلی نام

که از بندگان و نوکران او نزدیک است در گزاف آن بود سپاهی از ره می‌بندند و می‌آیند

احوال از متردد می‌گیرد که اینها به کس نه حقیقت احوال امنای دولت علیه را از جنس اردبیل

در حفظ شهر و مأموریت توقف تبریزیان مستحضر مشفق یکبار و همراه ایشان بعد دست نامی مفقود

رو کرده شاد در غرفه تاج و شبها را به هم زده و به عرض و قصه آنچه میگوید حضرات عجب تقدیم چوب

و شربتی برای ما آمده است بهتر از مال شفیع میرزا و نظم میرزا است که در این ایام قدرت بیست

آورده و خورده ایم و از آن سور شده به قبضه تبریزیان میآید و از تقدیرات خداوندی

ابراهیم بیک قراباغی سابقاً گماشته ملک بیان شده به سبب تحویلداری ولایت اردبیل

در جمع محاسبه دیوانی او با این دعاگو از اردبیل فرار نموده در بین آقات با استقلال تبریزیان

از طرف دیوان شده آمده بود و با داده و دشمنی مستعد با امنای دولت علیه داشت

رضاقلی نام تبریزی که از کیفیت ورود امنای دولت علیه و از اخبار میرزا او نیز مطلع شده بود

که گماشته از دفعات سابقه میان رضاقلی و اخبار میرزا و خیالات بد در باب امنای دولت علیه

برای ایشان پیدا شده و منظور دعاگویان میشوند اینه دعاگویان نیز بهمدان رسیده یکدو روز در اینجا
توقف کرده والده دعاگو را که از کیفیت کم اثبات اینه دعاگویان مخبر نمیشد فی الجمله اخبار نمود
امیرزاده احمد میرزا را پیشتر روانه نمودیم و خود اینه دعاگویان نیز دو روز بعد وارد شدیم برای والده
پیر ناتوان دعاگویان دعاگو عمر تازه پیدا شده الحمد لله فرح و فرغ مهم چند روزی بود از این جهت
اوقات تلخ گذشته شده اند اگر رخصت باشد سر و مرخص کنند که این دعاگویان از طرف دیدن نقضی
رضاقع و متضم بخشش ثانی ابراهیم بیک قراجه غی شده از آن تاریخ تا تاریخ تحریر پنج ماه سال است
چه زحمتها کشیده و چه رنجها برده ایم امید از عدالت پادشاه جهان و سایه یزدان دار شفقت
و مرحمت جناب اتابک اعظم مدظله العالی چه از جهت دیر و چه از محبت افزود آنچه دفاع
الامال باشیم **ذکر تفویض فرمودن منصب ولیعهدی از طرف پادشاه مرحوم پادشاه جنت**
مکان حضرت ملکه که مایه امن و امان و ثبات دنیا و اسلام و اسلامیان است چون از ناصیه حال
هر صاحب دولتی فروغ آسمان مهر و اقبال جهان و جهانیان منوط و مربوط برای و روییت خواهد
بود و هیچکس را شک و شبهه نبود که مشاهده حال آن صاحب دولت بلند اقبال است که در سایه

نهال

نهال شریف آن وجود مبارک چنانچه در آستانش خلق و در آرامش خواهند آمد پادشاه مرحوم در اوایل
حال و جلوس بر تخت پادشاهی فرخنده برای نظام دولت و دوام ملک و ملت و آسایش رعایا
و آرامش برایا فرزند ارجمند خود را که در آن وقت در سن چهار سالگی و آثار جلالت و نجابت
از ناصیه احوالش پیدا بود　　بالای سرش ز هوشمندی　　میتافت ستاره بلندی
تفویض منصب ولیعهدی ایران شایسته و شایان دیده و جمیع امنای دولت علیه بتصدیق
این تفویض و این تعیین رامتفق و در ارکان دولت خارجه نیز این رای صواب محض صلاح
و صواب شمرده و در طبق این فرمایش جاری فرمان مبارک صادر شده و اخبار ناجعه جات
باطراف و اکناف و ولایات ایران نوشته شده و قبای کیانی منقلب بجواهر و خنجر
بازو بند مرصع دولت علیه برای ولیعهد مقرر و معین است بالاتر از سلطنت نیز بر سم خلعت
ارسال شده و جمیع رعایا و برایا از ظهور این رحمت عظمی شاد و مانده و شادکامی کوشیده شهری
و قصبه و قریه نماند مگر با فروختن چراغ و مشعل در آن کشتی انجمنها شد یا شده پر و چشم تا جهان را
فراز و در مان را هر آرزوی است خدای تعالی سایه بلند پایه این پادشاه کرده آن پایه را از سر عموم

اهالی ایران کم کرده اند و روز بروز بر عمر و دولتش بیفزاید و بعضی را که در اول اوقات
ورود بدار الخلافه و جلوس همایون حضور امنای سلطنه را حاجب السلطنه مینامیدند یا میداشتند
از روز در دول ما بر **ذکر ورود محمد خان امیر نظام بدار الخلافه و رحمت شدن منصب**
وزارت اعظم بجناب حاجی میرزا آقاسی و معاودت محمد خان امیر نظام بدار السلطنه تبریز و بعضی وقایعات

چون موکب پادشاهی از عالم دیوان وارد دار الخلافه طهران شد محمد خان امیر نظام نیز که
با بعضی از لشکر نظام احضار بدار الخلافه شده بود وارد دار الخلافه و شرف حضور ملوکانه مشرف آمد
و تا آن وقت کار گذار و وزیر اعظم برای کارهای امور دولتی معین و مشخص نگردیده و خلعت گرا
خلعت وزارت بامر داده شده بود در این وقت که محمد خان امیر نظام بحضور مشرف
شد در خاطر دریا مقاطر همایون را چنان بخاطر میرسید که این منصب عظمی را باید
بمردی کامل و کار دیده و موصوف با خلاق و احوال پسندیده است در امرای بزرگ
و ارکان دولت مقتدران قدیم است و رحمت خواهد شد باین خیال نیز آمد در وقت عزل محمد خان
امیر نظام که گذاشته و جناب حاجی میرزا آقاسی که تنها مانده پادشاه مرحوم را از نظم النظام

رحمت

امور دولتی دستخط همایون با خلعت آفتاب طلعت با شمار حاجی میرزا آقاسی صادر فرموده او را بمنصب
وزارت اعظم شرف خصوصیت ارزانی داشته و در توقیر و احترام او کوشیده مرجع عوام و خواص
فرمودند و محمد خان امیر نظام را هم زر و نوازشات بیکرانه و الطاف بی نهایت پادشاهانه رخصت انصراف
بولایت آذربایجان دادند و شاهزاده قهرمان میرزا را بحکومت مملکت آذربایجان منصوب
فرمودند منصب امور او را از امیر نظام خواسته و شاهزاده فریدون میرزا را از دار السلطنه تبریز
بدار الخلافه احضار فرمودند و محمد خان امیر نظام با شاهزاده قهرمان میرزا بدار السلطنه تبریز رسیده
بنظم امورات آن سرحد پرداخته ظل السلطان را که تا اینزمان در دار الخلافه نگهداری
میشد مورد مراحم باذن مرخص فرمودند و سیف الملوک میرزا را بقزوین فرستادند ظل السلطان
مستعطفین بدولت مبالغه رسانیده پس از چندی توقف روانه اردبیل ساخته و در این
زمستان پادشاه جهان و ورود دار الخلافه با فتح و امان گذرانیدند و چون طایفه ترکمانیه صحرای
اترک و گرگان در این اوقات پا از دایره حساب بیرون نهاده بر رعایای استراباد
دست درازی میکردند امنای دولت پادشاهی را صواب چنان نمود که در بهار آن سال

لشکر ولایت گرگان و بعضی از ترکمان کشیده تنبیه آن طایفه را پیشنهاد همت سازند لهذا
درین زمستان مشغول تدارک سیورسات لشکرها و ولایات را بتدارک این سفر خبر
و اعلام دادند **ذکر احوال ایلخانیان و یموت ترکمان در یکسال** چنانکه اشاره شد
ابراهیم بیگ قراباغی بکفر بلاد عداوت سابق افتاد و میرزا رضا قلی نیز او را بواسطه طمع
از حق آقا و رنجه انگه مبادا پادشاه با مأمورین ترکمان بر سر التفات و رحمت
آمده حقیقت حال ترکمانان را با ایشان واگذارد بجهت آنکه در بین اول در یموت که نادیدنی
ایشان را متهم سازی و خاطر خود را ازین پریشانی خلاص دهی اما طمع آنکه شاید پس ازین
اتهام پادشاه جهان سکونت در باب ایشان فرموده حکم فرماید در آنصورت حقیقت حال
و جان ایشان در دست تو خواهد آمد و واضح است که پس از آن نعمه‌ها را برای زندگانی
ایشان خواهی داد و بعد ببقول ایشان متوجه خواهد رسید ابراهیم بیگ که ماده عداوت
مستعد بود از گفتگوی این بی عاقبت بدخواه نشتر تازه عداوت او خورده بنای
بدخواهی گذاشته بجهت روز از در یموت عاملان ترکمان گذشته بود که فهرست

مطالب بحضرت پادشاه نوشته فرستاد باین زبان عرض منم بود که میرزادگان وارد ترکمان
شده‌اند این جاکر بخواه برای حفظ ایشان در بیت نفر تفنگچی از شهر و دهات ترکمان
نام نویس کرده‌ام برای هر یک از تفنگچیان را در دفترخانه مبارکه مشخص تعیین سازند تا مشغول
بحفظ و حراست شوند و باز عرض منم بوده که در روز و در یموت میرزادگان سر بزرگ آذربایجان و شده
قریب بدویست تفنگ نواره تکاه بنیت میرزادگان آمده‌اند از آذربایجان رسیده است
حکم مبارک چیست و باز نیز اجمال عرض کرده بوده میرزادگان بعضی نزاعات مینمایند
شنیدم باز نه عرض از اینجا بعضی آنکه پادشاه مرحوم استیفا ساخته حکمی برای حقیقت این
دعاگویان از مال و جان خود حاضر کرده تکیف شد و حقیقت و تقرب نماید این فهرست را اداره الله
فرستاده بود پادشاه مرحوم که خدا تعالی او را غریق رحمت خود نماید و با پادشاهی آخرت
سرافراز فرماید در جواب مرجب تفنگچیان را که ایشان حفظ بایشان بخلق و تغییر تمام
گشته بعد و در باب بزرگ آذربایجان که این بیچاره‌ها نا درجی عرض کرده و جان
افتراها باین بیچارگان بسته بود بخط مبارک مرقوم شد که بعد در دولت ما قرار موجب

وکیلان برای امیرزادگان تعیین شده پیش از آن از اقوار گذران خواهند کرد و در باب عراق
مجمع که کرده بود که بعضی فرمایشات بنا بر آن شنیدیم بازنه مواجب مبارک مرقوم نمودیم بعد از آن اگر خیانت
و امانت نشنیده باشی این خدمت که از دارالخلافه آمده و صورت آن را به ابنای دعاگویان
در ترجیح آن داده این دعاگویان را که در فرمانه خواهند از شیوه رشتی فرمانی حاصل شد بعد
باز دست بر دست افزوده شده چاره بجز آن چار که ابنای عمل را نشان داده هو سامیشیم ملطف فرمانه
در رعیت پادشاه تکیه داده سکه بالای آن را به اجزای ملک مراده و اگر از عموم و مکرر داد و ملائکه
والله خیر الماکرین ذکر حرکت پادشاهی از راه کالپوش و فیروزکوه بولایت گرگان
و حکایات واقعه در آن زمان چون عید سعید سلطانی در دارالخلافه طهران بعیش و شادمانی
گذشت و هر یک از چاکران و فرمانگذاران خلعت در خور مرتبت مرحمت شد و مخصوص
عنایت در ترحم برای امیر و امیرزادگان و والده و همشیره نیز خلعت بهتری
عیدی با دستخط مبارک با فخار هر یک جداگانه از مصدر عزت و جاه صادر و مرحمت و نیز
امیدواران را با انواع مکرمات و تغییر و تبدیل در حکام و عمال ولایات برحسب مصلحت

پیش

فرمان داده آمد و لشکر بهار در عرصه چمن بهزار نقش و نگار خیمه زده انجم آثار گردید پادشاه جهان
نیز حکم باحضار لشکرهای عراق و آذربایجان و مازندران فرمود و نفیر فرمودند و چون جمشیدی از
دارالخلافه با اجتماع و احتشام تمام بیرون آمده اردوی همایون را در بیرون دارالخلافه مجتمع ساخته
و بعد از انجام دادن امورات لشکریان با زبانه آتش فشان در راه ییلاقات کالپوش
و فیروزکوه روانه ولایت گرگان شده ترکمانیه دشت از شنیدن ورود موکب همایون
خود را بمیان دشت کشیده در مکانهای بعیده قرار و آرام گرفته و اردوی همایون پس از
طی منازل و قطع مراحل به ولایت گرگان رسیده بنصب خیام اقامت فرموده میرزاده فریدون
میرزا را با جمعی از لشکریان بدفع و رفع ترکمانیه و در مقام مرسوم تعاقب قلعه مجتمع آمده
بعد از آن میرزاده فریدون میرزا با لشکریان و جمعی جلو روانه اتراک شده از کشش
و کوشش و کر و فر دستی و دقیقه مهمل و مهمی نگذاشت و بلوازم فرمانگذاری و جانفشانی
قیام و اقدام نموده قلعه را بتصرف در آورد و پادشاه جهان نیز از همه طوایف ترکمان
تفاوت معمولات گرفته نظر بدیق و کلی داده و بیرون از جانیان از مرتبان

وگذشتن فصل تابستان طلب رخصت کرده عازم مراجعت شد و در بین راه جمعی از نابخردان گفتگو
آغاز کرده رای گرگ نهاد تخریب حال میرزا آقاسی مابین شفقت ساختند و مقدار این سخن را سنجیده
آغاز نهادند و در غایت بی‌قدری این نوع مهملات را نوشته بنظر پادشاه جهان رسانیدند
و بمقتضای خوی سفاهت تقصیرات حالی میرزا آقاسی نوشته پادشاه جهان این جریده خیالات را
که ماخذ آن قصور رای خودسرین و هرزگان رکاب است اعظم مفاسد دانسته سیاهه آن را رسیدگی فرمودند
مهملات نوشته بعضی حالی میرزا آقاسی را که جاب را در تنبیه و تادیب آن خودسران
و یاوه سرایان مختار فرمودند و در اعتبار و شوکت حالی میرزا آقاسی روز بروز افزایش و زیادتی
دادند حالی میرزا آقاسی نیز بعضی از آن هرزه درایان را که نصیحت ایشان مفید نبود در قلعه
ماندن در اردوی همایون نه شایسته از اردوی همایون دور نموده و بعضی دیگر را بنصایح مشفقانه
تنبیه و آگاهی دادند چون اردوی همایون وارد ولایت سمنان شد میرزاده فریدون میرزا را
بجهت خدمات شایسته که در آن سفر از ایشان ناشی شده بود بعطای حکومت فارس و فرمانفرمائی
آن مملکت وسیع الفضا سرافراز بخشیده و فرمان و خلعت همایون مرحمت شد و از آنجا

روانه

روانه دار الملک فارس ساختند و اردوی همایون بتوقع عز و شرف وارد شده لشکریان را مرخص
اوطان خود نمودند و چون پادشاه جهان مصلحت مملکت ایران را در تسخیر مملکت هرات و ضمیمه
ساختن آن را با ولایات محروسه میدیدند بنابر آن بانجام تدارکات این سفر توانائی در آن
زمستان همت بساختن و پرداختن تدارک یورش هرات مصروف داشته و بتجمیع لشکریان
اخبار و اعلام فرمودند که در بهار این سال متوجه دار الخلافه شوند و در آن زمستان در دار الخلافه
بعیش و خرمی گذرانیدند ذکر لشکر کشیدن پادشاه جهان بمملکت هرات و وقایعی که در آن
سال میمنت مآل ظهور آمد چون بهار فرخنده فال رخ نمود و نهال ریاحین بر اورنگ کیانی تکیه زد
آئین سروری و عادت جمشید و دیانت دست دریا نوال را بپاشیدن سیم و زر و بخشیدن در و گوهر
برادانی و اقاصی گشودند و بر هر کس از شاهزادگان و امراء عالی‌قدر تقدیم خلعت و اندازه
ریزش و نوازش فرمودند بزم نشاط و ساغر زرین لشکریان نظام و غیر نظام را از اطراف
مملکت ایران جمع آورده اردوی کیهان پوی را در خارج دار الخلافه منتظم و نسق ساختند الله
یار خان آصف الدوله را از در دولت همایون بمملکت خراسان باراده تسخیر مملکت هرات

اعلام دادند و بنقش همایون در ساعتی سعد و میمون از دار الخلافه بیرون آمده و اردوی مبارک
شده و پیاده از صد عراده توپ و هشتصد هزار لشکر از نظام و غیر نظام و امرا و اعیان در اردوی همایون
مجتمع آمده و درین اثنا بسمع مبارک رسید که امپراطور اعظم عازم تماشای ولایتهایست که از مملکت
ایران ضمیمه مملکت خود نموده و بعزم زیارت اوچ کلیسا از ایروان از دار السلطنه پطربورغ بیرون آمده
پادشاه مرحوم نظر بر رعایت قواعد دوستی و حفظ مراتب اتحاد نوشته و مکاتبات دوستانه
با تحف و هدایا ارسال دار السلطنه تبریز فرمودند و محمد خان امیر نظام که در سنوات سابقه در
دار السلطنه پطربورغ بخدمت امپراطور اعظم رسیده بود حکم صادر شده که تدارکات
شایسته دیده ولیعهد دولت علیه را که در آن زمان در دار السلطنه تبریز تشریف فرما بودند از جانب
سنی الجوانب پادشاه جهان بسرحد مملکت روس برده و در ولایت ایروان با امپراطور
اعظم ملاقات واقع شده رشته اتحاد و دوستی را محکم تر سازند و در بین حرکت اردوی همایون
بطرف هرات خبر رسید که ملک سلطان و عبدالله میرزا و امام وردی میرزا از محبس اردبیل فرار
کرده و بولایت طالش و لنکران رفته بدولت علیه روس پناه برده اند چون تفصیل این کار خالی

از تجربه

از تجربه و اعتبار نبود مرقوم میآید از قلعه اردبیل تا سرحد ولایت روس هشت فرسنگ است
و شاهزادگان که در قلعه اردبیل مجتمع آمده پادشاه مرحوم بالنظر باحوال ایشان بنای مرحمت
والتفات و خوش گذرانی امری دیگر منظور نبود و از لوازم حبس همین قدر بیشتر نبود که از حصار
و دیوار قلعه اردبیل پا بیرون گذارده خروج ننموده و زن و فرزند و عیال هر یک از شاهزادگان هر کس را میخواستند
بقلعه اردبیل احضار میکردند و در آن قلعه بیرونی و اندرونی برای همه مرحمت شده بود و مخارج زیاده
در کمال وسعت مرحمت میشد و صاحب منصب عسکر خواجه باشی خواجه سرایانه که رجال اندرون
و بیرون هر دو قلعه بودند حاکم و کارگذار مملکت اردبیل از طرف دولت علیه بود شاهزاده علینقی
میرزا این گذرانند که راه ملاقات برای خود جویند و منزل ایشان متصل بدیوار قلعه بود بنحوی که بام
منازل ایشان مشرف بدیوار قلعه اندرونی است چون شاهزاده علینقی میرزا ایام حکومت
قزوین برادر زنانه داشته متفق و در اوقات مشق کیمیا از دار الحکومه بخانه استاد کیمیا گاه بگاه
برادر زن خود نقب وسیع کنده هر زمان که میل خاطر ایشان میکشید از راه نقب بمنزل
استاد کیمیا گاه تشریف میبردند در نوبتی بخاطر ایشان رسید که آن نقب را حفر نمایند

کس بطلب عیال نوروز فرستم که اسب متحصنین را از قید کلنگ و تیشه در میان خروش و نیران
جا داده بقلعه اردبیل آورند و متحصنین را خبر بحرم خانه برده بفکر نقب افتادند روزی از جانب
علی عسکر خان متحصنین که متراس در کرده منزل عالیجاه علی عسکر کنده شد خان مشار الیه خواهش
ایشان را قبول نموده متحصنین برای کندن متراس فرستاد و شاهزاده علینقی میرزا سعی در وسعت و گودی
متراس نموده بسیار گود و وسیع ساخته و خاک متراس را متحصنان خان علی عسکر به بیرون
منزل کشیده میبردند پس از انجام این مقدمه شاهزاده علینقی میرزا از دستور العمل خود که دیوار
همان بستو دیوار قلعه بود با دست متحصنین امنی خود شبها بسوراخ کردن دیوار مشغول شده
شبانه و آرام بعمل خود اقدام می نمودند و هر چه متحصنین خاک از دیوار قلعه میکندند علینقی میرزا
در پیش خود جای کرده بمتراس جدید انبار میریخت این عمل قریب بسه ماه طول کشیده و سنگهای
عظیم را که در بنیان دیوار بود بزرگ تیشه خارا شگاف از هم شکافته نقب را بکنار خندق
رسانیده و روشنی خندق هویدا و نمایان شد بعد از سر انجام این مهم ظل السلطان و امام وردی
میرزا را مطلع و مخبر نموده منصوبه دیگر برای خلاصی خود برانگیختند ظل السلطان خواهش آوردن عیال را

از دار الخلافه

از دار الخلافه نموده با علی عسکر خان تعلقات بسیار کرده تبعا رفات و تعلقات خاطر جوئی خاطر خان علی عسکر
میشدند که ظل السلطان از دار الخلافه عیال او را آورده ببرند در دو نقطه اردبیل خان علی عسکر
از کثرت عقیدت و احتیاط اسب و نوکر ایشان را از قلعه بیرون کرده در شهر بمنزل داد و شاهزادگان بلاد شش
فرصت ارذلت نداده که خود را چابک نمودند که شب نه اسبهای سواری را بکنار خندق آورده منتظر ایشان
ایشان باشند و شاهزادگان در همان روز شاهزادگان دیگر بشوق بیرون استرداع گفته بغفلت که اگر
مقدور باشد که از این قلعه بیرون برویم تمام موافقت میکنید یا نه هیچ جوابی درشت و تلخ داده
شاهزادگان فراری از موافقت ایشان مایوس شده سکوت اختیار نمودند و شبانه هر سه نوکر از راه
نقب خود را بیرون کشیده نوکران و خدمتکاران نیز اسبهای سواری را بلب خندق رسانیده
شاهزادگان باضطراب در میان که نوکران از لب خندق سرازیر کردند دست زده بالا در رفته
سوار شده از خوف وهراسی روی بفرار نهادند و همه جا خود ایشان خود را بکنار رودخانه اشتارا
رسانیده با نظرات آب گذشته و بو آدملان روسی که هم در لب آب اقامت دارند الحال
خود را اعلام نمودند و خان علی عسکر خواب و فرداش آن شب روز معینی که هیچ دخل داشت بمنازل

شاهزادگان رفته دیده اند و روش تازه شاهزادگان فراری هرچند بجستجو اند و راه نقب را دیده
کیفیت را معلوم ننمودند و از شده از عقب ایشان شتافتند در حینی که شاهزادگان فراری بخاک دولت
روسیه رسیده بعد او نیز رسیده چون ملاخانه از طرفین سفیر جنرال خوانندگان معروض میدارد
جناب مشار الیه خود را بسیار متحیر در مرز دیده است حیله بخاطرش رسیده از آب که گذشته از اسب پیاده
شده با آداب و قانون سابق خدمت شاهزادگان رفته زبان بنصیحت و دلداری ایشان گشاده
زلفهای خود را بدست گرفته ملتمس است که از این زلف سفید من حیا کنید و مرا بغضب و سطوت
پادشاه گرفتار مکنید من پناه نیست که برادر در برادر شاهزاده خدمت کرده ام اگر چه چیزی شما
در تقصیر ادبی کرده بودنام و شنیده رخت اخشیده بر یخ عنبر بو برسم جریمه بشما نمیدادم این
دیوانگیها کردید که مجلس اردبیل افتاده بار هم دست کشیده سر بصحرا گذاشته اید شاهزادگان
سکوت کرده در جواب هیچ نمی گفتند جناب مع عسکر را خیال آنکه ایشان نصیحت پذیرفته و از
کرده پشیمان و در فکر معاودت شده اند زبان ببوسه دستان ایشان گشوده و سر رکاب قاطرها پیش
کشیده شاهزادگان را تکلیف سواری و عودت شاهزادگان را از حرکات جنونی کرده

جناب

جناب دانست که حیله و تزویر بکار نیامد معاودت بارودی خود آقا محمد رضا حوالی شاهزادگان
آنکه پس از هلاک بامپراطور روس هر یک هزار اشرفی بامخلوع موجب مرحمت فرمودند و در قراباغ
تشخص برای ایشان مقرر و مشخص ایشان شنیدند که امپراطور بولایت ایران می آید خواهش
اذن ملاقات امپراطور را نمودند امپراطور در جواب فرموده بودند غرض از این خواهش چیست
تواند بود اگر غیر باشد نقض عهد با دولت ایران باشد مدعا در افزون مواجب دیگران
بامضی تماشا و دیدن صورت یکدیگر آنها فراری شان از مجلس صحبت علت نقض عهد با دولت
ایران نخواهد شد و اما زیاد شدن مواجب دیگران زیاده از آن دادن منافات با اتحاد و اتفاق
پادشاه ایران است و اما محض ملاقات من نیز خواهش دارم که ظل السلطان را به بینم زیرا
که شنیده ام مرد نیست خوش اندام و خوش ریش شاهزادگان از شنیدن این جوابهای
دندان شکن استدعای مرخص از دولت روس نمودند و بعد ملاقات با هم زیارت مکه معظمه
بار زیارت بالاردم رفتند از آنجا اسلامبول رفته و بعد از سلطان گرفته بیرون از آن مصر رفته
اعانت نمودند ایشان مصروف زیارت مکه شرف از راه جبل ... آمده جا در شهر

و پادشاه مرحوم کمال مهر [illegible] السلطان بسبب آنکه برادر اعیانی نایب السلطنه مرحوم بود اکثر عنایات

التفات میفرمودند و این پادشاه عالم پناه که خداوند تبارک و تعالی بر عمر و دولتش بیفزاید و ترتیبش را

تا ابد پاینده دارد نظر بصله ارحام که مضمون صریح حدیث خیر الانام باعث طول عمر و تمادی

ایام زندگانی است مبلغ ده هزار تومان بهمه ساله موجب برای رفاهیت [illegible] السلطان در آن آستانه

متبرکه مرحمت و برقرار فرموده اند که بدعاگوئی دوام دولت پادشاهی قیام و اقدام نمایند القصه

پس از وصول این خبر باردوی همایون پادشاه مرحوم [illegible] خان سردار [illegible] را با اردبیل فرستاده

با پنج عسکر پنجاه هزار [illegible] نفر مقرر داشته شده شاهزادگان را با تمامه راه دار السلطنه

تبریز برده از [illegible] در [illegible] قلعه اردبیل [illegible] سازند در میان

شاهزادگان دیگر را با فرزندان ایشان که در حقیقت مساوی [illegible] وارد [illegible]

طی مسافت نموده وارد مشهد مقدس شده بشرف زیارت امام الجن والانس مشغول و سرافراز

آمدند و بتدبیرات امور [illegible] هرات [illegible] مصلحت گذاران و دولتخواهان اکثر [illegible]

[illegible] الدوله را با لشکریان [illegible] از [illegible] اردوی مبارک ساخته روانه مملکت هرات نمودند

ذکر تشریف

ذکر تشریف بردن پادشاه جهان در حالت ولیعهدی بمملکت ایروان برای ملاقات

امپراطور روس چون حکم محکم پادشاهی [illegible] بمحمد خان امیر نظام رسید بتدارکات شایسته

دیده و حقیقت را با دولت روس معلوم داشته و مکان و زمان ملاقات را خواهش نمودند که تعیین

نمایند بامر دولت روس معلوم داشتند امپراطور از وصول این خبر کمال انبساط حاصل نموده مکان

و زمان ملاقات را در مملکت ایروان تعیین نمودند محمد خان امیر نظام بتقاضای وقت و ادب دقیقه

[illegible] از تدارکات و تشریفات شایسته در خدمت بندگان ولیعهد از دار السلطنه تبریز روانه شهر ایروان

رسیده و از طرف دولت روس از کنار آب ارس تا ایروان مهمانداران باستقبال آمده که چنین

مهمانی و چنان مهمانداری را شاید و سزد تعیین نموده با اعزاز و احترام تمام که فوق آن متصور

نیست با ایروان رسانیدند و در آنجا ولیعهد پادشاه بملاقات امپراطور رسیده امپراطور ولیعهد را

در آغوش مهربانی گرفته دعوت محبت و مهربانی حضور را ما دام الحیات بلکه مادامیکه دولت در سلسله

ایشان باشد پادشاه مرحوم و ولیعهد داده و دستخط [illegible] که مادام

ولیعهد دولت ایران باشد ارزانی داده و انگشتری [illegible] ولیعهد نیز [illegible] تحفه‌ها

که بدیع انگیختن پادشاهی باشد اقدام نموده در کمال گرمی و جوشش یکدیگر را وداع نموده سرکار ولیعهد
مدار السلطنه تبریز تشریف فرما شده و نهر اطور عزم بعد از زیارت اوچ کلیسا و تماشای دیدبانگاه منظور
بود معاودت بدار السلطنه نموده روانه شدند ذکر تسخیر غوریان در حین عبور بسر هرات چون پادشاه
جهان با لشکرهای گران و توپهای اژدر فشان پس از مرخص از آستانه امام الجن و الانس روانه
مملکت هرات شدند شاهزاده کامران و یار محمد خان وزیر هرات که بدکار خود واقف شده از همه راه
چاره کار را منقطع دیده جمع کرده و بازه گناهان را از پیش قلعه هرات جمع آورده و جمیع غله
و آذوقه که در حوالی قمرد حوز سرحد نهشته شهر هرات جمع نموده تعمیر بروج و باره پرداخته
و قریب سه هزار نفر در قلعه غوریان که در سر راه ایران واقع است گماشته ضبط امور آن
را بر دائمی سید ... پادشاه جهان ظل بمسافت ... نزدیک قلعه غوریان رسید و مردم غوریان
مستحفظین آنجا دفعه سابق که از غوریان گذشته و ... اهل هرات
خواهند رفت ... حرکت کرده متعرض اردوی همایون شده و پادشاه جهان حرکت
ایشان را مایه ... تنبیه ایشان نموده اتراق در اردوی همایون واقع شده بعضی از نظام

سرباز و بعضی از توپخانه مبارکه را مأمور به تسخیر قلعه غوریان مقرر داشته و قلعگیان بحفظ خود و قلعه
کوشیده سه روز و سه شب مجادله و در برج حصار ... قلعه را محصور نموده دست باز چینی توپهای
قلعه کوب کشیده و نقب و سنگرها و سیبه ها را پیش برده در مدت سه روز قلعه و خندق را با خاک زمین برابر
گلوله توپ یکسان ساختند و صدای الامان الامان از قلعگیان با وج آسمان رسید قلعگیان ...
و استحکام را در مدت سه روز از دست آن ستیان گرفته و مستحفظین آنجا را ... بنظر پادشاه
جهان رسانیدند و حکم پادشاهی ... بنیان قلعه شده قلعه را از بیخ و بن کنده اردوی همایون
سمت هرات در حرکت آمد و خوانین افغان مثل شمس الدین خان و سایر خوانین جزو ...
پادشاه جهان رسیده سعادت رکاب ... دریافته ... و دهان ...
در اردوی همایون وارد و کار هرات ... تعیین فرموده که از روی دقت ملاحظه
اطراف قلعه را نموده ... سنگر و سیبه تعیین شود که محاصره قلعگیان از چهار طرف اقدام
فرمایند و در این روز در میان قلعه هرات از سوار و پیاده کار آمدنی قریب ده هزار نفر مجتمع
بعضی و علما و سادات ... در میان قلعه ... که ... قرآن جهاد و وجوب جنگ ... باشد

قزلباش میدادند از طرفین کردان و دلیران ... و پرده‌ای آلات حرب و پیش بردن

لشکر و حفظ برج و باروها را بنهار استه و بازوها را گشاده منتظر ورود فرمان شدند ذکر محاصره هرات

و کیفیاتی که واقع شد تا هنگام مراجعت اردوی همایون و ورود بمشهد مقدس که قریب

چهارده ماه طول کشید چون لشکر ایران وارد کنار قلعهٔ هرات شدند و مهندسان

نظر جهتیات همه اطراف قلعه را ملاحظه نمودند جای لشکر و تیپ و حواله‌ها معین و مشخص ساختند

پادشاه محجم برج و بارهٔ هرات را لشکریان قسمت فرمود هر کس را باندازه قوت و

قدرت قسمتی اعطا شده مشغول ساختن لشکرها و ترتیب دادن حواله‌ها شدند و اردوی همایون

در نیم فرسخی شهر بلکه نزدیکتر اقامت کرد حکم همایون بجمع نمودن آذوقه و سیورسات یکساله

صادر شده همه لشکریان دو قسم شدند قسمی در لشکرها نشسته مشغول قلعه‌گیری بودند و قسمی دیگر

در اردوی همایون مأمور بجمع آوری سیورسات و آذوقه سالیانه قیام و اقدام می نمودند

و هراتیان نیز دل از جان برکنده باغوای علما و سادات خونگشته شدن را باعث بهشت

جاودان و ماندن را باعث قرب بزرگان ... نجدید ... تمام شغل خود را ...

بیرونیان

بیرونیان بودند و پادشاه جهان نیز بر گشتن عزم لشکر اقامت انداخته بجز از گرفتن قلعه

هرات و تسخیر آن ولایت امری دیگر توجه نمی فرمودند و لشکریان در تضییق محصورین کوشیده

از هر طرف لشکرها پیش برده و حواله‌ها بلند کرده و توپهای بزرگ بر سر حواله‌ها نصب کرده

هر روز از گرمی بیرون برج و باره قلعه گیاهی را پایمال میکردند و کامران میرزا در میان

قلعه جمیع امورات خود را مفوض بیار محمد خان کرده خود در خلوت نشسته بهیچ امری دخل و تصرف

نمی‌نمود و یار محمد خان نیز بعنوان علما و مجتهدین آتش فتنه در قلوب لشکریان افغان را راسخ

و ثابت ساخته بود که این نزاع و جدال برای تعصب مذهب است و عوام و خواص اهل هرات

باین سبب احکام کفتها را گردن انداخته ... فرصت از شهر بیرون ریخته با شمشیر برهنه

متعصب هر ... تا ... جنگ و جدال اشتغال می نمودند و هم روزه آتش حرب از طرفین افروخته

بود و روز بروز شدید تر میشد تا آنکه لشکرها و حواله‌ها تا لب خندق رسیده و کار بر محصورین

تنگ آمد وقایعی که در عراق و سایر ولایات در حین محاصره هرات روی نمود

امیرزاده بهرام میرزا بحکم پادشاه در حین لشکرکشی خراسان ... از کرمانشاهان

حرکت کرده با ترکمانیه بجهت کتمان رفتند و در آنجا چندان اقامت ننموده بخطه ولایت عراق
و بختیاری رو نهادند تا موکب پادشاهی از هرات عود فرموده بعد از معاودت اردوی
همایون بانه بکرمان مراجعت نمودند و میرزاده بهمن میرزا حاکم بروجرد و ملایر چون موکب
پادشاهی را در هرات دید مومنت نوعی نامه که در ولایت همدان و حال تویسرکان برهم خوردگی
حاصل شده و باین جهت پادشاه مرحوم اهالی آن ولایت را با وی تحویل فرمایند اما در همدان
بجهت بلدیه و در ایام حکومت سابق همدان و هفت مفسده میان رعایای آنجا کرده و چنان
اتفاق افتاده در قرب شهر آن مفسده طول کشیده قتل بسیار فیمابین واقع شده
تا اینکه جمع کثیر ریخته خانه آخوند ملا حسین را از بیخ کندند و مفسده تا ورود موکب همایونی
قایم و بر پا بود و اما در تویسرکان اولاد بنیاد سوار غفلتة بقلعه تویسرکان فرستاده که حاکم
تویسرکان را گرفته ببروجرد ببرند و حاکم تویسرکان بهمدان گریخته در آنجا نیز باعث اذیت شده
و اکبر را ببروجرد برده نایب از طرف خود بتویسرکان فرستاده و در آذربایجان امیرزاده
قهرمان میرزا هم قرار نظام گرفته و فوج قدیمی نامیده و تا ادجان آمده اردو زده نشست

و در ولایت

و در ولایت فارس بسبب و نوشته خواهر شاه کشتیهای دولت انگلیس قریب به بنادر سرحد ایران
آمده با استعداد و تمام استیلا نموده و احوال اردوی هرات آنکه پادشاه مرحوم قنبر علیخان را بجهة
استمالت کهندل خان حاکم مملکت قندهار از هرات روانه قندهار نموده کهندل خان لوازم
رسیدن قنبر علیخان المارضه مشکر از روی شکوه نحو محمد عمرخان ولد خود را بخدمت پادشاه مرحوم
فرستاده محمد عمرخان در اردوی هرات شرف پای بوس مشرف شده مورد نوازشات پادشاهانه گردیده
و پادشاه مرحوم الله یارخان آصف الدوله را با او بجمعی از اعزه مأمور بولایت زمین داور
و سبزوار نموده و بجهت ضبط آنجاها روانه آنسامان ساخته و در اوقات توقف هرات جنگهای
بسیار از طرفین شده قتل بسیار واقع شد و از همه عظیم تر آنکه بعد از آنکه پادشاه مرحوم ترتیب یورشها
را برای گرفتن قلعه هرات در اردوی مبارک ریخته با آن توپ و توپهای دیگر رخنه عظیم در
برج و باروی قلعه هرات بهم آمده لشکریان را بیورش مأمور نمودند جنگ بسیار صعب واقع شد
سربازان خود را ببرج و باروی قلعه رسانیده علمها بر برج و بارو نصب کرده آثار فتح و غلبه ظاهر
ساختند از آنطرف یار محمدخان با جمعی از اهل هرات از روی درد و کفنها در سینه با شمشیر برهنه از جان

گذشته مذاکرۀ در خصوص سربازان در برج و باره و صعود منجم بغضب رسانیده جنگ عظیم کرده
از فراریان مسموع شد در طرفین زیاده از چهار هزار نفر مقتول شده چون هر دو سربازان در برج
و باره و صعود منجم بغضب رسیده فتح قلعه در عهدۀ تعویق ماند و پس از آن مقدمه سفیر دولت انگلیس
بنای گفتگو گذاشته شفاعت هراتیان در خدمت پادشاه مرحوم بتکلم آغاز کرد و میان هرات
کس فرستاده با هراتیان نیز گفتگو بنیاد نمود و در مجالس متعدده از این جوره سخنها میان آورده
پادشاه مرحوم بهیچ‌وجه التفات بر سخنان او ننموده بقرار دادن و میعاد و رضامندی بحال هرات
علیه حاصل نشد و در همین اوقات لشکریان دولت انگلیس با توپخانه عظیم بر سر کابل و قندهار آمده
پادشاه مرحوم و سفیر دولت انگلیس و دولت در ترجیح یکدیگر و تسخیر مملکت هرات داده
بعد از آنکه سفیر دولت انگلیس دلتنگ شده از اردوی هرات به لکنو روانه شده بود پادشاه
مرحوم نیز از تسخیر قلعه هرات گذشته دیگر بانتظار وقایع اردو در میمنه و میسره بعد
احضار و تعبیه کار هرات را وقت دیگر حواله گذاشته لهذا اردو را از سر هرات کوچانیده
بعزم زیارت مشهد مقدس روانه مملکت خراسان شدند و در قلعه غوریان جمعیت و استعداد

شایان

شایان گذاشته قلعه را نیز تعمیر نموده و پس از ورود مشهد مقدس و فیض آستان
بوسی امام الجن والانس الله یارخان آصف الدوله را در مملکت خراسان والی مستقل نموده
روانه دار الخلافه شدند و در جشن سلطان سال نظام اردوی مبارک را دیده پنجاه و پنج فوج
و در رکاب همایون بود بعد از وضع فراری و متفرقه جهت ده هزار نفر سرباز تفنگ دار درست
بقلم لشکرنویسان اسم بسم مقرر شد بعد از دیده شدن این سال بعضی از لشکریان را
و قریب باوطان بعضی مرخص فرمودند سایر لشکریان وارد دار الخلافه شده و سرداران دیگر لشکریان
هر ولایت را مرخص اوطان خود نمودند و شاهزاده فریدون میرزا و شاهزاده بهرام میرزا و شاهزاده
بهمن میرزا برادران در دار الخلافه حضار داشته و چون اهل مملکت فارس با کیان شاهزاده فریدون
میرزا نقار کلی پیدا کرده بلکه فیمابین ایشان تحرب و قتال انجامیده بود بدان سبب
شاهزاده فریدون میرزا معزول شده و میرزا نبی خان و برای آوردن شاهزاده رفته بعد
نیابت آنجا نامزد و شاهزاده بهرام میرزا نیز معزول شد اما احوال شاهزاده بهمن میرزا آنکه
همراهان و نوکران را خواهش که ضمیمۀ ملازمت در رکاب نماید پادشاه مرحوم خواهش همراهان را

اردو نیز رفته او را در طهران ملاقات و بر وجه مبسوط الیه و غیرهم روانه ایشان ساخته
و میرزا ده قهرمان میرزا هم در اردو جان بود بعد از شنیدن خبر حرکت اردوی همایون از هرات
به دار السلطنه تبریز عود نموده فی الجمله ضعف بر مزاج دوستی یافته و در همان اوقات تا اکراد
جلالی باز بنای بی‌حسابی و هرزه گردی گذاشته و محمد خان امیر نظام برای تنبیه آنها بولایت
خوی رفته افواج نظام آنجا را که بی نظم و نظام شده بودند منظم ساخته به دار السلطنه تبریز
عود نموده پادشاه مرحوم خبری بعد از ورود به دار الخلافه سرکار ولیعهد را از دار السلطنه تبریز
احضار فرمودند و ولیعهد دولت علیه به دار الخلافه رسیده در خدمت پادشاه مرحوم مشغول بخدمتگزاری
بودند و چون در اوقات توقف اردوی مبارک در هرات رنود و اوباش دار السلطنه اصفهان
مقیان منهم و خبران بحرکات ناملایق اقدام کرده و بخودسری برپا کرده بودند که عمال
اختیار آن مملکت را از دست حاکم آنجا بالکلیه گرفته بودند و در همان اوقات عبدالله خان
امین الدوله نیز فرصت یافته از خانه مجتهد العصر والزمان جناب حاجی سید محمد باقر
اعلی الله مقامه بطریق بست در آنجا نشسته بود بیرون آمده راه کربلای معلی و نجف اشرف

پیش

پیش گرفته رفت پس از ظهور این اسباب رای پادشاهی بر این قرار گرفت که بولایت
شیراز تشریف فرما شده امرا آن ولایت را منظم سازند و باین جهت احضار بعضی از لشکریان فرمان
دادند و در همین اوقات حسین خان اجودان باشی را بسفارت دولت انگلیس مأمور ساخته
و مشارالیه روانه مقصد شده پس از رسیدن نزدیک ولایت انگلیس از راه خشکی فرنگستان بولایت
انگلیس داخل نشده به ولایت پاریس رفته مشغول بتجارت شده بعضی سخنان بیهوده به دولت
علیه ایران اعلام نموده خیالات دولت علیه مطابق با آنچه بدست او بایست به دولت علیه
انگلیس گفتگو نماید بطرایق دیگر و نقطه‌های معینه گفتگو نموده خاطر دولت علیه انگلیس را بابت
آزرده در باره وزیر مختار از طرف دولت انگلیس بخدمت پادشاه مرحوم رسیده و در دار الخلافه
مقیم گردید و در همین اوقات دولت علیه روم پا از دایره حساب بیرون نهاده به دو امر
ناملایق اقدام نمودند اول آنکه ولایت محمره را که قصبه‌ایست از مملکت ایران و در مقابل
شهر بصره و در این طرف شط العرب واقع است تاخت و تاراج کردند ثانیاً آنکه در
کربلای معلی نجیب پاشا والی بغداد که برای ضبط و نظم کربلا لشکر فرستاده بود و لشکریان او

مستولی بر ولایت گرمسیر شده بعضی دست درازی ها کرد که در آن ولایت بعضی نفوس قتل
عام کردند مبلغ که حکم نمودند بود جمعی کثیر از رعایای دولت علیه ایران بقتل رسیده و چپاول
ایشان بسیار رفتار رفت و منافی دوستی دولت علیه ایران با دولت علیه روم و رعیت مواد گفتگو آغاز
نهاده شد و هم در این سال از علامات آسمانی ذوذنابه بصورت دهره در سمت آسمان
ظاهر شده و زیاده از دو ماه باقی بود و منجمان حکم می کنند دهره رو علامت خون‌ریزی است

ذکر وقایعات که قشون دولت در هرات بودند مراجعت اردوی پادشاهی از ولایت
هرات و آمدن کهن دل خان و معاودت او و گرفتاری کامران میرزا و یار محمد خان

چنانکه سابقاً نگاشته کلک بیان گردید دولت علیه انگلیس لشکر به کابل و قندهار فرستادند و
کهن دل خان حاکم قندهار و دوست محمد خان حاکم کابل چون با هواخواهی دولت علیه ایران
منسوب ساخته و محمد عمر خان ولد کهن دل خان در اردوی هرات به آستان بوسی مشرف
شده از طرف کهن دل خان عریضه مشتمل بر خدمتگذاری و جانسپاری به خاکپای پادشاه رسانید
و در اردوی هرات متعهد خدمتگذاری شد پس از مراجعت اردو به همراهی اردوی کیهان پوی

برادر کلانتر

برادر کلانتر آمد و در همان اوقات لشکریان دولت انگلیس مستولی بر مملکت قندهار و کابل شده و کهن
دل خان از قندهار فرار کرده پناه به دولت علیه ایران آورده به خدمت پادشاه مرحوم مشرف شده به جهت
پادشاهی معزز گردید و شهر بابک کرمان به تیول او مقرر داشته در آنجا بماند و اتباع خود شهر بابک رفته
اقامت نمود و بعد از چندی افاغنه ولایت کابل و قندهار را اتفاق نموده با اخراج لشکر دولت انگلیس از
ولایت خود عازم و جازم شده و کسان به طلب کهن دل خان فرستادند و کهن دل خان و رحم دل خان
مراتب را به خدمت پادشاه مرحوم معروض داشته و جمعی کسان و اتباع از راه سیستان و ولایت قندهار
رفت افاغنه ایشان را به برادری قبول نموده سردار کهن دل خان و رحم دل خان بر سر لشکر انگلیس رانده به هم
در نبرد هزار نفر لشکر انگلیس را به قتل رسانیدند و کار قندهار را کهن دل خان و رحم دل خان به دست آوردند
و هر دو برادر بعد بر دار مستقیم گردید و عرایض اخلاص و دولتخواهی به خدمت پادشاه فرستادند آن وقایع
هرات آنکه بعد از مراجعت اردوی پادشاهی بالکلیه مملکت هرات از خیالات اردو و جمعی
از لشکر دولت انگلیس به هرات آمده با امنیت هراتیان بر و جشم و مخالفت بسیار برای قرض
در تمام هراتیان داده قرار در ملک ولایت هرات را بالکلیه آبادی و در آورده و در آن اوقات

میان یار محمد خان و کامران میرزا حاکم هرات نقار پیدا شده چون کامران میرزا مردی پیر و معتاد
بکشیدن بنج مشغول بود یار محمد خان او را از دخل در مملکت بیدخل کرده بقلعهٔ ارک هرات
فرستاد کامران میرزا در همان قلعه و در آن اوقات وفات کرده بعضی از اولاد وی هم بدار الخلافه
طهران بخدمت پادشاه مرحوم آمده و موجب رسومات مرحمت شده و در دار الخلافه مقیم شدند
و یار محمد خان در امر هرات مستقل شده بعد از استیصال لشکر انگلیس در ولایت کابل و قندهار
او نیز کسان دولت انگلیس را از هرات اخراج کرده و عریضه بخواهش عفو تقصیرات بپادشاه
مرحوم عرضه داشته و نیز کسان معتمد خود را بخدمت پادشاه ارسال داشت و کسان او در پایه تخت
در روی پادشاه در دار السلطنه اصفهان تشریف داشت باصفهان رسیده عریضه و پیشکش او را از نظر
پادشاه مرحوم گذرانیدند و پادشاه مرحوم کسان او را نوازش و رخصت داده بیار محمد خان نیز فرمانی
التفات آمیز صادر شده امیدواریش بمراحم بیکرانهٔ پادشاهانه دادند ذکر حرکت پادشاه
مرحوم در دار السلطنه اصفهان و وقایعی که واقع شد تا ورود بدار الخلافه طهران
پادشاه مرحوم بعزم انتظام امور مملکت اصفهان رسما پیش از دار الخلافه حرکت فرموده

بقصبه

بقصبهٔ شاهزاده عبد العظیم وارد شده و قریب یکماه در آنجا توقف واقع شده بملاحظات
و از حرکات سوء بروجردی چند و در ایام توقف معروض پادشاه مرحوم شد که مجتهد العصر والزمانی
حاجی محمد ابراهیم کلباسی رحمه الله بجهت شفاعتی که از اهالی اصفهان از دار السلطنه اصفهان بیرون
آمده وارد دار الایمان قم شده و مقصودش آن است که بلکه سوء رفتار منظور نظر دولت
علیه است اهتمام نموده موقوف سازد پادشاه مرحوم چون از حرکات سوء دیده شده و لهذا صلاح
دولت علیه در موقوف شدن این شوق نمود از راه ساوه و زرند و خلجستان عبور نموده ملاقات
مجتهد العصر والزمان را بوقت دیگر گذاشته و بسبب حرکات ناشایسته او محمد حسین خان
قلج رعایای خلجستان مرض رسانیده بعضی حکم محکم قاجار او صادر شده سایه خود را آستانه
معصومهٔ قم صلوات الله و سلامه علیها رسانیده و بسیاری گرفتار گردیده که در قریه نیزار
و در قریه قاضی داشت بملکه پادشاهی که بیرون شده و در روی از جهت عبور نموده بولایت
کاشان تشریف فرما شده و در عمارات فین نزول اجلال واقع شده و ایام توقف
و نهم امور آن ولایت را منتظم نموده روانهٔ دار السلطنه اصفهان گردیدند پس از ورود بدار السلطنه

اصفهان در عمارات پادشاهان صفویه موکب همایون نزول فرمود به تنبیه و تادیب اشرار
حکم زد صدر جاه و عدل صادر شد جمعی کثیر از اشرار و الواط که هر یک خونها کرده و خانه‌ها
خراب نموده بودند از ترشحهٔ سیاست پادشاه جهان‌پناه بسزا و جزای خویش رسیدند و در اوقات
توقف اردوی پادشاهی در اصفهان جناب پاشا سفیر دولت علیهٔ روم که برای رفع گفتگوها
و همواره بر آن واقع شده در طرفین دولت علیهٔ روم مامور شده بود شرفیاب حضور
شده گفتگوهای سرحدی را انجام داده مقبول ساخت دولت علیهٔ عثمانیه با نیل مرام مرخصش
دادند هم در ایام توقف اصفهان نصرالله خان ولد امیرخان سردار مرحوم را به حکومت
مملکت فارس سرافراز فرمودند و در دفعاتی که نصف در ربط آنجا در کمال خوبی و درستی اقدام
مرعی اما از میان آن نایبه زیاده در کار بانی مرحوم شاه‌بن‌زاده‌ها و امیرزاده
فرهاد میرزا را با ایالت آن مملکت فرستادند و موکب پادشاهی پس از انجام امورات
اصفهان از دارالسلطنهٔ اصفهان حرکت فرموده از راه گلپایگان منزل به منزل تشریف‌فرما شده
وارد مملکت بروجرد شده رهبر شاهزاده بهمن میرزا حاکم آنجا به ملازمت شتافت و در آنجا

آمده‌ام

اقدام نموده پس از نظم و انضباط ولایات بختیاری و لرستان اردوی همایون از بروجرد حرکت
فرموده از راه همدان و کنگاور به تهران رسیدند و در بین راه محمد خان جبه‌دار السلطنه را
با دستخطهای مرحمت آیین و خلعت فاخره با جلال به سر ایلچیان کابل به تربیرگان فرستادند
داروغگی که در تهران جناب حاجی میرزا آقاسی ملاقات کرده تهران اوقات مآرب دولت علیه عظیم خان
قجر که حاکم تربیرگان بود در حکومت معزول نمود و حکومت را به قهرمان میرزا حلیله نمودند
در این حین اعلام دولت قهرمان میرزا سلطان امیر عالی بود از جناب میرزا آقاسی اسفار سفارش
بلیغ بود نماینده که اهتمام در امنیت و فرمت امیرعالی نماید و شنیدن سخنان مغرضه
جایان تربیرگان را سر بار مقتضای طبیعت جوش زده و در آن بین امیرعالی دولت سبب
امنیت و فرصت بر دولت پادشاهی داشت همه جا از کلام مجید را حفظ مترجم و تفسیر آن
عالم شده بود القصه جناب میرزا آقاسی قهرمان میرزا را حاکم ولایت تربیرگان نمود از ایام
حکومت و حرکات او که باعث برهم خوردن امنیت امیرعالیان شد چه مورخین خوانندگان
آنچه دارد روی همایون وارد تهران شده قرب سه‌ماه در آن بلده اقامت فرمودند

ولایت کردستان و کرمانشاهان را منظم نموده و از طهران کوچ بکوچ روانه دار الخلافه شده و در ایام

زمستان در دار الخلافه اقامت نموده تلگرافی امیر قضیه محمره و کیفیت ولایات روم به بیت

سفارت دولت روس و انگلیس اشتغال نموده جسارت اموال تجار محمره رجوع به رعایای عجم را که

ریخته شده بود مطالبه میفرمودند حکایت ولایت ترکان ولایتیست که یک شهر یک قریه

دهقان بار ده ولکن اهالی این ولایت مردمانی از خشک دماغ و متکبر در ضلع تقیم خان واقع

شده و در زمان شورش افغان از قهر برآمده و از دهات دیگر این ولایت کمترا قسم متعدد حق

اهل این سرزمین بسیار بلاد کمتر میرسید باین جهت بسیار از اوباش و اراذل ایشان زنده و هر یک

نفقه چون کسی را نداده اند خود را از وطن در ربط بنا شده و میرانند و اهل این قصبه

در حال متفق بود فرقه از جمع خود را بسته دخواهان اولاد میرزا احمد سیاوش نامی در سنوات

سابقه باین بلد آمده و متوطن شده و صاحب قدرت و مال گشته میرانند و نفر دیگر خود را

بسته دخواهان اولاد حسنعلی بیک نامی که جد ایشان از اهالی سیستان و در عهد نادرشاه تحقیق

مالیات باین بلد آمده زفت نمود صاحب عیال و اولاد و مسکن و قرار و مال شده بسیار از

دریع

ولایت خود را از طایفه ملک جمشید سیستانی میپندارند و این طایفه همیشه با اولاد میرزا

احمد در نزاع و عداوت میباشند و چون از دیوان اعلی اولاد میرزا احمد بمنصب وزارت

این ولایت سرافراز و پسران حسنعلی بیک بمنصب کلانتری دارند همیشه در مقام حسد و

عداوت آن طایفه میباشند و در تضییع ایشان ساعی و جاهد و این عداوت منصب و جاهی

در میان این دو طایفه مستمر و برقرار است و هر محله و هر خانه و هر قریه در این ولایت

در سر و زبان دو فرقه شده هر یک خود را خواهان یکی از این دو طایفه کرده اند و در زمان

حکومت قنبرعلیخان رئیس طایفه میرزا احمد میرزا شفیع و رئیس طایفه حسنعلی بیک میرزا رفیع

بود و این میرزا رفیع در مزاج قنبرعلیخان تصرف کامل نموده قریه کرمان را که از قرای

معظم این ولایت است برای قنبرعلیخان به حیله بعد از صاحبش انتزاع نموده بملکیت

قنبرعلیخان در آورده و پس از مالکیت قنبرعلیخان بابت تغییر تقصیر برای او گذاشته عمله این ولایت

گرفته و بیشتر از دهات از جمله این امورات خود را مقرب حاکم ساخته بعداوت طایفه

میرزا احمد مشغول شده در برابر دهات ایشان هر جا ملکی از طایفه قرار گذاشته تضییع

ایشان برآمده و در آن اوقات میرزا شفیع در آذربایجان در پیش نواب میرزا اسمعیل میبود
و برادرش در ولایت متوجه امور آنجا بود میرزا شفیع این خبرها را که در ارض خوف
دید برادر اللهوردی رفته صادق خان برادر خود را در قراباغ که بزرگی داده و مشهد سرانجام نمود
مکیص و بیست و پنج تومان زر نقد بابت داد و طلب در خدمت پادشاه مرحوم شده و منصب سرکشیک باشی
برادر خود گرفته او را با برادر خود فرستاد و در آن وقت ولایت زنگیرگان و در روشن و حکم آنجا را
آورد که میرزا رضا قلی چگونه حاکم بود و قلعه را که در قریه آورده داشت و بحکم خاقان مغفور
در عهد شیخ الملوک خراب شده بود تعمیر نمود و در میان ولایت مشهور شده بود و چون دولت
علیه ایران را با دولت علیه روم نقاری واقع است حکم به ساختن این قلعه شده است و چون
قنبر علیخان حاکم را به ساختن قلعه کرزان مشغول ساخته بود که مشغول ساختن قلعه او نیست
تا قلعه باتمام رسید و در آن وقت صادق خان نیز بحکم پادشاه مشغول بکشیک زرگری داد و طلب نمود
سی چند نفر تفنگچی را انجام داد میرزا رضا قلی را آتش حقد و حسد در کانون سینه افروخته
شده قنبر علیخان را بر آن داشت که هر که از اهالی ولایت تفنگچی بطلبد او را گرفته تنبیه نماید.

ونیز

و نگذارد و در این امر باتمام رسید قنبر علیخان نیز نظر بخواهش او سه چهار نفر از تفنگچیان را
گرفته تنبیه و مؤاخذه نمود صادق خان در پیش قنبر علیخان گفتگو در آمده قنبر علیخان اعتنا
بسخن او نکرده رفته رفته با صادق خان کمال بی میلی را بهم رسانیده میرزا رضا قلی ماده حاکم را
که پخته و در عداوت آن طایفه مستعد دیده بیشتر خودخواهی و فساد را از قبل خود در ذیر در آورده
بان ماده مستعد ساخت و رسانیده تا صادق خان را گرفته از جهت و تنبیه معقول نکند حکومت
تو در این ولایت مستقر و ممکن نخواهد بود نظر باین مقدمات قنبر علیخان را از زنگیرگان
بر داشته بقلعه کرزان برد و در قلعه کرزان قریب بهزار نفر پیاده و سواره از دهات
خود از طایفه جلیله و غیر طایفه تا کل ذخیره جمع آورده و در نظر قنبر علیخان اقدام باین
نوع امورات را بسیار سست و موهون نموده بنا بر اعتقاد خود او را باقدام باین نوع
و کار را بهتر و در نزد اعیان دولت بدروغ کرده و اشتباه کاری چون که حقیقت در آن
حق بدر طلب دارد که دشمنه مقصد این بود که اعیان دولت علیه عذر بسیاری در این باب
نخواهد کرد و قنبر علیخان خاقان را نوکر دکه با ایران جمعیت را بشهر فرستاده صادق خان را

باغی در تجریش رفته بگیرند آورند تا حکومت مستقیم کرد و قنبرعلیخان باین سخنهای
واهی از جا رفته جمعیتی را که در گزران جمع آورده بعضد یاد سپرده بگرفتن صادق خان
مأمور نمود و میرزا رضاقلی نیز با اهل محله خود چاپاران مقدمه را فهمیده منتظر گشتن صادق خان
در گزران جمعیت را برداشته روانه شد و خود میرزا رضاقلی قرب بشهر در منزل مرحوم
میرزا علی زرگر است توقف جمعیت را بشهر روانه نمود صادق خان بی خبر و غافل از جمع آوری
زنان در خانه خود خوابیده بوده این جمعیت محله ایشان که مرحوم محله بابائی است
ریخته و اهالی محله میرزا رضاقلی و مرحوم محله زرگران است ملحق باین جمعیت شده
دست بغارت و تاراج این محله برآورده رو بخانه میرزا شفیع و صادق خان که داشتند
صادق خان دانست که منظور بگرفتن او است خود را قبل از محاصره شدن
از راه آب بیرون انداخته بطریقه از قرار خود فرار از آنجا اسبی سوار آورده روانه
دار الخلافه شد و حضرات مأمورین هم از غارت کردن محله بابائی و غارت کردن
خانه های میرزا شفیع و صادق خان و زخم در رفتن میرزا با عموزاده میرزا شفیع را که گلوله

تفنگ

تفنگ داشتند که صادق خان فرار کرده و مقصود حاصل از دست رفته خود بگزران فهم
و تقصیر کار رجوع افتاده اینها گاه بدولت پادشاهی چند روز پیش از این حکایات
بسبب وردی که دولت بتهران رفته در منازل ملک آرا منزل نموده مشغول معالجه بود
و این اخبارات را شنیده و آن روز را عمو تیرگان نمودن بی کامل از قاصدهای
تبریزیان و میرزا رضاقلی خان در بست افتاده که در آن نوشته جات قنبرعلی خان بعضی
مفتریات در این باب هم این و آن نوشته و در آن تلخیص خود که خیال بی جا نموده
بود اسم اینها گاهیان را نیز در آن نوشتجات برده بود که اینها گاهیان از این سخنان
مطلع شده اینها گاهیان را از حقیقت احوال مخبر نمودند و میرزا شفیع در دار الخلافه حاضر
شده اسد آقا نامی را از معتبران طایفه در دفع مقصد رفته روانه ایروانات داشت
تبریزیان از خواب غفلت بیدار شده و دانسته که از حکومت با دخیل شدن بر دشمنی
و عداوت مردم منافات دارد و حرکت مبتدا رکه مافات اقدام نماید از جا در آمد
بجای آن اقدام بخیال آنکه میرزا شفیع و صادق خان را ساکت نموده کار بهم خورده را نمودند

استقامتی و بعد میرزا رضاقلی را بهمدان پیش امیرزاده بهمن میرزا فرستاده و جواب آن میرزا شفیع برنگ
دیگر باشد اینکه میرزا رضاقلی در قلعه رسوا آورد تعلیقچی جمع کرده دستخط و علاوه بر آن گریخت درباره در ولایت
باید در اداره چیزی که با سازد و در طلب جوابت ما دادن کاری خود را که بوده و آنها آقا را اعزاز برداشته
سر قلعه میرزا رضاقلی رفت و قلعه را خراب و قریه را آتش زده و ذریه شعبت نو از رعایای آن قریه
کرده بقصبه تویسرکان عودت نمود میرزا رضاقلی بعد از ظهور این واقعه در همدان متظلم و عرض و داد اقدام
امیرزاده بهمن میرزا را بطلب حکومت تویسرکان اذن خواسته و دیگر نیز بیشتر از ایشان کرده روانه تویسرکان
شد و ما دولت امیرزاده بهمن میرزا بدیوانخانه مبارکه در دارالخلافه عرض حال نموده ایشان کردی دولت
با شیطنتهای سابقا و لاحقا از میرزا رضاقلی و تمیز یکسان دیده بود بعضی خود را در این
امتحان در تویسرکان صلاح ندیده روانه زیارت معصومه قم شده منتظر انجام این امورات
گشت و پس از عرض و داد میرزا شفیع در دارالخلافه حکم با حضار میرزا شفیع و میرزا رضاقلی
شده ایشان را نیز بدارالخلافه بردند و در دیوانخانه مبارکه هر یک جداگانه بسیار غارت و تاراج
اموال خود را داده قریب پنجصد هزار تومان بسیاه داده لیکن چون وقت این کار را عظیم شمرده فتحعلی خان

مانع و میرزا فضل الله نوری را برای تحقیق این امور مأمور به تویسرکان ساخته و ایشان با نیز عیان
و میرزا شفیع و میرزا رضاقلی از دارالخلافه بیرون آمده از راه قم روانه تویسرکان شده و در حضور
سلطان میرزا رضاقلی مفصلا به اینکه میرزا شفیع با مردی خاین از شیطنت است مرتفعه
بار گفته بوده ما پیش میرزا فضل الله و فتح الله خان را کجا میبریم و این سیاهه را که ما بدیوان اعلی
داده ایم قریب پنجصد هزار تومان است اگر ده یک این را محصلین از ما مطالبه نمایند ده هزار
تومان میشود ما به یک غارت خود را از این مهلکه خلاص بخشیم میرزا شفیع رسیده بود که چه باید
کرد حکایت میمون و سیر ماست و صاحب خانه و خوردن میمون و ریش بز کاسه را مالیدن
و دیدن مهمان مرقوق این اوضاع را و جویب خوردن بز بالتقصیر از صاحبخانه به تفصیل
که در کتب مسطور است باز گفته بود میرزا شفیع پرسیده بود بز در این میان کی باشد آن
خودخواه مفسد است اینجا گاوان دولت با دیگر میرزا رضاقلی او داده بز این بود که قرار
داده بود و باز گفته بود که از تو توقع داریم که در این مرحله ساکت باشی تا من خود را خبر
از این مهلکه خلاص دادم آن مرد خائن از شیطنت و فساد قبول سکوت را کرده میرزا رضاقلی بعد از

اطمینان از سکوت ایشان قنبر علی خان رفته مقدمات ده هزار تومان را و در میان که نوشته او را نیز
با خود متفق کرده بمنزل فتح الله خان و میرزا افضل الله رفته‌اند و فتح الله خان و میرزا افضل الله گفت
که واضح است که منظور شما تبدیل ارقام کردن و ولایت بر گردن گرفتن [illegible] از طمع است بر شما معلوم
و یقین باشد که سیاهه را من و میرزا شفیع در دیوان اعلی داده‌ایم و قریب به سبعه هزار تومان است
بلکه دیگر افترا و بهتان زده‌ایم اگر دروغ و بی پا است چرا از نقصان [illegible] زسیده شما
از اینجا معاودت نمایید و بعد میرزا شفیع هر چه بخواهید بکنید با آنکه عرض مرا شنیده ده هزار
تومان بشما میرسانم این مدت که خلق شده دشمنان درشت او گفتم میرزا رضا قلی همان
جواب را اعاده نموده بود ایشان از راه طمع ناچار شده او گفته بود ده هزار تومان را با
چگونه میرسانند و کدام حرف ترا اشنیدیم گفته بود جهانگیر میرزا و خسرو میرزا و برادران [illegible]
در وزیرکان میباشند ایشان را موضع اتهام داشته میتوان نمود پس از آنکه [illegible] ایشان را
سخت زده داشت گردیده طوری نمایید که معلوم شود ایشان را مجبور [illegible] شما برسد
که قریه‌ایست در وزیرکان و ملک من است برده و بعض از طرف دولت حبس شده در [illegible]

من که

من که میرزا رضا قلیم متعهد میباشم که ده هزار تومان از جهانگیر میرزا و خسرو میرزا و برادران [illegible]
برادر دیگر گرفته بشما برسانم فتح الله خان در خوش نفس و پاک ذات او مشهور ایران است
بطمع ده هزار تومان مرحوم گردیده و فریب رضا قلی فریفته شده بلکه بعضی سخنان نالایق
اقدام نمایید و میرزا رضا قلی و فتح الله خان قنبر علی خان را هم با خود متفق نموده این عالیجاه را
بخیال خود آشتی بلوغ مادر یعنی وزیرکان قرار داده تدبیرات و خیالات خود معروض
شده خاطر را از قصد خدا و نه جهان و عدالت پادشاه زمان که در میرزا افضل الله نیز بطمع
الحال بالکل ساخته و خاتمه سفر و ماموریت خود را بجز اینکه تمام کردن این عالیجاه را
قرار داده از حوض سلطان روانه قم شده و پس از ورود بقم این عالیجاه را در دو دفعه [illegible]
دیده با انواع سخنان فریب آمیز تکلیف با آمدن وزیرکان نمودند این عالیجاه [illegible]
چونکه خاطر از خیال ایشان نبود راضی بمعاودت شده بود ولیکن قضا مانع شده
ملتفت نشد و بعد از آن حرکت همراه حضرات مامورین بوزیرکان نبود و از منازل حوض سلطان
آگاهی داشت حقوق نمک خوارگی نایب السلطنه مرحوم را با این اراده نصف شب بمنزل ایشان که

آمده حقیقت صورت مأمورین را در حوض سلطان با بندگان گفته اینجانب را فسخ عزیمت از
مرافقت حضرت نموده عزم توقف در قم جازم آمده و هرچه ازان زیادی خواست که ما
خود را معلوم نماید اظهار نام و فتح الله خان خود را نمود القصه چون صبح صادق طالع شد میرزا افضل
و فتح الله خان به روضه مقدسه آمده اینجانب را تکلیف به روانه شدن نمودند اینجانب که هرگز
هرگز در خواب و خیال چنین روزها را ندیده بود خود را در میان چنین بلاها گرفتار دیده
از همه راه گلو را گرفته سکوت پرداخت حضرت دانسته که اینجانب مرافقت
ایشان نخواهد نمود پس از یأس با بندگان حکایت گفته که شنیدم برای تو کلاه بیندازیم
و میرزا ابوالقاسم قائم مقام هم نمیخواهد باشد و فتح الله خان وظیفه نقش برای خلق نموده
و تیز کردن میرزا افضل را رو با بندگان کرده بطریق سرزنش و سرکوب گفت امروز
ماندن با وجاق میرزا اسدالله خیانت است از این حضرت شرم کن از خدا اندیشه نما
و میرزا افضل الله و دروغ مگو بیا برویم و الحق میرزا اسدالله پدر میرزا افضل الله بود میرزا افضل الله
از شنیدن این کلمات که خلق و دلتنگ شده چون پیشتر به تشرف آمده از روضه مطهره

بیرون آمد

و درب اطاق مبارک بسته به غیظ تمام گفت ای ... جناب میرزا محمود از شما در اینجا مانده اید
خانه ما را در تویسرکان خراب کرده برادران ما را از کرده در سیاه چادر سر چهار نفر دیگر که همراه
اینجانب بعد از ترس و خوف زیاد که امری در پیش اینجانب نامزد و دعاگو با همه عجز و
ناتوانی فرداً و حیداً در آن روضه مقدسه ماند و میرزا افضل الله و فتح الله خان سوار شده رخت
رفتند و فتح الله خان ~~و سوار شده~~ میرزا رضاقلی پیش آمد هم جا حکمت نمانده و غیبت کنان در
آن ایام زمستان دو شب در عرض راه که قریب بیست فرسنگ است خوابیده حضرت را باین
تعجیل به تویسرکان رسانیدند و بمحض ورود تویسرکان در درب خانه اینجانب کاوان قراول که آمده
عازل خود رفته از خفاهای چشمه شده ... امیرزاده احمد میرزا و امیرزاده مصطفی قلی میرزا را
شده در خارج بودند بعد از شنیدن داستان قراول خود را به ایشان رسانیده بخانه امیرزاده ...
میرزا میروند امیرزاده خسرو میرزا در کنار حضرت مانده او نیز متوجه تحقیق قضا شده رقعه
به میرزا افضل الله نوشته توقع ملاقات نمایند میرزا افضل الله بعد از لعنت و نفرین از ملاقات
داده امیرزاده خسرو میرزا با چهار نفر قراول به منزل فتح الله خان و میرزا افضل الله میرزا ... میرزا افضل الله

که خلق بسیار یاد کرده بعد از کلی خلیقها باد میکیرد این مال دنیا برای چه بوده خوب شنیده‌ام
دیقیق دارم که امپراطور روس صد و پنجاه هزار با جعفر شاه داده است ای امیرزاده صد و
پنجاه هزار این را من قزاق ساق بده و پنجاه هزار دیگر را باز من زن قحبه بده که در درب خانه
پادشاه در راه تو باشد و آن بدهم و پنجاه هزار دیگر را حرف تو بایستاد دارد که در جهت نجز
امیرزاده خسرو میرزا می باید که این حرفها و کفتگوها در قبضه هزار و نهصد زر زیر دوم شوال
میکنند که فرداست در درب خانه ما که این شراره همه شده است و کلم کیست هیچ از خاقان
میرزا فضل‌الله بعد از شنیدن این کلمه امیرزاده خسرو میرزا که خلق زیاد کرده میگویند ما حق
و نان ناحق ما چیزیم بغربان در قسم چه احتیاج داریم خسرو میرزا در کار خود متحیر شده پشیمان
میکردید اگر منظور شما محو است هرگز سبب برادران خود بعضی در قم توقف و بعضی
طهران کریخته اند این رفتار شما را باید بدانند هرگز باید بگوید نخواهند آمد در بلد خلافه
رفته بقلم و تیغ مشغول شده بهتر آن است که شما فرزادان را در درب خانه بر دارید
با من باشد را طمع نمیکنم جایی دیگر بس از آن بهر طریق خواهش شما محمد میدارم میرزا فضل‌الله

این سخن را پسندیده سخنان نرم با خسرو میرزا در میان میگذارند و خسرو میرزا نیز باز دعا بکوی کرده
بمنزل عمو میآید و فردا دلان نیز از درب خانه مرخص شده خسرو میرزا خود با میرزا باز خانه‌های
خود میان باغچه در پشت خانه‌ها نشیمن است از حجره از باغچه دیوار سکنت خورده بعد
در آن نصف شب در زمستان در برف خود را از آن سکنت دیوار پایین از حجره و پیاده بقوریه
خبر داده دست خود را رسانده و از آنجا بلند تا کسی سر راه باوی بیایند پیدا کنم خود را بطهران
بخانه بعضی میرزا محمد فرزند میرزا رضا قلی جمع از خبر شده خود را بمیرزا فضل‌الله و قم
خان سرباز و با ما میکردید امیرزاده خسرو میرزا بمیان طایفه قزل در زمستان که کریخته و
از آنجا میخواهد با نقشه بواردات برده شده جا بردند و زن و بچه خود را از دست شاه که هنگام بلد بیرون
رفت این کیفیت را عریضه از طرف شاه دولت عرض کرده ام و قاصد حاضر کنم ام عریضه را
مهر کرده بدرون دوانه نمایم و ما با کار خام شوخی این نیز بلد تا من عریضه را مهر کرده دفترهای
بسیار در راه نوشته هر در خلافه فرستاده و نوشته ما صلاح خیلی میدانم که عیال
این حضرات را بقلعه شاه زنده برده در آن قلعه متعهد بسپاریم و در طهران نیز امیرزاده

بهمن میرزا حقیقت احوال که نسبت به پادشاه مرحوم عرضه داشت کرده بود میر علی نقی خان
مالش و کیفی محو فرستاد که شخص پادشاه مرحوم برسانم از اتفاقا امیرزاده بهمن میرزا در
دروازه دار الخلافه میر علی نقی خان میرسد که او از طرف پادشاه مرحوم مأمور به تهران ...
نوشته جات را از قاصد گرفته بجنس محفوظ گذاشته روانه تهران میشود از یک طرف عریضه
میرزا فضل الله و فتح الله خان به پادشاه مرحوم رسیده پادشاه مرحوم از خواندن عریضه ایشان
صدق داده و من الجمله مشغول شده و بخط خود مینوشتند عیال حضرات را قراول گذاشته
نگاهدارید تا به بهمن حضرات در کجا میباشند عن قریب رسیدن اینجا و بخط حضرات که شراب
نخورده است بعد نقض دولت میرزا رضا قلی صد نفر سرباز دسته طالب سلطان میرزا و میرزا
رضا قلی را قراول گذارده مادر و پسر و عیال و اطفال اینها کلان را بتوی قراول از ...
دنبه خانه شش کشمیری و یک قطعه کلی یقه الماس ... و پنجاه جلد کتاب ... زرینهای
اینها که با بعضی ظروف چینی و بلور برسم پیشکش گرفته تحویل قلعه شاه ... خانه کرده
میرزا رضا قلی ... کرسی و خیمها را که در ... یک سینه خود هست ... به آتش

بهم

طمع میمون باینه نخته فرض کرده و سه قریه را که اینها کلان زر خریده و تیول داشته ...
را در حق میرزا اسکندر را بقریه ملک و تیول اینها که فرستاده بضبط انبار و ملک اینها که
اقدام نمود و در همدان امیرزاده بهمن میرزا احمد میرزا را بقم فرستاده با ... که دولت شاهی
اعلام نمودید ... صورت ... بدار الخلافه برده امر خود ... امیرزاده
خسرو میرزا و مصطفی قلی میرزا را از همدان با دسته بدار الخلافه برده میرزا فضل الله و فتح الله خان
از شنیدن این حکایت ... من الجمله دست از زیاده روی کوتاه نموده ...
اخبار در دار الخلافه نشسته و امیرزاده بهمن میرزا خسرو میرزا و مصطفی قلی میرزا را تا منزل رباط کریم
برده در آن منزل امیرزادگان را ... گرفته نصف شب ... بدون خبر امیرزاده بهمن میرزا
... شاهزاده عبدالعظیم رفته و رقعه به امیرزاده بهمن میرزا نوشته اطلاع از احوال خود
مخبر ساخته و امیرزاده مصطفی قلی میرزا در شاهزاده عبدالعظیم نیز طاقت نیاورده خود را به منزل
حاجی میرزا آقاسی رسانده ... و اینها که از قم اقدام ... دار الخلافه نمودند امیرزاده احمد میرزا
در قم ماند پادشاه مرحوم در مجلس اول که امیرزاده بهمن میرزا به خدمت ایشان مشرف شده بعد

احوال تویسرکان را پرسیده بعد شاهزاده بهمن میرزا کیفیت را بتفصیل معروض داشته بود
پادشاه مرحوم و فهمیده بودند میرزا فضل الله و فتح الله خان با صراحت عرض کرده اند که خسرو میرزا
میان قزل و [illegible] رفته است شاهزاده بهمن میرزا عرض کرده بود خسرو میرزا الان
در شاهزاده عبدالعظیم و مصطفی قلی میرزا در خانه جناب حاجی میرزا آقاسی و جهانگیر میرزا و احمد میرزا
در قم ملا شدند پادشاه مرحوم تغیر زیاد فرموده و بخط مبارک احضار میرزا فضل الله و فتح الله خان صادر فرمودند
و هر چه در تویسرکان از عیال و کسان ایشان بودند گرفته اند رد کرده بدار الخلافه آورند که چون
میرزا فضل الله و فتح الله خان حقیقت احوال را از دار الخلافه پنهان داشته هیچ زمان تاب
توقف در تویسرکان ناورده قبل از رسیدن دستخط پادشاهی فرار اختیار کرده آمدند و دیگر [illegible]
میرزا رضا قلی از خویش و درویش شده از زندگانی ایشان مایوس و بیچاره مانده و پادشاه مرحوم شاهزاده
مصطفی قلی میرزا را نوازش و مرحمت زیاد فرموده اذن توقف در دار الخلافه طهران را به ایشان
داده و شاهزاده خسرو میرزا صحبت مرحمت فرموده و مواجب مخصوص باجه اذن داده که
بتصرفات تویسرکان ارزانی داشته و ایشان را [illegible] و [illegible] که از

میرزا رضا قلی

و میرزا رضا قلی شر انگیز بظهور رسیده و کشته شده عزم توقف قم را جزم نمود شاهزاده احمد میرزا را
روانه تویسرکان ساخت و خود مشغول بتحصیل علوم دینیه شده بجز از آن مقدمات و فقه و اصول
در هر رشته قلم اشتغال ورزیده و بعضی از احوال و اسباب را از میرزا فضل الله و فتح الله خان
شاهزاده مصطفی قلی میرزا الکم پادشاه پس گرفت و پس از ظهور این مفاسد و اکاذیب
تبریز عالی خان معزول و میرزا رضا قلی در طهران مامور بتوقف آمده تا سال وفات پادشاه
مرحوم در آنجا مانده تا بعد جلوس و چگونه از او مراحمات او نوشته آمد منتقم حقیقی در مدت
یکسال فتح الله خان را بخانه خویش دچار گرفتار کرده معتود مقام خود فرستاد میرزا فضل الله بسببی از
اسباب غیبی و تفصیل آن مناسب رساله نیست عنقریب بچوب کاری عدالت پادشاهی تا کمر
ریخته شده با برادران مجروح بکاشان فرستاده شده و تا ایام وفات شاه مرحوم در آنجا بودند
و ایشان [illegible] بخیال توقف در قم و تحصیل مقدمات و فقه و اصول از استادی
جناب مجتهد العصر والزمان آخوند ملا محمد صادق [illegible] کار رئیس الملک در درب دروازه
معصومه است مشغول شده حاسدان مملکت حسد برده بنا زدم برخاسته و حاکم ولایت را

با جمعی از جمعیت افاغنه و حکاکات اقدام نموده و اینجاکو را دلتنگ نموده از هرات فرار نمودند
و در نجف آباد حاجی میرزا آقاسی را دیده حاجی با اینجاکو گذارش کرده و حفظ کار و شهر را که کسی
خلاف شرع با اینجاکو متعرض نشود تعهد نموده چون دولت قوی مستقل بود میرزا نصرالله صدرالممالک
بود و حاجی میرزا آقاسی را التفاتی نبود با اینجاکو گفت که در تبریکان رفته مشغول دعاگوئی
باشد اینجاکو نیز استجابت سخن ایشان را نموده فرخ خان کاشی خلعت نوازش و دستخط
التفات از پادشاه مرحوم با اینجاکو رسانیده اینجاکو به دولت پادشاهی به کوشش تمام
روانهٔ قم شده عیال را برداشته به تبریکان آمد در زمان تحریر هزار و دویست و شصت و سه
تا حال تحریر که ابتدای شصت و هشت است در تبریکان می‌باشد تا بعد از این چه پیش آید
و از پردهٔ غیب چه ظهور نماید حکایت از عجایب اتفاقات آنکه در سنه هزار و
دویست و شصت و سه در شهر قم الاغی متولد شده یک چشم در پیشانی داشت و جای
چشمهای متعارف در سایر الاغها می‌باشد صاف و ممسوح بود و هیچ علامتی نداشت و لب بالا
نیز به هیچ خلقت نشده بود و لب پایین آن حیوان به طور دقیق آفریده شده بود که تا نزدیک
دماغ

دماغ او رسیده عرض لب بالا فک اعلای آن حیوان را مستور ساخته بود صاحب الاغ
بعد از تولد این حیوان ترسیده سر او را بریده به خدمت جناب مجتهد العصر و الزمانی آخوند ملا محمد صادق
آورده بود و همه کس در آن مجلس سر آن حیوان عجیب الخلقه را دیده بعضی چون غرابتی داشت تحریر شد
ذکر وفات شاهزاده قهرمان میرزا و ... خان امیر نظام در دولت آذربایجان و حرکت
اردوی همایون از دار الخلافه به کرم قزوین شاهزاده قهرمان میرزا برادر اعیانی پادشاه مرحوم
بود و حکومت آذربایجان از طرف پادشاه مرحوم چنانکه ذکر شد متصدی آمده بود در ایام توقف
اردوی پادشاهی در بیلاقات همدان آثار مرض در او ظاهر شده نسیان و فراموشی بر او طاری
گردیده و قریب دو سه سال این مرض به طول انجامید روز به روز شدت داشت و به زیادتی ضعف
بدن نیز علاوهٔ علت شده پهلو بر بستر ناتوانی نهاده اطبای حاذق از معالجه‌اش عاجز آمده
مرض منجر به وفات و ممات گردیده در عالم جوانی به رحمت یزدانی واصل شده و حزن و غم
بر محبان و دولتخواهان استیلا یافته به لوازم تعزیت داری در یک روز کوشیده و شیخ ملقب را
بی‌بدل بهتر پادشاه جهان و از وجود ذیجود ولیعهد دولت علیه ایران دوده و شاهزاده ملک قاسم میرزا

نعش آن نوجوان را بر دوش به دارالایمان قم رسانیده و در جنب مضجع خاقان مغفور
مدفون ساختند و اولاد و عیال ایشان هم در دارالخلافه رفته در ظل رأفت و تربیت پادشاه
مرحوم آسایش گزیدند و یکدو ماه قبل از وفات امیرزاده قهرمان میرزا محمد خان امیر نظام که از
امرای اعظم و وزرای ارکان دولت علیه ایران بود در دارالسلطنه تبریز وفات یافته جمیع اهالی
آذربایجان از وفات او متأثر شدند و چنان نیک ذاتی و نیک رفتاری از او بسبب معجزه
در علمای آن ولایت ظاهر شده بود که جمع کثیر به معجزه آن ولایت بدون علم و ذریعتش دوان
اعم در دروب و اسواق و خانات را بسته فوج فوج و دسته دسته مجتمع و در تابوت او حاضر
شده گریه و زاری آغاز نهادند و چنین معروف بود که در آذربایجان کارگزاران و حکمران لباس جوهری
از او بقدر سر موئی رنجش و نارضامندی نداشت و هر کس برای او طلب مغفرت و آمرزش نموده
و مینمایند خدا تعالی او را غریق رحمت خود کرداند پس از وفات او و وفات امیرزاده
قهرمان میرزا پادشاه مرحوم نظر بقابلیت ذاتی و استعداد جبلی میرزا محمد تقی خان را بمنصب
وزارت نظام سرافراز ساختند و خدمات رجوعه امیر نظام مرحوم را بعهده میرزا محمد تقی خان

مفوض

مفوض و موکول داشتند و میرزا محمد تقی خان نیز سالها با محمد خان امیر نظام نشست و برخاست
نموده بود و از رفتار و سلوک و آداب دانی او اخذ طرق سلوک نموده در خدمت مرجوعه
بنحو خوب کارهای خیرخواهی ظاهر کردانیده محل وثوق و اعتماد پادشاه مرحوم
گردیده حاجی میرزا آقاسی این معنی را از پادشاه مرحوم ادراک نموده در آن اوقات میرزا
محمد تقی خان را بسفارت دولت علیه روم نامزد نموده روانه آن مرز و بوم ساخت و بعضی
از احوالات سفر ایشان در مقام خود برشته تحریر کشیده خواهد شد انشاء الله و چون
امیر نظام و لشکریان از تفویض این منصب بوزیر نظام ملتفت و منتظم آمده رای پادشاه مرحوم
بر آن قرار گرفت که امر حکومت آذربایجان را با امیرزاده بهمن میرزا مفوض فرمایند
لهذا امیر علینقی خان حاکم را که وکیل امیرزاده و در دربار خانه مبارکه بود بطلب او به تهران
فرستاده امیر علینقی خان به تهران آمده امیرزاده بهمن میرزا را از حکم پادشاه جهان مستحضر
ساخت و امیرزاده بهمن میرزا هم از دارالخلافه رفته بمنصب حکومت آذربایجان سرافرازی حاصل
نموده روانه آذربایجان شده بخدمات مرجوعه خود قیام و اقدام نمود و در بین اوقات

حاجی خان ولد سلیم خان حاکم ولایت سنقر و از طرف پادشاه مرحوم حاکم ولایت کرمانشاهان
بود برای انضباط امور سرحدیه کرمانشاهان تا قصبه کرند رفته بود و از مردان شهریار
بایست طمع به دختر یکی از رعایای آن قصبه نموده و میخواسته است که بدون قواعد شریعت
خاطر خواه او را بمنزل خود برده باشد اهالی آن قصبه رضا به آن حرکت نکرده او را نصیحت
نموده و او نصیحت پذیر نشده با ایذاء و اذیت اهالی آن قصبه پرداخت اهالی آن
قصبه دست از غیرت و حمیت خود نکشیده حاجی خان را محصور نموده و نیز پاکان خود
مجبور داری کوشیده و از کرمانشاهان مدد طلبیده تا رسیدن مدد اهالی قصبه کرند از ترس
جان خود که اقدام بچنین امری نموده بودند هجوم بمنزل او نموده او را کشته با جمیع توابع و
و حشم مقتول ساختند و بعد از این عمل جرأت و وهم بر ایشان مستولی شده با تمام
اهل و عیال خود را برداشته متوقف شدند و پادشاه مرحوم محمد خان ماکو را بایالت
آن ولایت نامزد فرموده و در باب اهالی کرند حکم از دولت صادر شد بعد از چندان
بازمنفرقه رعایا عودت باوطان اصلی نمودند و در همین اوقات مابین رضا قلی خان

وال

والی اردلان و عبدالله پاشا حاکم شهرزور و سلیمانیه نقاری پیدا شده رضا قلیخان والی باهم جوانی
مست و از شراب ارغوانی و در دایره حیرانی همیشه سرگردان بود اهالی ولایت اردلان را
بجز دانه جمع نموده در کمال غفلت و بیهوشی جمعیت خود را برداشته بر سر سلیمانیه قدم گذاشته اگر وده
نشست و بنوازش مطربان خوش آهنگ و بر خوشی طنبور و چنگ مشغول نمود غافل از آنکه عبدالله
پاشا از ابتدای طفولیت تا آخر ایام جوانی در دار السلطنه تبریز در بزم نوکان از طرف سلیمان پاشا
والدش متوقف بود و دست آموز امراء و اعیان دولت آذربایجان شده از همه تکلفات رزمی
بزمی آگاهی یافته نخته هم کار گردیده است در مقابل چنین نخته این فرع خام نشستی و جام بر دولت
غالب با غرور و نهایت نادانی است و عبدالله پاشا هم از دانستن این احوال ده هزار نفر لوار
آزموده بر داشته خود را باردوی رضا قلیخان رسانیده رضا خان والی را با اتباعش بهانقدر
فرصت نداده که خود را بسپاهی جلیل رسانیده راه فرار پیش گرفتند و عبدالله پاشا اسباب
تجمل اردوی او را غارت کرده عود بسلیمانیه نمود پادشاه مرحوم از این حرکت رضا قلیخان
و حرکات دیگرش که لایق بحرز بیت نسبت باو بالتفات شده با وجود آنکه همشیره

اعیانی پادشاه مرحوم را در حبالهٔ نکاح داشته و خود نواده دختری خاقان مغفور بود او را
از حکومت مملکت کردستان معزول فرموده به دار الخلافه احضارش داشته و در آنجا تا ایام وفات
شاه مرحوم محبوس نظر بود پادشاه مرحوم پس از انقضاء زمستان و انتظام امور و مهام در بهار
با اجتماع بعضی از لشکرها فرمان داده به جهت وجع پا که در وجود مبارک حادث شده بود
و اطبا رجوع به چشمه‌های حاره و غسل نمودن را تجویز نموده و نافع شمرده بودند از دار السلطنه
قزوین تشریف فرما شده و از آنجا به چشمه آب گرم و در محال آذربایجان تشریف برده
تابستان را در آذربایجان منقضی ساختند و در همین اوقات امیرزاده بهمن میرزا را
با لشکرهای نظام آذربایجان به جهت نقار و منازعه‌ای که فیمابین دولت علیه ایران و روم بود به سرحد
مملکت خوی و سلماس فرستاده و لشکریان و سرحدداران دولت علیه روم نیز قریب به سرحد
آمده نشسته و سفرای دولت روس و انگلیس به گفتگو در آمده طرفین را از مجادله و مقابله و استعمال
دست مانع آمدند و تعهد نمودند به فرستادن سفرا رفع گفتگو و نقار فیمابین را بالکلیه
نمایند و با این جهات اردوی همایون از دار السلطنه قزوین به دار الخلافه عود فرموده و امیرزاده بهمن میرزا

نیز از سرحد

نیز از سرحد به دار السلطنه تبریز معاودت نمود **ذکر تعیین میرزا محمد تقی خان وزیر نظام برای**
کنفرانس امورات دولت علیه ایران با دولت علیه روم و کیفیت مصالحه حاجی میرزا آقاسی
در خدمت پادشاه مرحوم چنان مصلحت دید که وزیر نظام دولت علیه ایران را برای رفع این
نقار و اتمام این کار به دولت علیه روم به بیان آمده مأمور سفارت آن دولت نماید نظر به
مصلحت دید نوشته جات و اشتر نوشته شده وزیر نظام به سفارت دولت علیه روم مأمور گردید
وزیر نظام مدت دو سنه هزار و دویست و شصت از دولت علیه ایران به دولت علیه روم
رفته در مملکت ارزنة الروم به حکم اعتبار آن دولت با ارکان آن دولت گفتگو آغاز نهاده
حاجی میرزا آقاسی هم با وزیر نظام صفا نداشت و وجود او را در ایران در خدمت پادشاه
جهان مکان امر خود می‌دانست اهتمام داد که نشتی امر را به نحوی خاتمه که از نوشته جات
ایشان را در میان نوشته جات حاجی میرزا آقاسی بعد از وفات شاه مرحوم در وقتی حاجی به کربلای معلی
همچنان سر مهر گشوده یافته بالجمله وزیر نظام تا سنه هزار و دویست و شصت و سه در ارزنة
الروم مانده و در آن اوقات حاجی میرزا آقاسی برای تضییع و تخریب وجود شریف وزیر نظام

خواهش از دولت علیه روم نمود مضمون آنکه دولت علیه روم مأذون نمایند مسجدی در دار السلام

بغداد به دولت علیه ایران تنها بدهند که با آداب تشیع پیشنماز تعیین شود که شیعیان مملکت

بغداد در آن مسجد بدون تقیه نمازی و آداب جمعه و صلوات را به طریقه علیه و عمل ائمه اطهار

کنند نماز فریضه ادا نمایند وزیر نظام در اظهار این خواهش تأکید نمود و حاجی میرزا آقاسی نوشته

بودند واضح است که دولت علیه روم این خواهش را قبول نخواهند نمود و از آن گذشته برای ملت

دولت ایران این خواهش چه فایده دارد حاجی میرزا آقاسی قبول این معنی را ننموده در باره

اصرار به وزیر نظام نوشته بودند با وجود اظهار این خواهش اقدام ننماید وزیر نظام ناچار سخن را

که از خواص سرعسکر ارزنة الروم که در کنیسه دولت علیه روم بود شنیده بود محض دریافت

نمودن دولت علیه روم این خواهش را به سفیر دولت علیه ایران در نظر دارد علما و مفتیان بلد را

تحریک نموده بودند که عوام الناس آن ولایت را جمع نموده به منزل سفیر دولت ایران ریخته دست

به هرزه کاری و زبان به هرزه درائی گشایند عوام الناس ارزنة الروم بقدر سی چهل هزار نفر

اجتماع نموده منازل وزیر نظام را احاطه نمودند و زبان به هرزه درائی گشودند و با زخم سنگ

ولکن

ولکن اقدام ننمودند وزیر نظام چندان از وقوع این حادثه مضطرب و متزلزل نشده

در وثاق خود نشسته سی چهل نفر از تجربه نظام دولت ایران به محافظت وجود شریفش اشتغال نمودند

و کار به جائی رسیده دیوار همان منزل را که وزیر نظام نشسته بود عوام الناس ارزنة الروم

[illegible] که شنیده در [illegible] به ضرب سنگ ها [illegible] و جمیع اسباب

و اوضاع منزل را عوام الناس تاراج و غارت نمودند و این غوغا قریب به پنج

ساعت طول کشیده از طرف سرعسکر ارزنة الروم کسان و پلیس آمده دفع غوغای

عوام را نمودند و کم‌کم خبر به وزیر نظام رسیده زبان به عذرخواهی گشودند و با وجود آنکه این

حکایت نیز علاوه تمسک‌ها [illegible] شد وزیر نظام به قوت عقلی خداداد به هر نحو که

معقول بود سعی و تلاش نموده حدود مصالحه را بین دولتین را در سنه هزار و دویست و شصت و سه

با تمام و انجام رسانیده با کمال سرافرازی از دولت علیه روم با مصالحه نامه جدید معاودت

نموده به عهد پادشاه مرحوم در دار الخلافه مشرف شده و حاجی میرزا آقاسی بنای بدسلوکی

با ایشان گذاشته و ایشان نیز چندان از تشریف بردن ولیعهد به ولایت آذربایجان از

دار الخلافه روانه آذربایجان گردیده و سه ماه گذشته که جوهر ذاتی و استعداد فطری خود را

در صفحات دولت علیه ایران ظاهر ساخته چنانکه بتفصیل مذکور خواهد شد ان شاء الله

ذکر جشن دارا حضرت ولیعهد که در دار الخلافه طهران واقع شد

چون حضرت ولیعهد بسن رشد و تمیز رسیده رای جهان آرای پادشاهی بر آن قرار گرفت که در آن ادواری چند از سلطنت برای حضرت ولیعهد خطبه فرمایند لهذا جناب شاهزاده احمد علی میرزا را لایق و سزاوار دانسته تدارکات عیش و سرور کلی و [illegible] نموده جشنی عظیم در باغ نگارستان مرتب داشته و از اطراف و جوانب ایران اهل عیش و طرب در آن انجمن حاضر شده هفت شبانه روز بعیش و سرور گذرانیده انام مشغول بودند در ساعت سعد قران سعدین واقع شد خدای تعالی همه وقت عیش و سرور را باین خاندان بر قرار داشته [illegible] الله

ذکر حادثه که در دار الخلافه واقع شد در ایام مرض پادشاه و شفا یافتن از درگاه الله

بعد از انقضای زمستان آن سال و گذشتن جشن نوروزی فی الجمله مرض بر وجود پادشاه مرحوم استیلا یافته و وجع پای مبارک شدید شده منجر بضعف و ناتوانی گردید چون تا آن زمان مرض چندان استیلا نمی یافت و هر وقت که عارض میشد بزودی معالجه پذیر میگردید در این وقت مرض را شدتی پیدا شد هر کسی را بود امانی پدید آمده هر خامی خیالی افتاده

رفته بود که

الله قلی میرزا که ربیب حاجی میرزا آقاسی و نواده دختری خاقان مغفور و نواده پسری حسینعلی خان برادر خاقان بود و بسبب وزارت حاجی میرزا آقاسی منصب ایلخانی گری طایفه علیه قاجار باو مفوض شده بود و در اوقات ترقی با آرزوی رتبه منصب ایلخانی خود بردن که آهسته با گروه امرات دولتی و غیره تقرب میفرمود و امرا و اعیان نیز از ترس حاجی میرزا آقاسی با او بطور تقی دیگر سلوک میکردند در اوقات مرض پادشاه مرحوم بباغ خود که در خارج دار الخلافه است رفته [illegible] افتاده جمعیت جمع نموده بطوریکه نالایق حرکت می نمود و باذن و اجازه دولت علیه از قورخانه مبارکه سرب و باروط بسیار گرفته بباغ خود برده بود و تحرکات مجنونانه اقدام نموده و بلکه سخنان ناشایست بقلم آغاز نهاده و همچنین از وزرا و ارکان معتمد میرزا نصرالله اردبیلی مستمع این دعاوی گردید دولت در ولایت [illegible] شده میرزا نظر علی حکیم باشی قزوینی با کمال ارادت با نظام قزوینی سابقاً آشنا و واسطه امورات او در خدمت پادشاه مرحوم شده بود و آنگفتگو را بمنصب [illegible] فوج قزوینی رسانیده و حتی با او قرارداد بود و در ازای اینها بسبب [illegible] دارد هر وقت نوشته خبر رسید افواج نظام قزوینی [illegible] در دار الخلافه روانه گردید [illegible]

حکیم باشی و سرتیب قزوینی بیقرار بوده است در اوقات اشتداد مرض پادشاه مرحوم
حکیم باشی خود را از ارکان دولت علیه میدانست خان مصلحت میدید که انواع تزویر را
هر از هفته چهار پنجشنبه دیگری در ذیل ارک همایون در وثاقهٔ مبارکه را تغییر داده و این
خدمات را با انواع تزویر تفویض کنند و اگر العیاذ بالله امری واقع شود کسان تبریز نوشته
امیرزاده بهمن میرزا را هر از هفته آورده در مسند خلافت برقرار و متمکن سازد و این خیال
محال محض را بجز منحصر ساخته و نزد میرزا نصرالله صدر الممالک نیز رفته این گفتگو را
با او عیان میکرده و میرزا نصرالله بعضی سخنان که در همه وقت گوشش بدان باز گفته
از بار دولت میبایست زد و به جناب میرزا آقاسی این گفتگوی حکیمباشی را اعلام نماید چون مرض
پادشاه در کمال شدت بود همه دولتخواهان دست توسل به اعز مقدس الهی زده از الطاف
غیبی چشم داشت تا در این امر را داشته در فرقوریکه مسموع شد در آن اوقات
شاهزاده ملک قاسم میرزا بر دولتخواهی سرکار ولیعهد دولت ابد مدت بر کمر زده بعضی سعد را رسمی
و مقدمهٔ جمعی دیگر در راه اول خارج آمده و رفت میکرده و این سخنان در دار السلطنه
بروز و شیوع پیدا کرده بود همه خلایق منتظر بودند که از پردهٔ غیب چه ظاهر شود و پادشاه مرحوم

بلرزند

بلرزند و یکشب بیهوش افتاده بودند که در آن وقت از شفاخانهٔ غیبی و از فضل الهی آثار صحت
در وجود پادشاه مرحوم پیدا شده چشم مبارک را گشوده تکلم نموده بودند قراریکه مسموع شد علت
و سبب شفا بعد از فضل خدا آن بود که فصدی که مقرر بوده در حالت بیهوشی واقع شده آن
فصد مفید افتاد و سبب صحت و تندرستی پادشاه مرحوم آمده دیگر آنکه داغ دیده است
سبب شفا آنکه العیاذ بالله در آن اوقات این امر اگر پیش میآمد هنگامه ها
در میان عباد الله پیدا شده استقامت در پردهٔ غیب در وجود ذیجود پادشاه جهان برای
سرپرستی ضعفا و عجزه اهالی مملکت ایران منوط و مربوط بود هنگامه ظهور نرسیده چون
کارکنان عالم قضا اسباب جهانداری و پادشاهی این سایه الله و این پادشاه گره
خاطر را در عالم غیب مرتب می نمودند آن سبب پادشاه مرحوم را از آن مرض شدید صحت
پیدا شده خار و خاشاک فتنه را هر بابت از سر این راه بدست تدبیر برداشته
القصه بعد از حصول صحت کافه عموم اهالی ایران شادمانه و چراغان کرده جشن نذورات
و تصدقات بارباب استحقاق داده و دولتخواهان حکایات و واقعهٔ ایام مرض را
بسمع پادشاه جهان رسانیدند تا آنکه حکیم نظر علی را که از جهان آگاهی دوری داشت پاینده رتبه

علیل رسانیده بودند و در این هنگام با وجود حضرت ولیعهد این نوع خیالات ناپسندیده
از او ظهور نموده بود از نظر التفات دور ساخته و حکیم نظر علی را بقزوین رفته در آنجا
تاب توقف ننموده پناه به آستانه حضرت معصومه آورده در آنجا مقیم آمده و آقا شاهزاده
ملک قاسم میرزا را جناب حاجی میرزا آقاسی به گونه‌ای کرده پادشاه مرحوم شاهزاده پیغام داده
بعد از آنجا در ایام مرض من به منازل سواری حال خارجه تردد داشته به همین حکم
ایشان را نیز عذر خواسته از دار الخلافه روانه آذربایجان ساخته و آقا ایشان را
پادشاه مرحوم ملکوتیت کلب بیگیان و بعد ورود مأمور فرمودند در دار الخلافه اذن و اجازه توقف
ندادند حکایت حکیم نظر علی مردی سوداوی مزاج بود از در ره بغم خیالات سوداویه در او
ظاهر شده خواب و خوراک بالکلیه از او منقطع آمده در خوردن قهوه که مزید سودا است
افراط نمود و در کشیدن غلیان که ممد خیالات است اکثار آغاز نهاد لهذا حالش
بر آن کشید که غفلة سوار شده ماره را حاویان رفته بخدمت حاجی میرزا آقاسی رسیده عذر
نفقه خواست غفورا در خواهر و در عالم درویشی معرض ماضر گوید در راه صدق و صفا بوده بر توسن
این خیال سوار شده تندتر از دم تیز تک خود را در طهران بارگاه پادشاه جهان ...

غفلة

۳۷۳

غفلة وارد منزل حاجی میرزا حکیم با دیر خیال کرد که باشاره پادشاه مرحوم از قم
بیرون آمده است اندک اعتنائی باو ننموده بدون تفحص و احوال پرسی از او معلوم حاجی نمود
که حرکت او بی مأخذ بوده نه اکمال بزبان ترکی به بیاران قراول و ترکیان مستحفظ او را
زده بنای فحاشی گذارده و میگوید که بکشید این که بیرون قزوین براه بخیال کشتن من آمده
و از این جرئه سخنان گفته او را بقراولان فوج خاصه شریفه می‌سپارند و احوال او را که
پادشاه معلوم نمایند پادشاه مرحوم حکم میفرمایند او را بمحبس انبار برند بار حاجی شفقت
او را متهم از زدن محبس انبار بدار الخلافه تا ... میشود ... حکم بادکوبه
او در باره به نسبت قم ... از وضع روزگار را ملاحظه کرده او را در منزل
حرم سلطان بر به ... حکیم باین صورت ... بقدر رسانیده از نو
مشغول بخیالات قهوه و غلیان گردید تا باز آثار خیالات بروز و ظهور نماید اما
احوال ایشان آنکه ... در حوالی ولایت بر وجود باز بنای خودسری و غرور [illegible]
دست ... بخشش ... خیال ... مشغول شده ... بر پا
... دست [illegible] ۲ ... و این سخنان منتشر شده محمود خان کاشی

۱ رفته رعیه رفته ... ولایت ... مملکت نیز ... [illegible]

که نوکری بیشتر و بیش و کار کرده ایلچیان بود حقیقت احوال را به پایه سریر اعلی عرضه داشت

مضمون رسالهٔ ایلچیان آنکه در دار الخلافه یاد نوشته که ترا یاغی در کرمانشاه قسم داده اند باید نزد خود را

بدار الخلافه رسانیده تا در امر او از پردهٔ غیب چه ظاهر شود او نیز بدون اذن و اجازه

سلطان با هزار سوار از بروجرد از راه جبالت و تا دانی روانه دار الخلافه شده ایلچیان کوی

مملکت در بیم هم در بالاخانه عمارات شاهی مشرف بر دو خانه و در راه و ولایت بر دو جواب

نشسته بود که گویند ایلچیان از راه خارج شده بطرفی سلطانی پیدا شدند از طرف دیگر جواب

و رانتر ورنیش و کلمی بکلمی ماده زن بلند میکنند و ادبار از دوام و جلال تمام وارد کاروانسرای

خارج دروازه تهم شده از تعجیل که برش دار الخلافه داشتند در آنجا نزول نمود و یکباره بزیارت

آستانه حضرت امامزاده با حکم لطف علم طاقات سنه تهم در سه ساعت در منزل او نشست

با و گفته بعد که کجا میروی در جواب بیت بنشینی این مصراع را در جواب خوانده بود مرا با

مصدر به چه کار است القصه از تهم تکبیر کرده سلطان رفته در آن منزل و شغل پادشاهی

مجمع فرامین ملوکانه باو رسید حکم منع آمدن او بدار الخلافه و رفتن عتبات

عالیات شده بود و او از خوف سلطان معاودت نموده در بیت معصومه قم نشست

و سواران

و سواران دیگر نیز و در ایام آن پرشان باشد فی الجمله بهوش آمده خواست که اذن

توقف در بلدهٔ فیض حاصل نماید پادشاه مرحوم راضی نشده شاهزاده ابوالملوک را تعیین

نمودند که آمده او را با کمال اکراه روانه عتبات عالیات نماید و ایلچیان نیز در دو شاهزاده

ناچار جمعی از خدمتکاران غیر ملتزم خود را برداشته راه عتبات عالیات را پیش گرفت

و تا حال تحریر در آن مملکت میباشد **ذکر احوال مملکت خراسان و وقایعی که در آن**

سامان واقع شد چون از ابتدای سلطنت پادشاه مرحوم الله‌یارخان آصف الدوله

بحکومت مملکت خراسان اشتغال نمود و بنابر خالیت دولت که با پادشاه مرحوم

داشت خود را اعظم ارکان دولت علیه میدانست نظر بتمادی ایام حکومت در مملکت

خراسان و وسعت آن ولایت جلادت آنکه مالیات آن مملکت را بالکلیه بمخارج خود

صرف نموده چیزی به دیوان اعلی نمیرسانید استقلال تمام یافته بخیال خودخواهی افتاده بعضی

مرحلات و در بعضی ... با اهل آن ولایت آغاز نهاده با جعفرقلی خان بجنوردی کمال

خصوصیت بهم رسانیده دختر خواهر او را برای پسر خود حسنخان تزویج کرده و دختر حسنخان را

بجعفرقلیخان داده و عقد ناخواهران برقیمه جانب دولت علیه نمی‌نمود حاجی میرزا آقاسی

این نوع اقتدار و شوکت او را در مملکت خراسان ملاحظه صلاح دولت دانسته در کسر اقتدار
و اعتبار او میکوشید او نیز وزارت حاجی میرزا آقاسی را در خدمت پادشاه مرحوم سبب
عداوت و عناد خود فهم داده سر از اطاعت احکام دولتی باز میپیچید رفته رفته کار بجائی رسید
که حاجی میرزا آقاسی خواست که باینجهت مرکب همایون پادشاهی بطرف مملکت خراسان
حرکت دهد محمد تقی خان برادر آصف الدوله که در خدمت پادشاه مرحوم راه سخن داشت در این
گونه حکایات مطلع شده ببرادر خود اعلام داد چون دیده زندگی [illegible] برده لاجرم در کار
برخیزد و طلب یاغیگری آصف الدوله بلند آوازه شد حقیقت احوال بگفتگو [illegible] را
ببرادر خود اعلام نمود صلاح را در آن دیده آصف الدوله به دار الخلافه آمده در خدمت پادشاه
مرحوم رفع اتهام از خود نماید آصف الدوله نیز امر مملکت خراسان را بسلیقه خود منظم
ساخته به پسر خود حسن خان مشهور بسالار سپرده خود با جمعی از مشهد مقدس بیرون آمده عازم
دار الخلافه گردید حاجی میرزا آقاسی از اراده آمدن او به دار الخلافه واقف شده حکم از پادشاه
صادر نموده روانه داشته بود که ترک اراده آمدن نماید و آصف الدوله اظهار شوق شرفیابی
حضور پادشاه را نموده منع نشده وارد دار الخلافه شده و در دار الخلافه مدتی مانده

چون

احترامی که متوقع بود معمول ندیده عزم زیارت بیت الله الحرام را نمود و همشیره خود را که والده
پادشاه مرحوم بود با خود در این عزم متفق ساخته اجازت زیارت بیت الله الحرام را خواسته
و پادشاه مرحوم رخصت داده اجازه مرحمت فرمود حکم با انجام تدارکات آن سفر نمود و پادشاه
مرحوم بسبب بی اعتنائی محمد حسن خان و ظهور پاره از حرکات ناشایسته او از میرزا محمد خان ولد
آصف الدوله را بایالت خراسان منصوب و [illegible] روانه خراسان ساخته و میرزا محمد خان مشهد
مقدس رفته ارگ و توپخانه را که در تصرف ترکمان آذربایجانی بود بهم انگیخته حاکم و معتمد
دولت چاپار [illegible] از تصرف ایشان درآورده بتصرف برادر خود حسن خان داده و خود در آستانه
منزل که امام ثامن ضامن بعنوان بست نشست و آصف الدوله در خدمت والده پادشاه مرحوم
قبل از وقوع و ظهور این حکایات از دار الخلافه روانه شده از سرحد ایران گذشته وارد
مملکت روم شده بود.

ذکر شمه از احوالات سید علی محمد مشهور بباب

سید علی محمد از سادات دار العلم شیراز و احوالات او از قراریکه از علمای اعلام الاحترام مسموع شده
تحریر میشود سید مشار الیه در اوایل حال چند سال بتحصیل علوم دینیه پرداخته و در پی تحقیق
[illegible] ریاضات و مجاهدات نفسانیه از جناب [illegible] مجتهد العصر والزمان حاجی

آقا حسین امام جمعه خوی مسموع شد که او را در وقت گرفتاری در منزل ایلخانی آذربایجان ملاقات
کردم و در زاویه ارزنه تحقیق و حاصل آن استعلام معلوم میشود که جناب باب در فقه و علوم
ظاهری مهارت نداشت بلکه در اخلاق نیز چندان کسبی نموده بود چنانکه در مجلس ملاقات برادر
زاده حاجی میرزا آقاسی همراهم بود قبل از معرفت کمال ادب نسبت به من اظهار الفت و ودادی مینمود
پس از آنکه دانست برادر زاده حاجی میرزا آقاسی در مجلس است با او تکلم آغاز کرده سخنان
ملایم گفته خضوع و خشوع بسیار نسبت باو نمود و باز جناب آقا حسین میفرمود که چون مشغول ریاضات
شده است و در عالم ریاضت مقامی که قابلیت و استعداد آن نداشته رسیده و نیز چندان ظرفیت
نداشته از احوالاتی که در عالم ریاضت باو عارض شده در شناخت خود خبط و خطا
نموده است و ادعاهائی را که مناسب مقام و احوال او نیست مینماید و همچنین از جناب
علامه فهامه مجتهد العصر و الزمان میرزا محمد جعفر تبریزی کاظمی رحمه الله مسموع شد که در حین
زیارت عتبات عالیات جمعی از مریدان او را دیدم که نقش نگین انگشتر ایشان این بود
که لا اله الا الله محمد رسول الله علی محمد باب الله و مجتهد مرحوم میفرمود که در کلمات او زبان
عربی گفته و اسم او را قرآن نامیده غلطهای نحوی بسیار دارد مریدان او عذر این غلطها را

چنین

چنان میگویند که حق تعالی بسبب گناهانی که در حروف عربی در ابتدای خلقت واقع
شده ایشان را بنزاد و جزای آن گناهان مقید و محبوس بیک حد قواعد نحو نمود و چون سید علی محمد
باب برانگیخته شد رجوع که نهست شفیع گناهان حروف عربی شده حق تعالی بشفاعت او در باب
حروف عربی قبول نموده ایشان را از قید و حبس بیک حد اطلاق داده حال بسبب
این شفاعت حروف مطلق العنان شده اند و مقید بقواعد نمیباشند و همچنین کلمه را
از کلمات او میگویند که آیه از آیات قرآن ایشان میباشد که در شان دختر قزوینی
که قرة العین میگویند گفته است ایتها الفتاة القزوینیة لا تمشطی شعرک
فان الملائکة یفتنون بک ترجمه بفارسی آنکه ای دختر قزوینی مکن شانه
موی خود را بدرستی که فرشتگان عاشق تو میشوند القصه مجتهد مذکور انکار بلیغ از طریقه
ایشان مینمود و همچنین از جناب حاجی سید صادق که مذاق اخباریین دارند احوال
سید علی محمد پرسیده شد بسیار رد کرد از او مینمود و بعضی نوشتهجات او را که مریدانش
قرآن میگویند میخواندند و نسبت الحاد و زندقه باو میدادند و همچنین از جناب مجتهد العصر
و الزمان ملا صادق قمی مسموع شد انکار بلیغ از طریقه او داشتند خصوصا دعاوی او را باطل

الحاد و ضلال مستند میفرمود و همچنین از علماء الانام حجة الاسلام جناب حاجی ملا محمد آله
بر وجه دو راستماع نموده که طریقه ایشان را بجز ضلال و الالحاد بتقریری اصلا منسوب نمیتوان نمود
القصه سید مع الیه مذکور در مقامات بسیار علما ادعا شده چندی در عراق عرب با این
دعوا مشغول بود ضعیفه از مریدان او که ملقب به قرة العین شده بود در عراق عرب
محبوس آمد پس از چندی به جهت مصلحت که از دولت ایران از قید خلاص یافته به قزوین
رفت سید مشار الیه از آنجا بدار العلم شیراز رفته حاکم مملکت فارس از کثرت مریدان
و افتتان در مملکت فارس اندیشیده محبوسش ساخته پس از چندی او را مطلق العنان نمود
سید از آنجا باصفهان رفته باز بسبب کثرت و غلو مریدان منوچهر خان حاکم آن
ولایت او را گرفته بدار الخلافه فرستاد و پادشاه مرحوم او را بقلعه چهریق که یکی از
قلاع سرحد آذربایجان است فرستاده در آنجا ماند و در عهد پادشاه مرحوم فسادی
از مریدان او ظاهر نشده بجز اینکه بغوای قرة العین که برادرزاده جناب مجتهد عصر
و از ائمه علما محمد تقی قزوینی رحمه الله بود نفسی مجهول علما جناب مجتهد الفرد الزمان را در
هنگام تشریف بردن بمسجد برای نماز صبح شهید و مقتول ساخته و پادشاه مرحوم قاتل او را

گرفته

گرفته قصاص نمودند و اما آنچه بر اینجانب داعی دولت شاهی در رجب اتفاق سه چهار
ساعتی از مطالعه آن کتاب او واضح و محقق گردید آن است که جمیع مزخرفات و مطالبات
او در مذمت علماء اعلام امامیه واقع و معنی نشده و مدینه نقش در کتمان مزخرفات و
مخرفات او یا باذن و یا بدون اذن او کوشیده اند و در اظهار تمام عقاید باطله
خود را بزبان تعقیب و تسلط خود منوط و مربوط ساخته اند اللهم اخذلهم جمیعاً تفصیل
اجمال آنکه آن کتاب او را بنظر رسید که زیاده از سه چهار ساعت صاحب کتاب
ملک نشت بسبب تشنیعات که در اینجا که بر مطالب او ظهور یافت مطالعه شد از جمله
یک کتاب را چیزی به حرف مکتوب بخط بغداد اهم را ایشان مینامیده زیاده از چهار
سوره بطور سور قرآنی نوشته شده و همه سوره‌ها مصدر به بسم الله الرحمن الرحیم بود پس از
تسمیه اکثر سور مبتدء و مفتتح بحروف مقطعه بود مثل مقطعات قرآنیه با تفاوت و بعضی
با تفاوت مثل المص ج و بعضی از آنها مبتدء و مفتتح الحمد لله یا سبحان الذی یا انا
اعطیناک و هکذا و اکثر کلمات آن کتاب از کلمات قرآنی بود بعضی کلمات دیگر را
که از خود منضم کرده بود چون حرف در میان آنها واضح و هویدا بود اینجانب داعی دولت شاهی

سوره از سوره آن کتاب مکثیر که همراه بود کتاب را برای ابدیّا گسیخته انهدام داده
که نسخهٔ آنسوره را بعینها تحریر نمود و در این تاریخ صورت آن سوره مزخرف را بعینی
از عقاید او که در کتاب دیگر در آن قبیل زمان مطالعه نمود مستحضر گردیده در رشته تحریر کشید
تا برادران دینی را اشتباهی در کفر و ضلال صاحب این طریق باقی نماند انشاء الله تعالی ربّ العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی قد نزّل الآیات بالحق الی عبده
لعلّ الناس بآیات ربک یؤمنون ان اتّبع ما اوحینا الیک من عند الله
لیعلم الناس حکم ربک من قریب ذلک من انباء الغیب نوحیک
لیؤمن الناس بآیات ربک ولتکوننّ فی دین الله لمن المهتدین
وانّ هذا الکتاب قد نزلت من عند ربک فی بدیع الرضوان
لما توعدون وانّ هذا صراط ربک فی السموات والارض یتلوا
علیکم آیات اللوح لتکوننّ بلقاء الله لمن الموقنین وانّ الله ربک
قد اعدّ للمتقین منکم جنات لا یحیط بعلمها نفس ذلک من فضل الله
علیک لیکون الناس فی دین الله لمن الساجدین قل اذا وردوا

ربک

ما بها قد وجدوا کل الالواح فیها وقد رقت بامنت ربک ارضها کوجه
الماء فی المرآت واذا دخلوا بیت ربک قد وجدوا اسمائها من کل وجه
من نور الله قد استقرّت علیها شمس من جلال ذکر اسم ربک حیوان لم ترعین
بمثلها تنادی من شجرة الطور الله لا اله الا هو واذا حضروا عرشها قد لحظن علیها
حوریات من نور ربک قد رقت وجوههن کوجه الزجاجة فی الزجاجة البیضاء
کانهن کواکب دری توقد من شجرة الصفراء الله لا اله الا هو تبارک اسم ربک
لا اله الا هو لم ترعین بمثلهن واذا الحظوهن قد لحظن الابدان بطرف اعینهن
تبارک اسم ربک لا اله الا هو لم ترعین بمثلهن واذا نظروا اکف الساق من
احدیهن قد وجدوا لحظات العین وشعرهن کانهن حیوان من ماء
واحد تحرک فیها خیط الحمراء باذن ربک تلقی الوجه فی شعراتهن تبارک
اسم ربک لا اله الا هو لم ترعین بمثلهن واذا لحظت باذن ربک عین قد
لحظت الابدان فیهن تبارک اسم ربک لا اله الا هو لم ترعین بمثلهن

واذا شربوهن قد ولهت الفواد من بالشعرات كانها حيوان بمثل انفسهن
تبارك اسم ربك لا اله الا هو لم ترعين بمثلهن واذا طلعت احدى شعرة
من طرفا عينهن قد اشرقت السموات والارض منها كان نور ربك قد
لحظ الخلق بوجههن تبارك اسم ربك لا اله الا هو لم ترعين بمثلهن واذا
ارادوا شرب الماء الخمر منهن قد وجد واماء الخمر فى كاس كصدرهن
كانهن بكل وجهة قد اشربن الخمر من ايديهن تبارك اسم ربك لا اله الا
هو لم ترعين بمثلهن واذا تلون ايات اللوح قد سمعوا نداء ورقاء
السينا من كل شعراتهن الله لا اله الا هو قد اتخذوا من لحنهن كان
جمال ربك قد تجلى بثغرهن تبارك اسم ربك لا اله الا هو لم ترعين بمثلهن
واذا حضروا المؤمنين قربهن قد قسمت الانفس فى السر باذن الله بان
الله ربك ما اراد لنا فى اللقاء بغيرهن تبارك اسم ربك لا اله الا هو لم
ترعين بمثلهن واذا ذاقوا قميصهن وراء سبعين الف وجه قد شهدوا

بان الخمر فى كاس الزجاجة تلاحظهن تبارك اسم ربك لا اله الا هو لم تر
عين بمثلهن واذا سئلوا عن حكم ربك منهن قد اجبن من ربك
فى الورقاء الحمراء عن الشجرة البيضاء الله لا اله الا هو تبارك اسم ربك
لا اله الا هو لم ترعين بمثلهن واذا خرجوا باذن ربك من عرشهن قد
وجدوا ماء بها تجرى على الارض الياقوت من حيوان من ماء بيضاء
بذكر نغمات الشجرة فى السيناء الله لا اله الا هو ثم من لبن ثم من عسل
ثم من خمر كان كل واحدة منهن تسقى بماء اجمعهن تبارك اسم ربك
لا اله الا هو لم ترعين بمثلهن واذا ارادوا خمر الحمراء قد وجدوا ماء
البيضاء فى الكاس الحمراء وعلى ايديهن كانهن قد حضرن من قبل
ذلك لامر الله اكبر تبارك اسم ربك لا اله الا هو لم ترعين بمثلهن
واذا شربوا كاسا من ايديهن قد وجدوا كل الانهار تجرى فى الكاس
باذن الله تبارك اسم ربك لا اله الا هو لم ترعين بمثلهن هنالك

قد قلت الافئدة بذکر الله اکبر طبتم فیها ذلک ما قد وعد الله
لکم فی القرآن من قبل فاذکروا الله ربکم فان ذلک لهو الفوز العظیم
و اما اعتقادات او آنکه سید مزکور خود را پیغمبر مرسل دانسته و نزول وحی و کتاب از
جانب جناب اقدس الله بخود دعوی نموده است و چنانکه دین اسلام ناسخ ادیان سابقه
و قرآن ناسخ تورات و انجیل است این سید نیز دین خود را ناسخ دین اسلام و بیان خود را
ناسخ قرآن میداند و چنانکه در کتابی که بیانی در زبان فارسی نوشته و مشتمل بود
بر فصول و ابواب بطرزی خاص چنانکه نوشته فقره الواحد الرابع من الخامس
العاشر عشر العددش تصریح نموده بود باینکه در هر زمانیکه من یظهره الله ظاهر
شود لا محاله هر آنچه حق فضل از سابق است و هر چه در عالم است تا تسلیم بحکم من یظهره الله
نشود از حکم اسلام و لوازم آن خارج است و اختصاص را که حق قطعا برای اقامه دین ظاهر
میفرماید برای این است که جمیع ما علی الارض بعقوبت ایشان در آید و تا این امر
در عالم بانجام نرسد همیشه از طرف حق تعالی شخص ظاهر خواهد شد و حکم آن شخص مطاع است

باینکه

تا زمانیکه دیگری ظاهر شود و لا محاله تا آخر افضل از اول است و هکذا و باز در آن کتاب تصریح
کرده بود که جایز نیست تدریس هیچ علمی غیر فقه و اصول و منطق و غیر اینها مگر بیان و از نحو
بقدریکه کافی است از مفعول نیز زاده نشود و باز تصریح کرده بود که مقابر انبیا و اولیا را باید بعد از
ظهور من یظهره الله مرتفع شود چنانکه قبر موسی و ابراهیم و سایر انبیا بعد از ظهور محمد بن عبد الله
صلی الله علیه و آله مرتفع شده است و آثاری از آنها باقی نیست و هم چنین باید بیت الله نیز
مرتفع شود چنانکه بیت المقدس در ظهور من یظهره الله مرتفع شد القصه سید مزبور در دار السلطنه
تبریز در اواخر سنه هزار و دویست و شصت و شش با یکنفر از تابعینش بقتل رسید
این نوع از خرافات از ایشان باقی مانده و حدیث معروف که از ائمه صلوات
الله علیهم اجمعین صادر شده و مرحوم شیخ احمد در شرح زیارت آن حدیث را نقل کرده است
ظاهر بعید و مضمون حدیث آن است که قائم آل محمد عجل الله فرجه ظهور نخواهد فرمود تا اینکه
شصت نفر قبل از ظهور قائم ادعای نبوت و رسالت بر باطل و کذب کنند و در این مطالعه
کنندگان از همین سید که از بیان او نقل شد واضح و مبرهن میشود که سید مرقوم هم مدعی

وهم و غیرت است دام دین خود را مانع دین اسلام میداند و نیز واضح میشود که سید ابطحی در کلام
عرب هزار رد کلام او در مراق لغت و قواعد کلام عرب غلط است کمترین بنده که میرزا جعفر
مرحوم را اعتذار در حال او درباب وصف عوامی میکرد می نمود درست باشد **ذکر ظهور طغیان**
و عصیان حسن خان پسر الله یار خان آصف الدوله و چگونگی احوال او حسن خان نواده چرخچی
خاقان مغفور و داماد محمد سلطان است بعد از آنکه الله یار خان از منصب ایشیک آقاسی باشیگری
ترقی نموده بمنصب آصف الدولگی رسید خاقان خلد آشیان بجای پدر او را منصوب فرمود سالار لشکر
نامیده به اشتهار بالدرمایش چندی در ولایت همدان حاکم و مسکن داشت شاهزاده فرخ سیر میرزا
بود منشا رای جوانان پر غرور و سرشار بود شیخ الملوک حاکم ملایر و تویسرکان بود بدین سبب شاهزاده
فرخ سیر میرزا بهمدان میرفت و در همدان چنانکه عادت ابنای ملوک است در عالم عیش و سرور
با حریفان قمار و شطرنج مشغول میشدند و از اسباب قمار آس باختن اشتغال مینمایند
و از جمله حریفان مجلس شیخ الملوک و فرخ سیر میرزا نظر علی میرزا پسر شیخ الملوک و حسن خان
بود گاه ورق حسن خان سه شاه و ورق شیخ الملوک سه آس بود حسن خان بر عین برون

مانع المجلس شده و شیخ الملوک نیز همین ادعا را مینماید بعد از ابراز و اظهار در قهقهه بر شیخ
الملوک مسلما نخواهد مجلس را از خود دانسته و حسن خان بار دیگر خلق کرده میگوید شاهزاده و غیر بازی را
مرتفع کن دست فرمالی درست تو است و من چهار شاه ام شیخ الملوک تکذیب او را کرده
او سه شاه ورق را سراغ داده و از جهالت و غرور یک شاه دیگر خود را نامیده شیخ الملوک
با او عبارات غیر و پرخاش برانگیخت آن جاهل نادان از مجلس برخاسته بغیظ تمام بیرون
میرود و جمعی از ملازمان خود را فرستاده شیخ الملوک و نظر علی میرزا را در همان مجلس لخت و برهنه
نموده مجروح ساختند مینامید علاوه بر این یک فوج از نظام همدان را بضبط ولایت
تویسرکان و ملایر بفرستاد و فوج نظام تا قصبه تویسرکان آمده یکدو روز نیز توقف
مینمایند الغرض چون این ماجرا در مملکت ربیع الفقار خراسان مستولی و منتقل شده
بعد از گذشتن آصف الدوله از سرحد مملکت ایران لشکرهای خراسان را جمع نموده جعفر
قلیخان بجنوردی را مقدمة الجیش ساخته روانه طرف عراق نمود و جعفر قلیخان از سبزوار
گذشته قریب بشاهرود و بسطام نشست و با استرآباد بعضی از نوشته جات نوشته

مضمون آنکه جز انگلیسان امسال عازم عراق و بنا دارند که مملکت ایران را از بدرفتاری
ماکوئیان و وزارت حاجی میرزا آقاسی استخلاص دهند نوشته جات از استرآباد و سایر بلاد
بخدمت پادشاه مرحوم فرستاده شده حقیقت احوال ایشان در آئینه خاطر پادشاهی ظاهر
و هویدا آمد پس از ظهور این جرئه جسارت و حماقت پادشاه مرحوم محمد تقی خان پیر صف
الدوله را که از مقربان حضور بود از نظر التفات محروم کرده فرزند و ولایت مرغه اش
فرستادند و ابراهیم خلیل خان سرتیپ خوی را با فوجی از لشکر نظام مأمور فرموده
که رفته در مقابل جعفرقلی خان نشسته منتظر رسیدن لشکر از اطراف و در انتظار باشد او نیز
بتعجیل تمام رفته در شاهرود مقابل جعفرقلی خان در مکان مناسب نشست پادشاه مرحوم
امیرزاده حمزه میرزا را منظور اشفاق و التفات پادشاهانه فرموده بایالتی ولایت
خراسانش سرافرازی داده و قریب بده هزار از لشکریان نظام باو ابواب جمع فرمود
و صمصام خان را که از ارکان قدیم و تجربه آموز دولت علیه بود با محمد خان
ماکوئی ملقب بنصرة الدوله بهمراهی امیرزاده حمزه میرزا مأمور بآن سو فرمود و مقرر

داشته

داشته که امیرزاده در امور رزم از صلاح صمصام خان تجاوز ننماید و امیرزاده حمزه
میرزا با توپخانه و سرباز از دار الخلافه روانه مقصد شده باردوی ابراهیم خلیل خان رسیده
و از آنطرف نیز حسن خان از مشهد بیرون آمده بجعفرقلی خان ملحق شد از قراریکه مسموع افتاد
زیاده از هجده هزار سوار جمعیت در نزد حسن خان و جعفرقلی خان بوده است پس از
حرکت اردوی حمزه میرزا از شاهرود و وصول بسرحد خراسان خلافت در میان اهالی
خراسان پیدا شده فوج فوج الکاره بخواهی خود از اردوی حسن خان برون شده بخدمت
امیرزاده حمزه میرزا میرسیدند امیرزاده حمزه میرزا بجهت تفرقه ساختن اردوی حسن خان
و قلع مادۀ ایشان باشارۀ صمصام خان که مقدمة الجیش بود توپخانه و سرباز را حرکت
داده بصمصام خان ملحق و باتفاق بر سر اردوی حسن خان میرفتند و حسن خان و جعفرقلی خان
نیز با هم فی الجمله نقار نموده و هر دو از صولت لشکر پادشاهی تاب توقف نیاورده
روی فرار او را برگذارده و اهالی مشهد مقدس اظهار دولتخواهی کرده تکلیف بقلعه داری
حسن خان غنیمتی نه و حسن خان رو بصحرای ترکمان گذاشته مملکت خراسان با کلیه

حصن قلعهٔ کلات بتوقف امنا والدوله‌شان در آنجا و در کمال استقلال و استبداد وارد مشهد

مقدس گردیده و بعد از زیارت آستان ولی حضرت رضا علیه الف التحیة والثنا بضبط مملکت خراسان

پرداخته چاپار این اخبارات را عرضه داشت سریر پادشاهی نمود پادشاه مرحوم نیز بمهم دولت

مهم دولتی باصرار فراوان مطالعه اخبار و اعلام این وقایعات را فرموده امرای ایران برعایای

ملازمین وجوه پادشاه مشغول شدند ذکر واقعهٔ بجنورد و کشته شدن محمد علی خان ماکوئی ملقب

بسفیرت الدوله بعد از ضبط مملکت خراسان و تسخیر آن ولایت محمد علی خان ماکوئی که در منصب

نظام امیر تومانی بود بتعیین والا والدوله‌شان همراه شاهزاده حمزه میرزا با چهار هزار سرباز مملکت بجنورد

رفته آن مملکت را که در دست کسان جعفر قلی خان بود بحیطهٔ تصرف درآورده مشغول بنظام

امور آن سامان شد حسن خان و جعفر قلی خان که دربدر وادی ادبار بعید با هزار سوار در کوه

صحرا با سرداران میگشتند با طایفهٔ ترکمانان دشت سازش نموده چار ماهی در انتظار

خود در عمقه دز فرار که مسموع شد با رعایای شهر بجنورد از خفیه آمیزش نمودند چون رعایای

آن شهر بسبب ورود سرباز و الحمله نقار از محمد علی خان همراه بازوده بود بجعفر قلی خان و

حسن خان

حسن خان ماهر شده و معاهده با ایشان کرده و هذا الوقعه ایشان را خبر نموده داروشه‌ها نیز

در بین یحیی هر فوج از لشکریان محمد علی خان بقریت الاهالم بجهت مأمور شده از بجنورد بیرون

میرفته و یک فوج دیگر نیز در شهر و مال تیمارات و دراینا متوقف شده محمد علی خان با یک فوج

در شهر و ارک بجنورد ماند جاهلی بجنورد فرصت از دست داده جعفر قلی خان و حسن خان را

از این کیفیت مستحضر میسازد و ایشان نیز طایفهٔ ترکمانیه را بطمع غارت و تاراج با خود

متفق ساخته سه هزار سوار مجتمع نموده باعتبار رعایای بجنورد جعفر قلی خان غفلةً داخل شهر بجنورد

میشود و رعایای بجنورد با او اتفاق نموده سربازی را که در شهر و در حال بودند کشته و اسیر نموده

و محمد علی خان را با سربازان در ارک بجنورد محاصره میکنند و در بین محاصره طوله محمد علی خان

حرزه مقتول میشود سربازان ارک با وجه این احوال دست دل از دست داده منتظر مدد

از طرف والا والدوله‌شان از مشهد مقدس میشوند و والا والدوله‌شان بعد از شنیدن این خبر

جمعیت برداشته بمدد سربازان بجنورد از مشهد مقدس بیرون می‌آیند جعفر قلی خان

بعد از شنیدن تشریف آوردن والا با سپاه ورود دست از محاصره ارک بجنورد کشیده

و سایر کنیز بچه‌ها را همراه برداشته فرار مینماید و والده و اولاد شان عزم مشهد مقدس نموده
احوالات واقعه را معروض دار الخلافه میسازد ذکر مجملی از احوالات امیرزاده بهمن میرزا
و رفتن ایشان بخانه وزیر مختار روس و حکایت آن امیرزاده بهمن میرزا در ایام حکومت
آذربایجان بمصلحتگذاران دولت بهیه روس در دار السلطنه تبریز اقامت داشته راه خلطه
و آشنائی بیشتر گرفته و با سرهنگ‌داران قراباغ و ایروان و ظاهراً در کمال خضوع و خشوع
بنای سلوک گذاشته خود را در نظر مصلحتگذار دولت بهیه روس نامیده با وجود مراحم و الطاف
پادشاهی نسبت باو که از مبداء ایام طفولیت تا آن زمان فرموده بعضی مقدمات ناهنجار که السنه نیز
شده بدون استحضار اولیای دولت پادشاهی خواهش نموده حمایت از دولت روس کرده
و گرفته و در راه و رسم چاکری شاهنشاهی نیز با خود بنیاد گذاشته این جمله امورات را
که در عالم سلطنت و پادشاهی از زیر دستان پسندیده و لایق نیست مقدم آمده و
پادشاه مرحوم این حرکات را از شیمه عفو پادشاهانه و اغماض ملوکانه مسکوت گذاشته
تا آنکه رای پادشاهی بر آن قرار گرفت که خسروخان را بحکومت مملکت اردلان

سرافراز

سرافراز فرمایند و خسروخان مفتخر بحکومت اردلان شده روانه آن مملکت گردید
معتمدین امیرزاده بهمن میرزا در دار الخلافه باو اظهار نموده که خسروخان از دار الخلافه بیرون
رفته احتمال کلی دارد که برای گرفتن شما مأمور بآذربایجان شده باشد امیرزاده بهمن میرزا بمضمون
الخائن خائف از خواندن این نوشته‌جات هراسان شده با جمعی از معتمدین خود سوار
شده از طریق غیر متعارف حرکت کرده خود را بدار الخلافه رسانیده و بخدمت پادشاه
مرحوم رسیده مورد انواع مرحمت و التفات گردید با وجود این بعد از چندی ماهی که در دار الخلافه
ماند باز وهم و هراسی بر خود راه داده روزی از خانه خود سوار شده از شهر بیرون رفته بهمه جا
از کنار خندق آمده از دروازه دولت وارد ارگ مبارک شده راه خانه وزیر مختار را گرفته
خود را بخانه رسانده از نهیب دولت از جهت مقاربت تمام در اندرخانه وزیر مختار شده در گوشه
قرار گرفت بعد از وقوع این مطلب پادشاه مرحوم بهیچوجه اعتنا بحرکات او ننموده و بسبع مراقبه
در دنیا و آخرت برای او بالاتر از این نبوده و بقیه عمر مقاربت و قدرت در میان کفر و
ضلال بسر کاشانه امیرزاده بعد از چند هفته توقف خانه وزیر مختار را از دار الخلافه روانه

شده از راه دار المرز رشت بندر انزلی رسیده و از آنجا بکشتی نشسته بولایت روس
رفت و اهل و عیالش نیز از تبریز بالک روس رفتند و تا حال که قرب بچهار سال میباشد
در تفلیس و ایروان زندگانی نماید از قراریکه مشهور است چند بار خواهش ملاقات امپراطور را
نموده دادن ملاقات نیافته است ذکر مامور شدن حضرت ولیعهد بآذربایجان
و تشریف بردن ایشان بآن مملکت بهشت نشان چون امیر زاده بهمن میرزا که
مذکور شد از مملکت آذربایجان بیرون آمد و در همان اوان وزیر نظام نیز از ارزنة الروم
معاودت نموده بدار الخلافه آمده بودند با این جهات امور لشکری و کشوری آن مملکت
که از معظم امور دولت علیه ایران است معطل و معوق مانده بالکلیه از نظام افتاده
بود رای بیضا ضیای پادشاه جمجاه جهان قرار گرفت که حضرت ولیعهد را زود از دار الخلافه مرخص
فرمایند که بدار السلطنه تبریز رفته امورات آن مملکت را بهر طریقه صلاح و صواب دولت
دانند مضبوط و منتظم فرمایند چون از کارخانه تقدیر سر رشته دولت ابد مدت قضا قدری را
بطریق کارکنان عالم غیب نگهداری مینمایند که آن سر رشته در همه زمان و در همه مکان

درموقع

در موقع خود بکار می آید لهذا چون زمانه اسباب دولت حضرت شهریار جهان دام ایامه
الی یوم القیام را بر صفحه روزگار بر چیده این نصب و تعیین که آیت طلیعه نیر اقبال و دولت
و اجلال ولیعهد جهان بود مبارک و میمون آمده در ساعتی خوب و زمانی مرغوب پای در رکاب
سعادت گذاشته و از خدمت پادشاه جهان رخصت حاصل نموده بهم عنانی بخت و دولت و
اقبال و شوکت در عین زمستان و شدت برف و باران روانه دار الملک آذربایجان شده
و ساکنان مملکت تبریز را از عالم غیب گویا مردم اینچنین بشارت رسید نظم خطه تبریز
خرم ز نو سلطان میرسد جسم با جان ترا از تازگی جان میرسد حضرت ولیعهد در ساعتی سعید
وارد دار السلطنه تبریز شده اهالی آذربایجان خاک پای توتیا آسای آن حضرت را کحل الجواهر
دیده امید داشته خود ساخته پروانه وار خود را در راه خدمت و اطاعت فدای شمع وجود
آنحضرت می ساختند حضرت ولیعهد نیز عموم اهالی آن مملکت را بالطاف و مراحم بیکرانه
خود خوشوقت و امیدوار فرموده ما فوق بر آن متصور نبود و در همان اوقات وزیر نظام
نیز از دار الخلافه مرخص شده در دار السلطنه تبریز بشرف آستان بوسی حضرت ولیعهد مشرف

شده و بصدق و ارادت تمام قدم در راه هواخواهی حضرت ولیعهد گذاشته روز بروز و ساعت
بساعت خاطر مبارک حضرت ولیعهد را بخدمت لایق از طرف خود مطمئن میساخت بخصوص
در مقدمه فتنه مابین ارامنه و مسلمانان در تبریز واقع شده و کار بنهب و غارت محله ارامنه کشیده
و فتنه آن عظمت را یافته بود با حسن تدبیر رفع فتنه نمود و در همین اوقات زوار
بیت الله الحرام مراجعت نموده الله یارخان آصف الدوله بعلت ظهور خیانت حسن خان
چون روی آمدن بمملکت ایران نداشت از راه دیگر بعراق عرب رفته راه زهد و صلاح پیش
گرفت و والده پادشاه مرحوم از او جدا شده بواسطه بتبریز رسیده و از اینجا بدار الخلافه
عازم گردیدند و حضرت ولیعهد در کمال اقتدار و اختیار مشغول بنظم مهام مملکت آذربایجان گردیدند

ذکر فرستادن حاجی میرزا آقاسی حاجی میرزا عبدالله خوئی را بنیابت تولیت مشهد مقدس
رضا بجهت وقوع فتنه او در آستانه متبرکه

حاجی میرزا آقاسی در ایام استقلال در وزارت
خود هر صاحب منصبی در دربارخانه پادشاه از منصب خود معزول میشد یا بجهت طمع در
میگذشت منصب آن صاحب منصب را باسم خود فرمان گرفته خلعت از دولت علیه میگرفت

و از قراریکه

و از قراریکه از معتمدین آگاه مسموع شد همه مناصب از مناصب دربارخانه همایون را باسم خود فرمان گرفته
و ضبط کرده بود و در وقتیکه خبر وفات حاجی میرزا موسی خان متولی مشهد مقدس رضویه
صلوات الله و سلامه علیه بعرض امنای دولت علیه رسید حاجی میرزا آقاسی منصب تولیت مشهد مقدس را
باسم خود از دولت علیه فرمان صادر نمود و حاجی میرزا عبدالله خوئی را که مردی صوفی مسلک و عارف
پیشه بود باسم نیابت خود باستانه متبرکه حضرت رضا صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه فرستاد
و از قراریکه مسموع شد حاجی میرزا عبدالله قبل از رسیدن باستانه متبرکه میگفته است که حضرت امام الجن
والانس صلوات الله و سلامه علیه را دو دفعه در خواب دیده ام که قدغن از اینجا برو که کشته
میشوی آن صوفی عارف دست از آن نیابت نکشیده خواب خود را اگرچه صادق بوده از
بابت اضغاث و احلام شمرده مشغول نیابت خود بود و از قراریکه مسموع شد با خدام روضه
رضویه بدسلوکی آغاز نهاده یکی از معتبران خدام را چوب کاری بسیار کرده چون امور بسیار
در پرده تقدیر بود و قتل او سبب ظهور آن فتنه هایله بود اسباب قتلش را کارگذاران
عالم غیب چنین در حضرت والده والاشان امیرزاده و حمزه میرزا چنانکه مذکور خواهد شد

از مشهد مقدس بطرف سرخس بیرون رفته بعد خرام دقال دکر فرایان دریش سیفلان مشهد
مقدس را از راه در شب بیست و هشتم رمضان المبارک سنه هزار و دویست و شصت و چهار در آستانه
مبارکه مقتول ساختند و عدم مخالفت و خودسری بر او ظاهر شد ذکر رفتن والا داد شاهان
امیرزاده حمزه میرزا بطرف سرخس و حکایات واقع شد چون حسن خان در صحرای ترکمان
بی سر و سامان میگشت در آن اوقات خود را بولایت سرخس انداخته با ترکمانیه آن بلد
با رضبط در آمیزش گذاشت و ترکمانیه سرخس نیز بسبب چشم زخمی در عهد نایب السلطنه
مرحوم بایشان رسیده بود با نیرو دولت علیه در مقام بی اخلاصی بغضا حسن خان در ساخته
او را بایان خود آورده بودند از بودن او در سرخس امیرزاده حمزه میرزا مستحضر شده با جمعی
از لشکریان نظام و سوار از مشهد مقدس بیرون آمده بعزم گوشمالی حسن خان و تنبیه ترکمانان
سرخس روانه آنطرف شده بود منزل از مشهد مقدس دور رفته بود که قضیه حاجی میرزا عبد
خانکه مذکور شد اتفاق افتاد و جمیع اهالی مشهد از این عمل متوهم شده بفکر حفظ اموال جان
خود افتاده مصلحت خود در آن دیدند که حسن خان را از سرخس آورده بسر کار بردارند و دهه مبت

روز پنجه

اورا نمایند و امیرزاده حمزه میرزا و لشکریان ولایت آذربایجان را از مملکت بیرون نمایند
تا جان و قوت و قدرت دارند در سر این خیال باشند پس از این تمهیدات هر که را از لشکریان
ترک در شهر و در بازار دیدند گرفته و راه تردد را بایشان و اما که در ارک منزل داشتند
بستند و کس بطلب حسن خان بسرخس فرستادند و کسان امیرزاده حمزه میرزا اخبارات واقعه در شهر را
با میرزاده نوشته اعلامش دادند امیرزاده حمزه میرزا فسخ عزیمت از رفتن سرخس نموده بمشهد
مقدس کرده اردو را در کنار ارک زده و خود در میان ارک منزل گزیدند و از طرف حسن خان
که از بی بر و سامانی بجان آمده بود با جابت فرستادگان اهالی مشهد مقدس را نموده
روانه مشهد مقدس شد و اهالی مشهد مقدس تفنگ و یراق بسته صغیر و کبیر باستقبالش
با دولت نموده و حسن خان را وارد شهر کرده کمر خدمتگذاریش را بمیان بستند و امیرزاده
حمزه میرزا با اهل شهر بنای نزاع و جدال گذاشته روزانه جنگ توپ و تفنگ دقیقه مهمل و
فارغ نمیگذاشت و اهل شهر نیز از بیم جان مبالغه کوشیده خود داری مینمودند ذکر وفات
پادشاه مرحوم و شمه از اوصاف و اخلاق پسندیده ایشان چون بیوفائی و بی ثباتی

جزئی از اجزای ترکیب طبیعت زمان و عادت دوران از ابتدای جهان بهمین روش
و سیاق گردان است مثنوی ه در دار دوران این باغ آراسته / درو بند این پرده برخاسته
درو او از درباغ بیگانه تمام / ز دیگر در باغ بیرون خرام زمانه با کدام یک از پیمبران یا پادشاهان
عهد بقا را بسر آورد واضح و مبین است که هر ذی حیات را از چشیدن شربت ممات
چاره نیست حق تعالی با شرف انبیاء و سید اولیا در کلام مجید خود خطاب میفرماید انک میت
و انهم میتون قلب پاک پادشاه مرحوم و طینت صافش ابداً متقید باین علایق نبوده
هرگز خاطر مبارک را بتعلقات دنیوی متعلق نمینمود مصداق این مقال آنکه اگر در وجه
رشیقه آن پادشاه امرانامه برای سیاست و رای لازم دولت و دریاست از قطع صله
رحم خواه باستیصال وجود خواه بگرفتن مال مرکبه بود پس چرا بعد از رفع خیانت میرزا ابو القاسم
دست درون و جوهر از لوح بقا مرتبا از سرامدی [illegible] گم نمی نمود یا بیازی
از صاحبان قطار در میان اولاد خاقان مشهور بتمالک بود و ذی طمع نموده قریب بدو کرور
از جواهرات خاقان مغفور را در تحویل تاج الدوله بود در واقعه وفات خاقان در اصفهان

مفقود

مفقود شد که ام نفس بشر را لوازم اخبار مرسلین و ائمه معصومین ع این همه حوصله مقدور و ملوکیت
و صلاحاً مالها را این مطلب را بتاج الدوله نفرمایند و شمه از این مقوله گفتگو با آن ضعیفه بمیان
و با بیان نیاورند تا آنکه بعد از سه سال حق تعالی آن گمشده را بپادشاه جهان رسانید و تاج
الدوله را که زنی ضعیف و بیدست و پا بود از این خجالت و شرمساری رهانید و نام نیک
بر صفحه روزگار برای پادشاه یادگار زمانه نوشیروان عزید که نام نکوئی است در میان جمیع
پادشاهان اسلام پادشاهی با این همت و سخاوت و جود و عطا نبوده و نخواهد بود کم خانه در ایران است که
از برکت مرحمت پادشاه جمجاه چراغ دولت آن افروخته نشده و هیچ زبانی در ولایت ایران نیست
و برای طلب مغفرت آنحضرت گشوده نگشته خداوند تعالی او را و اهلاک او را محفوف و مشمول نعمت
خیر المرسلین داده بود ظاهرین ادراک داد [illegible] القصه پادشاه مرحوم را مرضی
بود که مرض بر مزاج همایونش عارض و طاری شده بود و اکثر اوقات وجع در پای مبارکش
ظاهر میشد و باین جهت که مزاج همایون علیل و ناتوان بود بعد از مراجعت از هرات دیگر
متعذر شد که بنفس همایون با لشکر کشی و دشمن کشی فرمایند و همیشه اطبای حاذق از فرنگ و ایرانی

مبتلا به مزاج همایون مشغول می‌شوند در پانزدهم رمضان هزار و دویست و شصت و چهار مرض
در مزاج همایون شدت پذیرفته اطبا مشغول معالجه شدند و در بیست و پنجم و بیست و ششم
همین ماه مرض منجر به اسهال شده اطبا از معالجه عاجز آمدند چون پادشاه مرحوم نظر بابت هم
سال به ییلاق شمیران تشریف فرما شده بودند و در همین سال به قصر عالی در قریهٔ تجریش بنا
نموده استادان چابک دست مشغول به انجام و اتمام آن قصر بودند و در ایام مرض پادشاه مرحوم
در آن قصر تشریف داشتند و حاجی میرزا آقاسی در عمارات قریهٔ عباس‌آباد که از بناهای خودش
بود منزل داشت شبی از شبهای رمضان پادشاه مرحوم چنان در خواب می‌بینند که شخصی چند
وارد منزل مبارک ایشان می‌شوند بسیار خوش رو و خوش سیما که کیفیت این عالم با ایشان هیچ
نه شباهت و بخوشرویی تمام با پادشاه مرحوم بشارت می‌دهند و در همین رمضان فتوحات
و بشارات بزرگ بشما خواهد رسید و دیگر اشاره بمکان پادشاه مرحوم خوابیده بود می‌نمایند
پادشاه مرحوم بعد از بیداری این خواب را بخواص ذهنها تقریر می‌فرمایند هر کس بطور و طریقی
تعبیر می‌نمایند تا آنکه روز یکشنبه پنجم و ششم شهر شوال المکرم سنه هزار و دویست و شصت و چهار

مرض

مرض شدت یافته پادشاه مرحوم بطلب حاجی میرزا آقاسی تعجیل کاغذ می‌نویسند حاجی با آنکه
علم طبی دارد است که الحال می‌شود در چنین وقتی و حالتی که پادشاه محتضر اند اظهار اشتیاق
می‌فرمایند تأخیر و تعلل در آمدن نمود پادشاه بعد از مأیوسی از آمدن او دانسته که زمان وصول
بموعود حق تعالی نزدیک رسیده بزبان مبارک کلمهٔ توحید و شهادتین گفته در شب دوشنبه
بیستم چهار ساعت از شب گذشته جان پاک را تسلیم آفریدگار نمودند و در آن مرضی که آن
خواب را دیده بودند این واقعه واقع شده تعبیر خواب بر وضع صورت رحمة الله علیه و قریب
بساعت احتضار حاجی میرزا آقاسی در در قصر رسید و فوج سواران او را از کیفیت مستحضر می‌نمایند
حاجی در آن شب نیز بر گشته به عباس‌آباد می‌نماید بعد از وقوع این واقعه آه و افغان از حرم
خانهٔ مبارکه و از فوج سواران به اوج آسمان رسیده اندوه و غم و حسرت و الم بر همگنان
عارض شده هر که این واقعه می‌شنید متحیر و مبهوت شده از روش و طریقهٔ عقل و شعور باز می‌ماند
و به رنگ حسرت و حیرت بی اختیار بر دیده‌ها جاری شده بجز صبر و سکوت بر قضای خداوندی
چاره نبود انا لله و انا الیه راجعون کیست در این ماتمسرا که ابد البقا رسید تا شربت فنا نوشد

آیهٔ کریمهٔ کل شیء هالک الا وجهه تیغ بخش همه ما نمودگان دو روزش و نهندهٔ خاطر همه
عهد و پیمان است بجز خدای پاک کس را این صفت مسلم نیست هو الحی الذی لا یموت و دیگر
بیت زنده است کسیکه در دیارش باز خلف بیادگارش الحمد لله سلطان وقت و وجود پادشاه
جهان جای بهر کسر و نقصان است خلاق جهان سایهٔ این پادشاه عدالت گستر را از فرق مردم
ایران کم نکند و ملک و دولت را در مدت دوام آل محمد برساند و در پادشاه مرحوم غیر از
پادشاه جهان چهار پسر و سه دختر باقی ماند و زر و نشان شریف پادشاه مرحوم در ایام وفات
بجهت روبی منقص شده بود ذکر وقایعاتی که در دار الخلافه روی نمود و نقل نمودن نشانهای
دولت علیه نعش مطهر پادشاه مرحوم را بباغ لاله زار در رسم امانت که گذاشتن بعد از وقوع
فقرهٔ پادشاه مرحوم جناب میرزا آقاسی از تجریش ببالا آمده و در دار دولت علیه
روس و انگلیس را خواسته و باتفاق ایشان اخبار نامه بدار السلطنه تبریز نوشته و کیفیت
واقعهٔ عظمی را بعرض حضرت ولیعهد رسانیدند و جناب میرزا آقاسی را وقت و هراس مستولی
شده خواست که عباس میرزا پسر پادشاه مرحوم را از تجریش بعباس آباد آورده باشد تا چه در نظر

داشت

داشت با برادر محمد پاشا بیگ ماکوئی او را بتجریش فرستاده آوردن عباس میرزا جناب او ممکن نشده با
نیت معکوس مراجعت نمود خبر بجناب میرزا آقاسی رسانید و جناب میرزا آقاسی آن شب در عباس آباد
ماند و فردا شب بهزار و پانصد نفر سوار ماکوئی و ایروانی در سر حضور جمع آورده روانه ارگ همایون
شد و در ارگ دار السلطنه نشست و در تجریش میرزا نصر الله صدر الممالک خوانین و امرا را که
در رکاب بودند بر سر خود جمع نمود را بهمه ایشان قرار گذاشت که شاهزادگان و میرزادگان و امرای
دار الخلافه را خبر کرده و نعش مطهر شاه مرحوم را با رسم علما و مجتهدین تغسیل و تکفین نمود با جماعت
تمام محفهٔ مبارکه را بر داشته با لشکر ... و علما و امرا حضرت ولیعهد و سایر خادمان حرم
روانه دار الخلافه شدند و نعش مطهر را در باغ لاله زار گذاشته و خود در ارگ مبارک گرده
مصلحت ببینند اقدام نمایند لهذا جناب مجتهد جعفر و ارباب آقا محمد و آقا محمد جعفر کرمانشاهی
حضار نمود و میرزاده فریدون میرزا و بهرام میرزا و سایر شاهزادگان و میرزادگان نیز حاضر شدند
بعد از تغسیل و تکفین پادشاه مرحوم بکیفیتی که مبادا مفسده در ارگ مبارکه واقع شود حرکت داده
نعش مطهر ... حاضر اند ... شاهزادگان و میرزادگان ... بدار الخلافه رسیدند هم علما

دستگیری بی‌سرپرستی اهل دولت [illegible] رحلت اقدام نمودند سفرای دول خارجه [illegible]

و حاجی میرزا آقاسی را از توقف در ارک همایون با آن اجتماع و جمعیت منع نمایند و بعد از چاشتی

خود را با آن جمعیت مسلح حاضر سازند و نوکران آقا که در [illegible] بزرگ توپخانه مبارکه مستحفظ

ارک پادشاهی بودند حکم صادر نمودند حاجی میرزا آقاسی را بتکلیف بیرون رفتن از ارک آورد و

امیرزاده بهرام میرزا نیز با کسان رفته در مقام نصیحت حاجی برآمده او را از توقف در ارک

مبارکه تحذیر و تخویف نمود حاجی را واهمه و هراسی غالب شد اجتماع امرا و اعیان را نیز در تجریش

شنیده و نوکران آقا چند عراده توپ به برج ارک مبارکه کشیده متوجه سرخانه حاجی

بود و دهان توپ را بطرف خانه حاجی کرده حکم مهد علیا دستگیری را بحاجی رسانیده

و وزرای دول خارجه نیز حاجی را به بیرون رفتن از ارک مبارکه تکلیف نمودند حاجی لابد ناچار

چهار تکبیر وداع را بر مسند وزارت ایران خوانده و سه طلاق را گرفته جلد آن عروس خوش

سیما بسته سوار اسب بید(؟) شده با ایروانی و ماکوئی جمع بعد از توقف یکروز و

یک شب در ارک مبارک از ارک مبارکه بیرون آمده متحیر و سرگردان کار خود مانده اکثر

ایروانی

ایروانی و ماکوئی بباغ فتح‌خان باباخان سردار رفته در پیش روی در مانده در حالی متحیرانه عجیب و

راست و چپ و پیش و پس بجز افسوس بهره نمی‌دید راه پیش مسدود و ندید بجز کرج اشتهارد تا رود خانه

کرج با پیاده شصت سوار رفته و در آنجا زن‌الله خان شاهسون بحاجی رسیده حاجی را تعاقب

کرده از قراری مسموع شد حاجی تفنگ دو لوله دو جفت طپانچه دو لوله در کمر و قطار و فشنگ

زین داشته و قداره و زنبورکی و شمشیر نیز بسته بود یک طپانچه از آنها بجانب خان کرده

از کرج رو براه شاهزاده عبدالعظیم گذاشته اسب جولان دهان تازان از پیش زن‌الله خان

گریزان شده زن‌الله خان نیز حاجی را تا دم روضه شاهزاده عبدالعظیم تعاقب نموده

حاجی خود را بروضه مطهره رسانیده از غم و غمخواری جابجا آسوده و فارغ البال شده و زن‌الله خان

السعد باب حاجی را گرفته کسانی که همراه بعضه برهنه نموده [illegible]

صدر الممالک و سایر امرا و اعیان بعد از ایام این حال حقیقت را بمهد علیا عرض نمودند

داشته و نعش مطهر را باعزاز و احترام تمام با شاهزادگان و امرا و اعیان و وزرای دول

خارجه با توپخانه و نظام برداشته بباغ لاله‌زار آورده و در آنجا رسم امانت گذاشته

وارد ارک مبارکه میشوند و کیفیت ورود جناب میرزا آقاسی را به سمت شاهزاده ولیعهد اعظم مفصله

نگارش شده در دارالسلطنه تبریز اهالی متفق شده امرا و اهالی ایران در باب تطمیع کمپوسری باید و بعد از

خارجه رفته در تدارک بی دولتی واقع شده اند و اکثر اوقات در هنگام فرصت طور

این هرج و مرج سرها را فتنه نمایند و در نیت چنین از هواخواهان میرزا نصرالله صدرالممالک

اجلال کرده گفتگو نمایند در باب دولت ایران را جمهوری نمود و امورات دولتی

منوط بمصلحت ایشان باید ساخت و از این جمع مراد و هواخواهان جوانان ... ساز

این ترانه را ساز نمایند جهد بلیغ و بیشتر کوشش از این جهالت مستحضر شوند برای حفظ

ارک مبارکه در تمامه جوانان و ضبط خزانه دو فتنه در ارکان در قدرت و تسخیر آن

هواخواهان بقوت عقل در آمدند و هواداری موافقت ایشان مبسوط ساخته تحقیق

در آن هواخواهان زبان گشوده منتظر ورود پادشاه شده بضبط و ربط تسکین غوغای

عوام الناس که در جان ما اوقات باندک کاری ظاهر میشد گرفته از فضل خدا و از

بخت مساعد پادشاه و دولت علیه در جمع طوایف دلگرده مختلف بقوت عقل و دانائی

تا ورود

تا ورود پادشاه جهان در آنجا امن و امان نگهداری نموده زودتر نقی خان والی کردستان

که محبوس نظر و در زندان ما که بعد در این هنگام فرصت جسته از طرفی تا دانا و جوانان زد و خورش

با فوج رکابی در ساخته راه کردستان را در دلان پیش گرفت و بحال عسکری و دشمن آماده

جمعیت کردستان بر او جمع شده خسروخان حاکم دولتی را بجیش سر از آن مملکت اخراج نموده

تکیه بر جای بالش حکومت زده بجوش خیال خود را حاکم آنولایت دانسته نشست و چون

اخبار تکیه مذکوره خواهر شاه از فرهادان و عراق عجم بدارالخلافه رسید مهد علیا و سرکردگان آقا محمد حاجی

مجتهد کرمانشاهان را نوازش در جهت نظم و هزار تومان رسم انعام باید و هراهان التفات و نعیم

کرمانشاهان روانه ساخته که اهل آن مملکت را در جاده صلح و در اراده نگهداری نمایند

و هم چنین عالیجناب میرزا عسکری امام جمعه مشهد مقدس را مورد التفات و نوازش ساخته مبلغ

ده هزار تومان رسم انعام در جهت نظم روانه مشهد مقدس نمودند و هم در این اوقات که

حسین خان فتح ولایت طبستان آمده جمعی را در دارالخلافه از سال مدار دولت دارالخلافه از آمدن

این جمعیت مستحضر شده چون کار بی استعداد این واقع شده بود جمعی را بر سر راه آنطایفه

فرستاده در قریهٔ کهریزک که در فرسخی دار الخلافه است آن را مستوفی ساخته براق چینی نموده دام
در پیاده اوقات سیف الملک میرزا از حبس قزوین بیرون آمده مورد بی حمایت شده عیال
قزوین رفته در سیلی صد و شصت تومان بود در بر اولاد جمع شده و در آنجا در تمام بلا اخذ و از جهت
خبر ندانی میرزا او نرسیده برای دعوت مردم جادر ... سلیمان خان قاجار نیز که در خارج طهران
در طرف امرای دار الخلافه مشغول محافظت و حراست بوده رقعی نوشته و در همین بین چهار هزار از آن
اشرفی جابجا از دولت روس برای وزیر مختار دار الخلافه میبرد و سیف الملک میرزا این تنخواه
رسیده این رسیدن را مایهٔ اقبال و دولت دانسته تنخواه را گرفته و تفنگ سفیهانه با این مقبول
و رفتار کرد در تنخواه و اصرار این تنخواه را ارکان ایشان بعنوان قرض گرفته عذر آورده
دار الخلافه از خزینهٔ عامره رد خواهیم ساخت و تقویهٔ سوء رسیم بچند روز رفته در قریهٔ چند زعفرانیال
سلطنت توقف و در دار الخلافه نشسته الوار قزوین در دور و پیش جمع آمده بطمع عطایه تنخواه
برفاسد کار روز بروز فساد و دعوا میکشید در بین بینی سلیمان خان رسیده سیف الملک میرزا از
دو رکعت نماز ادای نماز ... قبض خود را آزاد دم وزیر مختار گرفته خود هم تنخواه را پیش او انداخته

دقیق

دقیق را بلیع مینماید در این ترد و بیع مصنف سیفاً ... سلیمان خان رسیده سیف الملک میرزا را در باره
دست بسته و با الاغی نشانده با زنجیر در کنده دار الخلافه میفرستد و در دار الخلافه و در ارک مبارکه
محبوسش مینمایند ولکن العجب سبحان الله مقتضیات نفس انسانی تا چه پایه است و غرور و عجب
دنیا و انا لاحول ولاقوة الا بالله تا چه اندازه است در رحلت پادشاه مرحوم همین سیف
الملک میرزا مدت چهار و ده سال در قزوین با وجود که محبوس نظر بود بعیش و تنعمات ملوکانه
زندگانی مینمود و در حضرت ملک پادشاه مرحوم با وجود حرکاتی که در دار الخلافه قبل از وفات
خاقان و بعد از وفات خاقان مغفور از او سر زده بود باز با او راه مهربانی و حالت نگهداری فرموده
بود خدای تعالی پادشاه مرحوم را غریق رحمت خود کرده اند هم چنین پادشاه جهان بعد از
صدور این حرکت ناپسندیده از او باز عفو ملوکانه را شامل حال او فرموده بدون اذیت
جانی در دار الخلافه زندگانی میکند بابه اقتدی عدی فی الکرم   و من یشابه ابه فما ظلم
ذکر احوال عراق عرب و حکایت داود پاشا که بعد از وقوع این واقعه بظهور رسیده و احوال دولت
محب علی خان حاکم کرمانشاهان چون بعد از قتل محب علی خان در قصبهٔ کرند که از کرمانشاهان

مجمع خان ماکو نا شده قریب شش سال در آن مملکت حکمروا و صاحب اختیار بود و بعلت
حرکتیکه در باب حاجی خان در آنجا از آن ملک صادر شده بود هرگونه ظلم و تعدی از مجمع خان
بایشان میرسید در صورت تاب و توان تحمل نموده [illegible] میشدند و بعضی [illegible]
و رضای دولت علیه رفع ستم مجمع خان را از ایشان نمایند و حاجی میرزا آقاسی نیز از این حرکات
مجمع خان علم و اطلاع داشت در نیت که [illegible] پادشاه مرحوم در قضیه [illegible] واقع شد
حاجی میرزا آقاسی [illegible] از [illegible] تمام کرمانشاهان فرستاده در چنین وقت حفظ
سرحد کرمانشاهان از حفظ همه سرحدات برای مصلحت دولت علیه ایران اهم و الزم بود
چشم از رفتار این مصلحت دولت پوشیده [illegible] منظور بود و نوشته بود که واقعه
چنین اتفاق افتاده خود را قبل از شنیدن این خبر باید از میان شهر کرمانشاهان بیرون
آورد و مجمع خان بعد از رسیدن این چاپار بهانه از کرمانشاهان با توپخانه و سرباز
نظام بیرون آمده تا [illegible] از مرسوم پسندیده است آمده [illegible] توپخانه را بسلامت سنقر
فرستاده و از میان نظام سرباز بیرون آمده با سوارهای معتمد خود بطرف خمسه رفته و در خمسه

بار [illegible]

با [illegible] حاجی [illegible] ملحق شده و در احوال حاجی میرزا آقاسی و احوال عیالان برادرش مستحضر گردیده
خواست که خود را از اردوی حاجی بیرون اندازد که [illegible] سطوت پادشاهانه شده در خمسه
محبوس آمده و باین سبب مملکت کرمانشاهان بهم خورده و اینکه خان حشمت الدوله در عراق
عرب بانتظار چنین ایام نشسته بود از شنیدن قضیه [illegible] پادشاه مرحوم و خالی کردن
مجمع خان کرمانشاهان را خیالات فاسده در خانه [illegible] قوت گرفته از نجف اشرف
[illegible] آمده و [illegible] مشغول شده [illegible] عازم مملکت عراق شده
[illegible] قیام و اقدام نمایند و اینکه یار خان حشمت الدوله تا بغداد آمده و استعداد
آمدن عراق را آماده نموده بود پاشای مملکت بغداد و مصلحت گذار دولت علیه انگلیس در جهت
اینکه یار خان [illegible] اراده [illegible] از نجف اشرف و آمدن به بغداد در این
موقع [illegible] نسبت بمملکت عراق [illegible] از طرف دولت علیه روم [illegible] حرکت
نخواهی بود [illegible] دیگر است اظهار نمایند اینکه یار خان در جواب گفته بود عزم زیارت
[illegible] آمده [illegible] از قراریکه مذکور گردید [illegible] شده در بغداد [illegible] دولت علیه روم

همراه الله‌یارخان مغول که او را بزیارت سامره رسانند و از آنجا بر جهت بغداد آمده و
بگذرند قدری از خاک دولت روم بیرون گذارد بدین جهت و یک برادر خاندانشان که با
ایشان تربیت یافته بود از جمله خاموش شده و در خانه‌های خویش قرین آه و تشویش نشسته و
آقا محمد خان نیز بکرمانشاهان رسیده با آنکه آن مملکت از آرامش خالی شده و امیرزاده فیروز میرزا
در مملکت عم حکومت کرمانشاهان نامزد شده لذا روی جانب آن رخصت شده بکرمانشاهان
رفت و آن مملکت را امنیت و آرامش تمام حاصل آمد ذکر حکایات مازندران
در ماه ربیعات پادشاه مرحوم ماره ۱۲۶۴ مازندران با امیرزاده اردشیر میرزا حاکم آن
مملکت و در آن زمان باستراباد رفته برای نظم آن سامان در آنجا نشسته بود بامرا
کرده او را با استقلال تمام بجهت امیرزاده خانلر میرزا در اواخر رمضان
بمازندران رسیده بعد از چند روز توقف و عدم استقلال قضیه پادشاه مرحوم واقع شده
مراجعت بدارالخلافه نمود و در آن اوقات ملا حسین نامی از بزرگان سید علی محمد باب گرفتاری
سبب کار امیران او را که در ولایت بعضی خبر کرده از مشهد مقدس عازم و روانه ولایت
مازندران

آذربایجان شده و باشتعمه نفر قریب بشهر ساری رسیده بود بیعت و مطوف قلعه چهرین
رفو که این قضیه هایله واقع شده مملکت مازندران نیز بی حاکم و صاحب اختیار مانده
علما و مجتهدین ولایت ساری با بلاحیای کفکفو آغاز کرده او را و مرده ایشان را بکفر و الحاد
منسوب ساختند و بقتل ایشان فتوی دادند و مازندرانیان متوجه ایشان شده ایشان
چون مملکت مازندران را بی حاکم دیدند و پادشاه را مرحوم دانستند خیال نمودند فرصتی برای
ایشان بدست آمده در مزار شیخ طبرسی اجتماع نموده در کار حصار دیوار که محیط آن مزار بود
بکندن خندق و ریختن خاک ریز اشتغال نمودند و قرار دسترسی را الفرصت نمودند ملله میسیه
شهر ساری نیز سرب و باروت و بعضی مایحتاج حواله کرده بتغلب و تسلط از ایشان گرفتند
و مریدان از اطراف رسیده کار ایشان بآنجا رونق بیدا نمود و قریب چند ماه جمع
نمودند و در حالت نزدیک علم استقلال برافراشته نشستند و آتش این فتنه بالا گرفت
تا زمان پادشاه زمان و صاحب مملکت ایران زیب بخش افسر کیانی وارد دارالخلافه
شده چنانکه مذکور خواهد شد بآن امر قلع و قمع ایشان را از آن ولایت فرمودند

ذکر وقایع کرمان که در حین وفات پادشاه مرحوم واقع شده چون غضنفر خان

قراباغی در ظرف پادشاه مرحوم بیگلربیگی مملکت کرمان بوده و مدتی بود که در آن ولایت به حکومت

با استقلال مشغول بود اهالی ولایت آن طرف آب ارس و گرجستان خبری از شاه و رسم مردی

ندیده بخصوص در روز ترقی مناصب جلیله سرافراز یافته لهذا خان بیگلربیگی و از اهالی قراباغ

رعایت منصب جلیلی ممتاز یافته بود اهالی آن مملکت را بطریق نگهداری کرده بود و در حین

هنگام وصول خبر این قضیه هایله با فرزندیت مرسوم جمع اهالی آن مملکت در دفع و رفع او

دیگر باشی افغان متفق شدند خان بیگلربیگی در حین وصول این خبر در خارج شهر چهار دیواری

دولت رفته نشست و محمد علیخان پسر خود را به ترتیب فوج قراجه داغ بود به شهر فرستاده

اهالی کرمان جهت رفع تسلط در اجتماع نموده راه بیرون کردن او که در ارک نشسته

بود رفته محمد علیخان در چنین وقتی با عبدالله خان سرتیب فوج قراگوزلو و ملایر که در ارک

مستحفظ ارک بود به خیال اظهار [illegible] نزاع شده و عاقبت

عراقیت و ترکیت در میان افواج نظام ظاهر شده در آن صورت فوج سربازان و جمیع جماعت

مفید

مفید نیفتاده سربازان طرفین دست و گریبان شده بنای ازدحام نهادند گذشته محمد علیخان

توپ را به برج ارک کشیده با زخمی توپ سربازان ملایر و قراگوزلو اقدام عفو و دایره خانه بالا

رفته سربازان ملایری محمد علیخان استیلا یافته میمنت شده او را صحیح عبدالله خان سربازانرا

ازین اراده مانع آمده او را مطلق العنان و روانه ساخت و تا در روز [illegible] طهماسب میرزا هم

کرمان به انتظام مجدد پرداز و در روز [illegible] از طرف پادشاه جهان حکومت آنجا سرافرازی یافته

بعد از آن کرمان انتظام پذیرفته از دوران [illegible] آمد ذکر احوال خراسان بعد از رسیدن خبر

قضیه هایله پادشاه مرحوم تا زمان رفتن میرزاده سلطان مراد میرزا بکشور خراسان

چنانکه مذکور شد در اوایل ورود خبر رمضان المبارک این سال مملکت خراسان بهم برآمده و اهالی مشهد

مقدس سر از اطاعت والی والدوله بیرون امیرزاده حمزه میرزا باز زده و حسن خان مطیع و منقاد شدند

امیرزاده حمزه میرزا از ارک مشهد مقدس با شهریان به نزاع و جدال گذشته این کفایت کرد بعد

وصول خبر وفات پادشاه مرحوم رسید حسن خان و اهالی مشهد از این خبر قوت تمام پیدا کرده حمزه میرزا

و دیگر آن ازبابان [illegible] و مملکت و سایر شهرهای خراسان نیز سر از اطاعت

والی و اندیشان پیچیده در اوایل حال برای آوردن آذوقه و سیورسات چند روزی بولایات سر بانتظار نهاده
و پس از چند روز ضعف تمام بحال لشکریان آذربایجان مستولی شده بهیچ جا حرکت نتوانستند نمود میرزاده
حمزه میرزا احوال را چنان دیده سهراب یار محمد خان وزیر هرات نمود یار محمد خان نیز حقوق نمکی ن
بجز وزین را که قبل از فوت پادشاه مرحوم حسن خان در وقت سرکردگان خود بهرات فرستاده یار محمد
خان نظر بدولتخواهی دولت علیه ایران او را که محبوس داشت بعد از رسیدن این اخبار و سهراب حمزه
میرزا او را محبوس نموده داشت با جمعیت هرات که بقدر شش هزار نفر میشد بعد میرزاده حمزه میرزا
روانه شده بمشهد مقدس رسید و حسن خان و اهالی مشهد مقدس ترتیب و حصار آغاز کرده چون
لشکریان آذربایجان از کمی آذوقه بسیار عسرت میکشیدند و توقف در ارک بسبب آذوقه تنگ
منحصر شده بود یار محمد خان و میرزاده حمزه میرزا مصلحت در توقف مشهد مقدس ندیده با سرباز
و توپخانه روانه سمت هرات شدند در این وقت خان صورت اتفاق افتاد که از جنس حلمی
یافته بیش حسن خان بمشهد مقدس آمد و میرزاده حمزه میرزا با لشکریان آذربایجان تنها با
یار محمد خان تا هرات رفته و یار محمد خان در خدمتگذاری دولت علیه ایران کوشیده سیورسات

و سایر مایحتاج اردوی آذربایجان را داده کما هو حق الاهتمام انگونه خدمات نمود حسن خان
ولایت خراسان را ضبط نموده ضابط و نواب اطراف فرستاده و جعفر میرزا احمد خان برادر خود را
با پسر خود جلال خان با جمعیت ولایت سبزوار فرستاد و میرزا محمد خان نیز سبزوار آمده ارک
و شهر سبزوار را ضبط نموده نشست **ذکر رسیدن خبر قضیه پادشاه مرحوم بدار السلطنه تبریز**
و جلوس نمودن حضرت شهریار بر جای دولت اریکه حرکت نمودن با لشکریان نظام
و توپخانه آتش نشان و جلوس در دار الخلافه طهران چنانکه مذکور شد جناب میرزا آقاسی خبر واقعه
پادشاه مرحوم را در روز یکشنبه نهم شوال باتفاق در ساری واقعه بدار السلطنه تبریز بخدمت حضرت
ولیعهد معروض داشته در شب یازدهم ماه شوال این قضیه عبرت انگیز و واقعه حیرت
انگیز در دار السلطنه تبریز بسمع حضرت ولیعهد رسید با وجه انکه از سن شریف زیاده از هجده
سال نگذشته بود و زیستن چنین خبر موحش جان پیران سالخورده و حکیمان تجربه آزموده
اصلا دل از جا بدر نرفته و آنچه لوازم طبیعت بشریت درچنین اوقات زیادتی دانسته
در خاطر مبارک راه یافته بعد از انجام لوازم تعزیت بکفر عنجوار اهالی مملکت ایران نهاده

ملفت سرپرستی رعایا و برایا راهی ایران را که در عالم غیب حفاظ خفا باندازهٔ قامت
آنحضرت بریده بعد و بنجر تلبیس این لباس و تکفیر این مهام چاره بنمود باشارهٔ کارکنان عالم
غیب متلبس شده طبل خلافت و جهانداری با دوروری زمین بلند آوازه گشته و بتزئین
تاج جهانداری و بترتیب تخت زرنگاری برای جلوس همایون حکم و اشاره فرمودند و در ساعتی
سعد و بهمه سعادات مقترن روز [illegible] که بیات عاری [illegible] در دارالسلطنه تبریز بسعادت و کامرانی
مارت [illegible] تحقیق بر مسند سلطانه جلوس فرمودند تو بهار آتش فشان [illegible] در آیهٔ جلوس
مبارک [illegible] بگوش مستمعان رسانیدند [illegible] نقارهای شادی از هر طرف بلند آوازه
گشته [illegible] خاطر [illegible] نیکخواهان دولت علیه [illegible] اهالی آذربایجان را
عموماً و ساکنین دارالسلطنه تبریز را خصوصاً از این جلوس میمنت مانوس شادی بر شادی و عشرت بر عشرت
افزوده نوای ساز عیش و خرمی را بافلاک میرسانیدند بعد از انجام جشن جلوس میمنت مانوس
خاتم پادشاهی را باین بیت منقش فرمودند **فرد** تا که دست ناصرالدین خاتم شاهی گرفت
صیت داد و معدلت از ماه تا ماهی گرفت عالمیان را مژده که داد و معدلت [illegible]

[illegible]

خدای تعالی وجود این پادشاه جمجاه را با [illegible] و سایهٔ مرحمتش را از مفارق اهالی ایران
کم نگرداند عبدالله پس از تهنیت جلوس مبارک که مردم آذربایجان داشته و فوج فوج
و موج موج آمده بشرف تقبیل رکاب آستانهٔ مبارک سرافراز یافته رای پادشاه [illegible]
شد که لشکریان آذربایجان را احضار فرمودند با جمعیت وارد [illegible] نظام [illegible] زودتر از دارالسلطنه تبریز
حرکت همایون بطرف دارالخلافه [illegible] و جان نثاران که لایق و
شایستهٔ این خدمت عهده توانند بود پادشاه جهان بنظر دوراندیش ملاحظه فرموده [illegible]
اعتقاد [illegible] جان نثاران و جانسپاران [illegible] فرموده [illegible] التفات پادشاهانه [illegible]
[illegible] فرموده [illegible] پادشاهانه
[illegible] کفایت [illegible]
[illegible] خدمت بزرگ مأمور داشته و آن وزیر [illegible] مرجوع
شده [illegible] با [illegible] لشکر نظام [illegible] مبارکه سرانجام داده و باین
[illegible] از همه [illegible] و اقران [illegible] همایون را [illegible] دارالسلطنه

تبریز حرکت داده دو سه خان ماکو شاه در آن اوقات بجهت وزارت حاجی میرزا آقاسی در دار السلطنه
تبریز برای خود نظری داشته تمیز نمیداد و بخیالات دور و دراز حاجی میرزا آقاسی او را از کوه ماکو
آورده در دار السلطنه تبریز نشانده بود در بین اوقات که خبر ارتحال نایب السلطنه را شنیده و جای او را در
شاهزاده عبد العظیم دیده حرکت در پیش نمود و از دار السلطنه تبریز با زنبرز اعظم ماکو رفت و پادشاه
گردون جاه شاهزاده ملک قاسم میرزا با ایالت مملکت آذربایجان نامزد نموده با اردوی
کیهان پوی سعادت رکاب مراجعه روی مملکت عراق در حرکت آمده در منزل اوجان جموع
استقبال چیان از دولت نایب السلطنه مملکت ایران فوج فوج و دسته دسته شرف خاکبوسی عتبه علیه
مشرف شده روز بروز و ساعت بساعت در اردوی معلی جمعیت بر جمعیت و ازدحام بر ازدحام
می افزود حکایت میرزا نظام حکیم در آستانه مقدسه قم بنحوی خیالات خام در دیگ سودا
اشتعال می نمود از شنیدن قضیه هایله پادشاه مرحوم آتش سودایش شعله ور آمده باز بنای جوش نهادن
دیگ سودا را گذاشت و از قم سوار شده و به دوستان و آشنایان که در جهان احوال رای
آن را پیدا بکنند و به همه جای خبر در عقب داده خود را هم کاره این دولت ابد بنیان انگاشته

دو شب از قم حرکت آمده خود را بقزوین که هفت منزل راه است رسانده و در ولایت جمعی از عوام
کالانعام را بوعده و امید مجذوب فعال ساخته مثل یکی از سرداران نوکر الدوله قدری جمعی از سواران
برداشته بعزم استقبال موکب پادشاه هر دو ... روانه شده در منازل ... دیگ
موکب همایون رسیده و تقاضای مستقبلین سواران پیشباز جوق جوق دسته دسته و در عقب ... گماشته
و خود مثل یکی از امرای دولت ابد احترام پیاده شده در پیش روی سواران ایستاده منتظر عبور موکب همایون
شهنشاه یار گردون جاه بود از حکایت حکیم در آگاهی مستقبلین پیشتر از رسیدن بمحاذات
حکیم ده نفر سوار را مامور فرمایند که حکیم نظام را از این خیال و خود سری را بیند و هماره او را به داشته
بر جا پرداخته سوار نموده با آستانه مبارکه معصومه برند و قبض رسید که از تولیت آستانه گرفته بنظر
اوشاه جهان رسانند حکیم بخیالات فاسده منتظر آنکه پادشاه جهان محض اینکه نظر مبارک
با نظرات اندازد و حکیم را بآن هیئت و هیبت ببیند اراده بتقاضای خواهش خواهد نمود
که سواران مامور رسیده بدون تکلم از اسب پیاده شده حکیم بخیال اینکه جمعی از دوستانند
در شوق ملاقات آمده از تبسم ایشان خنده در تحقیق خیالات خویش بکنار رفته که مامورین

رسیده بود این تقصیر ما رسید و ترکیا دست بکمر بند حکیم درآورده شمشیر از کمر و چکمه از پا و کلاه از سر او
برهنه مرکبی هم والله استر باشد پیش کشیده حکیم در حیرت و تحیر افتاده به چشیار سواران حیوانش
ساخته و منزل بمنزل او را بقم رسانیده قبض وجودش را که ام امور بخاست از متوسط باشد گرفته
سبحان الله اوضاع روزگار که دایم در تغییر و تبدیل است چرا با زبان انسان تیر را که از هشیار رفتی
هشیار آید فراموش ننماید و تا عمر دارد بود در این خیال روزگار شیرین خود را تلخ سازد
القصه موکب همایون از خاک آذربایجان که شتر در را دانه دخلی سلطانیه شده و سه روز
در آن چمن توقف فرمودند بسان لشکریانی که از آذربایجان آورده بودند رسیده از چهار صد هزار نفر
لشکر نظام چنانکه مذکور شد در آن مدت قلیل بعضی دولتخواهی وزیر با نظر سرانجام یافته بود
نظر بخدمت شایسته در آن چمن دستخط همایون صادر شده بمنصب میر نظامی دولت علیه ایران
مفتخر و سرافراز شد فرمودند و در روی همایون از آنجا حرکت نمودند جمیع اولاد خاقان مغفور
السلطنه مرحوم در دار السلطنه قزوین شرفیاب رکاب رسیده گردش سمند مبارک را توتیای دیده مهد داری
حفظ ساختند و در روی همایون از دار السلطنه قزوین حرکت کرده در آن منازل جبهه آرای

همایون

همایون زیاده از چهار هزار نفر شده بود موکب همایون با جاه و جلال و شوکت و اجلال
بدار الخلافه رسیده دو سه روز در قریه یافت آباد توقف واقع شده در ساعت سعد وارد دار الخلافه
شدند و جلوس شاهانه بتعیین منجمان و اختر شناسان در دار الخلافه واقع شد خبر بهجت اثر این
جلوس همایون را باطراف و اکناف و ولایات نوشته ارسال داشته و همه اهالی مملکت ایران
لباس تعزیت پادشاه مرحوم را از تن کنده و لباس شادی و تهنیت پوشیده بعیش و نشاط پرداختند

ذکر وقایعی که در دار الخلافه طهران قبل از مأموریت میرزا ده سلطان مراد میرزا بمملکت خراسان واقع شد

چون در آن ایام میرزا نصرالله صدر الممالک جمیع ما فوق
همه ایشان کرده منصب وزارت و صدارت دولت علیه ایران را باستحقاق از خود دانسته
تا آن مقام که منازل حاجی میرزا آقاسی را که از دولت علیه ایران را صدر اعظم کارگذار
دولت علیه متحقق و متیقن شده است برای خود بدون اذن پادشاهی فرمایش فرستاده فرش آنجا چیده
مستعد تفویض این منصب جلیله بعد حضرت شهریاری از ملاحظه این خودخواهیها و خود
سریها در دولت داری مفاسد عظیم را متیقن است نقار خاطر از میرزا نصرالله صدر الممالک

پیدا نموده روز بروز از نظر التفات همایونش ساخته از نظر بطون استعداد و موفور اخلاص و
قابلیت خبر داده که از ناصیه میرزا نظام با احتشام شهریار شاه جهان میشمرد او را بمنصب
صدارت اعظم و وزارت کافه امور منصوب فرموده دستخط همایون صادر شده بتعلیق آقای قاسمش
در میان جمیع امرای ایران ممتاز فرموده و خطاب اتابک اعظم مفتخر ساختند و حکم همایون
شرف نفاذ پیوسته ده روز در جوار همایون زیارت آورد بعد از آن بدار الخلافه در منازل حاجی میرزا
آقاسی نزول نمایند و شاهزاده‌ها نیز بحکم مأموریت مستعفی این خدمت بزرگ شده بلوازم تهنیت
منصب عظیم خود قیام و اقدام نمودند و چون در بیخ راه که اردوی همایون رو بدار الخلافه
بعضی مکاتیب از هواخواهان دار الخلافه که حاکی از حقیقت کار بوده و فوراً بهم کار می
بند شده بشیخ همایون پادشاهی رسیده بود از آنجمله میرزا ابراهیم لشکرنویس دیوانی
عریضه عرض کرده بود باین مضمون که موکب همایون تعجیل تشریف فرما شده محمدی میرزا تقی
خان را آذربایجان مرخص داشته پادشاه جمجاه این خبر را از آن خودکامان خوشنود شنیده
بعضی در روز ورود دار الخلافه میرزا ابراهیم را بموجب کار سیاست عبرة للناظرین تنبیه فرموده محبوساً

تعلیقه

تعلیقه او را بیرون فرستادند لهذا خیالات تجمیع با تعلیقه از خاطرشان محو شده بگفتگوی تنخ
تقصیرات خود افتادند جناب اتابک اعظم و صدر اکثر تقویت التفات پادشاهی استقلال
تام در کار یافته بمنصب وزارت ایران تکیه زده بگفتگوی نظام مملکت خراسان افتاد
اولاً سلیمان خان قاجار را برای استحضار از حقیقت امر خراسان با نوشتجات پیش
حسن خان فرستادند و فرهادخان برادر الله‌یارخان را نیز از عقب او روانه ساختند
با وجود آنکه زمستان چندان نمانده بود تدارک تهیه سفر لشکریان بسمت خراسان
مشغول شدند و حاجی میرزا آقاسی را که در شاه زاده عبدالعظیم بست نشسته بود چون سید و پیر
و ملا بود او را اطمینان خاطر داده از شاهزاده عبدالعظیم بکربلای معلی روانه کردند او نیز
سلامتی را غنیمت شمرده روانه عتبات عالیات شد و بعد از نه ماه توقف در کربلای معلی
وفات یافت ذکر حرکت لشکر منصور با امیرزاده سلطان مراد میرزا برسر سیف‌الدوله
اسکندرخان قاجار بمملکت خراسان و فتح مملکت ترشیز و بعضی از جوالات حمزه میرزا
تا آخر ایام زمستان چون جلوس همایون در دار الخلافه واقع شد قریب بیکماه روز بود

که از شهزاده حمزه میرزا و لشکر خراسان چند ضرب غیر سیه و کیفیت آن مال معلوم نمود ای پادشاه
جهان بان و ارز ارف که لشکری آراسته مامور ولایت خراسان فرمایند جناب اتابک اعظم و
صدر مکرم اشاره بانجام این رای فرمودند و در مدت چهارده روز توقف در دارالخلافه جناب
اتابک اعظم به تدارک هشت هزار نفر لشکر نظام را دیده و همه ساز و برگ با اهل ایلیات و قورخانه
مهیا ساخته پادشاه جهان در روز چهارم ماه ذیحجه که پانزده روز بعد از ورود به دارالخلافه گذشته
بود بجانب شهر شریف برده سان لشکر قیامت اثر را از نظر پادشاه جهان گذرانیدند و شهزاده
سلطان مراد میرزا را بصاحب اختیاری لشکر نامزد فرمودند و رشید شغل دیگر که در آن لشکر را
با سکندر خان قاجار داده در خدمت برده شهزاده سلطان مراد میرزا بمملکت خراسان روان
ساختند بعد از ورود شهزاده سلطان مراد میرزا بان مملکت متوجه شدن بسبزوار در اصلاح
دولت نتوانسته راه ترشیز و چنین را پیش گرفته چرا که سبزوار قصبه کوچک در خراب
بود و زمستان نزدیک و نفت لشکریان در آن ده بطول مدت انجامید و بسبب کمی آذوقه تنگ
برای لشکریان حاصل شده بدین جهات از آنجا گذشته لشکر را بطرف ولایت ترشیز برد

و اهل ترشیز نیز دم از مخالفت و عصیان میزدند و بعد از قتال محکم ترشیز را مسخر ساخته و با آنکه
استیلا یافته اخبارات این وقایع را با سایر وقایعات خراسان معروض دارالخلافه محقق احوال خراسان
در آن زمستان آنکه شهزاده حمزه میرزا بدنبال شهزاده سلطان مراد میرزا با لشکر و شنیدن جلوس حضرت
شهریاری قوی دل و مستظهر گشته آن زمستان را در آن صفحات بسر برده و در هرات شهزاده سلطان
مراد میرزا و در ولایت ترشیز و آن صفحات زمستان را گذرانید و حسن خان در مشهد نشسته هر روزه
علی الفرصه متعرض احوال یکدیگر میشدند و بدین احوال زمستان را باتمام رسانیدند ذکر حکایات
متفرقه که در دارالخلافه واقع شد و تعیین لشکر با زنجان و قتل و قمع ملا حسین در زنجان
پادشاه جهان بعد از روانه ساختن سلطان مراد میرزا و لشکریان خراسان با نظام امور مهام ایران
پرداخته حضرت شهریاری بعد از چند روز بباغ لاله زار تشریف فرما شده نعش مطهر پادشاه مرحوم را با اعزاز
و احترام تمام محفه محفوف برحمت رب غفور کرده شهزاده مهدی قلی میرزا و شجاع السلطنه فتح الله میرزا
و فخر الدوله و جمیع خاقان مغفور و برادر بزرگانه با ادای لایق و شایسته روانه آستانه متبرکه
معصومه قم صلوات الله علیها و علی آبائها نموده با تزیین نعش مطهر آن آستانه رسانیده در حجره متبرکه

جناب مرزبن ساحت حفاظ و قراء و خدام تعیین و برقرار نموده رخصت کرده بعد از انجام این
کار از روی کمال مرحمت و التفات به جناب اتابک اعظم و صدر اعظم داشته جناب مستطاب معظم الیه را
شرف مصاهرت دولت ابدمدت سرافراز بخشیده همشیره اعیانی خود را به جناب اتابک اعظم مرحمت
و حکم بعیش و سرور نامحصور شبانه روز در حضور جناب اتابک اعظم از ظهور این التفات تاج تارک افتخار
بر اوج سموات برده به مقتضای مرحمت خدیو جمشید حشمت عظیم آراسته بلوازم سور و سرور پرداخته چشمه و امیرزاده
مهدیقلی میرزا را حاکم مازندران به جهت نظم آن ساحت با لشکریان مازندران به دفع و رفع بابیان
مامور فرمودند و امیرزاده مهدیقلی میرزا به مملکت مازندران رفته بعد از تسلط و اقتدار لشکر به جمع
ملا حسین برده هر روز به جنگ و دعوا مشغول بعد شبی از شبها پنجاه نفر از مرده بابیه خود را
به منزل امیرزاده مهدیقلی میرزا رسانیده منزل را که از چوب و کلش ترتیب یافته بود آتش زده
امیرزاده مهدیقلی میرزا به صعوبت هرچه تمامتر خود را بیرون انداخته شاهزاده سلطانحسین میرزا
و لطفعلی خان مقصود و داود میرزا و لطفعلی سلطان که در آن منزل در خدمت امیرزاده مهدیقلی میرزا
بعد از فرصت بیرون رفتن نیافته به مرگ سوخته هلاک شدند و هم در روز چند نفر از طرفین کشته

شدند

می‌شدند تا آنکه سلیمان خان فوج را در مشهد مقدس جعفرقلیخان بجنوردی را اطمینان داده به اردو
آورده از طرف دولت علیه عبادت امیرزاده مهدیقلی میرزا مامور گردیده و بسعی و اهتمام سلیمان خان
فتح و عباسقلیخان لاریجانی کار بر ملا حسین و اتباعش تنگ شده قلت و قوت از ایشان
زایل شده آنچه باقی مانده بودند بعضی به پیری درگاه آمدند و بحکم شرع و عرف اکثر آن جماعت مقتول
شده کمتر کسی از ایشان به سلامت ماند و آتش آن فتنه چهار ماه در مازندران بالا گرفته بود
فرونشست و سلیمان خان در ازای این خدمت مطلا به تمشیر مرصع از دولت علیه سرافرازی
یافت و امیرزاده بهرام میرزا را به حکومت مملکت فارس سرافراز بخشیده به جهت رتق و فتق شغل
در وفات پادشاه مرحوم در دار العلم شیراز واقع شده بود و تقریبا یک کرور مال نقد و جنسیه
در نفس شهر به تاراج رفته بود و از جمله در بلاد از فعلها آنجا چون در مملکت
فارس بزرگی در هنگام زراعت خشت غریب در صحرای آنجا پیدا شده بود و صفت
خشت آن است که از هفت جوش به صورت خشت ریخته شده و وزن هر خشتی چهار من تبریز باید
با هم مشابه و صورت دیگر در بالای خشت منطبع شده معلوم نیست که برای چه آن خشت را

ساخته اند امیرزاده بهرام میرزا المرزه در عوض فارس ایمان خشت را بدار الخلافه فرستاده نزد پادشاه
جهان جهان را بدرود نمایش و ملاحظه باستانه شاهزاده عبدالعظیم در ستانه عتبه باشر آن ستان مبارک
سپردند و سلیمان خان ملقب بخان خانان که نسبت خالیت بپادشاه جهان داشت بحکومت
اصفهان سربلند شده عازم آن ملک شد دقیقه دیگر آنکه صدر الممالک از دار الخلافه طهران مأمور
بتخریج شده بحکومت قم روانه شد و در آن اوقات که قریب بقیه سعید سلطانی بوسر فوج از
لشکریان آذربایجان در میدان ارک مبارکه بنای غوغا و خودسری گذاشته بهانه خواستن مواجب
هزار و دویست بر خاسته و جویک جمعی بکشان بیهوده گفتن آغاز نهادند و انکار رها خلاف جناب
اعظم و صدر الممالک کردم نمودند و جناب اتابک اعظم بنای درست دستور بیرون جانب از ارک
مبارکه بیرون رفته در خانه میرزا آقاخان سهام الدوله از امرای معتبر بود منزل گزیده پادشاه جهان سربازان
آذربایجان را ازین حرکت بی نظامانه منع و زجر و جمع لشکریان آذربایجان و عراق دریا
و کشیک در دار الخلافه و محالات اجماع نموده باشاره حضرت شهریاری در خدمت جناب اتابک
اعظم مجتمع آمدند و قریب به پنجاه هزار نفر جمعیت حاضر شده سرفوج آذربایجان که مصدر این

غوغا شده بعضی بیرز و دیدن این احوال بابابه واستغفار گرد شیره عذرخواهی آمدند حضور را
از جناب اتابک اعظم جناب اتابک اعظم این فتنه عظیم را بطریق ساکت فرمودند که
بیک نفر تسلیم نرسید و در خانه میرزا آقاخان مجمع و ستاره پادشاه جهان با عزت و احترام
تمام بارک مبارکه عود نمود کمال استقلال بیشتر از پیشتر با قیه صادم تارک بدخواهان دولت
حمله شده بس از ظهور این بدخواهی و خلوص کیش میرزا آقاخان ملقب باعتماد الدوله شده
مورد نوازش و مرحمت شاهانه آمده دیرا بعوض صدر الممالک را در قم گیر انیده و آقا بهرام حواله را
و در دار الخلافه با جنایار ساخته بر در امجد اتابک فرستاده و هیچکس از امرا و اعیان
و احتمال انگیزان این فتنه از پیش نرفت از غایت عقل و رای منعرض نشده صلاح ولیتی را
در فرامش عفو این مسئله دانسته الحمد لله رب العالمین که پادشاهی عدالت گستر پایه
بیوسته ذوق اهالی ایران از جهت وزیر چنین رای نظم ممالک و رفاه حال جهانیان
تعیین و نصب فرموده الفضل و رحمت خود این پادشاه را برقرار و مستدام دارد و جهانیان را
از فیض وجودش برخوردار فرما بمحمد و آله الامجاد حکایت در این ایام فترت که تغییر امور

در حال دولت بهم رسیده سر رشته دولت که گذشته از دست رفته بود حاصل دیگر بهار کار آمد

شاهزاده سیف الله میرزا از طرف دولت علیه حاکم ملایر و تویسرکان گشته میرزا رضاقلی

تویسرکانی که در کوچهای سرگردانی و حیرانی در دارالخلافه طهران هشت سال بود که بسر میساخت

میگشت بانه جوئی دام تزویر و حیله فرصت یافته بخدمت شاهزاده سیف الله میرزا خود را

رسانده برنگ دولتخواهان خود را جلوه دادن آغاز نهاد شاهزاده بیخبر از خصایص میرزای

ساده رای باد جهت عزم از دارالخلافه دو راه بر داشته روانه ملایر و تویسرکان شده در

دربین راه اول زمزمه که در خدمت شاهزاده ساز نمود اول دولتخواهی در کار ایشان

بنیاد و در آغاز نهاد آن بود شاه بابا با جهانگیر میرزا برادر ایشان در تکلیفی شما ما نخواهند کرد

بدسلوکی آغاز نهاده میرزا رضاقلی میرزا است که در ولایت دشمن بسیار دارد و مردم

در شرارت او ترسانند تمکین تسلط او را نخواهند کرد این مقدمات را در خدمت

شاهزاده حاکم [illegible] که اگر از اهل ولایت جماعه بیرون آید بکردن این دعا گرا ازو

تا آنکه بملایر رسیده چون مردم چاپوس و فرینده است و در اول مرحله گوی از [illegible] جکار

خود را

خود را چنان بنماید در راه صاحب کار خود از گذشتن مال و جان و اولاد و عیال

خود مضایقه ندارد و شمار صرف و حرف فناست شاهزاده را فریفته خلعت وزارت

گرفته شاهزاده را مختار نمود مجبور محض شد در کنج الطاف نشسته بنزد خود عیان اظهار داده

بنای انتقام کشیدن از مردم ولایت گذاشته بعضی از سادات را با یک درسیلان بسته

چوب کاری نمود و زن بعضی از فقرا را جریمه نموده بهانه بهت [illegible] فرستاده درد و غم داد تا آنکه چون

از قواعد کلیه او این است که در هر وقت که خود را مکینه از مال دیوانی رنجیده باشد

آن مال قریب بسه هزار تومان بکیسه های طمع خود ریخته هزار تومان قرض خود را داده و قریه پیلانگک را

به دو هزار تومان خریده آن عیار مکار شاه زر را برخاسته شاهزاده سیف الله میرزا چنان

نمود که مملکت ملایر و تویسرکان چون انگشتر گردانی است دارالحکومه تویسرکان و ملایر

چون ابتدای دولت بود سخن ظلمهای او دو میشد تا آنکه در دارالخلافه بخدمت جناب

اتابک اعظم هم از دست او عارض شدند جناب اتابک اعظم مکرر چاپار

فرستاده او را احضار بدارالخلافه نمود و دشمنان و یاران او در [illegible] موقت فرصت جسته

عریضه نگار شده بخدمت جناب اتابک اعظم عرض شرارت دشمنان را نموده از رفقای حقیقی
میرزا رضا قم بدار الخلافه رسید که جناب اتابک اعظم در خانه میرزا آقاخان تشریف داشته و میرزا
آقاخان نظر باشنائی میرزا رضا قمی بمیرزا فضل الله بار دیگر صحبت سال پیش این چنانکه
مذکور شده در نزد بزرگان باید اکرده بطور شفاعت او را نموده او را عاجزانه از حضور رخصت
داده در خدمت جناب اتابک اعظم فی الحمد لله باقیه در نوشتجات سیف الله میرزا و در
رقعجات خود بخدمت اتابک اعظم مینوشت و سازند که گویا این دو مکار در راست نمیگم
درین بین دشمنان و بدگویان او بدار الخلافه رفته و در حقیقت دشمن او که با اهل این ولایت
در رو انسان ... علیه را مستحضر ساخته و او نیز بسیف الله میرزا عریضه نوشته سیف الله میرزا را
داده است که بنوره حکومت بعضی را در مقابل بعضی که در دار الخلافه میان شکایت رفته اند
روانه بنماید القصه اتابک اعظم اعتنا بجا خفیا نکرده او را که بسیار خوش ظاهر مینماید
علیه و بزرگان رخصت معاودتش داده سیف الله میرزا درین سه چهار ماه بولایت از حال
ولایت بهم رسانیده داشت که کارگذاران او درین ولایت از پیش میرفته اند در دو ادارا

رخیب

کار نمینمود او نیز چون آرام نشستن در خانه خود اکتفا نکرده رفته رفته تا بدار الخلافه رفت
مشغول سعایت و بهم دادن در باب مفسدان ولایت شده چند روزی بجای خود راه در پیش گرفته
در آن دفتر پیدا نمود آنانکه در ولایت حقیقت طینتش ظاهر شود چراغ کذبش بی فروغ
گردد چنان مسموع میشود در خدمت جناب اتابک اعظم خیانت و کذب او ظاهر شده
در حال تحریر در نزد بزرگان مدت میرزا رضا و با سلطان زنجیر گرفتار است خداوند این هم
دعوی است که از رفتن هیچ درفتن پروا ندارد و در بستن همه بهتان اندیشه نمی‌نماید چه عنادی
بطرف خود عقول مردم در ربوده همه مردم را در نظر شیفته خویش میدارد خداوند تعالی
بفضل خود سیاست او را بنماید جهان و اتابک اعظم شر او را از سر مسلمانان کوتاه نماید بحق محمد و آله

ذکر احوالات سنه هزار و دویست و هفتاد و شش و حکایات حکام عراق

چون بهار سنه فرخنده فال هزار و دویست و هفتاد و شش قدم بعرصه روزگار گذاشت
و دیگر درها که در همه جا از اطراف جهان سر بشیدند و نسیم برآورده و برهمه نهال
و ازهار در همه عرصه دیار بظهور آورده بوزیدن بادهای بهاری و باریدن ابرهای آذاری

از هر وهاد و بیداد مرتفع و منزع ساخت و در باغ جهان و فی بدایت هوای بهار گلهای
رنگارنگ و بلبلان خوش آهنگ شکفتن و گفتن آغاز نهادند و بار دیگر باد خزان که از ضعف
آفتاب ضعف پیران در هر طرف جولان می‌نمود و اوراق اشجار را چون افسانه و اشعه نگار
که راهزنان به ملاحظه سود و زیان را بنیه میریخت چون تیر اعظم او در دار الشرف خویش مانند
پادشاهان قوی دست که بر مسند سریر سلطنت و سعادت و کامرانی قعود و جلوس فرمایند بدایع
دلهای هر قوی دست از غارت و تطاول باز داشته دیار ظلم و ستم را بجادهٔ عدل و داد
گذاشته حمول و خموش آمد پادشاه جهان که جهان را از فر و جوش سرافرازی و خاقان
زمان که زمان را از مهابت سیاستش خوش‌تر از هر دست دراز نیست بر رسم پادشاهان
و قانون کیان در دار الخلافه طهران مسندآرای مملکت ایران گشته بسط بساط
جشن نوروزی ایجاد و اشاره فرمودند شاهزادگان و میرزادگان و امرا و خوانین که از
اطراف و اکناف ممالک در دار الخلافه جمع آمده بودند هر یک را بالتفات پادشاهانه
و مراحم خسروانه نوازش و در حق هر یک خلعتهای فاخره و قباهای زربفت و زرنگار مرحمت

فرمودند

فرمودند زینت بخش بر و دوش افتخار سرکردگان و جان نثاران دولت علیه روز افزون شده
پس از انقضای جشن نوروزی التفات پادشاهانه بتنظیم امورات ملک و ملت و تنسیق
مهام شرکت دولت از جمله حکم جهان مطاع در باب لشکریانی که در خراسان در آن
زمستان اقامت نمودند صادر شده امیرزاده خسرو میرزا را با لشکرهای رکیب خود برای
احضار و امیرزاده سلطان مراد میرزا را بتسخیر تمامی مملکت خراسان و تقلع و قمع مادهٔ
فتنه حسن خان حکم و اشارت فرمودند اما امیرزاده حمزه میرزا بعد از رسیدن حکم همایون
با یار محمد خان و امرای شلاق و شایسته نمودند و مراجعت به تبریز باد داده با اردوی
اردوی خود متوجه دار الخلافه شد و یار محمد خان معتمد خود میر محمد خان را با عریضه اخلاص و عبودیت
و هدیه ملوکانه ریا بستانهٔ پادشاه جهان ارسال نمود امیرزاده حمزه میرزا در ولایت نیشابور با امیرزاده
سلطان مراد میرزا ملاقات کرده روانه دار الخلافه شد و در اواخر بهار بشرف بساط بوسی شهریاری
مشرف شده مورد تحسین و آفرین گشته و پادشاه گردون جاه امیرزاده حمزه میرزا را
ملقب به حشمت الدوله فرموده و حکومت و ایالت آذربایجان سرافرازش بخشید حشمت الدوله

بکمال دلخوشی و سرافرازی روانهٔ مملکت آذربایجان شده برادر اعظم تزد سپرده مشغول
تعلیمات مرجوعهٔ خود گردید تا حال بخیریت که اوایل سنهٔ هزار و دویست و شصت و هفت است
در آن ولایت بکمال استقلال اشتغال دارند و امیرزاده سلطان مراد میرزا هم از کمال اذن زمستان
در سیر و تکمیل امر و شاه جهان صلح و تسخیر خراسان را در آن دید که اول بر سر سبزوار آمده
ولایت سبزوار را که در سر راه عراق و خراسان واقع است از تصرف طغات
بغات بیرون آورده راه تردد عراق را مفتوح دارد بنا بر این عزم جانب
رای ورت در اواسط [illegible] با توپخانه و دیگر نظام بر سر سبزوار آمده و سبزوار را احاطه
نمود با توپ و تفنگ آتش شورت در عقب پادشاهی را بر سر اهالی انداز ریخته و حاجی
میرزا محمد خان و جعفرقلی خان تاب صدمات لشکر پادشاهی را نیاورده و اهالی سبزوار از در
عجز و امان درآمده جناب میرزا محمد خان از آنجا که بخت خود را انجام رسانید گرفتار آمد و جعفرقلی
خان جان فرار نموده خان در مشهد مقدس کشیده در این وقت جان از دست سربازان
جان نگار هر بعد و ولایت سبزوار به تصرف لشکر دولت علیه آمده امیرزاده سلطان مراد میرزا

جناب میرزا محمد خان

۸۴۳

جناب میرزا محمد خان را با کنده و زنجیر روانه دربار شهریاری نموده عازم مشهد مقدس گردید و جناب میرزا
محمد خان هم در [illegible] رسیده در ارک مبارک محبوس و مقتول شد و امیرزاده سلطان مراد میرزا بر
ولایت نیشابور نیز مستولی شده به ولایت مشهد مقدس رسیده در حوالی ربیع منزل گزیده نصب
خیام اقامت را نمود لشکر تسخیر نقطهٔ مشهد انداخته مملکت خراسان سوای چهار دیوار
مشهد مقدس به تصرف اولیای دولت علیه آمده و حسن خان نکبت کار خود برای حفظ
جان خود دست و پا می‌زد در [illegible] از قندیل طلا و نقره و سایر اسباب
و ذخایر هر چه می‌دید و می‌شنید به تصرف خود با دیگران در آورده بکرد و جمع آورده بعد
مسکوک منهم میراد و در سربازان آنچه دکان مدت دست آورده بود در جاها
و جاها محبس منع شهر گالان سوخت و باین قرار در مشهد مقدس حقوق دارین جمع و چند
الوصه جمعی را بیرون فرستاده از حالات آذوقه و ذخایر شهر می‌آورد و گاهگاهی
با اهالی اردوی امیرزاده سلطان مراد میرزا متعرض شده جنگ و جدال می‌نمود و چنان برای
امنای دولت علیه واقع شد و برای محاصرهٔ مشهد مقدس جمعیت در خدمت امیرزاده

سلطان مرادمیرزاست کفایت نمیکند بتدارک و تهیه لشکر پرداخته توپخانه و لشکر به نجات
محمد یوسف فرستادند و میرزاده سلطان مراد میرزا در حوالی ربیع شمار کلکاران که اشته خانه و خیام
و طویله برای لشکریان ساخته و بکشیدن و جمع آوردن آذوقه برای لشکریان قیام و اقدام نموده
عوض درست و سامانات شده به تسخیر مشهد نمودن شد و هر روزه بین الجانبین کشش و کوشش
و جنگ و جدال برپا و قایم بود و کار از طرفین در میان مواد واقع نشده ذکر احوال رضاقلی
خان که در ولایت اردلان خودسری نموده بر خاطر امنای دولت علیه حرکت ناهنجار
رضاقلیخان که در هنگام وفات پادشاه مرحوم از او صادر شده بود بسیار گران و ناهموار آمده بفکر
دفع و رفع او افتاده و چون از نظام توپخانه برای گرفتن او باردلان فرستادند و علاءالدوله شاه قلی خان
برادر او را بحکومت ولایت اردلان نامزد فرمودند رضاقلیخان از باده غفلت و مستی که
هرگز هشیار نمیشد فی الجمله بهوش آمده چاره کار خود را بجز فرار ندیده با جمعی از اهالی اورامات
و اردلان نیز بطرف کرمانشاهان رفت و میرزاده فیروز میرزا حاکم کرمانشاهان او را برای عفو تقصیرات
خود شفیع ساخته چون امنای دولت علیه پادشاهی او را از کرمانشاهان خواسته مجبورًا تا در رسیدن

فرستادند

فرستادند و مملکت اردلان به میرزا علاءالدوله شاه قلی خان برقرار و مستقیم آمد ذکر واقعه که در دارالسلطنه
اصفهان واقع شد سلیمان خان چنانکه سابقًا مذکور شد بایالت اصفهان نامزد
شده و در مملکت اصفهان در مال دیوان و وصول و تحصیل آن کفایت بکار نداده
بلکه قریب بصد هزار تومان در ذمت قبیل ارباب مال دیوان اعم تعلق شده بالنتیجه از
حکومت آن ولایت معزول و بدارالخلافه رفت و علاءالدوله حسین خان سپهدار بحکومت
آن ولایت سرافراز شده و محمد حسین خان خلج را بنیابت خود باصفهان فرستاده و خود نیز متعاقب
رسیده مشغول بانجام خدمات دیوانیه گردیده و در آن اوقات مابین سربازان نظام و بلوکی
نقاره‌ها اصفهان گفتگوئی واقع شده چنانکه سپهدار جامع نسبت امام جمعه اصفهان
رفته عارض شده و امام جمعه اصفهان حمایت از او نموده و سربازان نظام قریب بمسجد جامع
آمده و در وقت بیرون آمدن امام جمعه فی الجمله غوغا نموده سنگ بر او دست گشوده
و سنگ بر سر امام جمعه رسیده فی الجمله مجروح گردیده و امام جمعه بمنزل شرافت برده و اهل غوغا
و شورش که همیشه آشوب طلب و فتنه پرست بودند اجماع عظیم در خانه امام جمعه نموده سر از اطاعت

قرار بنا نهند و فقرات جمعی خوب با بلوای اهالی قم رسانیده در بست نشسته و میرزا عبد الحسین را در
یکی از دروازه کاشان متواری و مختفی شده مملکت اصفهان از وجود او خالی بود با یک دهات شده سپهدار
با قدرت تمام در اصفهان نشست و در این فتنه قریب به یک نفر از طرفین مقتول شد و حال
حال میرزا عبد الحسین آنکه حاکم قم از مکان او که در کاشان مختفی بود مستحضر گشته مخفی به سردار
و میرزا عبد الحسین مجبر از آن مکان حاکم قم شده در آن شهر اصفهان رفت و در قریه در خانه یکی از
آشنایان خود مختفی شده آن محل صاحب خانه حال او را به خدمت سپهدار اعظم نمایند و سپهدار
حضور او فرستاده او را گرفته به اصفهان میبرند حقیقت حال او را به عرض پادشاه جهان پیر رسانند
حکم همایون از مصدر جاه و جلال صادر گشت در حالی که سپهدار او را به طناب غضب بیاویزی
انداخته هلاک نمایند تا عبرت دیگران و نصیحت سایر خودسران باشد و در همین اوقات
به عرض امنای دولت علیه رسانیدند شاهزاده بهرام میرزا در مملکت فارس چندان استعداد
استقلال حاصل نموده است و قدرت چنان بهم رسانیده ضبط و ربط آن مملکت از اقتدار او نتواند
نمود و بهم جهات امور دیوانی آن مملکت معوق مانده و اهالی فارس از شاهزاده مشارالیه

خسته‌اند

و هم در همین اوقات به امنای دولت علیه شاهزاده فیروز میرزا را به کاردانی و درایت و دیانت
و جلادت و صداقت تمام و تمام داشت از آن رو مشارالیه را به حکومت مملکت فارس
روانه شیراز ساختند و شاهزاده بهرام میرزا را احضار به دربار سلطنت نمودند و اسکندر خان قاجار را که
سردار درخشان و دلیری مشهور بود او احضار از خراسان شده بود او را به حکومت کرمانشاهان
نامزد فرمودند و هم در این اوقات شهر دارالامان در خطه یزد سرکوبی برپا کرده تکلیفی از
حکام ولایت نمی کرد و هر کاری با کمال اذیت میرفت به سبب این جواد با قشر مسلط شده خدمات
دیوان در عهده تعویق میماند شیخعلی خان ماکوئی از طرف خاقان بابا خان در دار یزد نیابت
یزد رفته بود از زدوخورد یزد دارالامان و او را نوازش بسیار نمود از قرار اطمینان داده او نیز
مطمئن شده با اطمینان تمام آمد و شبی شیخعلی خان میر روز شیخعلی خان او را دست
نمود در ارک او را گرفته مقتول ساخت و فتنه یزد فرو نشست و هم در این اوقات
سید یحیی دارابی در خطه یزد خود را بابا نامیده مصدر فساد شده به ارزنه دارالامان دار
در آنجا نایب به مملکت فارس گریخت از قرار یکه مسموع میشود در مملکت فارس در حالی

رزمی بدست آن مفسد فساد شده جمعی از طرف حاکم ولایت رفته او را با سیصد نفر بقتل رسانیده

و هم در اواسط سنه هزار و دویست و شصت و شش عبدالله خان قراگوزلو باصف الدوله

حسب الحکم با لشکر بولایت شیفور برده آن محال و آن حقبه را کرفته دختر زاده رشید در آن

محالات مرتبا داده قریب بولایت سیستان رفته بعد از انتظام آن ولایات سپاه را

الامان کرمان محمود عنبر مؤید الدوله عرض این اخبارات و در باب بادشاهی نوشته عبدالله خان

مورد نوازش بادشاهانه کردیده و ملقب بصارم الدوله شده و هم درین ایام ملا محمد علی زنجانی

با اکثر اهل زنجان متفق شده خود را باب نامیده فتنه عظیم در خمسه حادث نموده بعد از آنکه

حاکم را شکست زده با کارکذاران حکام و عمال دیوانی مشغول محاربه و جدال شده از طرف

دولت علیه نیز جمعی [illegible] ایشان مامور شده برای استقامت امر آن ولایت تا حین

تحریر که او در خمسه هزار و دویست و شصت و شش میباشد در آن ولایت نشسته اند و هم

درین اوقات از مصدر جاه و جلال کمر خنجر مرصع و شمشیر زرین یراق مکلل بالماس

و دیگر هدایای قیمتی برای یار محمد خان وزیر هرات التفات شده باو و اولاد و برادرش نیز خلاع

فاخره

فاخره فرستادند و چونکه در ایام وفات پادشاه مرحوم تبدیلات ثالثیه چنانکه مذکور شد

قایم و اقدام نموده بود از طرف شهریار جهان ملقب بظهیر الدوله شده و هیرخان فرستاده

او در کمال سرافرازی مرخص شده بهرات رفت و هم درین ایام ایلچی از دولت روم برای

تهنیت جلوس همایونی وارد دار الخلافه کردید و هم درین اوقات از روی پادشاهی

از بیلداقات [illegible] سادات [illegible] در ماه ذیحجه در ارقام کرده حضرت شهریاری زیارت

آستانه مبارکه مشرف شده بخیرات و مبرات امر و اشاره فرمودند فقرا و ضعفای

آن آستانه مبارکه را [illegible] سه هزار تومان زر نقد برای [illegible] حبیب

رواق مبارک که تا آن زمان مذهب نشده بود [illegible] عطا نموده باستادان چابک

دست حکم شد [illegible] بتذهیب [illegible] روز [illegible] بعزم شکار محال فلجستان

و فیروزکوه نیز [illegible] شده [illegible] را از راه ساوه بدار الخلافه معاودت

فرمودند [illegible] از تحریر این نسخه ذکر وقایع

او در اوایل ایام خاقان [illegible] در زمان پادشاهی پادشاه مرحوم [illegible] درفت

پادشاه جهان گذرا بنیه تبدل کار و جوانان خود در انجمن حضور مبارک پروردند و در حال
تحریر که اوایل سنه هزار و دویست و شصت و هفت است ده سال و چیزی بالاست
از ایام سلطنت این پادشاه گردون جاه که تا ابد سلطنتش پاینده و برقرار باد منقضی
شده بود بجهت تیمن و تبرک فاتحه آن کتاب نگارش بعضی از وقایع این دولت خجسته مآل
که استمرار آن تا هزاران سال باد پرداخت آخر این نسخه بلیغ مشهد مقدس و گرفتاری
و قتل حسن خان و باعث شدن این فتح مبین و مانع داماد جهانیان از تقدم قدم
فرزندان سامی پادشاه جهان توضیح و تزیین کرد و امید هم این دعاگوی دولت از مرحمت
پادشاهی آنکه ذره از پرتو التفات را شامل حال این دعاگوی دولت ساخته تا این
عمر چند روزه را بفراغت و خیال تر بفر مرحمت پادشاه جهان بدعاگوئی بسر برد و گذران
نماید و جان نثاری را در راه دعاگوی دولت ابد مدت صرف نماید و این محقر پیشکش
که یادگار مداومت این سلسله علیه است آنگاه پسندیده شود در نظر همایون پسندیده
آید بیت مالک زود فرمان هرچه کند پادشاه است گر بکشد حاکم است در نیاز از دعا

مثنوی

مثنوی خدایا تو این شاه درویش دوست که آسایش خلق در ظل اوست بسی
بر سر خلق پاینده دار بتوفیق طاعت دلش زنده دار خدایا در آفاق نامی کنش
بتوفیق طاعت گرامی کنش غم از دشمن ناپسندش مباد ز دوران گیتی گزندش مباد
برومند دارش درخت امید سرش سبز و رویش به رحمت سفید بهشتی درخت
آورد چون تو بار پسر نامجوی و پدر نامدار از آن خاندان خیر بیگانه دان
که باشند بدخواه این خاندان ذکر فتح مشهد مقدس و قتل حسن خان بفضل
و تائید داور منان و اقبال پادشاه جهان چون مدت محاصره مشهد مقدس
طول کشید و موقوف ماندن این کار در غیرت پادشاهانه و رحمت ملوکانه شهریاری
نگنجید سکندر شان سردار را که سلطان مراد میرزای والاتبار است از جمله نقاره چیان
حصار رها کرده بر هلاکت فرمودند و محمد ناصر خان قاجار را با لشکر نصرت نشان و توپخانه آتش
فشان به تسخیر مشهد مقدس و با مدار شاهزاده سلطان مراد میرزا مامور و روانه فرمودند و بعد از
رسیدن محمد ناصر خان به مشهد مقدس در تنقیق حصار سعی بلیغ نمودند راه آمد و شد را

بالکلیه بحسن خان دکتان ارسته کار را بر محصوران تنگ کرده و حسن خان دست درازی
بسقف و بام صحن مقدس منوّره نموده دروی که در مرور زمان سقف و سطوح انحادات مقدسه
بآن فلزات از نو منهدم نمود کنده و گلوله ریخته بلشکریان اسلام میانداخت و اهرای
شیعه جعفری را بزرگان خفی و جلی فروخته وجه آن را قوت و قوت جان میساخت
با این همه جفا لیها چشم یاری از باطن حضرت امام الجن والانس منظور میخود و از ابتدای
فتنه او تا ایام گرفتاری و هلاکش تحقیقاً زیاده از ده هزار نفر از نفوس اسلام در آن
ولایت تضییع شده بقتل و اسیر گرفتار شده بود بیت لطف حق با تو مداراها کند
چونکه از حد بگذری رسوا کند هنگام رسوائی آن مخذول مجهول رسیده بعد از یکسال
محاصره آذوقه کمیاب شده و خوف و هراس بر اهالی مشهد مقدس استیلا یافته در
خفیه امان از والی والاشان امیرزاده سلطان مراد میرزا طلب داشته و والی
والاشان امرای آن مملکت را همراه بکرانه پادشاهانه امیدواری داده و اهالی مشهد
مقدس بعد از اطمینان و امیدواری و شیر از شهادت و در دروازه را که ترتیب سنگرهای اردو
ــــ شده

کشوده جمعی قلیل از لشکریان نظام را با جمعی از خان و حضرت شهر ساخته دکان حسن خان
محصور شده سراسیمه حسن خان را آگاهی داده حسن خان خود را در اول حال بروضه مقدسه
انداخت چون با سیب سبزوار و جزای اعمال به جنگ گرفتار آمد از روضه مقدسه بیرون
آمده باردوی والا والاشان حرکات رفته اردو برش ارسلان خان و برادرش محمد علیخان
گرفتار آمده محبوس شده و لشکریان پادشاه اسلام وارد مشهد مقدس شده غلغله فتح
و شادمانی باوج سموات رسانیده و بزیارت امام الجن والانس مشرف شده بلشکر
شادمانی سرکشیده امیرزاده سلطان مراد میرزا بعد از تیسیر این فتح نمایان و این خدمت
شایان عرض وقایع را بخدمت پادشاه جهان پناه نموده و خود نیز با لشکریان ظفر اثر وارد
مشهد مقدس شده تخم عفو بر جرایم اهل آن ملک کشیده بسبب حرمت آستانه
امام الجن والانس آتش فتنه و آشوب را که اهل آن مملکت باعث شده بود با دلگاه
جهان سپهر بلوکانه و اغماض پادشاهانه کم رسانیده و لشکرانه این فتح مبین تحف
باطراف مملکت فرستاده و هفت شبانه روز در دروازه های طهران روزها عیش



و طرب و شبها چراغان سرور و سرور برپا کرده مشغول شادمانه شده جشن فان و سرور و ارش

از صفحهٔ جهان تمام و نایاب گردیده مملکت فرمان ملعنت خود مان و شیوه پاکیزی

آن مملکت فارغ البال و آسوده حال نشسته و تا حال تحریر که او آخر شهر ذی حجة الحرام

هزار و دویست و شصت و شش است امیرزاده سلطان مراد میرزا حکمران آنجاست

منصوب و نظم و نظام آن شهر به حکم پادشاه جهان مشغول تحریر و شادکامی است الحمد که

آخر این نسخه شریفه تحریر زندگانی پایان رسید دعا دعاگوی خیر بندگانی فرماید

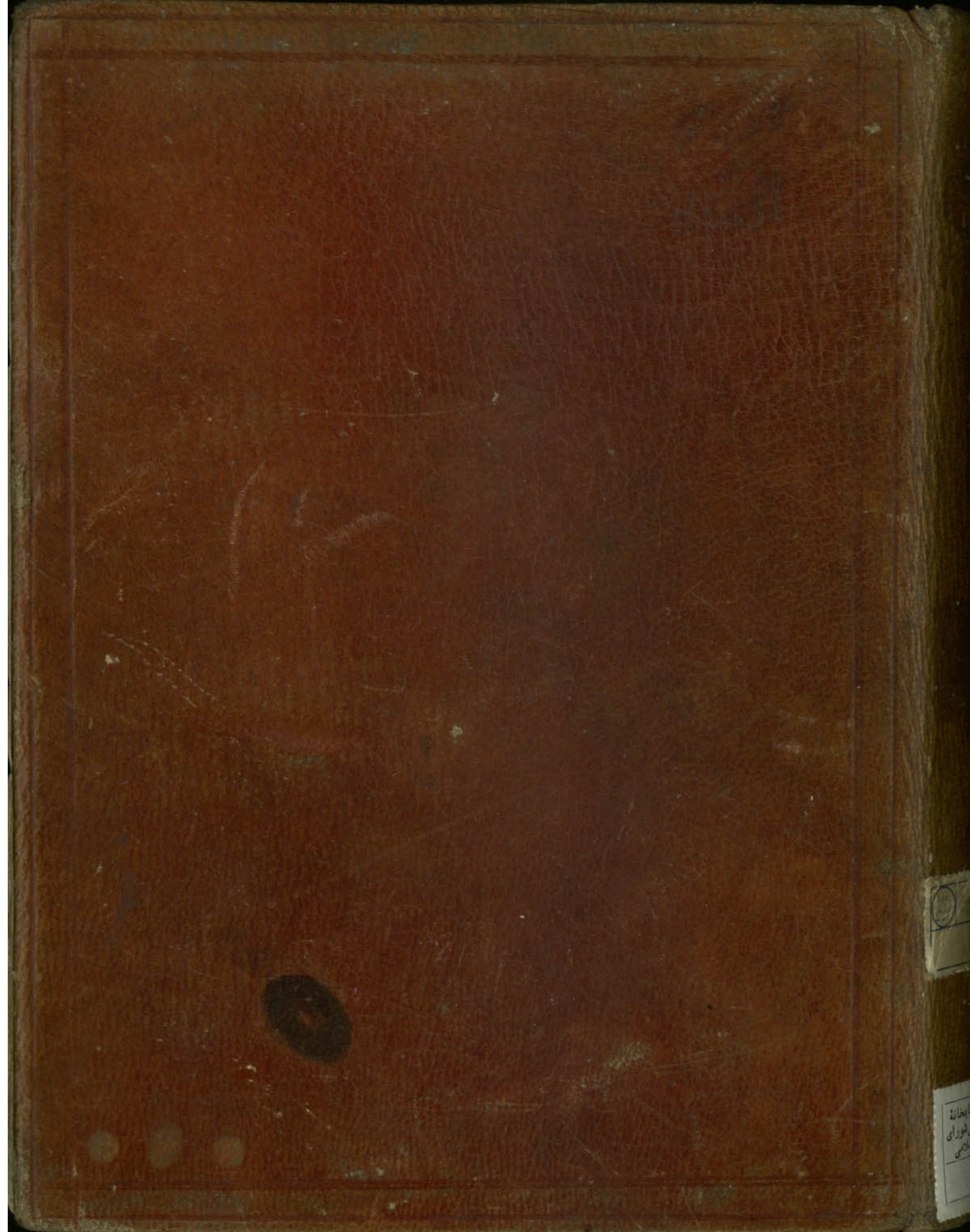
در بندگی پادشاه جهان خلد الله ملکه آید بیت لطف عنایت بار در دم الله امید

خدایا ز عفوم مکن نا امید   تم بعون الله تعالی فی شهر جمادی الثانیه

سنه هزار و سیصد و ده هجری حرره العبد المذنب

محمد ابن ملا محمد تقی انوخیری الدرادری




تابخانه
شورای
سلامی

